



مؤلف: میرزا حسن میرزا

DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY

JAMIA MILLIA 2. 7018

JOURNAL PAGE

ME & DELHI!

"There are no other people like Indians  
[they] do not have a responsibility  
for anything in the world other  
than what they can do."

OVERNIGHT COLLECTION  
JE DATE

F/Rare

C 954 025  
MUS

Acc. No.

To be returned on the next day of issue at  
10:00 positively failing which the defaulter will be  
liable to pay a fine of **Rs. 10/-** per day.

DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY



59520

افضل سرى الى الله ان الله يصيبه بالعباد

مكتبة  
از کتابخانه  
المعالم

در مطبع سیدی طبع کردی

مکتب  
از کتابخانه  
المعالم  
در مطبع سیدی طبع کردی

## بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله دوم در ذکر اخبار جلالت آثار سلسله عظمیه عالییه آصفیه ام  
 و این مقاله مرتب است بر یک مقدمه پنج باب و یک خاتمه - مقصد  
 اعمای عالی شان که از جانب سلاطین تیموریه بنده و سنان بنظر  
 پرداخته اند **باب اول** در ذکر احوال عظمت ایشام نواب  
 نظام الملک آصفیاه طاب سر **باب دوم** در ذکر احوال سعادت  
 سعید شمیم نظام الدوله ناصر خجک خزانده مرقد و دشواه **باب سوم**  
 احوال مغفرت مال غریب رحمت رب غفور امیر الممالک آصف الدوله  
 منفور مبرور **باب چهارم** در بیان احوال عفو سه ان تاب مشهور  
 نواب نظام الدوله نظام الملک آصفیاه ثانی نعمه الله بلطفه الرحمانی  
 در ذکر احوال سعادت مهد سکند زمان آصف دوران نظام ملک  
 لطف حضرت یزدان قله الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بر  
 مستدومه

در بیان احوال امزای عالی شان که از جانب سلاطین تیموریه بنده و س  
 از ملک پرداخته اند - مخفی نماند که بهر حینه مقصود دلی و غرض اصلی از



کتاب مناعت انساب ذکر ابناء جلالت دارد و بیان مکارم احوال و مال و ثروت  
 و بی عالیه آنست لیکن چون از ابتدای اقبال گوگب فرزند دانی سلطان  
 و احسن که در سنه ۹۱۰ یک هزار و دویست و هشت هجری بود و قوع آمد تا طبع غیره  
 یعنی که مبدأ آن سال یک هزار و یکصد و سی و هفت هجری است و درین عرصه  
 نود و نه سال چند کس از امرا سی نام دارد و حکام عالی مقدار از پیشگاه سلطانین  
 و پادشاهان صوبه صوبه حیدرآباد چرخه آرد و فروخته و خیره و یکباری انداخته اند  
 بیان احوال این امرا سی ذی شان در رتبه امین القاتلین بمنزله است  
 و تقدیم نخبه احوال این دور برای تسلسل کلام مناسب نبود  
 در حکومت خان و الا و دمان جانب پارخان علیه الرحمه و از  
 درده اند که پادشاه عالمگیر بعد تغیر قلعه گوگب لکنده نظم نمائست و پانصد نفیس  
 پیش نهاد و همت عالی نمود جان سپارخان سبزواری را برای رسانیدن  
 سلطان ابوالحسن به قلعه دولت آباد و اما در وقت او روح الله خان  
 پیرنجشی را به بند دولت ملکت حیدرآباد نامزد فرمود و خان مشارالیه را  
 در معاودت از قلعه دولت آباد بصاحب صوبه حیدرآباد که در آن وقت  
 بدل مساعی جمیل سلاطین قطب شاهی بنای آباد بود و سه فرار نمود و خان  
 و صف سیرها در دل نام پر سوم مختارخان سبزواری است هنگامی که  
 شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بغیرم انتزاع امور سلطنت اردست دارشکوه  
 فرین مسخ و اقبال از دکن نهضت فرمود و دلاوی غریت بکاتب مستقر اختلاف  
 فرشت مشارالیه با برادر بزرگ خود میرشمس الدین مختارخان مقرر رکاب  
 نفر انساب شاهی بود و در جمیع معارک همجا که آن شاه نصرت نصیب  
 با دشمنان کران سپاه اتفاق افتاد و مراسم فدویت و جان سپاری تقدیم نمایند

و بعد جنگ داراشکوه بختیاب جان سپار خان نامور گردید و از آن بعد  
 بکارهای بیرونجات چهره اعتبار افروخته ساحت نیکو خدمتی را با قدم جمیع  
 و حسن سلوک پیوسته نقش روزی خود بر پشت اند و من بعد قلع داری بیدار  
 اختصاص یافت و بعد از تسخیر قلعه گوگنده که بصوبه داری حمید را باد بلند  
 گردید به قی بحسن عمل و نیک معاملگی در آن ولایت گذرانید و در سال  
 هزار و صد و سیزده هجری به نیک نامی از این جهان در گذشت و الله اعلم  
 مشارالیه سید محمد سبزواری النخاطب به مختار خان ست از سادات بنو  
 که از اخبار ذریه رسول مختار اند صلوات الله علیه و آله سلسله نسب این سادات  
 عالی درجات به ابو المختار النقیب امیر الحجاج می پیوندد و نقابت مشتمل  
 بر قنوی رضی الله عنه و امارت حج و اسلام مدنی با کابر این خاندان چالیشت  
 تعلق داشت امیر شمس الدین علی ثانی نقیب النقبای مالک عراق  
 خراسان و در زمان سلطنت شاه رخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در  
 بلده سبزواری منوطن گردید و چون فوت بامیر شمس الدین ثالث سبزواری  
 در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان نصب السبب بود  
 لوامی است یاز افرخت بهنگامیکه در عهد فرمانروائی سلطان حسین  
 استاذ بلخ که بحضرت علی امیر المومنین منوبست ظاهر شد شمس الدین  
 ازین سلسله علیه بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزواری به بلخ رفته بنقیب  
 النقبای آن دیار نامزد گردید و پس از رحلت آن پادشاه مغفور و ظهور  
 حوادث و فتن از آنجا برآمده به بند رسید و اولادش درین ملک اتقا  
 و رزیدند و اوقات را بغرت بسر بردند - القصه سید محمد سبزواری  
 در زمان سلطنت جنت آرا مکه اعنی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عظیم

سب و خطاب مختار خان لوائی افتخار برافراخت و در عهد آن پادشاه  
 به راجی بکمال اعتبار می پرداخت و در عهد صاحب قران ثانی شاه جهان  
 و شاه باطمار جوهر جان فغانی مصدر تردوات گردیده بتقی روزافزون  
 هم دل انداخت و هم در عهد آن پادشاه دین پناه شهنشاه بزرگوار  
 بخت مجسمه رخت از جهان فانی بسرای جادوایی بر بست و او را پس  
 به دلاویز آهنگار شمس الدین مختار خان است دوم داماد خان سوم  
 خان سپار خان که احوالش قلمی شد.

**ذکر ایالت خانبهاری و نشان مظلوم رستم و نجات خانبهاری**  
 چون خان سپار خان بنواری منزل بوادی خاص نشان عزیز پادشاه مالگیر  
 خلف ارشد اورستم دل خان را که در حضور پدر بمعاملات جزئی و کلی آن ولایت  
 می پرداخت بمطای ایالت صوبه حیدرآباد بعنوان نیابت از جانب شاهزاده  
 محمد کام بخش بلند پایه گردانید و در سال یک هزار و صد و شانزده هجری از  
 تغییر مصلحت خلن بنو جدری کرناٹب بیجا پور غرضت خاص بخشید و در آن  
 آوایان داد و خان پسر خضر خان نبی از قبیله گاه خلافت برسم نیابت شاهزاده  
 بصوبه داری حیدرآباد و مقعر گردید و بار دیگر رستم و نجات در سال یک هزار  
 و صد و هفده هجری بصوبه داری حیدرآباد بر سبیل نیابت شاهزاده  
 به بلند پائی رسیده رات ناموری افراخت و بعد رحلت حضرت خلدگان  
 بروضه رضوان از کار بطی و آمان اندیشی سپاه بسیار نوکر کرده و در بنیه  
 و تأویب معتمدان کوسیده یک سال و چند ماه بنجودرانی و خود سری  
 بحکومت آن ولایت پرداخت تا اینکه پادشاهزاده محمد کام بخش بنجیر

نامه بهادرشاه می نویسم استعجاب شما هم مطلوب باد و پیش از طلوع آفتاب  
مع قلمدان خود را باید رسانید چون خان مشایخ به وقت حسب الطالع  
گردید باد فرمود که تنها در تسبیح خاقیه بنشینند که من حاضری خورده می آیم و بری  
شما اوشش غمایت می کنم بعد فراغ از چیز خوردن با اتفاق مسوده و  
بهادرشاه هنگام برشش خواهد آمد رستم دلیان خالی ازین موانع مضابطه  
هر روز کرده اند و بی آنکه وسواس را بخورد راه دهد به تسبیح خانه رفته  
بنشست و همان ساعت ملازمان کام بخش بر سر آن سید بی تعصیر هجوم  
آورده مع پسندش دستگیر ساختند و چون گوشه کام بخش نموده بود  
که حسن خان و سیف خان در رستم دلیان سوال جواب بر سبیل سائل و  
گرفتند بادشاه دارند البسته خطوط ایشان در قلمدان رستم دلیان خواهد  
بود بادشاه بفرمود تا جستجو کنند بعد جستجو در قلمدان خطی از طرف سیف خان  
نام رستم دلیان بدین مضمون برآمد که آنچه از طریق سلوک با معتمدان  
صاحب مدار دین پناه استفسار نموده اند باید که در اختیار ضامی احتیاج  
که سه فوج و میر بخشی و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند  
بعده از احمد خان و دیگران رویه سلوک مرعی دارند بمطالعه این رقعته  
غلط فهمی به خواهی اشخاص مذکور و یقین پیوست و سه روز رستم دلیان  
را در قید دهشته دست و پا بسته زیر پای فیصل سواریش انداخته هر چند  
خواستند که پایمالش نمایند اما آن حیوان دیو صورت آدم سیرت که  
حق شناس بود هرگز اقدام بر آن ننمود تا آنکه فیصل دیگر آوردند و بدان  
عذاب کشته و در شهر تشبیه داده و در حوالی املی محل مشهور که یکی از عمارت  
سلاطین قطب شاهیه بود و اکنون نام دشتانی از آن پیدایست

در مقبره که خان مذکور در ایام حیات تعمیر نموده بود مدفون ساختند و نشکر  
 از خاندان با نام و نشان مختار خان ابن مختار خان بود به بند و بست اطراف  
 خانه پرداخته و باقی که در محل همراه خود داشت آماده پیکار گردید و بعد  
 کشته شدن و زخمی گشتن چند کس احسن خان بنمای آن با تم زده رفته و او را  
 نعش نمود و از دست و پا زدن بی حاصل باز داشت پس آن سید عتیقه  
 مستور و مغموم را با یک پسر و برادر رستم و نجان میر حسین نام گرفته و چنانچه  
 نام مقبره کردند و خانه را ضبط نمودند و بر وایتی بعد دستگیر کردن  
 بان و فرزند و برادر رستم و نجان خان مشارالیه را و بر روی اهل و  
 عیالش زیر پای فیل پائمال ساختند پس از آن شاهزاده اکتفا بقبل  
 آن سید بی گناه نموده و سینه نجان را که علم تیراندازی از او آموخته بود  
 به سادویر رفته مذکور که اصلا دلالت بر تقصیر نمک حرامی و فکر فاسدی  
 نبود بزرگم خود دلیل نمک حرامی نموده فرمود تا دستش بر زمیند بهر چند سینه نجان  
 را بجز گرا نید و عرض کرد که مضمون رقبه دلالت بر هواخواهی دین پناه میباشد  
 سودن بخشید سیف خان بعد بریده شدن دست شروع بسقط گفتن کرد و  
 که این نشان کم اصلی از جانب مادر است دستی را که بان تعلیم تیراندازی  
 تو نموده بودم بنی تقصیر حکم بریدن آن کردی باز گفت که ز بان نش برید  
 درین حالت اعلیه او را کشیده آوردند تا سیاست بنمایند اعلیه بملاحظه بنمایند  
 چنین سیاست زبان خود کشیده جان بحق تسلیم نمود و بقولی دست دیگر  
 سیف خان را نیز بریدند و او ازین زخمهای منکر از جهان در گشته و نیز  
 فرمود تا احمد خان را دست و پا دراز خوابانیدند و اسب و ندان گسیه  
 بالایش و دوانیدند و بعقوبت تمام کشتند و زبان ارشد خان که نمیر از خان

دیوان دکن بود سینه بریدند بعد از آن حکم کرد که مقتولان را بالا حسیب  
 بسته و بشیر قشیر داده در همان املی محل نزویک رستم دستان مدفون ست  
 که با هم مصلحت مفید ساختن من می نمود و باشند بعضی بدمان احسن خان  
 از جماعت داران عمده و غیره با حسن خان گفتند که پادشاه در فکر مقید بودن  
 شماست **مصراع** علاج دانه پیش از وقوع باید کرد یا مناسب آیین حرم  
 همیشگی آنکه با عیال و اطفال خود از اینجا بیرون رود که ما با سه چهار  
 هزار سوار جزار بجان رفیقتم احسن خان نظر بر حسن عقیدت و نیک طینت  
 خود از خواب غفلت بیدار نه گشته و گفته آمارا بگوئش قبول جانند  
 گفت که حضرت دین پناه در حق من بگناه هرگز چنین خیال نخواهد کرد  
 چرا که من از عقیدت کیشان مورد وثوقی ام و از من بجز حسیه خواهی چیزی دیگر  
 بوقع میباید هرگز گفته دشمنان در حق من مؤثر نخواهد شد باجمله  
 احسن خان به اینیر بحبله و تند ویر گرفته مقید کردند آگاه او بیست شانه  
 کران خواب غفلت جسته بفکر و تدبیر کار از دست رفته افتاد و بولستان  
 خانه خود گفته فرستاد که زرینه و لقا آنچه توانید جانی پنهان نمایند  
 چنانچه وابستگان او پیش از آنکه خانه را ضبط نمایند آنچه از زیور اثری  
 و چون توانستند در صندوق گذاشته بجا نه افغانی که از دوستان  
 صمیم و یاران قدیم احسن خان بود فرستادند بعد ضبط خانه به تحبش  
 مدعیان و دل باخستن آن افغان صندوق مذکور بدست آمد نزد کامش  
 برده و نمودند بمشاهده و خطهای بی چون داشته فی گفت که این همان  
 خطهایست که رستم دل خان برای دستگیر کردن من بدو داده بود  
 و آتش غضب او شعله در گردید و هر روز در تعذیب می افروزد و پادشاه

که پطری بانگ زیاد بر آید خوردن او مستحب نمود و با طوق و زنجیر عیان  
زیر باران و قباب نگاه میداشتند و دو بار رسم دادند کار کرد غرض تا دو سه  
ماه او را در شکنجه انواع عقوبت کشیده و کشتند قصه کا بخش از امثال  
بچین حرکات که شایان شان شاهان و شهبانان نبود باز نیامد گفته  
سهای عناد پیشه بی اندیشه دولت نمود بر باد و خود را که کشته داد -

ذکر سب و رودیاد شاه غازی شاه عالم بهادر شاه در مملکت  
حیدرآباد و مصاف آراکشتن کام بخش آبان باد شاه ظل الله  
و کشته شدن او بفرط غرور و تور چون اخب بستم آثار کا بخش بسم  
اجال باد شاه ظل الله بهادر شاه رسید بعد تنبیه اجیت سسکه و جی سسکه  
ایا میکده مقامات مابین امیر وجود و پورا اتفاق افتاده بود پادشاه حافظ احمد  
مفتی الخطاب به معتبر خان را مع خلعتی خاصه و جواهر گران بها و فیضان  
کو در شکوه و اسپان باد پافرمان تسلی عنوان و نامه محبت نشان بضمین  
آنکه از حضور حضرت والد ماجد فقط حکومت صوبه پی پور آبان برادر غیر الله  
مرحمت شده بود و ماصوبه حیدرآباد بر آن افرو دیدیم و پیشکش که سابق از  
رایان دکن بجنه از بادشاهی میرسید تیر معاف فرمودیم بشرطیکه زوکیا  
منابر بنام نامی مانا مور باشد باید که آن برادر قدر این غایت دانسته  
شکر این نیست مبطوق کریم لئن شکو تم لا زید تنکمر و کریم و من شکو  
فانما لیشکر لنفسه و من کفر فان دبی غنی کریم بجا آورده ز نه از نه  
در پی تصدیع خود و کافه سلکین نشوند و طریق سلوک و عدالت پروری  
و داد گسری موافق رویه اجداد و آبا در باره رعایا و برایا و ضعفا هم عیدانه  
و تنبیه سرکشان و اخراج ظالمان و راه زنان و فساد پیشگان پیش نهاد

خود گردانند و دیگر کلمات شفقت آمیز محول بزبان معبرخان است برسم  
 حجابت فرستاد چون ایلمی پادشاه مع نامه و پیام شفقت السیام نزد گنجش  
 رسید از اختلاط عقل بی التفاتی با در حق ایلمی بجا فراموشانید و هر زمان  
 ناجا بقت اندیش معروض داشتند که ایلمی جوئے از بیباکان همراه آورده  
 اراده فاسد دارد بجز استماع این سخن بلا تأمل فرمود که اسم نویسی همراهان ایلمی  
 بیارند که مراعاتی کرده شود و یوسیه و نقد و خوراک برای هر یک از سرکارها  
 تقریر یابد از اشتراک این خبر بعضی از مردم بی بضاعت آن شهر که بوسه جبهه  
 قرآن و استعداد علمی و استحقاق بخدمت ایلمی مذکور رابطہ آمد و شد میسر شد  
 بودند اساسی خود را در زمره همراهان ایلمی نویسانیدند و قریب هشتاد کس  
 بشمار آمد بعد از آن گفت که برای طعام یک جا حاضر سازند خون گرفتارگان  
 حاضر شدند بحکم آن سفاک بیباک ده ده کس در هر محله و بازار قسطنطنیه  
 ستم کشنده اند انجمن و جوان نوکته بودند که مادر آنها آمده هر چند و ایلا  
 و فریاد نمود که اینها از رفای ایلمی نیستند نشنیدند کسی بفریادش نرسید گویند  
 از ملا سعد الدین مفتی حیدرآباد که از فاضلان متدین و صاحب تقوی بود در آن  
 کشتن آن خون گرفتارگان استغفا نمود آن مفتی خدا پرست حق گویند که  
 در جواب گفت که موافق شرع شریف بظلم سواطن و کفنه مدعیان سخن ساز  
 حیات واقعه ام بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث ندامت و موجب بازخواست  
 روز قیامت است و ازین ظلم و خونریزی با اکثر فضلا و شرفا از حیدرآباد با اهل  
 عیال راه غربت پیش گرفتند و هر طرف که توبه استند برفتند و چون خبر فرار مردم  
 بسمع آن ستمکار رسید اطراف شهر چو کپها نشانید و ایلمی را به سچس متی مجوس  
 نموده جواب نامه التفات ختامه با قیاس آیه کریمه که من فاعله قلیله



غالبت فتنه کثیره با حق الله - بدرستی نوشت پادشاه بعد رسیدن  
چنین جواب نامصواب و دیگر اخبار توحش آثار کوچهای طویل متوجه مهم آن بزرگ  
سخت گشت و جیت سنگ و اجیت سنگ از نزدیکی او صین بهانه سکار را و الله  
خوبش اختیار کردند پادشاه پوشمند سراپا علم مقتضای صلاح وقت این خبر  
کان لم یسرع نموده از بر پاخور با وصف شدت بارش بیک کپوح و یک مقام از  
راه فلک پور و ناندی و دوسه منزلی حمید آباد با جمعیت قریب هشتاد و سوار و  
سواران نامی صاحب تمن نزول اجلال فرمود و مردم لشکر بها در شاه بامینه  
مشجون شبها منی خوابیدند با وصفی که تمام فوج کاغخش از فرط سفاکی سنای  
سودا متفرق شده و از چهار صد پانصد کس همراه نه مانده بود و آنها  
نیز از خوف خواری و کرسنگی که تنخواه یک ساله در سر کار داشتند بجان  
بودند اصلا تصویری و فتوری در ارکان استقامت آن شیر مثیه شجاعت  
دلاوری و نهنگ - بحر جلالت و بهادری راه سیافه بخاطر جمع و دل قومی بآقا  
مقابله فوج دریای موج بهادرش نهشت و چون دهم ذی القعدة سنه یک  
هزار و یک صد و نوزده هجری لشکر را شاه به کردی بلده رسید بغیر از  
برخاست و شاهزاده رفیع الشان با خانخانان و غیره سه هزار نامی جمعیت  
قریب دوازده هزار سوار و جهان شاه مع امیر الامراء و انفقارخان نمبا  
سند بهید و داودخان پشی و غیره سرداران عمده با پانزده هزار سوار جهت  
مصارف مرخص گشتند و تاکید شد که تا مقدور سبقت در جنگ نکنند و با سوار  
مصارف کنند که زنده دستگیر کرد و بهر شاهزاده با فوج همراهی سوار شده  
تا در پیر انتظار حکم یورش کشید و لمح بلج برای یورش و سبقت در جنگ  
درم جلد و را فرستاده التماس اجازت میکرد و جواب میسرید که پادشاه

در استراحت است و ظاهر است که اینچنین جواب عذامی شد و الا چه وقت خواب  
 بود ذوالفقار خان که با کا بنخش غناوی از مهم جنگی داشت بخانتی نان پیغام مبادرت  
 مبارزت می کرد کام بنخش با جمیعت سه صد چهار صد کس سوار شده رستمیان به  
 ثبات افشاده انتظار یورش خصم می نمود و در وقت سواری داروغه نقارخانه کا بنخش  
 عرش کرد که نقاره با بنک بزنید بزد بزنید بنوازند یا بدستور طبل فرمود که اگر کا  
 بنخش سوار شده باشد بقانون اول و الا بطریق طبل چون در اصدار حکم یورش و زنگ  
 ذوالفقار خان کوس جنگ نواخته یورش نمود و خانتی نان نیز ناچار شده حمله آو  
 کردید و نمیه سنده بیهوده و او دخا پیش قدمی نموده چون بقاصد تیر رسیدند  
 کا بنخش سراپا دل تمام جگر خنده بان و زنبورک سر داده فیل شجاعت سیل نظر  
 اینها را نه عجب ترزل بچنین فوج دریا موج که زیاده از سی هزار سوار بود اتفاق  
 نزدیک شد که نبرستی پیشین آهنگان رود و به دستتاری جلادت دو ترکش  
 خالی نموده ملک بهادر می آبا و ساخت هر کس که به تیرش میرسد بکلی عدم  
 می رسد تا آنکه از زخمهای بی شمار ضعیفی پیرامون حاشی کشت و افواج خصم  
 از چهار طرف دایر گشته فیلش دستگیر نمودند و محی السند پسر خور و که در خوی  
 بود نیز به تیر و تفنگ تقدیر گردیده و محی السلطنه پسر بزرگش طرفه داد و داد  
 و او بعد کشته شدن فیلبان خود فیل را نه ترکش با خالی نمود و از زخمهای  
 که می پیوش در حوضه افتاد شادایانه شادی و طبل مسخ و مبارک بادی در  
 لشکر ظفر اثر بهادر شاه بلند آوازه گشت و آن به خرو می معرکه غیرت را باد و پر دانه  
 که از زخمهای کاری پیوش بودند نزدیک بهادر شاه حاضر ساخته حسب الحکم حرمیه  
 متصل محل فرود آوردند و جراحان برای معالجه تعیین شدند و شور با حاضر کردند و کا بنخش  
 اجازت معالجه نداد و شور با نمود و اول بر چهار بادشا نهاده برای عیادت آمده

عذر خواهی ها نمودند و صبیح الشان گفت که مگر حضرت نعل سبحان بصاحب  
نوشته که حکومت حیدرآباد و بیجاپور مع توابع مسلم و کمال داشته میشود  
اگر بعضی می آورند چرا چنین روز می دیدند شهنشاه ملک شجاعت باجاست  
در حالت ترغیب گفت آنچه مناسب دانستیم کردیم شمارا هم روز در پیش است  
بهمین خواهند کرد در این اثناء پادشاه برای عیادت آمده نزدیک نشست  
و روانی که بر دوش داشت بر آن مدحشش داده نخواست انداخته بکمال  
غایت او را مراسم عیادت و احوال پرسید نموده فرمود که مانده میخواستیم که  
که شمارا باین حالت ببینیم در جواب گفت من هم نمیدانم که اولاد و بوی  
بعار فرار و ملک بیغیرتی مشهور کردند و بایرام تمام دوسه عاشق شوا بخون  
بادیده پر خم و دایع آن مسافر ملک عدم نمود کونیند که در آن وقت بزبان  
آورد که دل بی اختیار آب سرد میخواهد پادشاه گفت درین حالت  
آب سرد مضرت آهسته آب جبیند که چه وقت ترجم است رقی پیش  
نمانده اگر میدهند بهتر و الا نمک را ند پادشاه رحیم دل آب دیده روان  
ساخته برخاست و آب خاصه فرستاد همین قدر می آب خور و شربت  
چشید و یک پسر خرد هم ریشیق راه فنا گردید نعشها را روانه جهان آبا  
نمودند که در مقبره همایون پادشاه مدفون سازند و سه روز مراسم تعزیت  
از موقوفی نوبت بعمل آمد.

ذکر سرفرازی یافتن یوسف خان وزیر بهانی در عهد خلد منزل به  
صوبه داری حیدرآباد و بیان احوال نا فرجام سروای شقی واپرای  
بدنهاد و سبب رحلت یوسف خان وزیر بهانی ازین جهان  
فانی چون بدست قوم مرهطه ترقه پیشه از دست خلد مکان باوصف کنش

و کوشش بسیار صورت نه بست و مهاجرت آن پادشاه از دلهای می دم  
 بدر شد و رفت و رفت در او آخر عهد و همن در امور سلطنت بجای رسید که در  
 نواحی بر مملکت مغربه آن از زمینداران و غیر هم سر بفساد برداشتند و برین  
 طریق امن و عافیت گشتند چنانچه در جوار حیدرآباد پا پڑای بدینسان  
 خانان سوز جمیع دلهاکشت و آن شقی بوجوب نوشته خانیان از قوم  
 سیدی فروشان ست از خواهر خود که بیوه صاحب مایه بود با نفع سیاه  
 جلک لبضاعت او از نزاع نموده قله کو بی مجاد و اولی خود ساخته بکشد است  
 پادکان پرداخته شروع بر نهرنی و دست اندازی با موال مردم نمود و بی  
 فراهم آورد بعد از آنکه فوجداران و زمینداران اطراف بر این معنی آهی فیه  
 در صدد استیصال آن شقی گردیدند راه فرار پیش گرفته نزد و نکت آمد  
 زمیندار پرگه کولاس رفت بصیغه جمع داری نوکر شد بعد چند می در آنجا  
 با مقصدان آن ضلع بر بساط و مسازی نشست و به نساء و نغمه اندازی بجا  
 و نکت را و خبردار گشته او را مقید ساخت بعد دو ماه در سلاک مجوسان دیگر  
 که و نکت را و را می آنجا جهت شغای فرزند خود نذر کرده بود غلصی یافته در  
 موضع شاه پور آمده با سروانام که او نیز در آن ایام بفساد پیشگی سر آورده  
 بود عقد مراقت بسته و جمیع مزید بهم رسانیده بالای کریمه سنگی کمال  
 خام به ستور گداهی جهت پناه تعمیر نمود و تاخت و تاراج اطراف پرداخت و  
 نامقدور در دست درازی با موال و غصب و ناموس مردم خاصه مسلمین کو بی  
 نه میکرد آینه الامرستم دیدگان از دست تعدی او بجز در خلل مکان استغاث  
 نمودند پادشاه رستم دکن را برای تنبیه او مأمور فرمود خان مشایه  
 قاسم خان افغان را که مرد کار طلب و شجاع بود بفرج داری پرکنه کلهاک گرفت

بهشت کرد و بی شا پیوسته مقرر نموده جهت استیصال آن شقی روانه کرد  
قاسم خان به بدو بهشت پر کنه ناگورید و اخته در پی استیصال او گردید تا آنکه  
روزی آن ناپاک بر یکی از مواضع کپاک تاخت آورد قاسم خان اطلاع یافته  
به تنبیه او متوجه شد بعد وقوع کارزار و کشته شدن مردم بسیار آن شقاوت  
کردار فرار نموده بالای کوه قلب روان گشت قاسم خان تنها بتعاقب قدم به  
قدم او میرفت که ناگاه تیر تفنگ به پیشانی شرسید او بدرجه شهادت فایز  
و جمعیتش دست عرش ناراجیان بعد ازین رستم و خان برای تنبیه او سردار  
دیگر نامزد کرد و چون مهم بطول انجامید خود به تنبیه او روی توجه آورد و پا  
دست و دایره در شا پیوسته متعین گشت تا دو ماه جنگیده فرار برقرار گردید  
رستم دل خان پس از منهدم ساختن کد بی شا پیوسته مراجعت نموده  
بهمات دیگر اشتغال ورزید آن بر دو مصلحت فرصت وقت مختتم انگاشته  
بعد از آنکه بی مذکور را بسنگ و آبک تعمیر نموده و اسباب جنگ فراهم آورده  
از انزله فساد متعل ساختند و کار بجای رسید که االی ده بهشت کرد و بی اطراف به غنچه تاخت بها  
شب بخواب نیز فتنه القصر روزی میان سردار و پا پرا و پردلخان جمعدار که کوه  
و بود گفت و کوئی میان آمد و بدو با هم بجنگ برخاستند پردلخان همانوقت کشته شد و سردار  
از خم کاری که پایش سیل بود بعد چندی و اهل جنم گشت قوت و استعداد پا پرا بعد فوشتن فرید  
روید و باز رستم و خان بجنگ پیش آمد آخر کار رستم و خان دار و دام اصلاح وقت دانسته بجله  
زد و کینه مراجعت نمود بعد از آن چه فسادها که نه کرد و تفصیل آن موجب تطویل است  
اینکه بعد کشته شدن کامبخش مملکت حیدر آباد و قریه اولیائی دولت شاه عالم بهادر شاه درآمد  
رستم بدکان بیار پادشاه روزانه مشعلها از درخت آورده و درخواستند برای استیصال آن کافر شقاوت  
سعا طیل الله را بغیر نفیس تکلیف نبهت نمودند بنابرین پادشاه فراموش سینغان و ز بهانی را

بصورتی حیدرآباد و اضافه منصب سرفراز ساخته برای تنبیه استیصال  
پای پرسی تهر کردار بتا کید هر چه تا متر ما سور فرمود یوسف خان بدر رسید  
بجدر آید از همان خود دلاور خان را که از جعدان کار طلب و شجاعان مشهور  
بود با فوج شایسته و افغانان تور پیشه برای تنبیه آن کافر لعین تعیین نمودن  
از توجه قوم افغانان آن شقی ناپاک قصه کلیاک را می صره نموده کار بر زمیندار  
قصبه تنگ کرده بود و مکر عسکریض آن زمینداران در باب طلب فوج و  
کلیک یوسف خان میرسید بعد روانگی فوج مذکور آن تبه کار بشدخی پیش  
انپیش پیش آمده و دست و پای پیاصل زده و اکثر مجرا میان خود از دست  
پایه ان و اصل جنم گردانیده دست از می صره برداشته با توپه ام پنهان  
که از شاه پور آورده بود خود را بشاه پور رسانید و دلاور خان کلیاک را  
بدست آورده در کمین بوده انتظار وقت می کشید تا آنکه خیمه پوره آن  
مردود که با جمعی کثیر در قلعه با انواع شکنجه عذاب عقید بود و تند بیری بخود انداخت  
روزی بزن خود که هر روز طعام برای او می آورد گفت سه چهار سولمان هم  
رسانیده همراه طعام بیار زلش سولمان چند پیدا نموده زیر طعام گذاشته  
آورده بشو هر خود و او از ان سولمان شروع بریدن زنجیرهای پای خود  
و مجوسان دیگر که رفیق و محرم راز او گشته بودند نموده ترقب را برای خود  
تا آنکه روزی آن متمر و مغرور برای شکار ما بهی دو کرده از شاپور ترقب  
اتفاقاً در آن روز بجز چند کس از نگهبانان مجوسان و مستحقان دروازه  
کسی دیگر در قلعه نبود مترقبان خلوی وقت از رقبیان مغنم اگاشته بر سر  
آن کامیانان چپند ریختند و بطرقه العین کار آنا ساخته دروازه را بست  
آوردند و جمعی کثیر از مردم و دیگر که سوخته دل از بیداد آن شقی بودند نیز فقی

ایشان گشتند و پیش از آن که آن شقی بشکار رود و بمردم کلیپاک ایما کرده بود  
که بشیاری باشند چون صدای توپ بگوش شمارسد بلا توقف خود را با جمعی  
که توانید برسائید و هنگامیکه جاسوس اینخبر بآن شقی رسید خندیده  
زباننش برید پس از آنکه صدق خبر مذکور بتواتر کشید سر سیمه سوار شد و بیکه  
مقابل دروازه شاهپور رسید مردم قلعه توپ را سردادند و دلاور خان  
با فوج خود سوار شده همان ساعت را ہی کردید و پیش از رسیدن  
دلاور خان دست و پا بسیار زد و کاری پیش نبرد آخر الامر گفت که دروازه  
را آتش زنند بعد سوختن تخته های دروازه تخته های آهن و سنگ از بالا  
که آنجا بنا بر احتیاط تعبیه نموده بود و بسیار آید سواره کردید و این  
اتفاق کلیپاک در رسید و نیامین زد و خورد عجیب واقع شد مردم پا پڑا  
دست و پای لا حاصل زده هزیمت یافتند و مردم دلاور خان با فوج و  
خطر داخل قلعه شده خیر پوره پا پڑا را مورد تحقیر و آفرین ساختند و پا پڑا فرار نموده  
نزدیک بشام خود را بقلعه تار کینده رسانید مردم قلعه بنا بر احتیاط و  
شب اندرون قلعه باز ندادند و بعد روشن شدن صبح داخل قلعه شدند  
به بند و بست آن پرداخت و فوج پراکنده خود را فراهم ساخت مردم یوسف  
خان سه چهار روز در قلعه شاهپور حجت گردآوری مال و بند و بست قلعه  
و انتظار حکم یوسف خان توقف ورزیدند یوسف خان بجز دستماع این خبر  
میرزا علی نام را که در شجاعت و کاظمی رستم وقت بود پانچ شش هزار سوار  
جزار که حاضر الوقت بودند روانه ساخت میرزا علی بشاه پور رسید بعد  
فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم شده بود بعسکرم محاصره تار کینده  
روان گردید و سه چهار ماه آنچکه که لازم سعى بود از دوامیدن

مورچال و کندن نقب و پوش بقتیم رسانید اما فائده بر آن مترتب نشد  
بعده یوسف خان پنج شش هزار سوار و یکبر رسیده بمحاصره قلعه پرداخت  
بادجو و محاصره و دوازده هزار سوار و هشت هزار پیاده سواهی جمعیت  
قلعه اران و زسیه اران آن فواج که در رکاب یوسف خان حاضر بودند  
بنابر ترداتی که از آن کافر پهاک بطور میرسید تسخیر قلعه دست اندازیدند  
محاصره به ماه کشید و از جانبین مردم بسیار تلف گشته آخر کار یوسف خان  
لواهی قول بر پا کرده و خنیه مبلغها بمردم قلعه و نوکران آن شمع فرستاد  
و با صافه علوفه و انعامات و یکراسید و اساخته تفرقه در جمعیت او انداخت  
تا اینکه مردم پاژ را تفرق گشتند و به یوسف خان پیوستند و روز بروز  
قوت پاژ را ضعف می گزاسید و ذخیره باروت قلعه نیز قریب با تمام شد  
آن وقت یوسف خان بیور شهای رستمانه پشته و پر کوته و یازده بن  
اطراف قلعه را متصرف گشت پاژ را بمشاهده آثار ادبار خود از راهی که برآ  
چنین روز سیاه گذشته بود تبدیل وضع نموده بدر رفت و تا دو روز  
احدی بر فرار او آگاهی نیافت و مردم قلعه جنگ می نمودند پاژ را بعد از  
از تارسی کنده بنواح حسن آباد که آباد کرده همان ماده فساد بود بمسافت  
و مترل از تارسی کنده بود با تارسی فروش و چار شد در خواست  
تارسی خوب نمود هر چند لنگ و لوک برآمده بود اما تارسی فروش  
تفرس از اطوار گفت و کوشش بشاخت و بیانه مطلوب آن اجل گرفته  
را متوقف ساخت خود را بجناب استعجال نزد خسر پوره آن مرد و دو کام  
و فوجدار آنجا دشنه خون آن خون گرفته بود رسانید که کیفیت حال  
باز گفت او همان ساعت دو صد سوار و شش صد پیاده بکرفتن او



زرد آن شقی وحشیم الحاقبت در آن وقت هم از دست و پا زدن تقصیر نکرد  
 و درین اثنا که تیر بند و قیاسی اورسید دم رو بر زمین افتاد و اورا گرفته نزد  
 یوسف خان آوردند آنجا هم از راه شقاوت بسقط گفتن آغاز کرد و چپ درو  
 برای محققیت و فاین نکهدهشته آخرالامر بند بند او جدا کرده سر از رو  
 حضور ساختند و دیگر اعضایش با طراف سوره عبیره لئلا طیرین آویخته شد  
 رحلت یوسف خان روز بهانی از این جهان فانی چنانچه زبانی بعضی ثقات  
 سمع شده آن است که چون خالکشار الیه الذات حکمرانی دجاده که از سلسله  
 روحانی است خط مستوفی اند و خست لخواست که از لذت باه که بهترین لذات  
 جسمانی است نیز بهره دانی اند و خود و برای از ویاد قوت باه رجوع باطلبا  
 زمان آورد و طبیعی خوردن فادز هر حیوانی با پرهنیز خاصه از مقاربت زمان  
 تجویز کرد و او شروع بخوردن نمود چون در اثنای استعمال اثر و اظا بهرند  
 قوت بهمیه بر قوت عاقله نوعی غالب آمد که سر رشته احتیاط بالمره از دست  
 رفت و در همین مقاربت خون جاری شد هر چند بعدا پراختند نفع نیش  
 درخت زندگانی از این جهان فانی بسطری جاودانی کشید و از لذات روحانی  
 کبار کی محروم گردید.

تذکره احوال مبارز خان عماد الملک که بصوبه دارمی حیدرآباد مختص  
 صاحب ماثرا الامرا بزبان قلم داده که نام اصلی مشارالیه خواجه محمد است و در آن  
 صبا طفلی بهرامی والدۀ ماجده از موطن و مولد خویش بلخ رگ برای هندستان  
 کردید و چون کجرات پنجاب بنزل کرید اورا بنجد مت شاه دوله مشهور که در آن  
 صاحب تصرف بود و سکنه آنجا عمدتاً بنجد مت او اعتقاد داشتند برده آن  
 بزرگوار مژده دولت و اقبال با و داده پارچه طبعی در ریشانه خود با

بخشید پس از آنکه بسن رشد و تمیز رسید در پی تلاش روزگار شد در آغاز  
 شباب برفاقت میرزا یار علی که با کم منصبی جای بسیار در مزاج پادشاهی داشت  
 پیوست میرزا کاغذی دستخط خود را حواله اومی نمود و کار را از دمی گرفت  
 تا آنکه بشیر از بهل التفات میرزا نسخه احوالش بجمعیت کرایید و منصب  
 پادشاهی سرفرازی یافته چندی به پیشدستی بخشی کرمی سوم مامور گردید  
 و پس از آن بنیابت سردار خان کو تو ال نامی و شهرتی پیدا کرد و در  
 همان هنگام صبیح غایت اشد خان که از اکابر کشمیر است در عفت  
 از دواج خویش در آورد و چارچمن حالش طراوت دیگر گرفت و خلقتش  
 شادابی تازه یافت و با قزوینی منصب عز و اعتبارش افزود و بنفوذ  
 بخشگیری سرکار شاهزاده محمد کا بخشش فرق اعتبار بفلک سود و در  
 ایام محاصره قلعه پرناله با فوج شاهزاده میر مورچال بود پس از آن  
 بفوجداری سنگیز که محال خالصه مقرره خجسته بنیاد است نامزد شده و از آن  
 حسن تردد و کاروانی ب خطاب امانت خان تحصیل نامور می نمود و در سال ۱۲۸۱  
 و یکصد و پانزده هجری فوجداری بیضا پور که بیست و چار کرومی اوزنگ با  
 است ضمیمه شده بعطای فیل رایت کامیابی افزاخت و در عهد خلد منزل  
 بمقصود می کرمی و فوجداری بندر مبارک سورت عمان غریت بجانب مقصود  
 منعطف ساخت و چون خان فیروز جنگ ناظم کجرات سفر آخرت برگزید  
 بطریق ایغار خود را با جد آباد رسانید و بضبط خراین و کار خانجات او  
 پر واخته در حفاظت و حرارت آن ادلکه وسیع کوشیده از پیشگاه خلافت  
 و جهان بینی با فرازش منصب و صاحب صوکی کجرات چهره اعتبار افروخت  
 چون فوت فرمان روی بجهاندار شاه رسید و صوبداری آنجا ببلندخان

قرار یافت بوسیله کوهکناش خان بنظم ولایت مالوا دولت افتخار اندوخت  
 پیش از وصول به اجین که حاکم نشین آن صوبه است برسد ارام پوره رتن  
 سنگ چند را دنت نام که در عهد عالمگیری بر سر وطن مسلمان شده و اسلام  
 خان مخاطب گشته در نیولا بنا بر وین و سیسی سلطنت خیال سرخی سرکاری  
 بر سر میخیز خود راه داده انبوهی فراهم آورده بطصرف محاللات پادشاهی  
 دست تجربه برافراشته بود اگر چه مشهور است که ذوالفقار خان بابر عماد  
 که با کوهکناش خان داشت راجه مذکور است از شدت که ضل اند از محل  
 خان مذکور شود تا بدنامی این بد نقشی بجای بر بی او عاید کرد و نخست  
 پیافهای مصاحت داده جدید الاسلام شدید الهاد از فرط نخوت و استکبار  
 سر از قبول آن باز زده بنیاد مخالفت نهاد و ولیر خان زو هیل را که از  
 مشایخ جماعه داران آن صوبه بود با فوج بسیار بر سر قصبه سارنگ پور  
 فرستاده عبدالرحیم پنهان دار آنجا را برداشت و جمع کثیر را اسیر و مقتول  
 کرده لواهی یعنی افراشت خان شمامت نشان از محبت رساد غیرت  
 بجایز داده برین تاب ستم شریکی آن جمالت کیش نیاورده با جمعی که یکی  
 ابد هزار سوار نمیر رسید بغرم رزم و پیکار بر سرعت هر چه قیامت بر سر  
 رسید و بایست هزار سوار که اکثر در آن افغانان نامی بودند مثل  
 دوست محمد خان زو هیل صف آرا گشته بهیمنانی تانید یزدانی منظور  
 گردید و بعد از فتح خواست که بنهیب و غارت رام پوره و وطن مسلمان  
 زمیندار مقتول توجیه کار روز نشن بحسنه و زاری و ارسال پیکش از آن  
 باز گردانید جهاندار شاه بار سال فرمان تحمین و عطای خطاب شمامت  
 خان بخواخت و در آغاز فرمان روانی خود محمد سرخ سیر بار و دیگران را

بنابر بعضی وجوه مراجعت فرمود و در تصویب راسی خان مبارزت نشین  
نامه معنون بدین سمت ۵۰ انچه در آینه جوان بنید ۱۰ پیر و خشت کهنه ۱۰  
بنید ۱۰ بقلم آور و پس از آن مشورت و لکناش یکد یکر نواب آصف جا  
بها نواب ادبونی رایست قوچه افراخت از سران و اقامان جنوبی مشکیش  
معتمد به درخواست آن خان مزاج شناس چون صرف خویش در آن  
منیدید که سرداران آن طرف محکوم نواب مستطاب شوند عذر بند است  
فلقه خود و وعده مراجعت بمیان آورده از آنجا برخاست و بعد از آن  
بایستی که با جمعیت شایسته خود را میرسانید اما با جمعیت قلیل رسید  
از این جهت انچه مطلع نظر از نواب مستطاب بود عشر عشر آن بطور رسید  
و باطنها غبار آلود گردید از آن هنگام او از دیگر حکام بنوبی مطلقا با پس  
نه میکرد و از محال سبکاکول که خالصه بود چیزی دست برداشته گاهی  
از آن داخل خزانه میکرد و در دیگر محالات آن صو چوب و نحو او تصرف  
نمود و چون نواب مستطاب بحضور شتافته سند آرا می نارت کردید  
هنگام پذیرائی مناصب او و پسران و همراهاش کمی و نقصان بعمل آورد  
باز خواست از خالصه نیز اندکی بکیش فرمود و هرگاه سخن تجویز نظامت کامل  
برای شخصی بیان آمد فطیل سبحانی عرض کرد که برای این کار به از مبارز خان  
دیگری نیست و پس از آنکه عرض و کن مالواد کجرات ضمیمه وزارت با صفا  
مقرر شد از نیکه پکانه صوبه دار شود بهتر است که مبارز خان باشد و  
فیما بین حقوق اخلاص و رعایت متحقق است بپادشاه و درین باب عرض  
نمود و بمشارالیه هم تکرار قسلی فرمود اما درین ضمن غایت الله خان خبر  
که در حضور خان سامان و ناسب وزارت بود با اشاره خاقان زمان

ز دور باغ سبزه نموده قطع زیاده کرد و در غنن قاض مالیه اسید واریه داد  
 خان مشارالیه بی استصوابه ثواب مستطاب از جاد آمده از روی عمد  
 و مکنوار کی انقیاد او امر پادشاهی را بخود محسوم گردانید و در محاصره گدی  
 لوبج که نزدیک مجمل بندر است و آچار او زمیندار مفید پیشه آنجا متحصن گشت  
 در جنگ و به کار داد و لیرزی و دلاوری میداد و شش بخت ماهی گذرانید  
 بدو که فرمان صوبه داری دکن رسید خان سبازت نشان چند روز دیگر  
 صورت اوقات بر آن قلمی نموده بصاحبت آن را گرفته علم معاودت بحیدرآباد  
 افراخت چون افغانان جنوبی نیز در این امر سلسله جنیان بودند بهادر خان  
 پنی فوج را گردان و ابوالفتح خان پسر عبدالنبی خان فوج رگڑیه و عبدالحمید  
 نمیره و پیرخان و متنبای او علی خان و از جانب سعادت الله خان فوج  
 کرناٹک پسر میر ابو طالب بدخشی با فوج شایسته رفیق گشته در عین برنگال  
 از متحصن ناندیڑ عبور آب کشی کرد و داری نموده در سواد از مذمه که برگشت  
 از سرکار با سم بالا کحات برار خواست که موسم باران بگذرانند درین ایام  
 ثواب آصف جاہ که بنا بر نامازی مردم حضور بتقریب شکار برآمده و اجتماع  
 انتشار مرسته در مالوا از منزل سورون کنار کنک بجاکرتی روانه آنصوبه  
 گردید و پس از اخراج اشقیاء از پرکنه اجین برگشته بر پرکنه هور که متصل و بیخ  
 است وارد مسعود فرمود که خط فتمه غیاث خان بهادر از خجسته جنیا در سید  
 بدین مضمون که باغوائی مردم در انداز حضور و افغانان جنوبی سباز خان  
 صوبه داری دکن قبول کرده بودند و قبول فرمان عازم این طرف است و از فوجی  
 مشورت اینها چنان مستغاف میشد که بعد از دخل صوبه داری با عساکر دکن متوجه  
 مالوا شود و جمعی از حضور هم متعین کردند و تکالیف مالایطاق در میان آرند که

هم سرچسپیدن متعذر باشد و هم کردن نهادن متعسر بعد رسیدن این خط نواب  
 آصف جاه اندیشه مند بود که خط و کیل مبارز خان مقوی مضمون خط محمد غیاث  
 خان بدست افتاد و اندیشه موهم متیقن شد لاچار بنا بر صحت دقت عطف  
 غسان یکران غرمت بجانب و کن نموده پائی استعجال ره نورد مسافت کشته  
 در شرفی قعه سال هزار و صد و سی و شش هجری رونق افزای خجسته بنیا  
 کشت و بر سهیل انام حجت نخت بوا غط و لپسند از اقدام بر جدال قتل  
 که موجب سفک و مار سلیمین است تخذیر فرمود اما منتفع نه گشته اصرار بر کار را  
 نمود و بتایخ بیت و دوم محرم سنه هزار و یکصد و سی و هفت هجری و یک  
 قصبه شکر که میره مضاف صوبه برار که از خجسته بنیا و چهل کرده واقع شده  
 مصاف آرا گشته شهروان مقتول کشت چنانکه بعد ازین تفصیل در احوال  
 نواب مغفرت مآب نظام الملک آصف جاه رقم پذیر قلم و قایع رقم خواهد گردید  
 حصار حیدر آباد بنای خان مشارالیه است لیکن کار حصار با تمام نارسید  
 بنای عمرش با تمام رسید بعد از آن در عهد نواب مغفرت مآب صاحبزاده  
 مذکور صورت انصرام یافت -

## باب اول

در بیان احوال سعادت اشتمال نواب مغفرت مآب نظام الملک  
 آصف جاه طاب ثراه مشتمل بر فصل

## فصل اول

در ذکر نبه جمایون آصف سلیمان نشان و مجملی از احوال نیاندا این نشان  
 برداشتن نژادان سلسله خلیق آکا بی و نبش نهادن و دو دمان بار یک بینی و وقت  
 نکا بی مخفی نخواهد که چون سنایش نژاد پروبال کداف پروازان هوای اعتبار

و تعداد اجداد مسلم لاف پیمایان اوج افتخار است نامه شراوی را که توشیح فرماید  
 رسالت مشور فرمانروای استلیم والا کو بهری باشد نیست تندیست  
 و شنا چه کار و صحیفه نسبی را که توفیق دیوان ولایت فرمان سرور می سالاری  
 ملک عالی تباری باشد به نقش و نگار تحمیل و اطرا که ام افتخار پس جهان  
 بهتر که خامه سخن گذار پای اندیشه را از خار خار نظهار رخا پر دست فرسود  
 آبله تحصیل حاصل نماید و عنان بیان را بواوی ترقیب مقداتی چند  
 منعطف گرداند که منج انشعاب این بحر ذایه جلالت از محیط اعظم خاندان  
 رسالت و انشعاب این ابر مطیع کرامت از چشمه سار دودمان ولایت باشد  
 مفصل این مجمل آنکه آبای کرام و اجداد عظام آن عالی مقام از قدیم الایام  
 در ولایت توران مرجع کاخ انام و ملجای خواص و عوام و پیوسته بر  
 ارا یک جاه و اجلال بوده اند اما این کل بوستان الطاف حضرت اله  
 اعنی میر قمر الدین نظام الملک آصف جاه طاب شراه از کلبین هویت خدیو  
 فلک بارگاه طرازنده ارا یک عظمت و شوکت فرازنده الویة ایهت و حمت  
 گلشن فتح و ظفر آب و رنگ جناب غفران انتاب میر شهاب الدین غازی  
 الدین خان بهادر فیروز جنگ جلوه آرای گلشن ظهور گردیده و چون والده ماه  
 اش از سادات صحیح الثب پیر حیدری بوده سلسله انبعاث این امواج سیات  
 بحر ذایه خاندان رسالت منتهی می گردد و آن کلبین انضال تا در لایزال  
 از حدیقه ذات کرامت اشتمال رونق پیرای یاض دولت و اقبال طراوت  
 افزای حدائق مکرمات و اجلال نصارت بخش گلستان شوکت و شان خود  
 عابد قلیچ خان اسکنه الله فرادیس الجنان و مید و آن حدیقه فردوس شمسیم  
 که رشک افزای روح در یکان و جنت نعیم است از فیض سحاب مطیز ذات

عدم النظر صدر آرد ای سند فضل و کمال زیب افزای چار بالش جاوه جلال  
 رکن رکین دین متین حصص حصین شرع بین قدوه جهان و جهانیان جلال  
 شیخ نورالله مرقدہ بانوار الفقراں پیرایه شکفتگی پوشیده و آن صاحب رحمت  
 حضرت و باب از دریای فطرت عزیز الاناضت سرشعه انهار فواضل سر  
 جویبار فضایل رافع رایات عالیات کمالات صاحب آیات بیانات مکارم  
 صفات مفتاح کنوز رموز و اسرار جناب الهداد شیخ رفیع الله درجته فی  
 مقامات الابرار اوج پهای ظهور گردیده و آن دریای غیوض آبی منشعب از  
 کجاستی محیط اعظم حق پرستی و احکامی سرخیل سالکان طریقت قافله سالار  
 کاروان معرفت محرم خلوتکده لاهوت باریاب محفل ملکوت آئینه انوار تجلیات  
 کفبینه اسرار تعینات پروانه شمع جلال عند لیب کلشن جمال یوسف مصر  
 شود و عرفان جناب عبدالرحمان شیخ الملقب بعزیزان روح الله روحه  
 بروایح الرحمة والرضوان است و آن حضرت از اکابر و اجداد سمرقند و احفاد  
 شیخ ارجمند اعنی سلطان الموحیدین العارف الکامل المویده بالفیض السعیدی  
 شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر الشہروردی قدس الله سره العزیز است و نسب  
 شمش بزرگوار بصدیق اکبر رضی الله عنه منشی میگرد و وجدی مادر می  
 مغفرت مآب علامی قنای سعادت الله خان وزیر اعظم شاه جهان پادشاه  
 صاحب قرآن ثانی است انشاء الله تعالی احوالش عنقریب بضبط قلم قایم  
 رقم خواهد آمد اللهم اجعل هذا السلسله العالمیه برهاناً ساطعاً علی  
 السلسل و نوراً لامعاً لا یقبل ظلمة الله اهی و التبتل -  
 ذکر مجملی از احوال مهینت اشمال رونق بخش مسند شوکت و شان  
 خواجه عابد تسلیم خان علیہ الرحمة والرضوان مولد انجانب مقام



علی آباد سه کروی می سمرقند هست که والد ماجدش در آنجا توطن داشت و چون  
 جناب عالم شیخ علامه زمان و صاحب تصانیف آنرا از چنگ پادشاه توران بجات  
 اعلم العلماء اقلیای داشت آن حضرت در خدمت پدر بزرگوار و دیگر علمای سمرقند  
 تحصیل علوم نمود و به بخارا شتافت و ابته بمنصب قضای آنجا و پس از آن  
 به شیخ الاسلامی سمرقند می یافت و راو اخر عهد شاه جهانی وارد مهند شده بنا بر  
 بهر ذاتی و شرافت نسبی احراز شرف ملازمت نموده بنایت خلعت پوشش  
 و پیمانه غرض اختصاص یافته در کاسب شاه هزاره اورنگ زیب بدکن آمده سرای  
 اعتبار اندوخت و هنگام توجه شش هزاره در سینه یکزار و شصت و هفت هجری  
 بحضرت برب استماع اخبار خلایک آثار در امور سلطنت که عمده آن و لیعهدی است  
 است و به باری شاه جهان و متوجه شدن آن پادشاه جت معاجه و تبدیل هوا  
 به سبب اکبر آباد و مقید گردیدن عیسی بیگ وکیل اورنگ زیب و ضابط شدن  
 نمائند و طالب کشتن افواج پادشاهی که بر کاسب عالمگیر در محاصره بجای آورده  
 فرستادن و در اشکوه راجه حسینک را بر سر شجاع و فرار نمودن شجاع از مقابل راجه  
 حسینک بجای ننگ از راه دریا و بمقتل رسانیدن و در اشکوه اسپران شجاع را که لشکر  
 راجه حسینک شد بودند و فرستادن و در اشکوه مهاجران راجه حسینک و قاسم خان  
 جت قندهار طریق بر مراد بخش که در احمد آباد سک و خطبه بنام خود کرده بود و بر عالمگیر  
 از دکن سبقت نگیرد و رباع فرمان با طری بر با پور با ضافه منصب و خطاب عالی  
 چهره انعام او نمود و در سینه هزار و هفتاد و یک هجری بخدمت صدارت کل از تغیر  
 شیخ میرک که بنا بر کبر سن بکار با نمیرنید سرای اعتبار اندوخت و در سال  
 هزار و هفتاد و هفت هجری بغایت خلعت و صوبه داری اجمیر لوائی نام آوری  
 افراخت و در سال هزار و هشتاد و یک هجری از تغیر مبارز خان بصوبه داری

بر کیفیت ملک پیکانه و نشیب و فراز راه و تقد و طرق و بعد مسافت و خوف  
 راه که این بی امد و رسیدن بلا توقف بیای استبحال است و بعد دور و زبا  
 عرصه داشت خان مشارالیه در حضور آمد و این حسن خدمت موجب ترقی گرفته  
 همان وقت از طرف عنایت پادشاه بی استصواب بخشی بواسطه مراد خان چولی  
 خواصان با ضافه منصب خطاب خانی و عنایت فیل و ترکش گمان بلند پایی  
 رسید و پس از آن به تنبیه و رکد اس و سونک و دیگر مفسدان را محصور با فوج شایسته  
 بطرف سروهی متعین کردید چون آن شورش کرایان بشا هنزاده محمد اکبر پیوسته  
 آواره دشت اوبار گشته شاهزاده میرک خان را که از لنگرگاه شناس پادشاه بود  
 نزد معتمدی الیه فرستاده بواسطه او قطع بود عده های کمر بست و رعایت  
 نموده پیغام رفاقت خود را واد خان فدویت نشان از نیک اندیشی حقیقت  
 کیشی سر از رفاقت شاهزاده یافت و با میرک خان شصت کرده مسافت  
 دور و زپیموده و محصور رسیده و ذخیره نیکامی اندوخته و مورد ضرورت  
 تحمین گشته بدار و فکی عرض مکرر غرض اختصاص یافت و خانی خان و رفیق  
 سال بیت و دوم عالمگیری نوشته که چون به سبب بند و بست اجتناب  
 خبر واقعی شکر پادشاه هنزاده محمد اکبر بمجامع اجلال نیرسید پادشاه  
 مشارالیه را برای آوردن خبر تحقیق از آن شکر تعین فرمود و همین مشا  
 الیه رو بفرج شاهزاده آورد و برادر او مجاهد خان که همراه اکبر مجبور با قضا  
 صلاح وقت رفیق و جوای می تابو بود از استماع خبر رسیدن برادر خود  
 بخدمت شاهزاده عرض کرد که اگر اجازت باشد خود را برادر رسانید تمام  
 نموده با خود بیاورد و بعد حصول رخصت آنچه از نقد و جنس توانست با خود  
 برداشته برادر خود پیوست و هر دو برادر بالا اتفاق بخدمت پادشاه

در حالتی که مزاج همایون از استماع اخبار مختلف نهایت طول بود رسید  
 خلد مکان از فرط مسرت محمد مراد که از خانه زادان معتبر در آن وقت  
 حاضر بود فرمود که سید شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بسید  
 شهاب الدین خان نموده تسلیم کنند و بعد ملازمت مجاهد خان نیز مورد  
 نهایت کثرت و محققیت لشکر و تعداد فوج مجبور و غنیمت مجبور بعضی  
 درین ضمن مردم روشناس دیگر نیز شروع با بدن حضور نمودند بعضی  
 رسانیدند که بعد از آمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلیل عظیم در آن  
 فوج راه یافت و در سینه کینزار و نود و سه پسر از قدوم موکبات شاهی  
 به یار دکن پادشاه اورا به تنبیه متمدان فواج خیر و عطایای داری علی کرد  
 و در آن غایبان از تغنیر مکرم خان عز امتیاز بخشید و سید او و عسلان در  
 دستور نیابت در سرانجام این خدمت می گوشید و بقول خانی جان سال  
 مذکور خلد مکان تخت مشارالیه برای تسخیر قلعه رام سیج تعیین فرمود  
 قلعه را آنجا از قوم مرهبطه مردکار آرموده و جهان دیده بود در خبردار می بست  
 و قیقه نامرعی میداشت و ترددات خارج از قیاس معبر عن نظم می داشت  
 چنانچه بسبب فقدان توپ آهنی در آن قلعه توپ از چوب ساخته و بکمر  
 آن را که فته بردفت قابو سرمیداد که کار ده توپ آهنی از آن نظم می شد  
 سعی و تردد خان مصوف در آنجا بجای نرسید از این جهت پادشاه  
 او را بحضور طلبیده خان جهان بهادر را برای تسخیر آن قلعه نامزد فرمود  
 چون مکرر بادیز شاهی سخت و باجتهای مردانه غنیمت را منکوبت مغارب  
 ساخت و در سینه کینزار و نود و چهار همجری بقطاب عنزالدین خان  
 بهادر لوی بلندرتبکی افراخت و در سینه کینزار و نود و پنج همجری تسخیر قلعه

را میری که ما من و مسکن سنبها بود مرض کشته و باطری آن قلعه را آتش زد  
 و اکثری از سرکردهای کفار را بقتل آورد و مصدق فتح نمایان گردید و در  
 جلد وی آن بخطاب فیروز جنگ و عطای نقاره به بلند پایکی رسید و چون  
 در محاصره بیجا پور در فوج شاه هزاره محمد اعظم کراتی غلبه بآن درجه شده بود  
 که اقامت در آنجا دشوار گشته بود پادشاه آن مشغول الطاف را بعبایت  
 ما می فرید اعتبار بخشیده برای رسانیدن رسد متعین گردانید مشارالیه  
 بموافقت بنجار بار رسد فرادان بهم آورده و متوجه لشکر شاه هزاره شده  
 در اشنای راه رسدی را که پیرانایک زمید ارشش هزار پیاده جنگی  
 همراه داده برای اهل بیجا پور فرستاده بود بقدر غلبه متصرف گشته  
 و پیادگان را کشته منظره منصور بار رسد موخو خود را به لشکر شاه هزاره  
 رسانید و بموجب نوشته خانی خان چون عزالدین خان بهادر فیروز جنگ  
 با مجاهد خان و تیرانداز خان و دیگر امرای کارزار دیده بار رسد پانزده بیت  
 هزار کار و نزدیک پرکنه انندی پانزده شانزده گروهی بیجا پور رسید  
 سرداران بیجا پور که بموافقت غنیم اطراف شاه هزاره محاصره نموده مع  
 بر لشکریان نهایت تنگ کرده بودند چپه هزار سوار و پیاده برای محاصره  
 فوج شاه هزاره که در اسپان فوج پادشاهی بجز پوست و استخوان نمونده  
 بود تا این که جانی بیکم محل خاص پادشاه هزاره از بالای فیل شکام حمله نمود  
 بدست خود تیر میزد و در تسلی و دلاسامی امرای کوشید که داشته چهل  
 و پنجاه هزار سوار و قریب دو لک پیاده جنگی کرناگلی باستقبال غازی  
 الدین خان بهادر شافتند بعد تقابل فبقتن هر دو برادر یعنی غازی الدین  
 خان بهادر و مجاهد خان بهادر از کثرت فوج مخالفان نا اندیشید خدا

را بظلمت یاد نموده اسپهها برداشته و جنگ معب جهان آشوب بین  
 آمد آنچه که لشکریان را از بیم پلاک بوش و حواس رفت آخر الامر چهلشاهی  
 بیای بیادران خصوصاً از تروند مجاهد خان بهادر نیریت بنام خان راه رفت  
 و در سه راجا آفت به لشکرش بنزاده رسانیدند و مورد تحمین خلافت گردید  
 شاهزاده بی اختیار آفرین کویان غازی الدین خان بهادر را در کشت  
 گرفته با انواع لوازش و کمرت معتمد ساخت و حضرت قلمه مکانی از اشاع  
 این خبر نصرت اثر با ضافه های نمایان بنواخت و از شرط غایت بزبان  
 مبارک فرمود که چنانچه حق سبحانه تعالی از طرف فیروز جنگ شرم اولاد  
 تیموریه نگه داشت آبروی او و اولاد او تا روز قیامت نگهدار و دوازده  
 غنایت و نوازش موقور فتح پیاپور بهامش تقرر کرده چنانچه در مقام  
 اولی مرقوم گردیده بدستخط خاص بواقعہ نگار کل ترقیم نموده و احوال  
 نمایه که بدستگیری فرزند بی روی و ترک غازی الدین خان بهادر و  
 مفتوح شد بعد از آن قلعه ابراهیم کده عرف او دگیر را که به فیروز کده موسوم  
 شده حبسراً و قهراً مفتوح ساخت و در محاصره قلعه کوکله تروند است  
 بهادرانه بر ردی کار کرده و زخمها برداشته بعد تسخیر آن قلعه منصب  
 والای هفت هزار سی هفت هزار سوار لواهی افتخار برافراخت پس  
 قلعه حصین ادبونی را که موسوم باستیا ز کده گردیده به مساعی حبلیه از  
 دست سیدی معود پیاپوری عادل شاهی انتزاع نموده در سال هزار  
 و نود و نه با مضافات آن ضمیمه ملک پادشاهی گردانید و با علی مرتبه مختص  
 رسید و بقول خانی خان پادشاه بهادر موصوف را در سنه هزار و نود  
 و هشت هجری برابر اول شاهزاده محمد اعظم شاه نموده با جمعیت بیست و پنج هزار

سوار و نخواه اکثر مغلیه همراهی را بنا بر عدم پایی باقی نقدی مقرر کرده خص  
فرمود و از عقب جنت پشت گرمی پادشاهزاده را با چهل هزار سوار و توپچی  
بی شمار و خود بدولت با فر و شکوه عالم ستانی بعد بند بست فزاح حیدر  
اوایل ربیع الثانی رایت ظفر آیت بصوب ظفر آباد بیدر برافراشت و  
بها در موصوف در سال هزار و نود و نه هجری بدست فتح قلعه ادبونی از بجای  
باستیصال سنتا مامور گردید و بنا بر شیوع فساد و هوا که کم کسی از آفتش سالم  
میانند اکثری گرفتار دست اجل میشدند و آنایکجه جان بسلامت میسر بود  
عوض جان حاستین شرفیتین یعنی سمع و بصر را می باختند آفت تطل  
بصارت بحشمت آن بهادر رسید و آنچه که زبان ز مردم شده که پادشاه بعضی  
اسرار و اطلاع یافته در آشوب چشم که عارض شده بود اظهار اشاره با عدم  
بصرش نمود و سعی از راستی ندارد و قاضی عقل بکذب این خبر حکم می کند  
پادشاه عالمگیر شدید العظم و کینه ور بود اگر چیزی ازین قبیل در می یافت باین  
شوکت و عظمت نمی گذاشت خیر سگالی و نیک اندیشی او نقش خاطر پادشاه  
بود شخصی از راه غناد عرض داشت شکر براهنه و مسأله بهادر موصوف  
تنبیه اشقیای دکن نمود در جواب دستخط شد حاشا که بر خان فیروز جنگ که  
کجا یکجا باین حال رسید کمان کفران نعمت که دد گرفت کرده شود چنانکه  
در مقاله ادلی مذکور شد القعه بعد نابینا شدن اگر چه از حرج حاضر شدن بآ  
موافق ضابطه پادشاهی بمنطوق لیس علی الاعلی حرج استراحت یافت  
نظر بر بصیرت باطنی که در تمثیل کارهای عمده رسائی کمال داشت بر تنه  
سرداری و فوج کشی او تفسیری راه نیافت و با صابت راسی حسن تدبیر و نظم و  
لطف و در سواری بنوزک و ضابطه ستم خود میرواخت و کوس سرداری

ناموری میخواست و در سال یک هزار و یکصد و هشتاد و شش سرستای شقی را بجنور رسا  
 در دفران تحمین و آفرین کشت تفصیل این احوال آنکه سرستای شقی بخواهد  
 تمامه اسلام را دست خوش تاراج و امرای نامی پادشاهی را اسیر و قتل  
 نمود و پادشاه در حق او ستای شیطان بهتا میفرمود پس از تسخیر قلعه نجی را  
 نزار پیش گرفته و باره مخاصمت و برینه و بنا جاد و سمت سواره رفته  
 تاش خور و بجال تباد و آواره دشت او بار کشته میرفت اتفاقا ناکوبین  
 نامی سرهنگ بخدمت سرش جدا کرده میخواست که نزد دهن جاد و برد در آنجا  
 راه بدست لشکریان بهادر موصوف در آمد بهادر موصوف خواب را بآورد  
 که در جائزه این مرده بخوش خبر خان مخاطب گردید بجنور رسال داشت و  
 رایت بلند نامی افراشت و در سال یک هزار و یکصد و ده بهم اسلام کده غوف  
 دیو کده نافر شده بود و تصرف در آور و پس از آن بجا فطت بگاہ اسلام  
 مامور شد و بهکام مراجعت رایت ظفر آیات پادشاهی از تسخیر کیمیا به بهادر  
 کده سون قشون یعنی فله فوج او که از بنگاه ترتیب داده بود تا چار کر و جوی  
 بملاحظه پادشاه رسانید کوبید باین شان و تونک بسامان و سرانجام تیغ  
 امیری بدین صبح وقت محلا نداده و از برنجس پیکش فراوان گذرانید پادشاه  
 بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط فرمود و شایان را ده بید از بخت بار  
 سرزنش نامه بدین مضمون که شما با وصف داخل کشیر مضاعف فخر بن  
 سرانجام ندارید که خان فیروز جنگ از خانه خود توپ و گنجان و شتران  
 و کمره نال و همه چیز آن قدر که باید بل نباید دارد معاتب نمود و رسال کهنه  
 و یک صد و پانزده هجری بتعاقب بنامند همه که او آخر حال تو کرتی  
 پادشاهی اختیار کرده با استقلال شاه عالم بهادر شاه آن طرف

تیرداشته در زمزه منصبه اران خسلک شد پاشنه کوب تا مالو اغان و  
 نه کشیده سر جنگ مستوفی باورسانید و بخطاب سپه سالار نامور گردید و در  
 وقت رحلت خلد مکان بصوبه واری برادر در ایلمچور اقامت داشت و خبر فوت  
 خلد مکان در عرصه چهار روز از احمد نکر با در سپه بر چند با محمد اعظم شاه نهایت  
 مربوط بود و اظهار کمال عقیدت می نمود اما شاهزاده بغور فطری بمراعات بآئین  
 وقت کمتر پرداخت و به گرفتن چنین سردار همراه رکاب خود نپرداخت گویند  
 وقتیکه اعظم شاه بعد از جلوس از احمد نکر روانه شد و والفقار خان در لواقع بمشایه  
 ملازمت نمود در آن وقت به والفقار خان منبرمود که شما هم صلح وقت عرض  
 کنید حسب الاشاره بعرض رسانید که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه  
 قبایل بدولت آباد باید گذاشت و مردم پادشاهی نهایت بی سرانجام اندوخته  
 از خزانه آندرون محل تنخواه باید داد که اسباب یساق درست نمایند و بهشت  
 مبارک از کوتل فردا پور نشو بدین از دیول کماط بشود و تا خان فیروز جنگ مخم  
 کرد و پادشاهزاده که مدحوشش با دونهخت و غرور بود جواب داد که گذشتن  
 قبایل در صورتیست که مثل داراشکوه حریف باشد محمد منظم معلوم و فی الواقع  
 کار از مردم خود است مردم پادشاهی بغیر از مبارک سلامت کاری نمی اند  
 و برای کوری راه راست گذاشتن چرا و از وچه میخیزد نظر بر اسباب طلب این  
 حرکت از شاهزاده خلاف صواب آمد که مثل خان فیروز جنگ سردار باتدبیر  
 صاحب جمعیت از رفیق خود نمود و الاطرفه شیرازه فراهم آوردن مردم بود که  
 اکثر جماعه داران اعتماد بر قول او می نمودند خاصه مغلیه توران که همه مطیع نهاد  
 او بودند بعد عبور محمد اعظم شاه از نریدا بهادر مدوح حسب حکم آن شاه از برا  
 به برهانور آمده اقامت گزید و پس از سه روزه فی خلد مندرل یعنی بهادر شاه



هجدهم فرسخه سینه یکنواز و یکصد و هجده هجری در اکبر آباد بصوبه داری کجایست  
 کردید و خانی خان مینویسد چون چند روز در روانه شدن تعلقه مأموره  
 افتاد اراده رفاقت او با محمد کامبخش زبان زد واقع طلبان کشت نزل  
 در لشکر شاه عالم راه یافت در نیولا بعض رسیده که معزی الیه از برهان  
 بصوب تعلقه مأموره خود را می شد و در سال یکنواز و یکصد و هشت و دو  
 هجری در احمد آباد کجاست با جل طلبی بر دهنه رخاوان خرامید بخش او را  
 بدلی برده بیرون شهر متصل اجیری دروازه در خانقاهی که ساخته او  
 م فون نمودند بهادر مغفور امیری خوش خلق با وقار فتح نصیب صاحب  
 نسق بود و دولتش رونق تمام داشت و در امرای توران امیری مثل او  
 با جاه و جلال و علو مراتب کمتر بجز مرده روزگار آمده گویند قریب دو یک  
 روپیه متصدیان سه کار از خزانه عامه ایش بر آورده عوض روپیه پول  
 سیاه در خرطیه پر کرده در خزانه گذاشتند با وجود استماع این خبر  
 چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بی آنکه پایی تحقیق و تفتیش بیان آید متغلبان  
 اندیشه ناک کشته باز روپیه بار آورده در خزانه گذاشته از باز پرس  
 بی اندیشه گشتند و شقه بدست خط خاص عالمگیر پادشاه که برهان قاطع  
 بر علو مرتبه اوست و در کلمات طیبات عالمگیری مرقوم در نیجا بزبان  
 قلم داده میشود و شقه خاص من میخواستم که برای عیادت آن دولتخواه  
 خود بیایم اما بچه امر و که ام نظر مشاهده نمایم لهذا سیادت خان انبیا  
 فرستادیم تا به چشم ما ببینند و اطهار زافی الغمیر بکنند و از میوه های نورس آنچه  
 بهم رسید انکور است اما اطبای یونان برای آن عمده مخلصان مزاجان  
 مضر میگویند لهذا ما هم بر خود ناگوار کردیم ان شاء تعالی بعد صحت کامل

و شفای عاجل بکجا میجویم ۵ یارب این آرزوی من چه خوشست تو بین  
 آرزو مرا برسان گویند که بهادر مغفور طبع موزون داشت و گاه که شعر بطرز  
 اهل این میگفت و او نخت حب الام جلیل القدر پادشاهی صبیحی علامی فنی  
 سعد الله خان در سلک عقد خود منتظم گردانید و بعد فوت آن عقیقه  
 دوران دو دختر حفظ الله خان عرف منا خان را که بر در آن مرحومه بود یکی  
 را بعد فوت دیگری در سلک ازدواج خود کشید و ازین هر دو اولاد نماند و اولاد  
 آن مغفور از بطن دختر سعد الله خان است -

و کراحوال سعادت اشمال مشمول رحمت سبحانی علامی فنی  
 سعد الله خان و دیر اعظم شاه جهان صاحبقران ثانی  
 آن وزیر عظیم النظیر جد موری نواب عالی جناب است چنانچه گذشت نام اصلی  
 او شیخ سعد الله بخش به بنی تمیم که شعبه ایست از قریش می پویند و موطنش  
 مملکت لاهور است صاحب زمین ثاقب و رای صائب بود در اوایل حال تحصیل  
 علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر مجتهدی گردید  
 چون در سنه هزار و چهل و هشت هجری فضایل کمال و جلال خصال او از  
 علم و فضل و رسائی عقل و راستی و درستی و امانت و دیانت بعرض شاه جهان  
 پادشاه رسید حکم باستحضارش فرمود و بواسطه موسی خان صدر الصدق  
 احراز سعادت ملازمت حضور کرده روز ملازمت در دل پادشاه جا نموده در  
 سلک ملازمان پادشاهی غلک گشته بنایت خلعت خاصه و خدمت عرض  
 مکرر که در آن وقت مخصوص مستمان بود بپایه قربت رسید و در عمر صد یکسال  
 بمنصب یکصداری و خطاب خانی و خدمت دار و علی غلخانه که بعد ویان  
 را سخا و اعتقاد و اختصا ص بین الاقران ممتاز گردید و در سال هزار و پنجاه

یک هجری بخد مت خان مانی و اضافه هزار می و خیره الستقارالدوخت و در  
سال هزار و پنجاه چهار هجری بالا مراتب وزارت کل و منصب عمده چهار هزار می  
سه هزار سوار و عنایت ظلمت خاص و قلند ان مرصع چهره اعتبار ان فروخت  
در سال هزار و پنجاه و پنج هجری با ضافه منصب و عنایت قیل با یراق نقده  
لوامی بلندرتبکی ان فرخت و چون پادشاه بناده براد بخش پت شیر پنج و پندشتان  
تین شده بکابل رسیده با متظار بر طرف شدن برف از راهی که معبر فوج  
فیروزی مقریر گردیده بود و بهم سبب آنکه نظر با استداریاق و بعد آن نیز  
حکم پادشاه شده بود که نقده می سه ماهه با صبداران و جاگیرداران و احکام  
و تیر اندازان و برق اندازان سوار و قشکیان پیاده بر رسم مساعده از خراج  
به بهند و بعضی مردم وجه مذکور در لاهور نیافته بودند توقف داشت و بلاء  
آن طفل مزاجی پادشاه بناده و تاثیر گفتار خوش آمدگویان که آخر عهد شش  
صیغ کل کردند و در همین سال هنگامی که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل  
گشته ببالغ صفا رسیده بود او را بگذارش بعضی تقدیمات پادشاه بناده  
و دادن وجه مذکور به کسانی که رسیده باشند در وانه ساختن انواع بنیرل  
مقصود پیش از وصول رایات پادشاهی بنواح کابل دستوری او بود  
دوروز بکابل رسیده فراوان تردد بکار برده در عوصه پخیزوز که از رسیدن  
بدان بلده تا وصول سوکب خسروانی فاصله بود همه کارها سر برآوردن پادشاه  
با با انواع روان به سمت مقصود نموده در ظاهر بلده بکار مست پیوسته چون  
بعد شش بلخ شاهزاده دل نهاد و قیامت آن نواحی نشسته بیدر بر هنگام شش  
دیگری بدان حد و تعیین شود اعلی حضرت او را با وجود رازدانی و کثرت کار  
که جدائی او صورت نیافتید بدان صوبه روانه فرمود و او از راه

که دشوار گذار بود در عرصه پانزده روز به بلخ رسید و چون شاهزاده را  
مُصّرستغفا دید خود با بنجاح امور جزندی و کلی موافق ارشاد پادشاه بدو  
در عرصه چهار روز بعد طی پست و بلند بسیار از کابل به بلخ آمد از آنجا که کار  
آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بست آن صوبه قرار  
نموده بود با ضافه منصب درجه اعتلا پیوده و باندک فاصله در وزن جشن  
نبری از اصل و اضافه منصب هفت هزار سی و هفت هزار سوار و عظامی سپ  
عربی با زین طلا با علی مراتب سرفرازی تصاعد نمود و در سال یک هزار  
و پنجاه و هفت هجری در جشن جلوس که در امان کنونی تیار دار التخلافت  
شاه جهان آباد بعمل آمد او بنهایت خلعت عمده و تقریک هزار سوار و اسب  
و سه اسبه چهره غرت برافروخت و در سال یک هزار و پنجاه و هشت هجری  
که پادشاه متوجه شکار بود هنگام معاودت از آنجا نوشتجات خواص بنان  
قلعه ارغندار و پر دل خان قلعه دار است متضمن اخبار غریت شاه عباس  
شاه صفی بجانب قلعه بار رسید او که بنا بر سرانجام کارهای دیوانی دارالتخلافت  
مانده بود حسب الطلب بحضور آمد و هزار سوار و یک هزار سواران او و دو اسبه  
سه اسبه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اوزنک زیب بهادر بجانب قلعه  
دستوری یافت و پس از رسیدن آنجا از لوازم می صره و تعین مجارها و  
دوانیدن نقبها و تیاری کوچ سلامت و قیقه فرونگذاشته می نیاسوا از آنجا  
که ایام سرما قریب رسید و فتح قلعه مذکور مقدر بنود حسب الحکم پادشاه  
همراه شاهزاده معاودت نمود پادشاه او را در سال یک هزار و پنجاه و نهم  
و هزار سوار و یک هزار سوارانش دو اسبه و سه اسبه مقرر کرده بانام یک  
کرد در ام سه هزار فرمود و در سال یک هزار و شصت و یک هجری بهنگامیکه پادشاه

از لاجورد غریمیت کشمیر نمود و او را در وزیر آباد بنا برد ریافت احوال صوبه بجا  
 که را ابتدا بسبب کمی باران و در آخر بسبب افراط آن مزارع ضایع شد  
 بود گذاشت و بعد چندی آمده و ملحق شده در همین سال با فوج کثیر و سامان  
 بسیار نوبت دوم همراه پادشاه بنزاده محمد اورنگ زیب بهادر به تخییر قدیم  
 متعین شده پادشاه بنزاده از سلطان برادر راست که نزدیکتر بود متوجه گردید  
 و او را از راه کابل و غزنه بنین که دورتر بود روانه شد و پس از وصول در آن  
 سرحد انواع سعی و تردد از دو انیدن نقب و غیره بطور آورد و چون تخییر آن  
 مکان صورت نه بست و رسال یکنزار و شصت و پنج هجری حسب الحکم کرده  
 اعلی حضرت خود غریمیت زیارت درگاه نواجه معین الدین چشتی رحمة الله  
 علیه نموده و متوجه اجمیر شده او را با فوج شایسته تخریب قلعه چنور روان  
 فرمود و در آنجا رسیده و تخریب زراعات تعلقه را نا و منهدم ساختن برج  
 و دیوار قدیم و جدید قلعه مذکور پرداخته بحضور مراجعت نمود و رسال  
 یکنزار و شصت و نه هجری تا چهار ماه بعارضه در دستکم بملاکشت اما تا دو ماه  
 بمداوی سهل پرداخته بدر بار میرفت و بعد از آن که از غلبه مرض صاحب  
 فراش کشت پادشاه از استماع این کیفیت از راه عنایت بتقریب عیادت  
 بخانه اش نخل مکرمت کسترد و اطبای حاذق را جهت معالجه متعین کرد چون  
 اجل موعودش رسید بود سود نه بخشید تا اینکه در سال مذکور مسافر  
 ملک عدم گردید پادشاه عیال و اطفال او را مشمول عوالمف خسرو  
 گردانید سعد الله خان با حلیه علم و بحسن خلق و تواضع القصاص داشت و در  
 انفصال معاملات بر استی و درستی می کوشید و در اخذ وجه سرکار  
 پادشاهی روادار آن نبود که بر اعمال و رعایا حیف و میل رود و دهنه و ستان

در وقت وزارت او و وقت گرفت بآنگه مثل داراشکوه حریفی داشت تا بکشت  
 او پیش زلفت از ابتدای ملازمت همواره در ترقی گذرانید و انقباض و طلا  
 نهای جمده الملک مقرر گشت و به مقتضای مراتب ترقی فایز گردید و نام نیکو  
 یاد کار گذاشت نکته دیانت امریت محمود و پاس نمک شیوه ایست  
 مستحسن اما در معاملات آقا که با غریبا باشد پاس اینها داشتن اہم دولتخواہی است  
 چه اگر درین صورت بکل نقصانی رود نسبت با وجہی خواهد بود بحسب نظر  
 بحال او کلی و نقصان جز مشمر نقصان کل است فافهم - سعدی علیہ الرحمہ میفرماید  
 سہ بداندیش نیست آنکہ خونخواہ خلق کی کہ نفع تو جوید باز احسن کن کہ درینجا  
 فقرہ چند مناسب این مقام از کلمات طیبات خلد مکان کہ بہ دستخط خاص خود  
 با عظم شاه نوشته بقبس نقلم می آید تا بسیندگان از انتباه افزاید -

### سوا و شقہ خلد مکان بنام شاہزادہ محمد عظیم شاہ

اعلیٰ حضرت از سعد اللہ خان پرسیدند کہ از اسباب خوشنودی خداوند  
 عاقبت بگوئید عوض نمود کہ عدالت بہت است کہ در ذات اقدس حضرت است  
 ایضاً شخصی بعد از آنکہ خان گفت کہ مردم متدین و فاکار دیانت دار سلیقہ شفا  
 در عرصہ روزگار کمتر اند جواب داد کہ زمانہ از آدم خوب پر جوہر بیچکاہالی  
 نہ می باشد صاحب خود باید تا در یابد و با ایان باز و دوش بر حرف  
 غمازان نکند ارد - سعد اللہ خان سحر کاہی بعد و ظایف و اوراد تا دیر  
 دست برداشته بود پر سیدہ شد کہ ام حاجت باقیست گفت آدم خوب ایضاً  
 روزی سعد اللہ خان در غمی نہ بدیر آمد اعلیٰ حضرت از سبب درنگ پرسید  
 عوض کرد بیاضی میخواندم نقل چند فقرہ برداشتم - افزایش مال از خیر و  
 احسان - و پیرایش اقبال از مستغنی نمودن محما جان - سیر کردن کر سند

موجب مزینت - و نفقه و کسوت و اذن کرسه و برهنه باعث افزونی  
دولت پروردن غر با آئین ریاست - ساختن با اقویا خاصه کیاست  
ظرافت کلمات سلطنت بسباب عدل - استقامت ایوان بتقریب  
اهل فضل - دیرانی قانان از قطع رحم - کاهش دل جان بظلم - رفتن  
ممالک بحسن تدبیر - قلع ظلمه بهمت عالمگیر - نیلای حاصلی زندگانی -  
فیض سانی واسطه ثبات و کامرانی - آشنای پروری رسم نجبا - دل شکنی  
و طیفه جمل - نواختن نیکان کار عقل - مغرور داشتن سفیان از جمل  
ناقد وانی آدم کار و شیقه ادبار - مهربانی با پست فطرتان حق برستار -

اعلی حضرت چون این فقره را دیدند بوسه برپیتانی خان مذکور زدند و  
آن کاغذ داخل قلعه آن خاص نمودند و آخر روز سه هزار دینار بر سبیل انعام  
فرستادند ایضا روزی بهار اهل دیوان برادرنا مهربان داراشکوه فردی  
از نظر اعلی حضرت گذرانید لک روپیه تفاوت ایام مابین در سر کار  
طلب است به تنخواه آن فرمان کرد و اعلی حضرت آن فرد را به سعد الله خان  
دادند که از دفتر دیوانی تحقیق نموده بعضی رساند خان مذکور فی الحال  
عسر من نمود که چنین زرها از خزانه تنخواه نه میشود ثانی الحال در مطالب  
و محاسبه محسوب می گردد و داراشکوه بعد برخاست و بار بار دیوان اعلی  
کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسل مشرف غسانی نه در محل سدا  
بسماع علیا رسید همان وقت شقه بخط خاص بداراشکوه نوشتند و این  
بیت هم درج فرمودند **بیت** با صاف دل مجادله با خویش دشمنی است  
هر کس کشد بآئینه حسنجر خود کشد؛ درایت حق باطل خاصه انبای ملوک است  
بهار اهل کفایت خانه شهادت سعد الله خان صیانت مال مایمخواهند هرگاه این

فرواز دفترش درست شده بود تحقیق بایستی نمود نخواه آن از سعد الله  
 قریب الامکان هست یا نه۔ ملول ساختن بنده های پادشاهی خصوص  
 مثل سعد الله خان بدست و بدست آوردن دل مصالح کاران مستدین  
 صاحب شعور واسطه افزایش مال۔ و خوشنای صاحب معامله۔ و آخر  
 چند تمان محمودی یک رنگ بوط زر دوزی برای سعد الله خان مرحوم  
 ایضاً اعلیٰ حضرت علی در انجان و سعد الله خان را روزی در خلوت خاص  
 اختصاص بخشیده بزبان کوه بر نشان فرمود که رفق و رفیق امور سلطنت  
 نعم و انصاف لغو باشد اگر پادشاه بی جوهر مرتبه خلافت فائز گردد  
 امر او و وزرای پیوسته با بر روی کار آورد و اختلال کلی در بلاد و دود پرستی  
 رعایا و بنی سامانی بر ایا و شیعہ بی حاصلی و ویرانی شود شما حسب تلبیها  
 و فقر بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواند و با شکر که رونق پادشاهی  
 نگاہد و حرف بے رونقی بچکس بر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران ما  
 فرمان روا شود و بتوفیقات خیر موفق باشد۔ بعضی اوقات اندیشه راهی  
 که همین پور خلافت عدوی سیکو کاران واقع شده۔ و مراد بخش با کل  
 شرب و لبثگی دارد۔ و شجاع جز سیر حشمتی صفتی ندارد و الا غم و شعور  
 او زک زیب اقتضای آن میکند که متحمل این امر خطیر تواند امار کاکت که  
 سقم عظیم در بنی فرع انبان ست در مزاج اوست ع تا دوست کرا  
 خواهد و پیش بکه باشد۔ **فصل دوم**

در بیان تاریخ ولادت با سعادت نواب مغفرت مآب و کیفیت ترفیات

آن عالی جناب از بد و فطرت تا استقرار برسد یاد کن تغییرات و ترقیات

تاریخ ولادت با سعادت آن عالی جناب نظر کرده حضرت دباب چهارم جمیع



که کینه از دهرش تاد و دهری است مطابق لفظ نیکبخت بعد ولایت پادشاه  
 مالک کینه آن مشمول الطاف رب الغزت را به میر قمرالدین مرصع نمود و چون بس  
 شش سالگی رسید بعلای منصب سرفراز گردید اکثر اوقات پادشاه بر زبان  
 کرامت بیان خود می آورد که آثار رشت و سعادت جبرین نیز از حد حسان  
 فیروز جنگ یافته می شود و حجة الملک اسد خان مکرر بخان موصوف می گفت  
 که اختیاریخت مندی بر فرق میر قمرالدین می نماید و خود میفرمود که در ایام  
 سن اصلا عیبی بباری که مرغوب اطفال میباشند داشتتم و هرگاه پیکر  
 قدر با اهل کنگاش جلسه میکردند و دریافت آن ناصف شب میخفتیم و چون  
 بتاکیه داله ماجد جیت خواب بر میخاستم بکنجی نشسته تمام داستان بگویم  
 هوش می شنیدم و در سال کینه از دهر و هفت هجری بر حجت حسنجر مرصع افتاد  
 منصب و پس از یک سال دیگر بعبایت حمد بر مرصع و خلعت خاص و اضافی  
 منصب و در سال کینه از دهر و دهری خطاب چلیق خان بهادر و عطا  
 موده فیل سر ملندی یافت و در سال کینه از دهر و یکصد و هشت هجری بنا بر  
 بعضی خواجه سید ایان در مزاج خان فیروز جنگ و ناکوار شدن این معنی طبیعت  
 آن بلند رتبه عالی فطرت و مرتفع شدن عبار طلال فیما بین والد و ولد افتاد  
 نزد پدر و الا که موافق مزاج غیورش نیاید و بدون اجازت پدر خود را بخصمه  
 رسانید اگر چه پادشاه در باطن خوشش نمود و کردید اما در ظاهر به پاس خاطر خان  
 فیروز جنگ تا یکماه بار ملازمت نداد آخر الامر بذریعه شفاعت اسد خان رخصت  
 ملازمت داد و فرمود که ملاقات پدر کرده زود خود را بحضور رساند و شوق  
 بستن خاص بدین عبارت که فدوی زاده اخلاص پرور جبرین قلنج خان بهادر  
 مسکوب

وَ اِنَّ لَمْ تَعْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بخان فوجک  
 ترقیم نمود حسب فرمان واجب الاذعان بخدمت پدر رفته در همان سال بعد  
 چند ماه خود را بحضور رسانید و مورد عنایات بالامال و برحمت کوشش بند  
 خاصه شال چهره اختصاص افروخت و در سالیکه یزار و یکصد و نه بتنبیه  
 منهدان ناگوری پرداخته در همین نزدیکی بتنبیه غنیم در نواحی باکر کو طه ماه  
 شده بنایت کمر سنجر خاص طبل بلند نامی نواخت و بتنبیه غنیم لیم در سال  
 یکزار و یکصد و ده هجری که بحضور رسید بخشی الملک فخلص خان حسب حکم حضور  
 نادر دانه برم پوری و اسلام پوری با استقبال شافت و با ضافه منصب موی  
 سرمنه ازمی یافت و در سال یکزار و یکصد و یازده هجری با ضافه منصب  
 سوار بتدین شدن بمرچال پورقی و بعد یک سال بفوجداری کرناک بجا پور  
 از تغیر مهور خان و بار دیگر در همین سال که از پدر آزرده شده بحضور رسیده بود  
 با ضافه سواران و در سال یکزار و یکصد و چهارده هجری بصوبه داری بیجا  
 و عطای سپیج مرصع و اسپ و فیل و در همین سال بفوجداری تلگون  
 عاد الحانی که ملحق بصوبه بیجا پور است و اعظم مکر بیل کاغون دهنانه داری تھ کاغون  
 از تغیر سیف خان و با ضافه سوار و بنایت کرد و دام بیایه اعتلا رسید  
 و سید نادر خان را به نیابت خود مقرر گردانید و در سالیکه یزار و یکصد و یازده  
 هجری طلب حضور شد و سیف خان و له فقیر الله خان نائب او گشت و در سال  
 یکزار و یکصد و شانزده هجری به فوجداری کرناک از تغیر رستم دهنان افتاد  
 سواران و انعام بچلک دام سرطبه گردید و در همین سال بکومت نصرت آباد  
 سکر و مدکل و غیره از تغیر برهان الله خان و له سرفراز خان و کاهل خان و غیر  
 اختصاص یافت و برای تغیر قلعه و انگره بطریق منقلب مرخص گشته بانفاق

محمد امین خان و ترتیب خان پاو کرد ہی متلعہ اقامت ورزید و در آن وقت  
 دانه لشکر ظفر اثر عالمگیری بغاصه یک گروهی از قلعه بود و سحرگاه آن عالی جناب  
 و محمد امین خان بهادر و عزیز خان و دہیلہ و اخلاص پھان سیال پشته لال ٹیکری  
 کہ سرکوب کوه نشینان بود متصرف آوردند مخالفان بعد خیر دار شدن هجوم  
 آورده از سنگ باران مجال اقامت بر پشته گیران تنگ کردند اگر چه پادشاہ  
 پادشاہزادہ کا بخشش را بہ کمک فرسار و با کار سی پیش رفت و فرمان واجب  
 شرف صدور یافت کہ بقدر امکان در تردد تمامان تودہ نہ دیان روز بخیر نور  
 عالی جناب و محمد امین خان بغاصه دو جوہب کسی دیگر اقامت نکرد چون پادشاہ  
 دیدند کہ کسی در آنجا نیست بنا بر صلاح دقت بر اسپان سوار شدہ راہ نمود  
 دیگر پیش گرفتند و در آن روز بہت تعین مورچال بدون جمعیت ہر دو سنو  
 میرفتند کہ کود بہر دو پای اسپ محمد امین خان و یکپای پیشین اسپ جناب  
 عالی جناب رسید و ہر دو بہادر بر زمین آمدند پادشاہ از اجتماع این خبر کہ بہت  
 اثر اسپ عربی با ساز طلبان ہر دو بہادر و یک شلمانہ عنبر کران سنگ بہت  
 نواب عالی معصوب امیر خان ارسال نمود و دلنوازیهای بسیار فرمود و ہر دو بہادر  
 مابین لال ٹیکری و دہیلہ و اثرہ مکان مورچال قائم کردند و بعد چند ہی حکم شد کہ  
 بہ کشت اطراف قلعه با محمد امین خان بہادر و غلیہ دیگر بروند و بعد مستوح شدن  
 قلعه بحسن سعی و جلالت ذوالفقار نصرت جنگ کہ در آن آوان از فرط جلالت  
 زبان زد خاص و عام شہ لا فتا الاعلی لاسیف الاذوالفقار و نور  
 ہم نایک بیدر در تعاقب او و تلاشش فراریان سسی مو فور بکار برده از اسل و  
 اضافہ بہ منصب پھیزاری پھیز از سوار و عنایت شمشیرینا کار و فعل خاصہ نمود  
 مابہی کشت و با جمعیت شایستہ بہت اسالت رعایا کہ از ہراس با کن

بعید رفته بودند و تحصیل پیشکشها از پالاه کیران مقرر میشد که به پناه قلعه با مشی کم گستر  
 جمعیت طریق مردمی پیوند متعین شد بعد گرفتن پیشکشهای نمایان مودن از  
 آفرین کشته قیرن فتح و طفره بدار الطفره بیجا پور که صوبه داری استجا تعلق با و داشت  
 سعادت رخصت یافت و مدت ده دوازده روز که مزاج مبارک پادشاه  
 جاوید اعتدال انحراف و رزید و طفره آشوبی پیرامون مردم دور و نزدیک دور  
 گردید باستعجال تمام خود را بحضور رسانید پادشاه بعد از افاقه ازین حرکت  
 مسرور گشته فی الفور بتعلقه مرخص گردانید و در سال هزار و یکصد و هجده هجری  
 فوج داری فیروز نکر از قیصر یوسف خان و فوج داری تاپی کوته از تغییر قدرت  
 خان منسیمه صوبه داری بیجا پور گشته پایه اعتبارش افزود پادشاه انگلشی  
 نکلین زمره منقر با سم چین مستلج خان بهادر به دست مبارک خود مرحمت فرمود  
 و در سال یک هزار و یکصد و هجده هجری که در همین سال سرایا پلال ارتحال خلدگان  
 که از عمر نفیس روز و یک سال و سیزده یوم منقضی گردیده بود و کریمه روح  
 و ریحان و جنة نعیم از تاریخ آن ارتحال آگاه شد بدو جواب  
 الطلب بحضور رسید و بعد چندی که ساخته و خراش پادشاه عالمگیر باعث آشوب  
 عالم و عالمیان گردید پادشاه زاده عالی جاه محمد اعظم شاه که بیت چکری  
 اردوی معلا حب فرمان واجب الاذعان که خلدگان پنج شش روز  
 پیش از رحلت شقه بدستخط خاص بان شاهزاده ترقیم فرموده آهسته خرام  
 بلکه مخرام زیر قدمت هزار جان است که اقامت نموده بود و سرعت میرعه  
 در عرض سه پهر و چند کمری رسید و طفره بیقرارها و مراتب سوگوارها  
 بطهور رسانیده روز دوشنبه نفس آن پادشاه را حسب الوصیت جهت  
 تدفین در جوار مزار فایض الانوار قدوة الالکین شیخ زین الدین قدس

بروصنه منوره موسوم بجله آباد که در آنجا مکانی در حین حیات بابرکات  
 آن پادشاه و احوال یافته بود روانه منوره بود و آن پادشاه پسر او علی  
 که نسب شریفش از جانب مادر به سلسله صفویه می پیوندد و در غیرت و شجاعت  
 کمتر از پدر و الا قدر نبود بل بیشتر بود و روزی که در سمرقند بم دیکجه به بخون  
 اختر شناسان در احمد نکر طلوس نموده توجه بدو را خواست فرستاد و بانو  
 عالی جناب حسن سله که پیش از پیش کرده پیغام اخوانه یکیزاری یکیزار سوار  
 اصل و اضافه شش هزار شش هزار سوار و خطاب خان دورانی و بدو  
 بر ما پیور داد و تکلیف بودن همراه رکاب کرد و آن عقیدت منزل آگاه  
 تا منزل پاندها ره دور و طریق مراقبت گشت من بعد نظر بر حاکمات و  
 سکناات آن پادشاه که منافی ریاست و شئون از نخوت و کبر بود  
 مراتب حزم و دوبرینی مرعیداشته ترک رفاقت کرده از منزل نه گور  
 دوازده گروهی بر ما پیور با محمد امین خان بهادر نهارم کوچ خوانده نصیب  
 اوزمک آباد بازگشت و در آن منزل اگر چه همراهیان دست درازیا  
 به پنجاه اردوی پادشاهی نمودند و متعربان جهت تعیین فوج تبعاع  
 بمحض عرض کردند اما اعظم شاه عمداً انعامش نمود و بمقربان فرمود  
 که ما را کار با اصل است بفرع توجه نداریم هرگاه اصل مستاصل گردد  
 فروع کجا می رود و حاصل بمنبری که پیش نهاد همت عالی داشت رایت  
 توجه افراشت و چون در سواد جاجو با برادر خود شاه عالم که بعیت  
 بر حیه تمامتر در آنجا نزول اجلال نموده بود رستمانه مصاف آرا گشته جان  
 بحق تسلیم نمود و نعمت خان عالی در تاریخ وفات آن شاهزاده گفته  
 که با عی اشهراده دیوانه و شته اثر در دم چاکه نبود و هیچ از رستم کم

دیدند سرورش جداشته زیم که گفتند همه های محمد اعظم  
 نوکراحوال آنجا اینجا ب در عهد سلطنت نعل انشا عالم  
 ابو النصر قطب الدین محمد پادشاه غازی المشهور بهاسا  
 و چون نعل آمد بعد گشته شدن اعظم شاه سریر آرمی چهار دانگ هندوستان  
 گشت خواب مغفرت مآب از دکن متوجه دارالخلافه شده ادراک  
 سعادت ملازمت نمود پادشاه خلیف کریم سلوک شالامه پیش نموده  
 بدستور تجویز محمد اعظم شاه منصب شش هزار شش هزار سوار خطاب  
 خان دوران سرفراز فرموده بعطای صوبه داری اوده با فوج داری لکنو  
 که در آن ایام نو جدار علی محمد از حضور مقرر میشد پایه غرض افزودن  
 عبد الحلیل بلگرامی ماده تاریخ در لفظ خان دوران بهادر یافت و چون  
 ترجمه فرایح حوصلگی و کشاده دستی و وسعت خلق پادشاه منصب  
 خطاب را دقتی نماند و در اکثر امور سلطنت رویه عهد عالمگیری متبدل شد  
 و این معنی ناگوار مزاج آن عالی جناب که تربیت یافته خلد مکان بود  
 گردید ترک منصب و نوکری پادشاهی نموده در جهان آباد در زادیه  
 غزلت انزوا گزید هر چند پادشاه با ستمالت پرداخت اما به ثباتی  
 از جائز فتنه نوکری پادشاهی اقبال نمود و خود میفرمود که در ایام نوا  
 بعدی خاطر از امور دنیا و مذکور دنیا داران کشیدگی داشت که چنان  
 اگر کسی ذکر اهل دنیا میکرد صفائی وقت مبدل بکده رت می شد و لذتی  
 که در صحبت فقر و علم دست میداد دل را می ربود و پوشش حیرتی  
 پاکی که برای ادراک سعادت زیارت بزرگان نکهت داشتن آن ضرر  
 بود و از حیث بند رساخته بودم آورده اند که روزی بسواری پاکی

که ائمه بزیارت سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا قدس سره  
 تشریف می برد و راغما می راه سواری مهاجرتان با مان و تحمل نمایان  
 نمودار شد بر کشتن یا کناره گرفتن نمایان خود دانسته بخدمتکارانیکه در جلو  
 بودند فرمود بطریقیکه میروند بروند چون بسباب ظاهری در کاب نبود  
 مهابت خان را معلوم شد که سواری آن عالی جناب است همیشه که پالکی  
 نزدیک آمد و دانست باضطراب تمام پالکی بر زمین گذاشته خواست که پیاده  
 پیش رفت سلام نماید جلد تراز بر سرش مرور نموده بسو کند یا او را فرمود  
 که پالکی را بردارند و روانه شوند - روزی پالکی سوار با چند خدمتکار یا  
 ملاقات در دیشی از کوچه مرور نمود چند طفلی که شغل بازی بودند کناره  
 نگرافتنند فرمود که چند کس دیگر که برای اتمام در سواری بکار آیند کارند  
 و چون پادشاه بعد فراغ از مهم کا مجتش از دکن به اجمیر و از آنجا میهم  
 کردارایت توجه بر افراخت دوازده گروهی دارالخلافه چندی مقام  
 نموده نواب مغفرت مآب را بوساطت عظیم الشان مهابت طلبید بجهت حصول  
 شرف ملازمت از پادشاه رخصت گرفته باز بدیلم آمده در کاشانه عزت  
 اقامت و رزید تا ایست که پادشاه بروضه رضوان خرامید و مآثره اع  
 در میر چار خلف پادشاه مشعل کردید و کار بجدال و قتال انجامید چنانچه  
 یقین در کتب تواریخ مرقوم است -

### ذکر احوال آل غالیجناب و عهد سلطنت مغرالدین الملک بجاندار

چون جهاندار شاه سیر آرای سلطنت چند روزه گشت مکرر فرامین استمات  
 آئین به نواب مغفرت مآب فرستاده ترغیب بمنصب بهجت هزار می  
 هزار سوار و خطاب فیروز جنگ بهادر با فوار شهبازی دیگر نمود آنجا میرزا

والا همت مال اندیش قبول نمود و بعد از آنکه جهاندار شاه سواد را خلافت  
 را تحیم اجلال ساخت جمده الملک اسد خان آهنگ استقبال نموده نطق بکلیله  
 رابطه ایتماد بان عالی جناب داشت بایرام تمام برای استقبال پادشاه  
 همراه خود برده با مستیاز تمام سعادت ملازمت غایز گردانید و بفرزند  
 خود ذوالفقار خان که بان عالی جناب از وقت عالمگیر پادشاه کونه  
 غبار کدورت در دل داشت برای تصفیه مهاله با نمود ذوالفقار خان  
 حب الایمانی پدر و انا قدر زنگ که دلت از آئینه دل زدوده تسلیمات  
 شش هزار سی شش هزار سوار و ماهی مراتب کنانیده و پادشاه هم یک  
 طلبیده بسیار کلمات نوازش بر زبان آورده وعده جاگیر چند سیر  
 حاصل نمود و با مستیاز تمام مجرا و سلام می گرفته بعد و در بدار الخلافه  
 شاهزاده اغوالین را بحضرت قریب پنجاه هزار سوار با تالیقی خواجہ حسین  
 یزید کوکلتاش خان بنا بر سفرا نوازی پادشاه که بخطاب خان دوران  
 و بخشگیری دوم غرامتیار یافته بود بر خلاف صوابدید ذوالفقار خان  
 به هم فرخ سیر روانه فرمود و از جهت نادانی و بی اختیار سی اغوالین  
 و نا تجربه کاری و بی وقاری خواجہ حسین خان و عدم دلدهی سرداران  
 فوج درین مهم پادشاه بمشورت ذوالفقار خان آن عالی جناب الملک  
 اغوالین و تالیف سرداران فوج نامزد فرمود و دست لک پیغمبر  
 یک لک از حضور و دو لک از خزانه اکبر آباد گرفت نمود و اغوالین  
 و خواجہ حسین خان و غیره بی حزم و احتیاط قطع منازل نموده متصل  
 کچوہ رسیدند و از صولت آبد آمد محمد فرخ سیر بنا بر نا تجربه کاری سرکلاؤ  
 تدبیر و همت را کم کرده و در شرک حفر خندق نموده تقسیم موچال کردند



فرخ سیر از استماع این خبر قوی دل شده با سید عبداللہ خان حسین علیخان  
 بیای استعجال بر سر مویش با خنکان رسیده بسر دادن کوله و بان تزلزل در  
 مکان ثبات آنا انداخت آخر شب با اضطراب تمام شام را در آن لیت گذراند  
 شورت یکدیگر از راه جبین و دلباختگی راه فرار پیش گرفته سوا سی جوا بخت  
 و چند صندوق اشرافی که بد شواری برداشته بودند همه اسباب امل  
 را که خارج از شمار بود و بقیافت محمد فرخ سیر از لشکر یا نش دادند چون از آنجا  
 بسرعت بر چه تماشای کبر آباد رسید و نواب عالی جناب که جهت اجتماع  
 مردم چندی در راه اختلاف توقف ورزیده روانه شده بود بیت  
 و پنج گروهی اکبر آباد از استماع خبر این سانحه در یک روز قطع مسافت  
 مذکور نموده خود را با کبر آباد رسانید و همانوقت با اعزال دین که از آنجا  
 هم میخواست بدر رود ملاقات نموده بعرض رسانید که زود بیاید شاه بانه  
 نوشت پادشاه باده نوشش بدوشش بجز استماع این خبر وحشت اثر  
 فی الجمله بیوشی که داشت با خفت و با استعجال بر سبیل اضطراب کوشش  
 بصوب اکبر آباد نواخت و قریب سکنده که محله افواج دید مع همایان  
 اعزال دین قریب هفتاد هزار سوار بی تره رسید از آنجا که خانه نفاق  
 ضرب می شود از بی التفاتی بخشی و وزیر که نشسته خون همه بیک بودند و مضروب  
 استیصال می کشیدند خصوصاً کوکلتاش خان که مجبور بجد بود و رای  
 سلیم نه داشت و پادشاه بدوشش رای او را قرین صواب دانسته بر  
 رای دیگران حرج می داد و بیچاره بدمعاصرت نه بست کی سگفت  
 که لشکر خصم را مهلت نباید داد که از آب بگذرد و خود در پای جناب اهل قیام  
 باید کرد دیگری بیان میکرد که فرخ سیر را اینطرف باید کشید که اگر از آب

گذشته جنگ اندازیم اغلب که خشم بعد نهریت راه فرار پیمایدیم  
 بطول کشید و فساد و دیکر رونماید و دیکری صلاح میداد که فرخ سیر از مسیر و  
 سامانی و بی زری نه یارای عبور و نه طاقت اقامت آن روی درو دارد  
 و فوجش خود بخود رو باقتضای آرد که یکایک فرخ سیر بهمنانی اقبال  
 مسافت بیست و دو روزی در یک روز طی کرده آن روی جهنم مقابل اکبر آباد  
 رسیده در صدد پیدا کردن محب گردید و لشکریان او که گرفتار افواج  
 قبیله سیر و سامانی بودند نظریه غلط و کثرت طرف نمائی  
 و اندیشه شب خون بجام اسپان در دست گرفته تمام شب بهوشیایی  
 و حیرانی بسر بردند سید عبداللہ خان پراول فوج برهنه بی زین و  
 کفی الحقیقت خضر اقبال بود جای عبور پایانی متصل سرای روز بهانی  
 چار که و بی اکبر آباد سراغ یافته آخر شب یازدهم ذی حجه ۱۲۲۳ بیکهزار  
 و یکصد و بیست و سه بجزی عبور نمود و با مدادان فرخ سیر با تمام فوج  
 طفر موج از آن معبر گذشته و دہلی را پس پشت گذاشته عقب لشکر خان  
 نمودار گشت و قتی که سیل بلا به طغیان آمد و آب از سراسر قیاط و خیردای  
 گذشت پادشاه و مدارکاران که جنبه بودند خبردار شدند و نظم نسق  
 افواج و توپخانه بجا برانحراف سمت برهم خورد و عجلت و اضطراب را برآورد  
 و توپخانه بر صافلی خان و غیره و تمیمه به ذوالفقار خان و عبدالصمد خان غیر  
 و قیسره به خواب عالی جناب و محمد امین خان ببادر و کوکلتاش خان توکل  
 براجہ محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و غیره و ملتیش به سرداران  
 دیکر مقرر کردند و روز چارشنبه سیزدهم ذی حجه ۱۲۲۳ بیکهزار و یکصد و بیست و  
 سه بجزی قریب سه پیر سید عبداللہ خان پراول فوج فرخ سیر با سادست

شجاعت آیات بار خه باستعمال هر چه تمامتر مابین هردو طرف چپ که  
 سرداران توران بودند آتش کارزار مشتعل گردانید و از سفله مزاجی و  
 ناهنجاری پادشاه و وزیر صغیر و کبیرا نفرتی ازین سلطنت شده بود  
 خاصه تورانیان که سخت مستغربه بودند باین چند تیراز دور انداخته  
 چنانکه باید تن بجنگ درند او کونند که بمقتضای صلاح وقت و مال ایشان  
 قواب عالی جناب و محمد امین خان بهادر بوساطت علی اصغر خان میوه  
 به خفیه نوشت و خواند بسادات فرخ سیر داشتند الفقه سید عبداللہ خان  
 سران توران را طرح داده بهادرانہ و سببها گانه بهمت دیگر رنجت و ریا  
 بهادر می افراخت و از توپخانه گذشته فوج ملتش را متزلزل ساخت و  
 از جانب دیگر حسین علیخان و صف شکن خان و فتح علی خان و میر اشرف  
 و غیره تهور پیشکان بمقابلہ ذوالفقار خان معرکه کارزار کرم ساختند تا  
 یک جانب خان زمان خان عرف علی اصغر خان و چپ بیلن رام در برابر  
 کوکلتاش خان بزم آرا گشتند الغرض جنگ صعب بمیان آمد و بهادران  
 جانبین داد و دلاوری داده و پامی شجاعت افشوده را یات جلالت  
 بر افراختند و صف شکن خان که ردیف حسین علی خان بود فتح علیخان  
 داروغه توپخانه و وزیر الدین خان و میر اشرف برادر میر اشرف و اکثر  
 جمعداران نامی و سادات بار خه سرخرو می معرکه نبرد گشته بعالم بقا گشتند  
 و حسین علی خان چون دید که قافیه تردد و تنگ گشت و کار کاروان  
 دست رفت بآئین بهادران پیسنه از بالای فیل پائین آمد و بیاد می  
 بهمت با جمعی از سادات بار خه رستمانه جنگ نموده از زخمهای تیر  
 کولی در رزمگاه بنجیبر افتاد و او جالی خان جهانشاهی و مختار خان

فوج جهاندار شاه شربت جانفشانی چشیدند و رفقای عبدالله خان از  
صدقات تیر و تفنگ متفرق گردیدند زیاده از صد و پنجاه سوار همایش  
نماند و او در مقام حیرت ماند که چه کند و کجا رود و از حال برادر هم خبری  
نداشت که ناکمان جمعی که متفرق شده بودند به و پیوستند فی الحال عتبات  
یافته لواحق استقامت افراشت خواست که به نگاه جهاندار شاه حجت  
آرد در این اثنا فیل سوار می جهاندار شاه با کوبه حشت و نشان سلطنت  
بفاصله یک تیر بنظم در آمد حال آنکه جهاندار شاه پنجه از نیزگی تقدیر شادمان  
فتح میخواست که خصم جانگیر و که سید عبدالله خان با جوقی از سادات با  
که باج جلالت از رسم می گرفتند بادل قوی و مهت در دست بسروش  
ناخت و از سهام قضا پیام ترزل عظیم در جمعیت جهاندار شاه انداخت  
جهاندار شاه با وصف آسودگی مزاج در آن وقت بدست خود به تیر  
اندازی پرداخت و طرفه آشوبی در فیلان سوار می مردم محل و خواجه سرا  
راه یافت که دفعه بنا بر برگشتگی بخت فیل سوار می خاصه به سبب ترزل  
فیلان دیگر با خستیار فیلیان ماند و اکثر مردم راه فراموش گرفتند  
که کلتاش خان خواست که درین وقت خود را به کمک رساند علی صاحب  
و چینی رام که در کمین بودند به شس ریخته او را ربودند و بر دایمی  
کشته گشت و رضا قلی خان داروغه توپخانه و اعظم خان برادر  
که کلتاش خان نیزه رفت تیر اجل گردیدند جهاندار شاه بعائنه چنین حال  
سراپا اختلال قریب شام پرده تنک و ناموس دریده بر فیل سوار می  
لال کنور که محبوبه او بود سوار شده صوب شاه جهان آباد راهی گشت  
و ده الفغان خان با وصف استماع اخبار موحش و تنک گردیدن عرصه

و برادر از جای خود نه جنبید و بعد از آن مخالفان سیکو شید و مردم را تطبیع  
 از فرستاد که کاش شهنشاده اعزال دین را بیاورند که این نصیبان را  
 بر میدارم تا یک و نیم پاس تبلاش پادشاه برگشته بخت بود چون از سوا  
 دهند به لا علاج راه دارا خلافت پیو دو کویند بخت ککاش از رفقای  
 بود که حالا چه باید کرد اکثری گفتند که به کن باید رفت که صوبه از  
 به نام نامی قسطنطنیه دارد و مثل داود خان در آنجا نائب و اکثر سرداران  
 و وزیرین داران دست گرفته نواب اند فوج و سامانی بهم رسانیده  
 در کابل باید دخت سبها چند دیوان گفت که رحمی بر حال پیری نواب  
 یک بعضی والد ماجد خود کرده متوجه جهان آباد باید شد الله و رومی خان  
 می گفت همین دلیل او بارست که درین وقت از نویسنده مصلحت میسر  
 بر میونی او راه میروند عبدالصمد خان گفت که بالفعل با محمد فرخ سیرا  
 چهار صد پانصد سوار تمانده او را از میان باید برداشت اگر حق پادشاه  
 شوند اول من بیعت کنم و الفقار خان گفت که از نمکواران پادشاهی  
 محرامی نخواهد شد القصد او نیز عقب جهاندار شاه بدار خلافت را بی  
 شد و جهاندار شاه و ذوالفقار خان بخانه آصف الدوله اسد خان فرود آمد  
 و گفتند که باید کن یا کابل میرویم اسد خان بدو بر بینی و عاقبت اندیشی  
 و نظر بر اوضاع جهاندار شاه و عدم اسباب بدو الفقار خان گفت که مصلحتی  
 سوامی اطاعت فرخ سیریت هر که از اولاد تیموریه زیب آراسی او رنگ  
 سلطنت کرد و ما را متابعت او لازم و پادشاه برگشته بخت یعنی جهاندار شاه  
 را به دار خلافت مجبوس گردانید و شیخ و در بینی بنا بر صمک تقدیرند به  
 معکوس دید ظاهر اگر ایشان را مصلحت ایشان میکند داشت نمیدید آنچه کرد

ایصل فرخ سیر بدلات میر حیدر که خانه برانداز امیران موردی بود تسلی بها  
 مکه که بمقام قرآن مجید فرستاده ایشانرا داخل ساخت و بعد فرونشستن باره خلب  
 و جدال حسین علیخان را که در رزمگاه زخمی افتاده بود برداشتنه در پالکی سوار  
 کرده در حیمه داخل نمودند و چون نیلی را که شاهزاده اغوالدین بر آن سوار بود  
 گرفته آوردند و از نظر محمد فرخ سیر که رانیده اغوالدین زبان بجز و زاری کشا  
 محمد فرخ سیر او را در آغوش کشیده بطریق نظر بند همراه گرفته بجان امان  
 و صبح روز پنجشنبه چهاردهم ذیحجه برای عیادت بخانه حسین علی خان ظفر رفت  
 کسره چهاردهم محرم ۱۲۵۵ یکزار و یکصد و بیست و پنج جری در سه کوچ باره  
 پله دہلی نزول اجلال فرموده اسد خان و ذوالفقار خان غافل از بازی تقدیر  
 بغریب فرخ سیر عازم ملازمت شدند کونین سادات باره بر پیغامها  
 عهد نامها که فرخ سیر به پدر و پسر بوساطت میر حیدر نوشته فرستاده بود  
 اطلاع داشتند بعد از آنکه بر مشورت و اراده پادشاه و میر حیدر اطلاع  
 یافتند پیغام دادند که بوساطت ملازمت نمایند تا سر مو مضرتی حاصل  
 شما نکرد و در کاران دیگر که برین معنی مطلع گشتند تقرب خانرا که از مردم  
 ایران بود بجهت تسلی خاطر زید ذوالفقار خان فرستاده و قسم کلام مجید بیان  
 آورده خاطر نشان نمودند که ملازمت بمعرفت امیرالامرا بجز نداشت و  
 آفت جان و مال شمر نخواهد شد چون تقدیر زکی دیگر ریخته بود ذوالفقار خان  
 نظر برینکه در ایام حکمرانی پیش آورد و می او مثل داود خان پنی و سبها چند  
 بشوم طبیبی برای اخذ رشوت بر مردم بانام و نشان ظلمها و ابلهت  
 بسادات کرده بودند از جانب سادات اندیشه مند بود قول او با نمود  
 و پدر و پسر بر قول و عهد و لغریب فرخ سیر اعتماد نموده رجوع بسادات

نگرده با ستصواب میر حله فساد اندیش ملازمت کردند پاوشاه بکلمات تخت  
و مرحمت جو امر و خلعت مطمئن ساخته اسد خان را محض نمود و ذوالفقار خان  
را فرمود که برای بعضی امور ضرور باشد اسد خان بفرست آثار و بار دریافت  
با چشم کریان و دل بریان بخانه آمد و پاوشاه ذوالفقار خان را در خیمه نشانی  
به تلقین میر حله که قتل امرای موردی مطلع نظر داشت پینا میهای غضب میر  
داد که باعث این همه فساد و خونریزیها و کشتن شاهزاده کریم الدین بعد  
پنهان شدن او بخانه یکی از اهل حرفه پس از مقتولیت پدر بجهت کسی که  
نبود از چنین پیامهای غضب نشان دست از جان خود شسته بفرماید  
اذا یئس الانسان طال لسانه جوابهای درشت بی ادبانه گفت تا  
اینکه دستگیر گشت و لاچین پیک فلاح که از پیشگاه محمد سرخ سیر خطاب  
بهادر و نمان مخاطب گشته بود و بسرقتش رسیده قسمه بکلوش کشید و چیده  
از اطراف هجوم آورده بزدن مشت و لگد و کار و خنجر فرصت دست و پا  
زدن نداده کارش با تمام رسانیدند چون نام اصلی اسد خان ابراهیم  
و نام اصلی ذوالفقار خان اسمعیل بود و دلالت پدر مرسل بر اطاعت و  
ملازمت فرخ سیر مقتضای تقدیر سبب قتل او شد شخصی تاریخ قتلش  
مصرع گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمودند یافته و همان روز جهاندار شاه را  
که در قلعه دار الخلافت محبوس بود در پالکی کشتا توپ آورده روانه دار الخلافت  
ساختند در روز دوم آن تاریخ هفدهم محرم ۱۲۳۴ هجری یک هزار و یکصد و بیست  
و چهار فرسخ سیر باد به و ترنگ تمام داخل دار الخلافت جهان آباد شد و  
جهاندار شاه بر نیزه سوار کرده و لاشش بالای فیل انداخته و لاش  
ذوالفقار خان بدم فیل بسته بشهر در آورده مدت سلطنت جهاندار شاه

که موجب عبرت اولی الابصار است ده ماه و چند روز بود و اسد خان را بحکم  
پادشاه بامردم مجلس در حویلی علی مردان خان نظر بند داشته مبلغ پنجاه  
روپیة و بقولی سه هزار روپیة در ماهه برای اخراجات لابد تقرر نموده  
تمام اثاث البیت و کارخانجات او را ب ضبط در آورده چون نواب مغیرت  
نظر باخلاص با اسد خان و ترحم بر حال او بجای قطب الملک عبداللہ خان  
که بآن عالی جناب بسیار کرم جوشیہا می نمود و می گفت که ما سه برادیم  
بزرگ ما نواب صاحب و ما هر دو خوردیم قشریف برده خوبی و بزرگی  
اسد خان را بمعرض بیان آورده فرمود در این وقت بهر قسم سلوک که مراعات  
با اسد خان مرعی داشته ذخیرہ نیکنامی اند و زند قطب الملک جمیع  
کارخانہ داران با و رنجیانه و غیرہ را طلبیدہ بخت طعام و غیرہ بدستور  
سابق از سرکار خود معسر فرمود و امیرالامرا حسین علی خان خج پوشا  
بدستور مستمر از پیش خود معین نمود و بعد ازین حادثہ اسد خان بخیال  
دیگر در شکنجہ زند کی ماند و در جشن جلوس خلعت و جواهر از جانب پادشاه  
امیرالامرا خود برده بدستور قدیم دقیقہ از آداب فرد کذاشت نکرد و  
بهمان دتیرہ بوقت آمد و رفت دست بر سینه گذاشته و پان از دست  
داده رخصت کرد و خوشا و صلہ حسین علی خان که فشار تسلط و دولت او  
از جانب در بر رویہ قدیم خود استقامت ورزید و زہی تمکین و سخت  
اسد خان که از صدمات حوادث متزلزل نہ گشته از جای خود جنبید  
طرفہ امیر با و قارسہ را با تمکین فیض رسان بود کہ مثل او نشان نداده  
و کرسبب وقوع مخالفت میان فرخ سپہ و سادات بار  
و سر فرازی یافتن نواب مغیرت ماب تمصب طلبند



## و خطاب ارجمند و صوبه داری و کن و فوج داری کرناٹک

چون فرخ سیرروس بیضای سلطنت در آغوش خود دید چه سامان عشرت  
 دنیا که بطاق غفلت نچید مردم را باضافه مناصب و خطابات و خدمات  
 و هر روز بر مهنونی میر حیدر که فکر مناصب نداشت انتظام کار را برهم میآورد  
 چنانچه سادات باره را هر روز میر بجایند و خود هم میر بجایند و رفتند  
 رفته دید آنچه وید سه مکافات عمل را در لباس سر به دید آخر سیرگر پیش  
 روز ما خود هم کشید آخر مقتدر این مجمل آن که سید حسین علی خان خوفیه  
 عبداللہ خان را مخاطب بقلب الملک ظفر خجک و یار و فادر نموده  
 عمده هفت هزار سی هفت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و خدمت الای  
 وزارت سر فریز کردانید نخست غلطی همین بود که بسادات باره که سوا  
 جوا هر شجاعت و سخاوت و صف و دیگر ندارند چنین کار است ترک فرمود  
 عهد فرودس مکان یعنی ظمیر الدین محمد باریاد شاه تا این زمان هیچ پادشاه  
 بسادات باره کار دیوانی صوبه نداده تا بوزارت چه رسد و سید حسین  
 علی خان را مخاطب بقلب امیرالامرا بهادر فیروز خجک و منصب  
 هزار سی هفت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و خدمت اعلای میر  
 عزامتیاز نجشید و نواب مغفرت مآب را بمنصب هفت هزار سی هفت  
 هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و خطاب نظام الملک و سبب خجک که دریا  
 از جناب قلب الاقطاب مجسمه این خطاب شده بود و صوبه داری کرناٹک  
 مع فوج داری کرناٹک که سابق برین تعلق بذوالفقار خان داشت و  
 داود خان را که به نیابت ذوالفقار خان و نجسته بنیا و نیک آباد بود و صوبه داری  
 کجرات و محمد امین خان را بخطاب اعمه و له اوله اصل و اضافت شش

ذات و شش هزار سوار و خدمت بخشگیری دوم و خواجه محمد عاصم را اول  
 بخطاب اشرف خان و بعد از آن در همان نزدیکی بخطاب صمصام الدوله  
 بهادر خان و مران و منصب هفت هزار سی هفت هزار سوار بلند پایه ست  
 و قاضی عمرب و الله مغل قورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و پیش از توجه  
 رایات سلطانی برای اصلاح بعضی مهام به دار الخلافت آمده بود بخطاب  
 خانشانان بهادر میر حیدر و منصب هفت هزار سی هفت هزار سوار خطاب  
 بخد مت دار و علی دیوان خاص و خواصان و طاک و باطت بهیازی  
 و مسازی و صاحب دستخطی و احمد بیک را که کو که معزالدین بود بخطاب  
 تقرب خان و خدمت خانانمانی و غلام علی بیک پسر حبیب الله بیک  
 اعظم شاهنشی را به منصب پنج هزار سی و خطاب ذو الفقار خان و خدمت  
 میر آقشی و سیف الدین خان و نجسم الدین خان برادران قطب الملک و  
 دیگر سادات باره و مردم والا شاهنشی و غیره را که حسن خدمت و ترودشان  
 بجهت امتحان رسیده بودند بمنصب بلند و خدمات ارجمند بنواخت و بعضی  
 مثل سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان متبلا بملای  
 تسمه گشتند و سید قاسم کو تو ال دار الخلافت را گشتند و زبان سبها چندی  
 بروم بدزبانی میگردیدند و ازین قبیل مردم دیگر بسیار رسیدند  
 ازین حرکات هراس عظیم بدلهای مردم راه یافت که شب و روز انعطاف گویا  
 و الحذر و در زبان شان بود و نخستین سبب مخالفت که میان پادشاه و  
 وزیر آمد تجویز و یوانی تن بنام چپبیلی رام ناکر و صدارت کل بنام افضل خان  
 اسماد پادشاه که غایبانه قطب الملک تجویز فرمود و چون قطب الملک به  
 رسید بعرض رسانید امر وزارت را که باین فدی و نفویط نمود ما اعتبار دان

آن بدست خداوند نعمت است هنوز که امر وزارت است قلال نکرفته مقدر  
 گردایی من مغزول شوند اعتبار وزارت معلوم میرجله و دیگر مقربان حسب  
 پیشه خاطر نشان پادشاه کردند که پادشاهان هر چند نوکران را اختیار دارند  
 باید که حد خود را دانند و نوکران را چه یار که به حکم پادشاه تعبیه خدمات عده  
 مثل دیوانی و صدارت نمایند پادشاه ناخبر به کار که تلون و جبن برخلاف  
 جوهر خاندان تیموریه در مزاج داشت بگفته عرض کویان ناکره مخالفت  
 مشعل ساخت و بموجب نوشته خانیخان آخر الامر صدارت بنفوری  
 پادشاه بنام افضل خان و دیوانی خالصه تجویز وزیر بنام لطف الله خان  
 صادق مقرر گشت و فی الحکم اصلاح بعمل آمد و چندی رام بنصب چهار هزار  
 چهار هزار سوار و صوبه داری اکبر آباد سرسرازی یافته مرخص شد و تخم عداوت  
 در مریز و دلهای جانبین کاشته گردید -  
**و در خصت نواب منقر تمام بصوب کنن آنچه که بعد از نظر پو**  
 چون اخبار تسلط مرسته مکر بعض پادشاه رسید قطب الملک سرانجام  
 و انصرام این مهم بنام نواب عالی جناب تجویز نموده از پادشاه رخصت گردید  
 و خلعت خاصه با چار قب طلا و وز و سرپیچ و جقه مرصع و مالای مروارید  
 و شمشیر و جبهه و اسب عربی با ساز طلا و قوت رخصت از حضور محبت  
 گردید و بعد رخصت قطب الملک برای تنبیت بخانه نواب عالی جناب  
 آمد و پنج خوان پارچه و دو ورقم جواهر و شمشیر و خنجر بقضه مرصع و دو  
 و یک فیل رسوم اتحاد بنظر رسید قطب الملک سدا سی فیل از قسم پارچه  
 و غیره گرفته در خلوت اساس اتحاد ایجاد و موافق مستحکم نمود و نواب  
 عالی جناب بخانه قطب الملک برای رخصت تشریف فرما شد چهار خوان

پارچه و در قسم جوهر و یک اسپ عربی با سا زطلا و شمشیر و جود هر صفت  
 باقبضه شیشی تواضع کرد و میر حله که برای رخصت آمده چار سپهر تحفه سلطنت  
 جوهر دار با کلهای سینا کار پیشکش آورد و چون بدرقه افضال آئینی رایت  
 توجیه بصوب دکن افراشت در اکثر منازل جمعیت سوار و پیاده نگاه میداشت  
 و متصل سر و کمرز برداران فرمان و الوش میوه و لایق از حضور پادشاه  
 آوردند و مقصد روپیه بگزیداران و دود و صدر روپیه بکماران و غیره انعام  
 شد و قریب اربعین بسیر و شکار است تنال و رزیدند نیله کاوی عظیم انچه شکار  
 نمود یازده من و چند آمار بوزن آمد بقراول بسکی خلعت و بقراولان که  
 پنجاه روپیه مرحمت کردید عنرض نیروه وزیر خان مع طالیهای میوه غیر  
 از لطف فیض اثر کنه شست و چندی بزاج و لاج هوای آنجا ناسازی نمود  
 که بزودی بشکار آید و بر محب اکبر پور دو مقام نموده بشکار ما بهی توجیه فرود  
 وکیل زمیندار کمرائی باد و ضرب بندوق و چند طالی میوه ملازمت حاصل  
 نمود و چهار مقام بهم متصل بر با پورا اتفاق افتاد و بعد کوچ از بر با پور اکثر  
 مردم اهل خدمات و متعینه منزل بمنزل سعادت ملازمت فایز میکرد و دیدند  
 بطی مستزل از کتل فرود پوز نجسته بنیاد که در آن وقت دارالاماره شش  
 صوبه دکن بودند و دل اجلال فرمود از آنجا که سه داران مرهطه از نوب  
 مغفرت تاب و اباعن جد آن عالی جناب بار با کوشمالی و تنبیه یافتند و  
 و هراس در دلها داشتند بد به آمد آمد موکب ظفر کوکب اکثر سران هر  
 هوش و حواس باخته بخوابه حشر میداد و دست از تهب و غارت کشیدند  
 خاصه قوم مرهطه فواح نجسته بنیاد و خانی خان کوید که از بیم شمشیر موروئی  
 و رای صائب آن عالی جناب بی آنکه پامی جدال و قتال بیان آید نسبت به

سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک و نهب غارت قوافل دست  
دانی بکسله مردم از دست تقدی آنها مطمئن گشتند اما بدستور عمل نصرت جنگ  
و داود خان هر جا که دست آنها میرسد چو تخته می گرفتند با بکسله جناب عالی چه  
ورو و بختی به بنیاد مسائل مشتمل مضامین محبت و درشت و مستعربت کشیها  
از خود سر بها بر آید و سواران دیگر فرستاده فوج ازان دعا ملان و  
صلح ازان تجسیع محالات و پر کنایت صوبه با استعداد محمد عیادت خان  
شیخ محمد اعظم که بدیوانی سرکار مبارهی گشته بودندین فرمود و برای منع بها  
که نامیان داود خان با منیرش اشقیای از مسافرتین و مترو دین مبلغها بظلم  
میگرفتند پروانه های ناکید مع سزا دلان شد بدیجیع محالات غرامت  
نمود و روز سواری نماز جمعه غریبانالش کرانی غله که از مدتی سبب آن  
در شکنجه عذاب بودند نمودند بدار و غله دیوانخانه ناکید شده که از کژ و طره  
مچکه بگیرد و الا مغزول خواهد شد صلح ازانیکه داود خان بمحالات تنهاجا  
مقرر کرده بود آنها فوج مرسته را روکش کرده قریب بیست لک روپیه  
از جمیع محالات جاگیر داران و غیره بصیغه صلح اری وصول می نمودند بها  
بخیر و اسلامت و نصف لنا و نصف لکم گفته متعرض احوال آنها نمیشدند  
متحدیان کفایت شعار سرکار جناب عالی خصوص که میگویند که از تفسیر شیخ  
محمد اعظم و الا پای دیوانی رسیده موافق مرضی خداوند تعالی است  
کارهای نمود این رفته رفته بعرض رسانید نهایت بی دماغ شدن  
برای هم بنیان این بدعتها و بند و بست بمحالات و تنهاجات محمد عیادت  
دار و غله توپ خانه و کیمیکرن دیوان  
شاه کلاه و انبر و غیره محالات روانه فرمود و چون منبهیان اخبار بعرض

رسانیدند که بعضی مرهطه در نواح یوسا جاگیر داشتند سامانی و جمعیتی  
 فراهم آورده طسریق شوخی و تفریدی بفوجدار موئکی پٹن پیوند و چند  
 سردار آنها از جانب احمد نکر بارادہ فاسد متوجه این صوب شدہ اند بہمنانہ  
 اقبال بست یرخ ہفتم شہر شوال ۱۲۶۱ لکھنؤ و یکصد و بیست و شش ہجری  
 با جمعیت شش ہزار سوار و پنج ہزار پیادہ و پانصد ہزار برہیت ضرب  
 رہنگاہ بطرف موئکی پٹن رایت ظفر آیت برافراخت و دہ مقام برکنار کرد  
 کنگ متصل پٹن نمودہ از بند و بست آنجا خاطر جمع ساختہ از طرف شاہ  
 و انبر مرد و فرمود و بد بدیہ نام نامی و صولت اسم سامی سرداران ہر  
 خیر کی پیشہ کہ ارادہ فاسد داشتند فرار را سرمایہ نجات خود دانستہ  
 بدون آنکہ مقابل شوند رہ نور و باد یہ کریشہ شد و بعد ورود مسجوب  
 دوم ذیحجہ در سال مذکور در بلکہ خجستہ بنیاد و آمدن عنایت خان و کیمکن  
 در آن بلکہ قوم مرہطہ فساد پیشہ کاہ کاہ بمسافرین و مترودین و قافلہ ہای  
 دور دست شروع بدست اندازی نمودند چنانچہ چند اشخاص سوگرا  
 سورت و کجرات کہ با عرابہای اجناس باورنگ آباد می آمدند و در آنجا  
 محمد ابراہیم تبریزی بخشی و واقعہ نگار بگلانہ بودند از دست آن گروہ شکار  
 پیشہ ہمہ شربت شہادت چشیدند و چند پردہ نشینان کہ در برہانپور  
 بہل سوارہ بہمت اورنگ آباد راہی بودند متصل کولہ کانون پرکنہ او  
 کانون دست خوش تاراجیان گردیدند و دستہ سوداگر مغل ایرانی  
 کہ جنس حبیب ہند و غیرہ از حیدرآباد می آوردند چہ گروہی شاہ کڈ  
 پایمال ہنب استقیاشدند زمیندار و یو کڈہ سلسلہ جنیان رسوخ قدیم  
 یکڈہ آہو کہ نسبت باہوان و کیر رنگ سفید داشت باچار قلاڈہ یوز

و تحایف دیگر از سال نمود و فوجدار پلین ماهی عظیم انجسته که یک من و مین است  
 بوزن آمد بدیه فرستاد و جشن ختنه بر دو صاحبزاده بلند اقبال یعنی میر محمد پناه  
 فیروز جنگ بهادر و میر احمد ناصر جنگ بهادر چنانچه رسم اقلیم هندستین  
 بهین ترتیب یافت و قریب صد خلعت بلازمان رکاب مثل محمد غیاث خان  
 داروغه توپخانه و میر مرزا خان بخشی سایر و کیهیکرن دیوان و سعد الدین خان  
 خانسانان و غیاث الدین خان داروغه جزایران و ازان و خورشید خان و غیره  
 امرای حضور و اهل خدمات بلند مثل قاضی مسعود خان و غیره مرحمت شد  
 شد و یانه شادی بالایی بهر کل بزرگ بلند آواز و کشت و در او احوال کوه  
 دیوانی دکن مع دیوانی برهانپور از غزل دیانت خان ابن امانت خان که  
 عصره لکیر پادشاه و بهادر شاه و دیوانی متعلق بنجاندان او بود بخیر قلی خان  
 اسفندی که میرزا محمد رضا نام داشت و سابق منشی لشکر خان ابن اسلام خان  
 بوده و بعد آن منشی علی مردان خان مازندرانی کشته از حضور پادشاه مقرب  
 و احتیاج غزل و نصب خدمات جزو کل با و تعلق گرفت و مشارالیه که مرد  
 صابطه و کاروان بود در دیوانی دکن ضبط و اقصی مبعوض ظهور آورد و از آنجا  
 که مزاج لطیف و سلامت امتزاج مصروف بعدالت و قدر شناسی  
 حفظ مراتب و ضعیف و شریف بود و حید قلی خان بعلاقه دیوانی پادشاهی  
 و غرور توسل و اتحاد با میر حیدر که دخل در مزاج پادشاه داشت باز  
 سخت گیری و زجر و توبیخ بمقتضایان و کروڑیان و غیره اهل خدمات کرم نمود  
 ازین جهت مزاج مبارک نهایت برهم شد و او را در دیوانخانه طلب نمود  
 بزبان محمد غیاث خان و سعد الدین خان خانسانان حکم فرمود که ازین که  
 ناصواب و خود سر بیای بی حساب باز آید و الا شتبه نیک نخواهد و حیرت

شرط است مشارالیه باریاب حضور نشده از بیرون مرخص گردید و ازین حکم  
مثل مار بر خود پیچید و از بد وضعیها دست نه کشید در همان ایام خبر نشا  
اشقیاء در فواح جالنه بعرض رسید نخت بها در خان عرف ابراهیم خان  
مع فوج نمایان جهت تنبیه آنها نامزد شد و بعد از ان رایات ظفر آیات  
با هتیز آمد و حیدرقلی خان هم بعد دو سه روز به بجل هر چه تمامتر بشکر ظفر  
اثر پیوست و در روز کوچ با جمعیت همراهی خود برای محبه ایستاده  
بجان نشان خان میرترک حکم شد که بار بچراند هتا آنکه دولت ملازمت  
حاصل نماید خفت یافته به بلده مراجعت نمود و بعد چندی لشکر فیروز می  
منظور منصور داخل بلده شد یوسف بیک نامی را مبارز خان صوبه حیدرآباد  
باتحایف آن دیار مثل چپیت باقی قلمکار و ظروف شیشه و چینی و غیره  
فرستاد و چون چند طبقه اعلای عمارت فوکهنده دارالامارت بلده حجتینیا  
که ملک غنبر حبشی آنرا باد و دروازه کلان که الحال به بزرگ کل خرد و کلان  
شهرت دارد و تالاب و مسجد جامع و عمارت طویل که بتبر نوبلیه زبان زده  
است احداث نموده گاه گاهی برای سیر و شکار از قلعه دولت آباد راجا  
می آمد بهر و رایام از صدمه برق ضایع شده و سه طبقه باقی بود جناب عالی  
دو طبقه دیگر را که اسلوبی نداشت منهدم ساخته فرمود تا بر یک طبقه که  
احال بجای هتیه خانه موجود است طرح عمارتی انداختند با تمام رسید بود  
که نهضت بصوب دارالخلافه رونمود حسین علی خان بعد رسیدن  
بدان بلده عمارت مذکور را با تمام رسانیده بعد جنگ عالم علی خان که مره  
بعد آخری بلده فاخره بعهد دوم میمنت لزوم زمینتی و آرایش تازه یافت  
عمارت ساخته حسین علی خان ناپسند خاطر عالی گشته حسب حکم منهدم گردید



و بفرمود تا عمارت دیگر عالی شان دورویست تمبر و نعمت خانه وسیع تعمیر نمودند  
 بخدمت کلان کردند و در محل سرایم بعضی عمارات دیگر تعمیر نمودند - و کمر  
 رخصت نمودن نونهال گلشن اقبال محمد غازی الدنجان بهادر برای  
 تنبیه اشتیاقی خدلان بال و منظر و منصور شستن او بتابند  
 ایزد متعال و در ذیل این واقعه فتح و فیروز سی اشترپان بعضی وقتها  
 برسد بصران اخبار دستتبعان صحایف لیل و نهار پوشید و نخواهد بود که رباب  
 ملک و کن با بیماری مساعی حبیلہ نواب عالی جناب رنگ نصارت و طراوت  
 پذیرفت و از جد و جهد شبانه روزی و مشق و محن هر ساله صورت امن آید  
 بجلوه شود در آمد اگر چه امیرالامرا پیش ازین بدادان چو نهد مالک محروسه بامر مرسته  
 قرار در اجل آورده تصفیه نموده بود معتمد از دست اندازی اشتیاق بالی ملک  
 در عایا و مترودین هیچگونه آرام و اطمینان درست ننید و چنانچه در فوجداری او خان  
 بنی قوم مرسته در موضعی از پرکنه اطنور قلعه کلی با استحکام بنا نموده و به توپ و توپچه  
 مترتب ساخته ملجا و ماوای خود کردند و اکثر اوقات تاخت و تاراج اطراف و دور  
 نموده پناه بدانجا میبردند چون نواب عالی جناب بار دیگر اخل مخبته بنیاد کردند  
 از نواد و اروا تیکه در آن حین از اعجوبه کاری فلک شعبه باز بطور رسید آن است  
 که کنکاجی و سننجاچی سرکرد های آن قوم فواج نصرت پور و راجه هراتاخته  
 و قلعه مذکور آمدند و رانوجی از سرداران مرسته که بانامیر و با موافقت کرده بلکه  
 مناقشه داشت نیز با جمعی خود آمده بساط منازعت گشود و از محمد نور خان  
 اطنور و پهلوی و بیضا پور بواسطت کالونام که سابق کما یشد ارچند پرکنه بود  
 و بعد معزولی بتوقع نوکری حضور بمرهه خان موصوف تقدیم خدمت مینمود  
 اسد عای اعانت و کمک کرد و نور خان باراده کمک از پهلوی روانه شد و در

در اثنای راه خبر مصاحبت و موافقت آن مخالفان که بحسب ظاهر با هم عهد  
برپا کرده بودند رسید خان مشارالیه که جمعیت قلیل یارای مقابله آن کرده کثیر  
نداشت مراجعت نموده از ناآمال اندیشی کالو مذکور را غافل ساخته و شکیر گردید  
اشقیا از استماع خبر دستگیر شدن او با هم اتفاق نموده قریب سه هزار سوار  
ناکمان بر سر انور خان تاختند انور خان هوش و حواس باخته کالو را از قید آورد  
اشقیا این حرکت را محمول بر ضعف خان مشارالیه نموده بجات پیش آمده او را  
دستگیر ساخت و قلعیچه مذکور بردند نواب عالی جناب از استماع این خبر وحشت  
که هر طرف فتنه خوابیده و از آن رهگذر بیدار شد بلا توقف چهار خان عوضی  
خان برادر مراد خان پنی را با قریب چهار هزار سوار و دو هزار پیاده برق انداخت  
برای تنبیه منافقین فرمود ابراهیم خان بایلینار بر سر کفار متصل کهاٹ پلاک  
رسید چون جمعیت او نسبت بجمعیت مخالفان نهایت کم و علاوه آن شدت  
باد و باران اسلحه کارزار را پیکار ساخته بود عرصه نبرد براد تنگ گشته محصور  
گردید و پامی استقامت افشوده از حضور در خواست کمک نمود نواب مستطاب  
تدم فوج سرکار و جمعیت متعینه پادشاهی بسرداری نونهال حدیقه اقبال محمد  
غازالدین خان بهادر همین پور ریاست را که در آن وقت نه ساله عمر داشت  
جست کمک ابراهیم خان و تنبیه تمرد کیشان با تالیقی محمد غیاث خان داروغه  
نوپخانه نامزد فرمود و زمان نمشیت کار با اتفاق میر مرزا خان بخشی بدست آمد  
چون سرداران اسلام بخیاح استعجال بر سر اشقیای و خیم انجام رسیدند  
عظیم بدل مخالفان راه یافت و برهنه فی الوجی سر و سیکه قصه سیر کرد  
ظاهر خود را از مطیعان اسلام میشمرد و در باطن از رفا و مددکاران اشقیا بود  
کرد و سب از صعوبت و دلباختگی بمقابله فوج طفر موج پرداخته و از جنگ گریز کرد

روز دوم راه نمریت پیوندند بهادران اسلام مادیان های بسیار غنیمت  
 نموده و تسلی می دهند که را بغارت آورده و ضعیف قلعه با خاک برابر کرده تا قریب پیش  
 کرده تعاقب آن مریان نمودند اشقیای متفرق شده راه و کوه های دشوار گذار  
 پیوندند و غنیمت فراوان از فیل و شتر و اسب و اقلام بسیار بدست اسلامیان  
 افتاد و منظر و منظر مرعوبت کردند و هر جا که مسکن و تنجای اشقیای می دیدند  
 می شنیدند بغارت و غنیمت آن پرداخته قلعه ها و مسکن ها را میسوزانند و غنایات خان  
 و میر مرزا خان به کام ملازمت تقریباً بتعالی جناب نواب مستطاب معروض  
 داشتند که اول و هله بین سرداری صاحبزاده بلند اقبال چنین نفع نمایان بکوه  
 ظهور رسیده امید که صاحبزاده بخطاب فریور جنگی که ضمیمه غار الدنجان است  
 سرفرازی یابد در جواب زبان مبارک جاری شد که انشاء الله تعالی بعمل  
 خواهد آمد گویند در همان ایام آبله متصل سینه که مؤرم و متفرج شده مزاج مبارک  
 را متالم ساخته بود و بمعالجه اطبای یونانی و هندی رو با صلاح نمی آورد و بیمار  
 شخصی از قوم بزره که تازه وارد از کجرات شده بود و عرض بیت روضه اصلاح  
 پذیرفت که گویا آن نبود بزره زابمیزان عنایت سجیدند و مبلغ پنج هزار و پانصد  
 روپیه که همیشگی بوزن آمد مع خلعت مرحمت کردند و سه روز جشن عالی با فراع  
 روشن و تقسیم اوان ضعام تقدیم رسید و هر کس از ضعیف و کبیر فراخ حال بخطاب  
 و جاگیر خلعت و جوایز و اسب و فیل سرفراز گردید ظاهران بکر اندامی سب  
 بهاسکر و هر کاره پادشاهی صورتی بخت بنیاد و در حضور کیفیت جنگ مذکور  
 بخلاف واقع بدینگونه نوشت که قریب یک هزار افغان زره پوش بهراهنی بایم  
 علی خان عجب تردد نمایان نمودند و ناموس کارهای پادشاهی نکاه داشتند و  
 الاکار از دست رفته بود حال آنکه ابراهیم خان گلبک فوج سرکار نواب عالیجناب

از محاصره اشقیار هائی یافت وکیل سرکار نواب مستطاب بجنس افراد اخبار مرسله  
 بهکونداس از آنجا بجنس بنیاد فرستاده بملاحظه افراد تا ویب در ونگویان مفید  
 که آئین ریاست است برزومهت لازم دانسته به محمد غیاث خان فرمود که هرگاه  
 بنا کاره تمام محنت و تردید و فوج ما بر باد داد و سزاواران شدید فرستاده از خانه  
 کشیده بیارند و در جلو خانه تازیانه های سیاست زده و تهدید که اخبار بر آید  
 ریش و برودت ادبش تراشیده بر خرنشانیده تشهیر سازند و بدانگونه عمل  
 نمودند و هنگامیکه غنایم مرسله از فیلان و اسپان مصحوب میر مرزا خان از نظر  
 مبارک گذشت خلعت خاصه و سیبج مرصع کران بها و اضافت پانصد می ذات  
 پانصد سوار بنام غازی الدین خان بها در محنت کشت و گرز برداران که خلعت  
 با فرمان رعایت و آمان نزد نواب مستطاب آوردند به دستور معمول بفرمان  
 باری رفته و خلعت و فرمان گرفته بگرز برداران هزار و پانصد روپیه نقد و  
 خلعت کمرش فرمودند و چون آلودگی سردی که قصه سیراز کهنه و جی و بیای  
 گوشمال یافته با جمیعت قریب هزار سوار بواسطت محمد غیاث خان شرف  
 ملازمت رسیده بمیان معروض نمود که کهنه و جی مذکور در قلع بکسلان قلع  
 نموده و مسکن متعلقان خود قرار داده دست تقدی دراز کرده قوا غل بند  
 سورت و احمد آباد و فرای آن ضلع تاخت و تاراج میسازد اگر فوج قلیل  
 بسر کردگی سرداری تعیین شود قدری جمیعت خاطر خواه در آن نواح در اندک  
 مدت بهم رسانیده به تنبیه و استیصال او میسر دازد و معروضه او معروض  
 نامبرده با عمر خان که جمیعت قریب هزار سوار متعین گشته بود بعزت هر چه  
 تماشای شانه قلعی احداث کرده کهنه و جی را منهدم و متعلقانش را امیر خا  
 خود را بحدود رسانید نواب عالی جناب او را مورد تحسین و آفرین نموده ب

و جاگیر سرفراز گردانید و چند زمین پسر و پناه جی جاد و سیت پتی که از عهد باقیم  
 مرید بود و از عهد عالمگیر پادشاه چه حرکتها که با سرداران آن وقت نکرد و وقت  
 بیادوری طالع ملازمت حاصل کرده بطنای منصب هفت هزار سی هفت  
 سوار و علم و تقاره لوای اعتبار فراخت و نواب مستطاب همراه ایشان بقدر  
 مراتب تجویز مناصب فرموده او را بار نقاشی به تنخواه جاگیر مبلغ سیست و  
 لک روپیہ در فواج ہمالکی بنواخت غرت بیک خان کہ بنیابت فوجداری  
 کرناٹک سرفرازی یافتہ با ہزار سوار روانہ قلقلہ کشتہ بود با عبدالباقی خان جدا  
 معزول پیر خاش بدو خورد نموده شکست فاحش خورد نواب عالی جنابیت  
 تدارک بصوب کرناٹک نہضت فرمود و دران اوان کہ قصبہ انپڑ مضر خیام  
 فلک احشام گردید خبر تقرر صوبداری دکن از حضور بنام حسین علی خان از  
 کثرت اشہار و از نوشتہ وکیل معلوم آن عالی جناب شد فسخ غربیت صلاح وقت  
 دانستہ بہ خجستہ بنیاد معاودت نمود چندی نہ گذشتہ بود کہ فرمان طلب حضور  
 تقرر صوبہ داری دکن بنام حسین علیخان صمیمہ میر بخشگیری و سند نیابت حضرت  
 خجستہ بنیاد بنام نجابت خان تیموری کہ از غزل شکر اللہ خان صوبہ داری برپا  
 شدہ بود و مقصدی کروی محالات بنام حیدر قلی خان دیوان دکن مصحوب  
 نظام الدین دکنمداشت یکبارہ دو صد سوار براسری سی و پنجر پیہ و تنخواہ  
 آن بر حیدر قلی خان دیوان دکن چہرہ وصول نمود نواب مستطاب حسب حکم  
 حضور در سال ۱۲۶۰ ہجری ہزار و صد و بیست و شش ہجری با تمام جمعیت عازم دارالحکومت  
 شدہ در برہانپور برکنار تہیتی چند مقام فرمودہ و شریف بیک خان را کہ ان  
 جانب نجابت خان صوبہ داری برپا نمود کشتہ بود بیدخل ساختہ و ظفر محمد خان را  
 بجایش مقرر کردہ و روانہ حضور شد مخفی نماید کہ اگر مقصود از وضع این مقالہ ذکر

اقبال نواب مغفرت مآب اخلاف امجاد آن عالی جناب است و تعرض احوال  
امیرالامرا را مرحوم در بادی النظر چسبده معترضه مینماید لیکن چون احوال سادت  
را از تباطلی بمقصود است بلکه موقوف علیه بعضی سوانح لهذا بمجملی از نیزگیهای  
احوال سادات زبان روزنامه حقیقت نگار میگردد -

ذکر سبب تقرر صبح واری و کن بنام امیرالامرا حسین علیخان  
و دیگر وقتیلع آن ایام اختلال انجام

گویند چون غبار که درت میان پادشاه و وزیر و میربخش ارتفاع پذیرفت و انواع  
نمافوشیهما از جانبین بطور پیوست درین ضمن اخبار خود سرسپاری راجه حبیب  
که پاز جاده اطاعت بیرون نهاده طریق ترموی پیو و با حادثات تنجانی کلان  
و تخریب اکثر مساجد و منع کاوشی و کشتن اذان مبارکت مینمود و امیرالامرا  
حسین علیخان که میربخش و سپه سالار بود عهده تنبیه او بدمه خود گرفته اخضو  
مرخص گشت راجه مذکور از صولت و سطوت او که فوج و سامان شایسته  
داشت هوش و حواس باخته اهل و عیال خود را با اموال بشعاب جبال دشوار گذار  
روانه ساخت و کلا فرستاده با انواع عذر خواهی پیش آمده اجرای احکام  
و تعمیر مساجد و تخریب تنجانه ها و ارسال هدایا و تحف قبول نمود امیرالامرا  
ملازمست حضور و صبیح اش برای پادشاه درخواست فرمود بعد از و بدل  
بسیار دادن صبیح و فرستادن پسر خود برای ملازمت قبول کرد امیرالامرا شایسته  
خالومی پادشاه را برای آوردن صبیح تعین ساخته خود را بحضور رسانید با و  
چنین حسن خدمت با غواهی میرحمید زنگ که درت از خاطر پادشاه زد و دو کوه  
قطب الملک و امیرالامرا بمعلیته افتاد میرحمید که روز افزون بود پادشاه  
او را نائب دستخط خود کرده میفرمود که زبان و دستخط میرحمید بجای زبان

در دستخط ماست و او عالمی را از منصب جاگیر بی وساطت وزیر که موجب اختلاف  
 در امر وزارت است کامیاب میزد و بجنبه خاطر شدند و قطب الملک چنین  
 نام بقال را به یوانی خود و خطاب بر راج و منصب و وزیر می سروران ساخته در  
 تمام امور سلطنت وزارت مخیر گردانید و او بدون گرفتن بیشکش معتد به  
 وزیر و خود تشیت کارهای نمی کرد و میرجلو شکایت سادات و اراده فنا بعضی  
 پادشاه در سائیده پادشاه مانع به کار است برین بجز و سادس افکار و سیکر و اند  
 اگر چه روز و شب نزد تدریس سنگیر سادس سادات میا خند اما بنا بر کثرت  
 جمعیت و صعولت سادات حواس خود میا نیستند و در پادشاه سادات  
 بنا بر عصبه و پیما نیکه بایشان داشت اطلاع از کیفیت و حال میا و بنا بر این  
 امیرالامرا از جهت مزید تسلط صوبه دار می دکن ضمیمه بخشیکری بدستور و انفقاً  
 خان برای خود درخواست نمود پادشاه عطا فرمود امیرالامرا خواست که خود  
 در حضور باشد و او و خان پنی را نائب خود گردانند و منعی پادشاه به تلقین حمله  
 آن که خود بدکن برود و نهایت اجتماع سادات از هم پاشد و حاصل از جهت  
 بر هنرنی میرجلو معظم خان خانخانیان و خاندان معصام الدوله نیامین و قبل  
 بطول کشید و محبتهای بنیره نهایت تلخی و شوری گرایید تا بجای که هر دو برادر  
 ترک آمد و رفت دربار نمودند و نیکو داشت سوار و پیاده راه خود می  
 پیمودند بعد از آن والده پادشاه بنانه قطب الملک آمده او را مطمئن داشت  
 قرار چنان یافت که اول در قلعه بند و بست سادات شود و من بعد هر دو برادر  
 بجزایانند حسب الامر بند و بست سادات شد و جای مردم هر دو برادر نشستند  
 هر دو برادر بخدمت پادشاه رفته و در تفصیلات خود خواستند و شکوه سو  
 ظن پادشاه بیان آورده و شمشیر را بر آید و پیش پادشاه گذاشته عرض کرد

داخل شهر شد و در شکر اصلاح و او دغان افتاده پیغامهای مصالحت با و داد و بخش  
پیغامها آنکه در صورت توافق ملاقات لازم در شوق تحالف روانه حضور باشند  
که پایی مزاحمت در میان نیست و آخر کار زبانی بسالت خان اعظم شاهپویی  
مواالات الست بام و اقسام و عدای جاکیر و خدمات بمبالت تمام فرستاد و او دغان  
نه شنید و پایی جبالت افشوده کار پیر خاش رسانید امیرالامرا چار و ناچار هم رضا  
المبارک سینه کینزار و یکصد و هفت چهری در عین شدت بارش بقصد حربه و دغان  
از شهر برآمد و یازدهم رمضان در ظاهر آن شهر آتش جدال و قتال متنب گشت  
جنگ صعب بمیان آمد و بسیاری از ناموران جانبین مثل رستم خان کرخی با تان  
که سلطان نظر نام داشت از جانب امیرالامرا و از طرف داود خان میرزا کسیر  
که نائب مناب و مدار المهام او بود قتل رسیدند عاقبت کار داود خان از کولی  
بندوق و ضرب چینه تیر پاداش حق ناشناسی ولی احسان خود مقتول گردید  
و کونیند اولاد از جهان رفت بعده امیرالامرا سه روز بیرون شهر دار نموده  
پانزدهم رمضان داخل شهر شد و دیوانی برپا نمود بطالب علیخان مختاری مقرر  
فرمود و نجابت خان را نزد خود طلبیده رسید اسدالله خان راجع فیروز علیخان  
پنجشنبه بنیاد روانه نمود و صوبه دار می برپا نمود به برادر خود سیف الدین علیخان  
داشت و خود در اوایل ماه ذیحجه رایت غریت بصوب خجسته بنیاد برافراشت  
در اجه حکم سنگ را مدار المهام امور خود ساخت و مبارزخان عماد الملک که  
برای ملاقات از حیدرآباد آمده بود بکس سلوک پیش آمده رخصت انصراف تعلقه  
او از زانی داشت چنانچه سابق در احوال مبارزخان مرقوم قلم و تبایع رقم کوه  
دخانی خان نوشته که چون خیر حاکم و کشته شدن داود خان بعرض پادشاه  
محمد فرخ سیر رسید اثر طلال بر چهره حال او ظاهر گردید و قطب الملک فرمود که



که چنان سرور نامی با وقار را بیجا کشتند قطب الملک عرض نمود که اگر بخواهم  
 در دست آن افغان کشته میشد باعث خوشنودی مرضی مبارک رجا بود حسب  
 اثر الامرا بقید قلم آورده که بعد ازین استع رجب انزالا امیر الامرا و حجب به بنیاد  
 اقامت در زریده فوجی بسر کردگی ذوالفقار بیک بخشی بر قطب که بند و و بار سینه پنی  
 راجه سا هو که در خانه پس قلمه با احداث کرده تمانه با قاجار می نمود و با خد چو تخته  
 شورش آراسی آن ضلع بود و قافله بابت راج میر و نامزد فرود و در پر کنه تنه  
 کارزار میان آمد سر پشه با باندک زد و خود موافق ضابطه خود بهریت برگزید  
 ذوالفقار بیک غافل از مکر آن گروه به قارب آنها شتافت بیک ناگاه آن تنه  
 کاران به بیت مجموعی بر کشتند ذوالفقار بیک از فرط تهور کشته گشت و باقی  
 راجه یغائی شد بعد از آن بر چند سیف الدین خان و راجه حکم سنگ با شش آن  
 گروه شقاوت پژوه تعین شدند و تا بندر سورت شتافتند و حکم شکستنا سواره  
 که مسکن سا هو بود دقیقه از جنب و غارت فرو نگذاشت اما جبر این کسر و تلافی  
 شکست موافق عدالت و شکوه امیر الامرا صورت نه بست و بجهت آنکه پادشاه  
 تحریک و اغوای دولت برانند از آن خود عرض بدستور داد و دغان در باب  
 مخالفت امیر الامرا بر سرداران جنوبی دکن حتی راجه سا هو به سلسله که بزور و حکم  
 راجه کن کشته بایا و مراحت کوتاهی نمی کرد و قطب الملک بعد و انکی امیر الامرا  
 بدکن بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد  
 و پادشاه به کنایش اعتقاد خان کشمیری که همراز و مساز گشته بود و فکر قطع قطع  
 سلوات افتاد و در دهن با قطب الملک هر روز صحبت تازه و نزاع بر می میشت  
 و مراعت صدائی بگیری و کش بکو شها میر سید علاوه ایکه میر حله که بجلاوه صوبه  
 به پهنه رفته بود به سبب فساد بعضی ستمردان آنجا عمل و دخل او در جا گیرهای

سیر حاصل آن صوبه نشد و با وجود کما داشتن سپاه بسیار و صرف نمودن بسیار  
 گهکی از سرکار پادشاه و جود تسلط بر آنها نیافت و بر رعایا و سکنه پلینه از دست  
 مغلیه اذیت میرسد جنگ آمده به آرزوی تقرب حضور صوبه عظیم آباد به سر رسید  
 مقرر کرده جریده رو پوشش از سپاه خود شده بطریق یغار مسافت یک و نیم ماه را  
 در چهارده پانزده روز نور و دیده در دو هفته منزلی اکبر آباد رسید و از آنجا بر کشتی  
 شده وقت شب بخت خود را بر در قلع و الحکامه رسانید هر چند که پادشاه او را  
 وقت ملازمت رونداد و تشیع از جهت خرابی ملک پلینه و بی حکم آمدن مجبور  
 نمود و میرجله نیز منفعلی گشته نزد قطب الملک آمده با اظهار عجز و انکسار خواست  
 عفو جرایم خود نماید اما زبان زد خاص و عام گردید که پادشاه میرجله را جهت  
 نمودن قطب الملک فرموده است در همان ایام با شاره پادشاه یا بحسب اتفاق  
 بهشت بهرام منصبدار که بر طرف شده بودند فراهم آمده بخانه محمد امین خان شاهی  
 دختان در آن نائب میرالامرا و میرجله رفته درخواست تنخواه خود نمودند و گفتند  
 این فساد و هجوم مغلیه که زره و کتیر پوش شده محاصره خانهای امرای اندک  
 کرده بودند بطول انجامید و خیانت تکرار کردید که مغلیه با شاه بخشایان  
 که وقت قابو میخواستند ضعیف پادشاه شده بهیئت مجموعی بخانه قطب الملک  
 بدستادیر طلب خود آمده یورش و شورش نمایند قطب الملک استماع  
 چنین اخبار در فکر فرام آوردن فوج متفرق خود و کما داشتن جمعیت تازه  
 کشته سید غیرت خان خویش سید عبداللہ خان که در آن روز با بقو جدا  
 مانول مقرر گشته بر آمده بود با مردم دیگر که تازه از باره رسیده بودند  
 خود را برسانید و هر روز تا پنج روز فوج مغلیه سوار شده در راسته  
 بازار مستعد کارزار میشدند و از جانب دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت

کمر بسته تا شام بر فیضان داسپان برای مافیه آماده می گشته و میر حله بجایین  
 حال سراسیمه گشته سر کلاه و تلبیس از دست داده بخانه محمد اینخان آمده پناه گرفت  
 و از هر طرف نشانه تیر ملامت گردید آخر کار چاره کار ورین دانست که پادشاه  
 او را برای دفع فتنه و فساد و تسلی خاطر قطب الملک مغضوب و کم منصب  
 از صوبه داری عظیم آباد تغییر ساخته تعینات صوبه پنجاب نماید و بچنین کردند  
 سرمنده خان را صوبه داری عظیم آباد عطا نمودند و واقعه طلبان فتنه جوهرت  
 دادند که پادشاه میر حله را مصلحت بصوب پنجاب فرستاده در فکر طلبیدن  
 رشکیر کردن قطب الملک هست گویند و رایا میکده بیاری مرض سفر آخرت  
 اسدخان بطول کشید روزی فرخ سیر پادشاه بزبانی یکی از محرمان خاص  
 که او را برای عیادت فرستاده بودند خفیه پیغام داد که ماقدر شما نداشتیم و بخت  
 بخاندان آن دستور العمل سلطنت آنچه بایست بعمل آوریم و ندانست آن  
 کشیدیم لیکن چه سود احوال از شما مصلحت سلوک با سادات بخوابیم و جواب گفت  
 این غلطی که از شما برخلاف رویه جد و آبایی شما بطور آمده مقتضای تقدیر الهی  
 میدانم که چنانکه وزارت از خاندان مافیه سلطنت تیموریه هم خلل پذیرفت  
 شد آنچه شد احوال که زمام اختیار سلطنت خود بدست سادات باره داده  
 صلاح دولت ورین هست که تا مقدور بآنها به سلوک پیش آیند و کار با آنها  
 فرمایند که روز بروز ماده فساد و عناد زیاده آماده کرد و سر رشته حق  
 از دست رود و چون در طاس رخته افتاد و مورب را بمانده را چاره بایند  
 و شهرت و شکیر ساختن قطب الملک چنان زبان زد خاص و عام شده  
 که هرگاه پادشاه برای شکار بیرون می آمد خانه بخانه و خیمه خیمه همین ذکر می شد  
 که پادشاه بمصوبه و شکیر ساختن قطب الملک این حرکت کرده است این

جهت قطب الملک متوجه شده بمکه داشت سپاه نمود و سواهی سادات  
 متوطنان وطن خود و کیرانرا کمتر نگاه میداشت ایصل قطب الملک تنگ  
 آمده بامیرالامرا نوشت که کار از دست رفته است پیش از آنکه خیمه‌های  
 بآبرو و جان برسد خود را باید رسانید امیرالامرا علاج گشته از دشمن خانه  
 اندیشیده بدشمن پیکانه ساخته بامر بهشت با موافقت نمود و در ششاله بکند  
 یکصد و سی جبری معرفت شنکراجی بهار و محمد نور خان بریا پوری مصاحبه  
 راجه با هو بشروط عدم تاخت و تاراج ملک و ترک تعرض بشوارع و طبقات  
 و نگهداشتن پانزده هزار سوار و در رکاب بنایم دکن قرار داده اسناد چوبه و دیگر  
 شش صوبه دکن بهر خود با تنخواه کوکن و غیره که راج قدیش میسنا میدند حواله  
 نمود و کمایشتاران او را همه جا شریک و خیل ساخت از آنروز ضبط پادشاه  
 از میان برخاست و غنیمت لیسیم خیره تر شد و روز بروز قوت آنها افزون تر  
 گردید و شوکت اسلامیان بضعف گرایید اگرچه عامیان ظاهریین داغ این دنیا  
 براصی حال امیرالامرا می نهند اما محققان انصاف گزین درمی یابند که شامت  
 و بال این کار عاید بروز کار گیت چون مصاحبه و ایفای عهده پیمان با هر  
 دنا خوشیهای پادشاه با قطب الملک که داعی بر مصاحت مذکور و اشتها  
 امیرالامرا بصوب هندوستان بود شیوع یافت و زبان زد خاص و عام گشت  
 پادشاه بخیال محال برای سدر راه امیرالامرا محمد امین خان بهادر را به بهانه  
 بند و بست مالوا که سر راه دکن است مرض ساخت و پس از آن بوسطت  
 اعتقاد خان بنار کی میان شاه و وزیر صورت موافقت بمیان آمد و پادشاه  
 اخلاص خان را که با هر دو برادر اخلاصمند گفته میشد با خلاص مزاج حسین علیخان  
 و بازداشتن از غمیت حضور مرض فرمود امیرالامرا که نصیم غمیت کرده بود

باستماع خبر یافت توقف و زریده انتظار خبر ثانی می کشید که باز خبر مخالفت مستمع  
 گردید و در بر حضرت و ماه حرکتیکه از جانبین بوقوع می آمد مجدداً باعث مخالفت  
 میشد مفصل در تاریخ خانی خان مرقوم است و ذکر آن درین مقام موجب اطناس  
 اقله بنابر تکرار مراجع پادشاه که بر قول و موافقت او اعتماد نموده بودند و  
 غرض محترم ستم هزار و صد و سی و یک با فوج دکن و جمعیت مرهطه فی سواد  
 هشت آتیه یومیه مقرر کرده بشوکت و هولت تمام از محبت بنیاد حضرت نمود  
 و حسین الدین نام مجبور الحال را به پیروی شاهزاده اکبر برداشته از راه اظهار  
 خدمت و دوستی و در لشکر او بجنور غرض داشت فرستاده که در قلعه راجه ساپور  
 بنیاد بر داشته بود و دستگیر کرده نزد خود داشته ام و در امثال این امور احتیاط  
 صلاح دولت دانسته خود او را بجنور می آورم و آخر ماه بیستم الاذل در حوالی امثال  
 جانب لاس فیروز شاه دائر نموده خلاف ضابطه حضور بخت نواخته دخل  
 حیمه شد و مکرر بیانک بلند گفت که من از نوکری پادشاه خود را بیرون کرده ام  
 و بیاد شایع نام داد که تا بند و بست قلعه با اختیار ما نباشد و سواست و اندیشه  
 رسیدن بملازمت است پادشاه خدمات قلعه را بمتو سلطان امیرالامرا سپرد  
 و بعد بند و بست قلعه امیرالامرا پنجم ربیع الاخری بملازمت پادشاه رسید بعد  
 گذارش کله با مشمول نوازش و مرجمتها گردید و باز به شتم ماه مذکور بشهرت سپردن  
 شاهزاده حبلی و اراده ملاقات ثانی سوار شده بشهر درآمد و در مکان مشهور باره  
 که نزدیک قلعه ارک بود ورود نمود و قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه پستور  
 روز اول به بند و بست قلعه شتافتند و کلیه قلعه بدست آورده احدی را در آنجا  
 نگذاشتند سید عبداللہ خان نزد پادشاه هوش باخته با تفاق اجیت سنگه  
 رفته زبان شکوه کشا و تکلیف شاقه نمود چنانچه گفت باز ای نزد و جانها

که در رکاب جد شما و خدمت شما از مافردیان معروض ظهور آمد سوامی سوزن فکر  
 که در حق ما جان نثاران بخاطر اقدس راه می باید مشا به نموده ایم و فرامین حضرت  
 که مشعر بعدم دخل و قتل بایندگان بی تقصیر بنام داود خان افغان و دیگر کشتن  
 در کشتن و صاحب مداران دکن صد دریافت در دست داریم و در نتیجه بجهت  
 بغایت رسیده و دسواس و هراس بی نهایت پیرامون حال پاکشته و فتنی ظلم  
 مطلق خواهد شد که اختیار کل خدمات حضور بلاقید با تعلق گیرد و پادشاه خردمند  
 برای دفع اوقت و عده جشن پیش آورد و گفتگوی درشت بی مزه بطول انجامید  
 پادشاه بر آشفتگی و تحمل را کار نفرموده اول اعتقاد خان را که ماده آنز فساد آورد  
 و بعد قطب الملک را مخفی طب ساخته و دو سه کله غنای آمیز بر زبان آورد و غنای  
 خواست که بایله فریبی در اصلاح زند سید عبداللہ خان او را دشنام داده از تلج  
 راند و پادشاه از مشا به برشتگی ایام خود را بجل رسانید درین بین ظلمت شب  
 آفاق را دور گرفت و ابواب تردد بر روی مردم بیرون و اندرون قلعہ بسته کرد  
 و سید عبداللہ خان و راجا میت سنگه با اعیان خویش و اندیشه آنکه شب حالت  
 فردا چه زاید جابجا با احتیاطیکه بایست بسر بردند و سرداران مرسته بفرمان صبح چون  
 بهنگامه دار و گیر بلند کرد و دست فارت بمال و خیال مردم دراز کنند مستعد  
 تمام شب ایستادند و مردم شهر را آگهی فشد که شب در قلعہ چه واقعه دست او چون  
 صبح دمید و قتل قطب الملک شهرت یافت افواج پادشاهی از هر جانب حوا  
 که بر سر امیرالامرا هجوم آورد و اعتقاد خان و بعضی امرا اطراف بازار سعد اللہ خان  
 خواستند که بقصد مقابلہ با امیرالامرا سوار شوند از شهرت سواری آنها و پیدا  
 نشانی محمد امین خان حن بدار که از ماه زمانه سازی و کجته کاری بقصد زفا  
 امیرالامرا از خانه برگامده بود و فرج مرسته بی آنکه مقابلہ رود و دیگر و آنکه چهار دانه

هزار نوکران خاندوران مشهور بکمال پوشش چند تیر طرف آنها انداختند مفلوک را پس  
 کشته رو نور و طریق فراگشتند و کچ باسی بازار و تماشاخانه پیکار و مغلان بی نوک  
 خبردار گشته تیغها از هر طرف بجهت دست بازو را بگشتن و تاراج نمودن آن جماعت  
 به فرجام کشادند قریب هزار و پانصد سوار و پیاده را با دوشه سه و در بعضی تنه بیدشت  
 نموده بسیار بر ازخمی کرده غنیمت فراوان از نیر و آفتاب گیری با و با نیا و بسیارهای  
 برینج و سفید که در کمر آنها بود بدست آوردند و از لبیکه خبر گشته شدن عید  
 خان در هر خلعه و کوچ و بازار زبان زد عام شده بود غازالدین خان غالب جنگ  
 سادات خان خسرو پادشاه مع پسر و اعتقاد خان با اتفاق بسبب صلابت خان  
 میر مشرف و منذر هزار سی با دوشه هزار مردم احتشام طرف بازار سعد الله خان  
 معر که آرگشتند ازین هنگامه و انتشار خبر قتل قطب الملک خلل در استقلال اکثر  
 نوکران عمده سادات راه یافت و چهار پنج هزار سوار که اطراف باره در می بود  
 در فکر انتشار و فرار افتادند که اعتماد الدوله با جمعیت خود با امیرالامرا پیوست  
 استقامت تجدد یافتند و نواب عالی جناب و خاندوران بنظر دور بین فائده  
 حرکت ندانست از خانهای خود بر نیامدند از استماع اینچنین اخبار وحشت آنها  
 امیرالامرا نظر بر نیکه تاخیر در این وقت موجب آفت است قاجاری وقت را ارد  
 دادن باعث ندامت به قطب الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است و  
 از میان باید برداشت لاچار که چاره وقت بجز مقید کردن پادشاه نبود قطب الملک  
 بهم بیع الاخر ۱۳۱۱ هجری و ثلاثین و مائه و الف بقصد مقید کردن پادشاه  
 بهر بار آمده هر چند خواست که پادشاه را با فنون و افسانه از محل بر آورد و بر نیامد  
 و کنیزان حبشی و ترکمنی مستعد پیکار شدند آخر الامرا افغانان و چلیک با پشت گری  
 بنجم الدین علی خان و غیره بمحل درآمدند و پادشاه را حبس نمودند و لاچار شد

چند زمان محل را تعذیب نمودند تا آنکه نشان دادند که در فلان گوش محل پنهان شده است  
 به چهرستی تمام کشیده بر آوردند و در محلی که بالای ترپولیه اندرون قلعه تاریک تر  
 کور بود و در آنجا جز آنکه به صراحی آب چیزی دیگر نبود مقید گردانیدند و درین وقت  
 آنچه از چهرستی زنان و تاراجی زبورشان معرض و قوی آمد تا گفتن اولی و بعد مقید گرد  
 میل در چشم او کشیده و رفیع الدرجات ابن رفیع النشان ابن شاه عالم را از قید برآورد  
 و به سبب شورش عام و غلبه اثر و عام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت  
 نمایان جلوس تحت نیافته بهمان لباس که در بدن داشت مایه مراد فرستادند  
 انداخته بر تخت نشانیدند و از صدای نقاره جلوس او آشوبی که در شهر برپا شد  
 بود فرو نشست و تا پنج مجلس فرخ سیر و جلوس رفیع الدرجات بعضی موغان  
 فاخته و ایای اولی الالبصار یافته اند پس نواب عالی جناب را که از نیرنگی  
 ادضاع زمانه ترک کرده و رفت و ربار داشت از فوجداری سنبل مراد آید  
 و مبارز الملک سر بلند خان را که پیش از مجلس فرخ سیر کابل حضرت شده پانزده  
 شهر انتظار انجام مخالفت پادشاه و وزیر میکشید باز در حضور طلب داشته و  
 استقلال داده مرض ساختند و فوجداری سنبل مراد آباد بنام زین الدین  
 برادر خود و نواب عالی جناب را بصوبه مالوا مقرر فرمودند و سنکراجی ملهار را  
 که در عهد عالمگیر پادشاه بشرف ملازمت رسیده بود بلند پایه ساخته زمام رفق  
 فتح مهابت دکن بدست او داده روانه کردند اگر چه عالم علی خان برادر زاده  
 حقیقی حسین علی خان رئیس دکن بر سبیل نیابت بود اما مدار الهام دکن سنکراجی  
 ملهار شد و محمد انور خان را بصوبه داری برهانپور سرفراز ساخت همه سنکراجی ملهار  
 اتفاق بالاجی بیونا مته مرض فرمود و سنکراجی ملهار به کن آمده بضبط و نسق  
 پرداخته و کثرت را و راتر رسید عالم علی خان گذاشته خود ز دراجه ساهو بیفته بیط



چند بمیان آورده بخجسته بنیاد معاودت نمود و محمد انور خان اول برای ملازمت  
 عالم علیخان بخجسته بنیاد رفت من بعد مرخص گشته به برهانپور آمد الغرض سادات  
 بعد اجلاس رفیع الدرجات بغزل و نصب خدمات و پیش آوردن متوسلان خود  
 و برانداختن مخالفان بعت در امکان تقصیر نکردند و فرج سیر را که بصارت چشم او  
 کشیدن میل بالکل زایل نشده بود بعد چند روز که جب ریاست و انگیر جانش بود  
 بر آن آورد که کا بهی سادات عذر حرکات کوشسته گفته فرستاده پیغام بخت  
 نشاندن و امور سلطنت بآن برادر مفوض ساختن میداد و گاه عبدالله خان  
 افغان که بنگاهبانی مقر بود و تملک پیش آمده تقسیم منصب هفت هزار و  
 جاکیر سیر حاصل نموده کنگاش بر آوردن خود و رسانیدن بپادشاه و هرج جی سنگد  
 سوائی سکیر و او بسادات از تخفیفی اطلاع میداد و ناچار بر منهدنی بعضی همدان  
 ربائی از قید حیات دادند اول دو بار مسموم ساختند چون اثری نه بخشید آخر کار  
 بعد هر دواون تسمه کشیده فارغ البال از انکار این سپنجی سر ساخته و بعد از ده  
 بغسل و تکفین پرداخته تابوت او بمقبره همایون پادشاه روانه کردند و دلاور  
 بخشی امیر الامرا و سید علیخان برادر بخشی قطب الملک را همراه تابوت تعین  
 نمودند و سه هزار مردوزن خصوصاً بچه های شهر و فقرا که از و فیض یافته بودند  
 و نفرین کنان پا برهنه با کریهت های چاک خاک بر سر کرده پیش پیش تابوت  
 میفرستند و بر پالکی و اسپان سواری همراه میان تابوت سنگ باران نمینمود  
 و مان و زروسیم که بفقر امید وند می گریستند روز سوم از لچه های کد همیشه  
 جمعی بر سر جوتره که پادشاه مقتول را غسل داده بودند فراهم آورده طعام بسپا  
 پنجه بفقر تقسیم کرده شب را بخواندن مولود احیا نمودند اگر چه سادات  
 مبتوانستند روز یکم دستگیر کردند و بقل رسانند اما چون آن پادشاه بنمونه

بعضی مردم خست طینت چندان شیص منطسوم رافتمه کشیده و برادرانرا کجول و اکثر  
 بیکنما باز مقتول گردانید باقتضای عدالت منتم حقیقی سپاداش آن رسید و این  
 به نامی عائد حال سادات گردید رفیع الدرجات که در سلطنت بجز نام نداشت  
 در ایام قید بمرض یوق مبتلا شده بود بعد رسیدن به سلطنت لوازم احتیاط  
 مزاج را از دست و فراوان غم و الم از جهت بی دخل بودن در امور سلطنت  
 که همه مرض مذکور است بزاج خود دخل داد و بعد سه ماه و چند روز رحمت  
 حق پوست بعد از آن مطابق وصیتش برادر بزرگ او رفیع الدوله را در شب  
 بیستم ماه رجب سال ۱۳۱۰ کینزار و یکصد و سی و یک هجری بر سر سلطنت جا  
 دادند و به شاه پیمان ثانی قطب کردند و هنوز دو ماهی نگذشته بود که دینکوسیر  
 پسر پادشاه بنزاده محمد اکبر که در قلعه اکبر آباد مقید بود بدلا لت عبدالسلام المظرب  
 بمصطفی خان و اتفاق احشام آن قلعه علم خر و ج برافراشت امیرالامرا کجج  
 استعجال رسیده و در محاصره سه ماه و چند روز بسازش هزار پیمانی احشام  
 آن قلعه مفتوح ساخت دینکوسیر را مع برادرزاده اش هفتم رمضان سنه ۱۳۱۰  
 و شکیر کرده برای جس بقعه سلیم کلاه فرستاد و ناکاه نشئه دیکر کل کرد و جی سنگه  
 سوانی طبل مخالفت کوفت و قلب الملک در رکاب شاه پیمان ثانی برای  
 دفع فساد جی سنگه بفتح پور سنگری رسید و امیرالامرا نیز با وطن کردید و مصاحبه  
 جی سنگه صورت دفع یافت و شاه پیمان ثانی نیز بعد سه ماه و چند روز بمرض  
 اسهال در گذشت ناکر بر روشن اختر بن جهان شاه بن شاه عالم را از و از خلا  
 طلبید پانزدهم ذی قعدة سال ۱۳۱۰ احدى و ثلاثین و مائة و ائف برادر نکب  
 خردنروائی اجلاس دادند و به محمد شاه قطب ساحتند بنا بر هنگامه چیلیه رام  
 امیرالامرا پادشاه و قطب الملک ارشع پور با کراهه معاونت نمود تا الفضال قضیه

اقامت آنجا تا زیر افتاد و چون برادرزاده چیه بیدرام النخاطب بکرده هر بار  
 سوره داراله آباد بعد نوشتن خال خود طریق استگبار و سرکشی میجو وحید زلی خان با محمد خان  
 بخش پنجبیه و تعیین گشت و بواسطت راجه زن چند صورت اشتی و مصاحبت رونود  
 رسیدن نواب مخفر تآب بدار الخلافه شاهجهان باؤد و دیگر سوانح آن نام  
 پیش ازین رتبه کلهک بیان شد هنگامیکه بداری و گنج میسینه نیز بخیر بنام  
 امیرالامرا قرار گرفت و فرمان طلب بنام نواب عالی جناب شرف صدر یافت  
 آنجناب ظفر محمد خان را بکجاست برپا نوریا مور نموده و از دار الخلافه کردیدند  
 چون از امیرالامرا که آخر جامی الاولی ساله هزار و صد و بیست و هفت  
 هجری بمصوب دکن راهی شده بود بفاصله دو کروزه ای اتفاق مرد افتاد و امیر  
 ملکیت ملاقات نمود آن عالی جناب بیاس مرضی پادشاه و عار و عزل و نصب  
 قبول نمود و کوچ کوچ بدار الخلافه رسید و احراز سعادت و ملازمت پادشاه  
 کرد و نهایت سعادت خاصه با چهار آب و کلمات عنایت کنیه بر چار باش غوث  
 زد و قطب الملک برادر امیرالامرا خان نواب عالی جناب آمد و کلمات غوث  
 خواهی میباید زبان آورد که وزارت فی الحقیقت از شماست بمصوبه دارها  
 چه رسد برای رفع بعضی مفاسد و انکی امیرالامرا بدکن ضرور انما حاله صریح  
 که خواهند حاضر است چون نواب عالیجناب صحبت اتفاق پادشاه و وزیر  
 معائنه نمود روز بروز فیابین فساد و فساد می افروزد با مقتضای صلاح وقت  
 فوجدار می سپهر مراد آباد با بعضی محالات دیگر برگزیده و بتقریب سیر و سکا  
 از حضور مرخص گشت و در ساله یک هزار و یکصد و سی و یک هجری هرگاه امیر  
 سید حسین علیخان که مفصل احوال خان مذکور علیه کاشته کلهک بیان کرد  
 بر طبق ارقام و ابرام قطب الملک و حرکات ناپسندیده فرخ سیر ازین

خانه اندیشیده با دشمن بیکانه در ساختن برادر ساهو بشود و چند اسناد و خفته  
شش صوبه و کن بهر خود حواله نمود و کما یشد اران او را همه جا خنیل کرد خود  
را از دکن به دار الخلافت رسانید و به حبس پادشاه پرداخته ریفع الدرجات را  
بر تخت نشانید سادات آن عالی جناب را که در آنوقت بحضور بودند نظر اوج  
زمانه سرسبز رنگ ترک آمد و رفت و بار داشتند از فوج داری سنبهل مراد  
معزول نموده بصوبه داری مالوا منصوب ساختند چون نواب عالی جناب  
رنگ مجلس حضور فرمود یکدیگر دید بتقریب صوبه داری مالوا خود را کنار کشید  
در مالوا به بندوبست واقعی پرداخت و در سال ۱۲۳۰ بکهنه دیکه دسی و دوجی  
بنگاه داشت سوار و پیاده همه عالی کاشتن هنوز بهفت بهشت نگاشته  
بود که دغدغه از جانب آن عالی جناب بنحاطر حسین علی خان جاسود و فکر  
آن بشد که خود را ازین دغدغه فارغ البال سازد و در تمشیت اسوالت  
بی اندیشه پردازد و لهذا شروع بغزل و نصب قلعه اران نموده و استخوان خود را  
منصوب میکرد و قلعه اران قدیم را معزول میساخت چنانچه مرحمت خان قلعه  
و فوجدار ماند و دوهار را موقوف نموده خواجم قل خان را که بیکر یکی خان بود  
ماور فرمود چون خواجم قلخان نزدیک آن قلعه رسید مرحمت خان بعد  
انقلاب و گردش سلطنت در تسلیم قلعه قتل و زید سادات ازین خبر بهم  
برآمدند و دکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده بنواب عالی جناب ترقیم نمود  
که منصوب را دخیل باید کرد نواب عالی جناب بیاس خاطر سادات به موجب  
بهم آورد و مرحمت خان را که رابطه اخلاص بان عالی جناب داشت مدتی  
رفتن حضور او را مانده بود نزد خود طلبیده باغ از تمام نگاه داشت و بساط  
ملاطفت گسترده چون ستر سال زمیندار مقصد چشبهه جنوا را سر بفساد برداشته متصرف

قلعه و انکده شده بود احکام برای تسخیر آن قلمبه بنام آن عالی جناب  
 شرف نفاذ یافت نواب مستجاب مرحمت خان را با فوج شایسته تسخیر  
 قلعه نامزد فرمود خان مشارالیه بجناب استعجال روانه شد و در نزد نمایان آن  
 قلعه را مستحضر ساخت و کوس حسن خدمت نواخت چون این حسن خدمت نیز  
 جرمایش نزد سادات نکر و دید نواب عالی جناب درباره او مراعات بزرگانه  
 داشته بند و بست بداد مالوده باد و معوض نمود و انظم و منق و تنبیه مفسدان  
 قرار واقعی پرداخته چند موضع پرگشت چند یری را که مقرر مفسدان بود و باخت  
 آورده و فتنه جویان کیفیت فراهم آوردن جمعیت زیاده و باخت بعضی دهات  
 بمسامع سادات رسانیده تیسین علیخان بآن عالی جناب نوشت که ما میجویم  
 جهت بند و بست صوبیات دکن و اطراف آن صوبه الوالا مقرر خود کردیم  
 از چهار صوبه اکبر آباد و الاله آباد و برهانپور و عثمان برحاکه خواهند بنام آن  
 پناه مقرر نمایم فاضل ازینکه چون کارکنان کارگاه تقدیر جهت اعانت  
 پایداری برگزیده خویش اسباب ریاست و کامکاری سامان دهند شک نیست  
 بیدست و پایان عالم بنجبری ضرری نرساند و در سرانجام امریکه بشیر غیب  
 دست حمایت بر آورده در پیش بردن کارهای خارج از قیاس و لدیه نماید  
 از کند حیل و تدبیر چه آید بنامی دولتی که بدست یاری حکمت بالغه اساس گرفته  
 است از تند باد حوادث دوران مصنوع و نهال آفتابی که بآب یاری قدرت  
 کامل سرکشیده از خزان حرمان مانمون میباشد حاصل نواب عالی جناب بر با  
 خرج سپاه بود و محصول فصل ربیع که عظیم ترین محاصل آن ملک است از دست  
 میرفت و سید دلاور خان که بعد تسخیر بوندی با فوج خود در رفعت به  
 بهیم سکه و راج گنج سکه و رکوب سکونت داشت و با اشاره جمین علی خان از ملکی

حرکت نموده بود مخاطرات عظیم بخاطر اقدس نواب عالی راه یافت که بی چنان تحمل  
میگذشت که متعلقان را در قلعه محکم گذاشته با راجه جی سنگه بسازد و علانیه علم  
بخافت سادات برافرازد چنانچه مغل علی خان را نزد راجه جی سنگه فرستاد و از مانی  
الغیر خود آگاهی داد و راجه مذکور جوابیکه اطمینان بخش خاطر باشد نداد و گاهی  
که بدکن باید شتافت بجهت اینکه مبارز خان ناظم حیدر آباد از معتدان خود  
محمد علی نام را فرستاده پیغام داده بود که اگر بدکن تشریف فرما شود به بانتم  
خون پادشاه کمر رفت بسته حاضر میشوم و چند رسیدن پسر دهنجا دهنیر  
عوضی بمضمون طلب نوشته بود و مرضی محمد غیاث خان که از خیر سکا لان بخوا  
بود بدین امر میلان داشت آخر الامر شق ثانی جریس یافت و شیخ ابوالخیر خا  
نزد مرحمت خان که در بوباله بود فرستاده طلب نمود بعد محقق گشتن او و منزل  
کا ثیا با چهار هزار سوار هزار و سواران نامدار مثل دلیر خان و غیره نواب عالی بجا  
وسط جادی الثانی مسئله یک هزار و یکصد و سی و دو و هجری از نواح سر و پنج شهرت  
قصه حضور و بند و بست آن ضلع برآمده تا منزل مشهور برای بهتر متوجه  
شده بار مراجعت بموضع کا ثیا کرده از آنجا کوچ کوچ بصوب دکن بلغا نمود  
چون جنبه سی و نخل افزایده خان در دادن تنخواه احتشام دهنر یان سد یوالا  
قلعه اسیر از سابق بجمع شریف رسیده بود خسرو نام جلیه را نزد اسلام الله  
دجبل سد یوال و میارام و غیره روانه کرد و انید خسرو بکن تدبیر هزار یان و مردم  
احتشام را قلیع نموده کلبه انقیاء در آورده مرده متع قلعه بعض رسایند و بعد  
عبور آن عالی جناب از نر بده رستم بکچان فوجدار سرکار سچا کمر یعنی کهر کون  
و فتح سنگه زبندار کمرانی احراز شرف ملازمت نمودند و بار دیگر نیز روانگی  
جلیه مذکور و میر حفیظ الله خان نزد مستظفان قلعه بعل آمد آنها بنجد یدر عهد و توفیق

درست کرده آمدند و چون میدان پانده را فرودگاه شکر فیروزی اثر شد هزاران  
 سدی والان و معتمدان احشام با ستقبال شتافتند جمعی از دولتمردان را برای تقویت  
 قلعه همراه بردند طالب خان قلعه را بر سر راضی تسلیم نشد بهمانست پیش آمد  
 مرحمت خان با چهار کس صاحب فهم چرب زبان از نواب عالی جناب رخصت گرفته  
 نزد طالب خان رفت و پیغام داد که من آمده ام تا کلمات خیر خواهی پیش شما نهادم  
 کنم طالب خان گفت مضائقه ندارد با یک کس باید و آنچه گفتنی باشد بگوید محتاج  
 از رفقای خود سید حبیب را همراه گرفته نزد قلعه دار رفت و کلمات ترغیب و  
 ترهیب طوعا و کرها را به تسلیم قلعه راضی ساخت و به تسلی و دلایمی او پرداخت  
 ایصال بنور رجب سال مذکور قلعه را بر سر تصرف او ایامی دولت درآمد و دیگر  
 نواب عالی جناب از پانده باز کوچ کرده بر خطا هر بنوله نزد اهل اطلاق مشروط طالبان  
 مع متعلقان از قلعه بیرون آمدند محمد انور شاه خان دیوان برادر که نیابت محمد انور  
 ناظم آنجا نیز داشت از استماع این خبر سرسیمه کشته شروع به بندوبست برج و باره  
 نمود و ابواب شهر بمقصد اراک و نوکران خود سپرد و محمد انور خان ناظم برانپور  
 که در حجبته بنیاد نورد عالم علی خان بود رخصت گرفته به یلغار مع رادر بنهانا لکر  
 جهت بندوبست در عرصه دور و نزدیک شب برانپور رسید و سیزدهم رجب  
 سال مذکور داخل بلده شده بمحافظت شهر کوشید از یادری طالع نواب عالیجناب  
 اکثر اعیان شهر را در بنهانا لکر نیز بواسطت مدد غیاث خان با نواب مستطاب  
 بنحیفه در موافقت زدند و از صرافان و تاجران و اهل حرقه شهر مجتمع کشته محمد انور  
 زار سرسیمه کردند لاچار بمصاحبت پیش آمده شب چهاردهم ماه مذکور تسلیم شهر را بلیا  
 دولت نمود و سید زین الدین خان کو قوال شهر حبس الحکم نواب در شهر زندانی  
 بلند کرد و با دادان محمد انور خان همراه انور شاه خان از شهر برآمده بادل پریم

امید به حادث ملازمت رسید نواب مستطاب لعل باغ را مقرب خلیام ساخته بدلا  
 و نسلی سکنه شهر پروخت و بزبان مبارک علی رگوس الاشهاد فرمود که بدل جبهه  
 تخلیص خداوند نعمت ست که بدست صاحب مداران آنچنان گرفتار که بی آن  
 نمی تواند برای او ای فارجعه رود تا بدیکر امر چه رسد از پیشچی و مانند مبتی نواب  
 عالی جناب حکایت می کنند که در آن اوان والیه سیف الدین علیخان با جواهر  
 اموال فرادان وارد بریا پیور شده بود و نواب عالی جناب با وصف نبودن خزان  
 در پیش بودن هم غلیم چشم طمع نگشوده تعرض حال او اصالا نکرد و بلکه بسکول  
 بزرگانه پیش آمده محمد علی پسر آقا علی خان رومی را که داروغه نوپنجی سیف الدین  
 علیخان بود و بعضای خلعت نواخته و انواع نوا که برای اطفال سبب الدین علی  
 فرستاده و دوسه سوار بدرقه راه داده تا کنار زربار رسانید و بعد تخیر برانپور  
 غزل و نصب خدمات و تعلقات بعمل آورد چنانچه صوبداری برانپور را از غزل  
 انور الله خان به میر علی اکبر خان و بخشی کرمی آن بلده از مغرولی محمد واسع خان  
 بمشتم خان مقرر فرمود درین اثنا معوض خان با در صوبه دار برار که غمه نواب عالی  
 جناب با و منسوب بود به جمعیت یک هزار و سه صد سوار با اتفاق حکیم شیخ تقی اصمغانی  
 با جمعیت پانصد سوار ملحق گردید و سنهیان اخبار بعضی رسانیدند که سید علم علیخان  
 مانعان سکر اجمی مله بار و فوج نوکبد اشته از پیاده و سوار و امین خان صوبدار  
 ماند و پیر از حجه بنیاد باراده کارزار غریمت این صوبه نموده است نواب مستطاب  
 بعضی از قبایل بقلعه ارک بریا پیور و برخی در حویل فدوی خان گذاشته جمعی دیگر  
 را مع اموال و ائقال بقلعه آسیر روانه فرمود و از سواد لعل باغ کوچ نموده و از آنجا  
 تبتی گذشته شرقی زمین آباد منزل نمود درین اثنا خبر رسید که سید دلاور علیخان  
 بزماقت سید شمشیر خان عمزاده حسین علی خان و بابر خان سرود دست محمد خان پسر



دراجه بهیم سنگه کج سنگه باجمیت بفرده نزار سوار جبار حسب ایما سی حسین علی خان  
 بطریق نقاب رسیده عبور نریدامی کند نواب عالیجناب بعد و توکل و استقامت  
 و خصام نموده بهیم سید دلاور علی خان را برهم عالم علی خان مقدم دانسته توپخانه  
 را همراه محمد غیاث خان و شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان بیشتر روانه کردند  
 و خود نیز از عقب کج کج کوچ را پی گروید چون در تعلقه راج نکران رسیدند و نیامین  
 بر دلاشکر فاصله دو کرده ماند فرود آمد و پیغام موالا شنیدند شعر بدم ارکاب  
 جدال و قتال بسید دلاور علی خان فرستاد و اسودی نمود و چار و چار سپه بهیم  
 شعبان باز سال مذکور بغیرم یکبار بقویه مصروف برداشت و چون معلوم آن عالیجناب  
 شد که سید دلاور علی خان توپخانه ترتیب داده داشت بقبله ایستاده است  
 فیل سواری فرود آمده و ضو کرده دو گانه استمداد کرده من بد سوار شده سوار  
 و کرده سرعت طی کرده از عقب فوج مخالف قبل را پس پشت فرود نموده نمود  
 سید دلاور علی خان بقصو آنکه جمیت نواب مستطاب بمقابله نیارده و قشیر کرد  
 و حاکم ایستاده ماند که ناگاه از نمودار شدن نواب عالی جناب متردکشته و نقل  
 تحویل توپخانه دشوار دیده حسنه و جمعیت خود توپخانه هماغه گزاشته متوجه خلب  
 شد از یک طرف عوض خان و از طرف دیگر محمد غیاث خان بهاول بازار کارزار کرم  
 ساختند و حمله اول که عوض خان بهادر پای جلالت افشرد و دلاوران باره انقلا  
 داد دلاوری دادند و راجپوتان از اسپان فرود آمده نبر در ستانه کردند درین نزد  
 خورد و رخ فیل عوض خان برگشت و اکثر شکیان او فرار نموده خود را به بگا  
 رسانیدند عوض خان بهادر با وصف برگشتن فیل عنان تدبیر و استقامت از  
 دست نداده بمدافعه میکوشید و قادر خان روستائی با وصف مجروح شدن  
 و برگشتن فیل او و فرار همایانش بسیار بیار به تیراندازی هفت سهام خون

و انور الله خان و ملک مصطفی و محمود خان کجراتی را به قلعه ارک فرستاده بند و بستند  
 قلعه و شهر بواقعی نموده بعبور دریای تبتی نزدیک دریای پورنامساقت رسانند  
 هفتده کرده مغربی از برماچور رسیده نزول اجلال فرمود و از آن طرف عالم علیخان  
 نزدیک تالاب هست نامه که از پورنامساقت قریب داشت دانه نمود و بنا بر  
 شدت بارش شبانروزی و کثرت کل و لای طغیان آب دریا که فیما بین جالین  
 چند روز خواب مستطاب و عالم علیخان هر دو در فردگاه خود مقام نمودند  
 بعد خواب عالی جناب برای تبدیل مکان و تحقیق معبریکه پایاب باشد هر دو نزدیک  
 کرده بصوب برارکنار دریا کوچ میفرمود تا که برهبری زینداران و تیره عجمی  
 بهادر در چهارده پانزده کرده مایل بسبت بالا پور صوبه برار خیر پایاب شنیده و در  
 ماه رمضان با تمام فوج از آب عبور فرمود و چون پیدا شدن چنان معبر دین  
 اوقات شکون فستج بود باعث خوشنودی و لها شد سید عالم علیخان از شنیدن  
 این خبر از مقام خود کوچ کرده برای کارزار به قصبه پیل کانون رسید خواب عالی  
 جناب یکروز برای ملحق گشتن باقی مردم بهیر در مقام خود اقامت ورزیده روز  
 دیگر کوچ نموده نزدیک سیو کانون که تقاطع صوبه بند کور دارد برای مصافقتین  
 فرموده فرود آمد و بنا بر شدت باران و کثرت کل و لای چند مقام در آنجا لازم افتاد  
 و درین مقامات بنا بر کرانی غله و نار رسیدن رسد و کیابی گاه از جهت شتوخی فوج  
 مرعیه که اطراف اشکراخت و تاراج نموده نمیکند اشتند که پرکاهی از کهی برسد تا  
 برسیدن رسد چه رسد چه نصدیعات که بر آن لشکر فیر و زمی اثر نکند شت تا این که  
 عرصه بر سپاه نهایت تنگ گشت بعضی مردم کم مایه حوصله باخته برخاسته رفتند  
 و اکثر جماعه داران از شدت انواع قصد یح عاجز آمده نالشی و فریاد آواز نهادند  
 درین اثنا باران فی الجمله فرصت داد و از آنجا کوچ کرده سه کردی بالا پور نزدیک

و بی ویران اتفاق مقام افتاد و از جهت شوخی مرسته بد کردار عوض خان بهادر  
 و محمد غیاث خان مع بهادران دیکر در او زبها بنا لکرسب الحکم از لشکر برآمده بتادیب  
 آنها پرداختند بعد وقوع اندک جدال و قتال مرسته موافق رویه خود را در فرار  
 گرفت بهادران اسلام ما دیا نهایی بسیار غنیمت گرفتند و دوسه کرده بتعاقب تیره  
 بختان رفته بازگشت نمودند و دو عید در آنجا توام شد یکی عید فطر و دوم عید صبر  
 آمدن کاه و دانه بقدر ضرورت بهنگام کوچ از آن مکان چینه توپ بزرگ که  
 بسبب بسیاری کل و لا ولاغوسی کاوان همراه بودن آن متعذر بود و آن زمین  
 به فون ساخته نزدیک بالا پور تزدول فرمودند و آنجا کاه و دانه بوفور میسر آمد  
 دوسه مقام برای استراحت لشکر نموده پنجم شوال بهیر و بنگاه متصل قصبه بالا پور  
 گذاشته بفاصله دوسه کیوه مکان مقرر نموده بتسویه صفوف و ترتیب افواج  
 و تئین سرداران نامدار و دلیران شجاعت آثار در فوج هراول و تئینش و حرکت  
 و بر لغار پرداختند و از جانب مقابل سید عالم علیخان با جمیعت سی جلین  
 سوار از مرسته و فوجداران و جمعه اران عمده که هر کدام از آنها خود را رستم  
 وقت می شمرد صف آرگشت اما بعضی سرداران مثل امین خان و برادر خان عالم  
 و ترک خان و عمر خان با برادر داود خان پنی که خون غمی او و اما در شش  
 جوش میرد منافقانه همراه عالم علیخان و خفیه بانواب عالی جناب عهد وفقت  
 بمقتد القصة ششم ماه شوال ۱۲۳۱ هـ هزار و صد و سی و دو هجری تقابل فتنه دوا  
 و بقول مشهور پیش از آنکه عالم علی خان از جای خود حرکت نماید بانواب عالی جناب  
 بان لشکر طغرائی خود را مقابل فوج خصم رسانید و از جانبین معرکه رزم گرم  
 کردید و اول دله دوسه کوله از لشکر عالم علی خان ملشکر بانواب عالی جناب آمد  
 لیک حضرت جانی با حدی نرسانید کوله نخستین که از توپخانه بانواب حضرت

بفوج مقابل رسید حوضه فیل سواری لطیف خان پوار را سرنگون و حوضه شین را  
 پیاده ساخته لشکر مخالف را متزلزل گردانید متهور خان هراول لشکر عالم علیخان  
 بمشاهده این حال بانهور پیشگان رزم جو رزم آزمایان شعله خو که هفده هجده  
 فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار سوار جرار همراه داشت پیش از آن که  
 محباب دود توپخانه شتر بار از میان برخیزد بر فوج هراول نواب عالی جناب  
 حمله آورد چپ ننگه پای استقامت اکثر مغلیه از جا رفت و کارزار بر محمد شاه  
 داروغه توپخانه شک گردید و جمعی از دلاوران رستم دل پیاده پاشده  
 استقامت ورزیده تر و دغا یان بر روی کار آوردند درین حال اختلال کلی  
 در فوج نواب عالی جناب راه یافت و محمد شاه داروغه توپخانه زخم شمشیر کاری  
 برداشته از کار تر و دغا ماند و برادر او شیخ نورالله کشته شد و جمعی کثیر از دلاوران  
 زخمی شدند و زخم تیر بحشیم سالم محمد غیاث خان یک چشمی که سردار هراول فوج بود  
 عالی جناب بود رسیده جهان و چشم او تاریک گردانید و باقی فوج رو به فرار  
 آورد و درین اثنا شیران نبره از فوج یمین دیار بجزکت آمده در مقابل فوج  
 خصم آتش جدال و قتال مشتعل ساختند و تدم جلاوت افشوده به تیراندازی  
 غرض زد و خورد و غریب و جنگ عجیب بمیان آمد و درین بین عالم علی خان مردکی  
 را کار فرموده مانند شیر یک از پیشه برآید برآمد و همراه میان توانستند در رکاب سید  
 فیل سواره جلوریز بمیدان معرکه خود را رسانیده حمله رستمانه و کارزار مردانه بر  
 روی کار آورد و بهادران فوج نواب عالی جناب خصوصاً عضدالدوله عوضخان  
 بهادر و مرحمت خان و قادر داد خان در مقابل سادات قدم جلاوت افشودند و  
 لازم شجاعت ست بظهور رسانیدند در آن دار و گیر که عالم علی خان با وجود برد  
 زخمهای گران چون شیر غان حمله می نمود و داد مردانه و تهوری سید و توسل خان

که با جناب عالی قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسن بود و در شجاعت کوی  
سبقت از اقران خود میر بود فیصل خود را راند و بگوهر خان و دیگر بزرگان که در مقابل او  
آمدند مقابل نمود و در همان محو خود را از خشم تیر و کول مجروح گشت خود را بر افیل  
سواران عالم علی خان رسانیده داد مردی و دلاوری داد و زخمهای کاری برداشتن  
و قاتل خان که بکلیک متوسلین رسید و بود نیز سنی بهادرانه ظهور آورد و از جانب  
عالم علی خان خسر بود که مشهور خان الحاطب به تیر و زخم که فیضای عالم علی خان مینمود  
غیاث الدین خان واروغه تو پناه دکن که در حوضه فیصل عقب عالم علی خان نشسته بود  
و غالب خان و آجی دیوان و شمشیر خان و سید ولی و سید علم باره و غیره پشت  
نکس بعد تر و نمایان از تیر و کول بیاد به عدم شتافتند و درین هنگامه دار و گیر  
خود را به بهیر زده بدست آنکه می خزانة اشرفی نواب عالی جناب بغارت بفرست  
سوارسی عالم علی خان از صدقات تیر و سنان تاب نیار و در رخ گردانید و غالب علی  
باز خیمهای خون چکان رو بصبوب فوج نواب عالی جناب گردانید و با و از بلند کفایت  
که رخ فیصل برگشته است من برگشته ام و از جلالت و بهادری او نقل می کنند که  
چون تیر تر کشهای آن شیر برشته نبرد تمام شد تیر را که بحوضه و خسار و بدن او  
رسیده بود از روی جلالت بر آورده بچکه گمان در آورده بر فوج نواب عالی  
می انداخت و داد شجاعت و دلاوری میداد تا آنکه از رسیدن زخمهای پیاپی  
جان بحق تسلیم نمود و درین کارزار چنان نزدات نمایان بهادر ساخت که دلاوری  
و بهادری دلاویزان باره بر او ختم گردید که نیکو زیاده بر بیت و دو سال ازین  
عمرش گذشته بود و هفده هجده از فیصل سواران نامدار و جمعی از دلاویزان بهر شمار  
درین جنگ همراه او گشته شدند و بسیاری زخمی گردیدند و امین خان و عمر خان و  
زکماز خان و فدوی خان دیوان دکن و چند کس دیگر از مرگ نامی بعد از تمام

بفرج جناب نواب عالیجناب پوچند و شاه دیا نه فتح و نصرت بلند آواز ه کشت -  
 و سکر اجمی سر بیله زخمی کشته اسیر شد و فیلان و توپخانه بتصرف اولیا علی و قایم  
 در آمد و باقی کار خانجات بتاراج رفت و درین جنگ نیز مردم نواب مستطاب  
 جرسید سلیمان از اولاد حضرت غوث الاعظم قدس سره و شیخ فرامند و دو  
 کس دیگر آفت جانی رسید و متوسلخان و محمد حیات خان و محمد شاه و کامیابخان  
 و چند کس دیگر از مردم نامی فوج ظفر موج بیرو داشتن ز حمله لوی سرخروئی  
 برافراشته و چون این خبر محبسه بنیاد رسید قباصل حسین علی خان و وابسته با  
 عالم علی خان سراسیمه گشته رجوع به قدمدار دولت آباد کردند که پناه از آنجا که  
 از خاندان سید مبارک خان از سادات سید جلال بخاری بود باوصف خسارت یافتن  
 از کمی منصب و غیره در عمل حسین علیخان رعایت اخوت ملحوظ داشته قبائل آنها را  
 مع احوال و اطفال اندرون قلعہ گرفت و در همان ایام مبارز خان صوبه حیدرآباد  
 و همزلف او دلاور خان با شش بیست هزار سوار بشت کمر سادات از  
 حیدرآباد قدم شمرده می آمد و منتظر شنیدن خبر غالب مغلوب بود از شنیدن این  
 خبر بکناح استعجال نواب عالی جناب پیوسته عقد رفاقت بستند -  
 ذکر توجه امیر الامیر حسین علیخان بقصد گرفتن انتقام از نواب عالیجناب  
 بصوب و کن و کیفیت کشته شدن او بفریب من  
 گویند که چون اخبار دشت آثار یعنی کشته شدن سید دلاور علی خان و عالم علی خان  
 و دیگر سرداران باره و سالم ماندن تمام سرداران نواب مستطاب غیر از چند کس معذور  
 بقطب الملک و امیر الامیر رسید دست خیر بدندان تفکر کردند گفتند که مگر همایون نواب  
 عالیجناب آبجیات خورده اند یا وین تن اند که از آفت توپ و سنان سالم میمانند  
 غرض نهایت عنسم و الم پیرامون حال ایشان شد و علاوه این غم آنکه خاطر ایشان

از جهت قبایل و وابستگان که در حبه بنیاد و دوند نهایت مشوش و متروک گشته  
و دهنده خیر رسید که قلعه اردولت آباد آنها را اندرون قلعه گرفت و جان و مال محفوظ  
از آستماع این خبر فی الجمله مطمئن گشته در صد و کشته ان انتقام شده بعد که کائنات چنان  
قرار دادند که قطب الملک بدار الخلافت رسیده است غایت و رزق و امیرالامرا در سکار  
پادشاه با امرای نامدار صاحب فوج بدکن متوجه کرد و پانچ امیرالامرا پادشاه را همراه  
گرفته بهم فرایقه بغیرم دکن با پنجاه هزار سوار موجودی سواهی آن که کجا پادشاه  
العموم شروع کرده و باطراف و جوانیه در برابر سپاه فرستاده بود و از اکبر آباد کوچ  
نمود و سحان الله این برادر و خصوصاً امیرالامرا که از سخا و کرم و علم بواسات فطری  
داشتند و هرگز مجوز بیداد و ستم بر مقتضی نمی شدند از حرکات ناشایست و نابالست  
که با فوج سیر لعل آورده و بعد از آن بر پادشاه را که بر تخت نشستند نیز بجز سلطنت  
پس هیچ امری برای او نگذاشتند و رتن چند بقال را که در نظر مردم دشمنی داشت پیش آورده  
مدارالمهام امور سلطنت کردند قلوب خلایق از ایشان برگشت تا بجای که دست  
گرفتند می ایشان هر چند که میدانستند که زوال دولت سادات موجب خانه خرابی  
ماست با هم میگفتند که اکبر این کشتی غرق شود پس از بیکانگان چه توان گفت  
چون اعتمادالدوله محمد امین خان چنین بیاد از جهت قرابت فریاد که با نواب مستطاب  
داشت با وجود عهد و پیمان که با امیرالامرا از سادات متوجه گشته در پی خدا افتاد و میر  
حیدر کا شعری را که از ترککان و غلات و جد کلاش میر حیدر صاحب یار پنج رشیدی  
همواره ملزم رکاب باری و همایونی و چندی بگومت کشمیر سر فرامی داشت و از  
میشربری اینهارا میر کوئید بر آن داشت که منتظر قاقو گشته بکیر و حیدر قطع نشسته  
امیرالامرا اقدام نماید کونیند سواهی و زاده پادشاه صدرالناس و سعادت خان که  
نیشاپوری که از فوج داری منهدول و بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان و مناسبت

دیگری ازین ستر میریاد داده انگهی نداشت اگر چه به ثبوت رسیده شبی که حامل این نامه  
 بود میرجله باطلهار هوا خوابی با امیرالامرا ازین مقوله اطلاع داد و در جواب گفت که من  
 خبر بزرگم که کسی بکار دزد و اصلا التفات بسجن او نکرد باجمده ششم ذی حجه ۱۳۲۰  
 هزار و یکصد و سی و دو هجری منزل توره که اذیتجویی و پنج کرده غریبی مستقیم  
 عساکر طغفر مآثر پادشاه گردید اعتماد الدوله به بیاید نبوع و بر همزدگی دل به پیشانی  
 حیدرقلی خان سیرانش فرود آمده و امیرالامرا بعد داخل شدن پادشاه محل سرا  
 برگشته پالکی سوار راه خانه گرفت همبکند متصل دروازه کلان بازر رسید میرجله  
 که روشناس بود و راه حرف و حکایت داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا  
 داد و زبانی شروع به تعریف مالی نمود چون دید که او مشغول خواندن است آنچه  
 بچستی و چالاکگی سنجر آید به پهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش با خراج  
 نورالله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرجله  
 حیدر را بضرب شمشیر از پا در آورده و مخلان از هر طرف هجوم آورده نورالله خان را  
 کشتند و سر امیرالامرا از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند و مردم حسین جان  
 که بعد رسیدن منزل جابجی قرار گرفته غافل از بازی فلک شعبده باز بودند و در آن  
 وقت نتوانستند رسید مگر خواجه مقبول خان ناظر سادات دست و پا زده و  
 زخم کاری برداشت که از همان زخمها بعد سه روز ازین جهان درگذشت و  
 خاکروب حسین علی خان شروط فدویت بجا آورده با شمشیر و سنگان بر آن  
 زده و صف هجوم را از هم دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیدند و از ضرب کتلی  
 و تیر مغلیه بنجاک هلاک افتادند و مصطفی خان بخشی محکم سنگه و جمعی دیگر از پیران  
 محکم سنگه از استماع خبر خانه جنگی بی تحقیق و بدون اطلاع محکم سنگه خود را بدو  
 کلان بازار رسانیده و از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف دیگر سراچه دیوان



خاص شکارخانه با شمشیرهای برهنه برزده گویان درون دیوان خاص آمدند هر چند پا  
 دلاوری آتش زده گانزار نمودند جز نداشت سودی ندیده بعد برداشتن زخمها جان  
 سلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانه حسین علیخان از اطراف کلان باژ بسواد  
 توپ و تفنگ برداشتند و سید غیرت خان بمشیره زاده حسین علیخان که بخانه  
 آمده کرده اند و در فک چیز خوردن بود بجز دستنیدن این خبر دشت اثر بی انگه  
 مجمع مردم پرواز و جلالت و نهور را کار فرموده با جمعیت قریب چهار صد نفر  
 سوار بر فسیل سوار گشته متوجه دولتیانه پادشاه گردید حیدرقلی خان بهادر  
 اعانت پادشاه با سواران دیگره خلان ایران و توران بر میان جان بسته  
 بدافعت برخاست و سعادت خان بجوهر ذاتی خود در مهنونی سید رقلی خان بهادر  
 کار فرموده اعتمادالدوله گستاخان از راه فدویت و عقیدت نزدیک سر راه  
 محل پادشاه و قشیکه هواخوان سادات اراده فاسد در حق پادشاه کرده  
 رسید و خواب قدسیه از راه مهادری مانع بر آمدن پادشاه از محل توان  
 سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته شال بر روی غدا انداخته  
 اندرون محل آمده با ظهار فدویت و رسوخ نیت دست خدیو زمان را گرفته  
 از محل بر آورد و اعتمادالدوله بر فسیل خود سوار نموده بجای خواص نشسته  
 در آن وقت جمعیت اعتمادالدوله و قمرالدین خان بهادر که زیاده از چهل  
 پنجاه نفر جان باز نبود و جمعی از مردم توپخانه که مجموع صد و دو صد سوار نمیرسید  
 در رکاب ظفر انتساب و ابراهیم شد و حیدرقلی خان بهادر بناگید طلب فیلاز  
 و کردادوری توپخانه پرداخته با همان جمعیت قلیل با اتفاق قمرالدین خان بهادر  
 سعادت خان سعادت نشان در مقابل غیرت خان قدم استقامت پیش  
 متوجه کارزار شد و بعد بلند گشتن صدای دار و کیر دلاوران باره بکلیت غیرت

رسیدند بعضی خانه زادان جان نثار پادشاهی فرار هم آمده بمقابله پرداختند و  
 قمرالدین خان بهادر و حیدرقلی خان بهادر و سعادت خان و دیگر بهادران عقیدت  
 کیش قدم بر آت پیش نیاده دست تقبضه گمان برده بر فاقست برق اندازان  
 ذنیر اندازان قدر انداز معرکه رزم گرم ساختند و پادشاه بدست مبارک  
 نمود تهرمی انداخت درین اثنا تاجران دست بغارت بازار دکار خانجا  
 سادات کشتاوند و خیمه های حسین علی خان را آتش زدند و نسیم فتح ذی قری  
 بر چرخ پادشاه صاحب اقبال و زیدن گرفت مصمصام الدوله خاندوران  
 بهادر منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک تیر و دجان نثاران پادشاه  
 کشت درین مین کولی بندوق قصا به غیرت خان که دوزخ تیر تیر برداشته  
 بود رسیده کار او را با تمام رسانید و فوج باره متفرق گشته شاد بانه فتح  
 و نصرت پادشاه ابوالمظفر محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و اکثر کارخانجات  
 و اموال حسین علی خان که زیاده از کرور روپیه بمنزل رسیده بود همه بتاراج  
 رفت و جواهر خانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت تاراج محفوظ مانده بوضبط  
 پادشاهی درآمد و بعد اطفاسی نائره جدال و قتال حیدرقلی خان بهادر حکم شک  
 راه پیغام امان جان و آبرو بنایت ظل سبحانی مستال نموده نزد خود طلبیده  
 تسلیم عفو جرایم و عطای اضافی منصب که از اصل و اضافه هفت هزار می شد  
 در حضور گمانیده و رتن چند را بهر چند اعما و الدوله به پیغامی استمال قتال  
 ساخت اما آن برکشته بخت اصفا نموده آخر بدست مخالفان و لجه های باز  
 و تماشایان گرفتار گردید و چون او را عنان ساخته بزجر و خواری نزد اعما و الدوله  
 در آوردند بعضی از اسی التماس و امان جان نموده اعما و الدوله یکده ست رخت  
 پوشیدن داده او را اسل و مطوق گردانید و رای سر و مناس که از نوکران

قدیم و وکیل سید عبدالله خان بود تبدیل وضع و لباس کرده و قدری قیصر  
 یار آمد فی با خود برداشته چند روز و رخیه آشنایان پنهان شد و وقت فرصت  
 خود را نزد سید عبدالله خان رسانید و میرعلیخان خدمتگاه مقرب حسین علیخان  
 که صاحب قیل و کمانت شده داروغه داغ و قیصر و قیلان کشته بود و حدود و  
 مال و آبرو و بر باد داد و گرفتار بند اسیری شده پانزده روز منقید گردید و میر شرف  
 که پیغام استنات و عطای اضافه و نقد و ادنابت با پاس نمکخوار کی امانده  
 بعد چند روز و زطل عطف سبجانی در آمد پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا  
 که بچشمی افتاده بود با لاش سید غیرت خان و نورالله خان حکم حضور نمازگاه  
 خوانده و تابوت بار به زر بفت گرفته خواستند روانه اجیر نمایند اما بنا بر کوچ  
 که باران میسر نیامد و زر بفت تابوت هم کجما کشیده بر زنده بعد از ان جهمید  
 نقل کرده در جوار پدرش سید عبدالله خان مرحوم مدفون ساختند از بعضی  
 مسوع شده که پیش ازین واقعه مردی صالح در رواید که جناب سید الشهدا  
 ثالث ائمه اثنا عشر کرام علیه و علی آباء السلام خطاب با امیرالامرا کرد و فرمود  
 بلغ وعدك و غلب عدوك پس از ان ساختن چون حساب گردید فقر  
 تاریخ بود و با صنعت تقلیب میر عبد الجلیل حسینی واسطی بالکرامی رحمة الله علیه  
 غنائی در مرثیه حسین علی خان کفنه با تاریخ درینجا ثبت گردید مرثیه  
 آثار کربلاست عیان از حسین میند ز دجوش خون آل نبی از زمین میند  
 تدما تم حسین علی تازه در جهان سادات کشته اند مصیبت نشین میند  
 از داغ دل زوند چراغان اشک جوش این است نو بهار گل آتشین میند  
 کیتی چرا سیاه نکرد ز درد غم خاموش شد چراغ نشانی آفرین میند  
 نبلی است زین معامله پیراهن عزب وز خون گریه سرخ شده است ستین میند

رستم نشان حسین علی خان شهید شد  
 آن صفر یک از قلم تیغ بارها  
 از خنجر یک بود نهان در کین مهت  
 منقاد او شدند از آن سرکشان  
 تحریر کرد نسخه دستخ مشین مهت  
 تیغش بر روز معرکه خصم تیر و بخت  
 کز داغ ضبط کرد نشان بر سیرین  
 فرزند مصطفی خلف الصدق مرقی  
 چون برق می شکافت صفا مبین  
 کز روی مخنه بود بدانش همین  
 یمنی که بود او نفس و اسپین  
 افتاد تار خاتم دهر آن نیکین  
 یمن از شهادتش تن بیرون گشته است  
 عالم جو قیر در نقطه خلق شد سیاه  
 کوی ز کوفه است کل ماتمین  
 یمنه ایچین مصیبت عظمی ندیده است  
 از دست ابن محبسم ثانی شهید شد  
 بکا هیده است صبر و تندر شد ست غم  
 ای دوستان آل و مجانب اهل بیت  
 تاح اهل بیت رسالت او اشود  
 سال شهادتش قلم واسطی نوشت  
 ذکر سبب رحلت قطب الملک جهان فانی بملک جاودا  
 گویند وقتیکه میرالامرا با پادشاه قصد دکن کرد قطب الملک با چندی امرا از جا  
 کردی اکبر آباد مرخص گشته متوجه دارالخلافه دلی شد هنوز در راه بود که هفتم کج  
 خبر گشته شدن امیرالامرا طاعت ربا گشت قطب الملک چاره این غم جاگاه بخیر صبر و  
 استقامت ندیده صلاح در توقف ندانسته متوجه شایه جهان آباد کردید اگر چه چندان  
 و خیر طلبان کنکاش نمودند که پیش از رسیدن فوج لطافت و کرویدن لشکر  
 حسین علی خان بیاد شاه جهت تدارک زود معاودت فرمایند اما نشید فرمود چون  
 پادشاه مستغفل گشت و فوج با دل شکسته است بدون توره مقابله خلاف مصلحت و بعد

رسیدن بدار الخلافت بکروآوری سپاه و جذب قلوب امرا بر دافعت آنهم سر کج  
 کجوج بصوب دار الخلافت مبرطه چاکر ویداما از انتشار این خبر میوایان درمیدار  
 مقصد از هر طرف سریشور شش بر داشته در آشنای را و عقب بهیه و پیش پیشخانه  
 قطب الملک و جمیع سادات بارهه و متصدیان و متوسلین ایشان چه پخت  
 و تاراج و خرابیها که کردند نقد سیل آن سوجب الطناب ست القصة قطب الملک  
 برای آوردن کیل از پادشاهرا که که انگریز بود و جهت اجلاس بر سر سلطنت  
 شجاعت الله خان را با مر قنصی خان روان دار الخلافت نمود و درین باب در  
 مقدمه نو نگداشت سپاه بپراور صغیر اعیان فی خود رسید نجم الدین علی خان  
 که بحر است تهر دلی قیام داشت نوشت و آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که  
 نه کور به نجم الدین علی خان رسید پیش از آنکه بر زبانها انتشار یابد برخلاف آن  
 بهرت داده جمعی از سوار و پیاده همراه کو توان برخانه استمداد الدوله تعیین نمود  
 و تا یک و نیم پاس شب اطراف حویلی او مینگامه آرا گشتند و مردم اعتقاد الدوله که  
 از اصل مقدمه خبرند اشتند جابجی کرد و حویلی خود مورچال بسته بمدا فود پر خشتند  
 تا اینکه در هر کوچه و محله زبان زد خاص و عام گردید و نجم الدین علی خان خود  
 یا بموجب نوشته سید عبدالله خان که در آن وقت باور سید از خیال محاصره  
 حویلی محمد امین خان باز آمده جمعیت را که فرستاده بودند و خود را طلبید و در همان  
 شب کیسورای نام یزنه رتن چند چپکا را از شنیدن این خبر غالب از جان سپی  
 نمود و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت و نجم الدین علی خان بعد اواسی نما عید  
 قربان بادل زار و چشم اشکبار فرستاد باقی قطب الملک را نزد فرزندان جهاندار  
 فرستاد و پیغام اختیار میر آرائی داد چون هیچکدام از آن با قبول ننمود و نیکو سیر  
 تکلیف نمود او هم با فرموده آخر الامر شهنشاه سلطان ابراهیم ابن رفیع الشان

ابن شاه عالم را ارضی ساخته بتاریخ یازدهم ذیحجه ۳۲۲ اثنای نهمین و ماه الف  
بر تخت دلی اجلاس دادند و مقرب بابو الفتح طهیر الدین محمد ابراهیم کردند و متعاقب  
آن بغاصله دوروز قطب الملک نیز بدراخلافت رسید و بمبازمنت سلطان ابراهیم  
تایز گردیده باستمال امرای قدیم و جدید از عطای منصب و خدمات و دادن  
نقد و اضافت مواجب پرداخت و علی العموم نکاح داشت فوج جعل آمد و آنچه در ایام  
اندوخته بود از نقد جنس که احصای آن در فهم و قیاس نه گنجد همه را صرف پای  
ویاران و دوستان کرد و گفت اگر زنده ام باز هم میرسانم و اگر خواہش حق نوع  
دیگرسرست چرا در دست فیکرمی افتد و از باوری اقبال محمد شاه این نوع حسن سلوک  
او با مردم که امتیاز در آن مانده بود سبب بی دمانعی نوکران قدیم و جدید عید شد  
خان و باعث ملال خاطر جماعه داران و دلاوران که جوانان بانام و نشان و  
خوش اسب و یراق بودند کردید چرا که آنها نیکه اسپان پیش قیمت داشتند  
بازار بیجا که یابوسی ده پانزده روپیہ سربیده بداغ میرسانیدند همه را علی السوئی  
هشتاد روپیہ مقرر شد و اکثر مردم بی سرو پا و پوچ زر گرفته رو پوشش می شدند  
بر تہ کرم بازاری نوکری سایر و رساله بود که یک یا بود و سه جانور میشد با و  
این بدل عام بسا بر بی انتظامی وابسته های خاص و پیشکاران و ناظران مهران  
و دیگر تعلقداران که همراه سواری محل سلطان ابراهیم معسر بودند بر اسپان بی زمین  
سوار می شدند باجمله قطب الملک هفدهم ماه مذکور همراه سلطان ابراهیم بغزم مقابلہ  
از دارا خلافت برآمده جانب عید گاہ فرود آمد درین ملا عالم علی خان از لشکر ظفر  
اثر پادشاه و دهنور علی خان از اکبر آباد بدان فرود گاہ رسیدند غلام علی خان با  
بانجابت علیخان که برادرزاده و متبہای سید عبداللہ خان می شد و در سن چارده  
سالگی بود برای بندوبست شہر و قلعه شایگان آباد با جمعیت سعد و کذا شدند

از استماع خبر توجّه پادشاه از راه ملک راجپوتان به اراخلاف سید عبداللّه خان  
 پنج دهم و سوم طرف درگاه شاه قطب الدین قدس سرّه نمود و بعد از آن که خبر توجّه  
 خاقان زمان از ماه کبریا با دقتشاریافت قطب الملک براه فرستاد و اختیار نمود که تطلّع  
 سیف الدین علی خان و شهابت خان و سید محمد خان و ذوالفقار علی خان و دیگران  
 باره توقّف کنان مراحل مینمود و در هر منزل جوق جوق از توجّه باره و افغانان  
 تمسّک از زمینداران قبیل سوار پیشکر سلطان محمد ابراهیم می پیوستند و نیز از نوکران  
 حسین علیخان که در رسالت پادشاهی توکر بودند قابو یافته بری آمدند و هر روز رسید  
 و چهار صد سوار محقّ می شدند و چون بمنزل پول که از شاه جهان آباد سی و هجده  
 است رسید سیف الدین علی خان برادر سید عبداللّه خان و شهابت خان  
 مع پسر و برادران سید محمد خان از پسران سید عبداللّه خان مشهور بنواب اولیا  
 که از طرف حسین علی خان با ورون سپاه باره رفته بود و ذوالفقار علی خان که  
 او نیز برای کرد و اداری سپاه اطراف امور شده بود با جمعیت قریب ده هزار  
 هزار سوار رسیدند و زیاده از صد و پنجاه هزار پیراز سادات باره که به یک خود را  
 رسم وقت میداشت تطبیع زاید از قیاس شهابت خان ما خود آورد و القصّه  
 لغایت دهم محرم زیاده از نود هزار سوار بقلم آمد که از آنجمله چهارده پانزده  
 هزار یا بوسوار بودند و بعد از آن نیز همراه جورامن جاٹ و محکم سنگه جمعی دیگر  
 از نوکران حسین علی خان و زمینداران اطراف محقّ گشتند چنانچه بقول مشهور  
 سلطان ابراهیم از ملک سوار تبار نمود و در روزیکه جورامن جاٹ با برادر خود  
 آمده بالشکر سلطان ابراهیم پیوست سیف و چند قطار شتر که از لشکر پادشاه  
 بقزاقی گرفته بود بطریق ره آورد و بسید عبداللّه خان گذرانید سید عبداللّه خان با  
 خشنود و این حرکت نیز بمد و طالع پادشاه صاحب اقبال سبب بیدلی نوکران قدیم

سید عبداللہ خان مشہد باوجود این ہمہ زریزی یکماہہ سالم تمام فوج نرسید  
 وہ روز باقی ماند مگر بعضی مردم کہ وسیلہ داشتند گرفتند بخلاف فوج پادشا  
 جوان بخت کہ بحسن تدبیر حیدرقلی خان بہادر زنا صرخک کہ در جذب قلوب مردم  
 توپ خانہ از واصل ساظرین طلب سابق و حال بقدر مقدر و میکوشید وقت  
 کار بزبان خوش و بخشش انعام کار فرامی شد ہمہ خوش دل بودند حاصل کلام  
 نهم باد ہم محرم از موضع شاہ پور کند شستہ پادشاہ مضرب خیام طفرانجام نمود  
 امرای عظام و سیرانش باہتمام ترتیب فوج طفر موج و پیش بردن توپخانہ  
 جهان آشوب پرداختند و از سرداران فدویت شعار کہ بہ لشکر پادشاہ پیوستہ  
 محمد خان بیکش است کہ با دوسہ ہزار سوار بحضور رسید بدستور راجہ دیراج  
 با سہ ہزار سوار و غریز خان رودہیلہ و ثابت خان و بایزید خان میواتی و بعضی از  
 زمینداران با جمعی از ہمایان جان نثار در رکاب طفرانقباب حاضر شدہ علم  
 فدویت برافراشتند و سردار فوجی کہ خاطر جمعی طرف جزغار و برغفار از و تواند شد  
 بہم نرسید و دوسہ سردار صاحب فوج کہ مصلحت در رکاب پادشاہ حاضر بودند  
 محکم سنگہ و دیگر دست گرفتہای سادات و نوشتہای آنما بہ سید عبداللہ خان  
 میر رسید کہ ما را از آن خود و بروقت کار رسیدہ دانند خاصہ جو را من جاٹ کہ  
 بنا بر مصلحت وقت در رکاب طفرانقباب پادشاہ بود پیغام سید عبداللہ خان  
 باد میر رسید کہ مجرای کلی خود درین شناسد کہ تاہم دور بار و توپخانہ پادشاہی  
 را آتش دہد و گاہی توپ کشی را تفراتی نمودہ بفوج ما رساند آن نابکار تقدیم  
 این خدمت نہایت جہد بکاری برد اما از جہت ہشیاری و خبرداری حیدرقلی خان  
 سعی ارجحانی رسید حیدرقلی خان کہ در اہتمام و ترتیب توپخانہ یدہ بیضا داشت اجاب  
 پادشاہ بکار دلی مقرر گشت و سعادت خان بہادر و محمد خان بیکش سردار میمنہ



و هم مقام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان با جمعی دیگر از بهادران ثابت قدم بر دربار  
 میسر و اعظم خان با چندی از مروج کارزار و دیده به صبح فوج مقرر گشتند و قمر الدین خان  
 بهادر و عظیم الله خان و طالع یار خان و ملتیش و اعتماد الدوله و ایرالملک و شیر افغان  
 و مادی خان با بعضی از فدویان جان باز و قلب همراه رکاب مبارک جا گرفتند و میر  
 میرغیاث الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه کوپال و سکه دراج بهادر با دیگر  
 بندهای رزم جو برای محافظت بهیتر تعیین گردیدند و اسد الله خان و سیف الله خان  
 مجاهد خان و امین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت  
 نشان و فوج راجه و سراج جا بجا برای کمک جز غار و بر غار و همراه سواری خدمت محل  
 معین شدند و فیلان کوه پیکر کردن شکوه با اسلحه و یارق جنگ و بت نالهائی  
 سوز و شتر نالهائی شعل افروز با جوانان یکتا ز رزم از ما عقب تو پناه جهان آشتی  
 مقرر شدند لشکریان سید عبداللہ خان باند و شش شبیخون شب را به بیدار می نوا  
 بالای فیلان پایان میرسانیدند و دوازدهم محرم الحرام در منزل حسن پور که از لشکر  
 پیکر با فاصله کرده بی و دترتیب فوج پرداختند اما بنا بر بی التفاتی سرداران که  
 هیچکدام بر فاق و دیگری را صنی نه میشد چنانچه بایست صورت انتظام نگرفت و هر که  
 بر جامه خواست علم سرفوجی برافراشته بمناعت دیگری سرفرو نمی آورد و سیف الدین  
 علی خان و نجسم الدین علی خان برادران سید عبداللہ خان و شهابت خان مع سپر  
 و برادران و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار علی خان و عبدالنبی خان  
 منظر خان و دیگر دلاوران بار به که هر یک خود را کم از هم متن نمیدانست همراه هر اول  
 جا بجا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیرم خان و نعمت الله خان  
 و امیر خان و سید صلابت خان و عبدالنبی خان و اخلاص خان و عمر خان و وهب خان  
 و دینار خان و عبدالقدیر خان و صبغة الله خان و غلام محی الدین خان و دلیر خان

دوشی خان بلوی و عبد الله خان ترین با افغانان تمندار و زمینداران فیل سوار و غیره  
 دلیران رزم آزمایان و از هفتاد و فیل سوار صفت آرای میمن و یسار گردیدند و ابوالحسن خان  
 بخش سار و سید علی خان بخش رساله و پیر من بخش مردم بار به با بیت و پنجه اسوار  
 موجودی خاکلی از قدیم و جدید در عقب همراه رکاب قرار پذیرفتند و جمعی از شیخا خان  
 بار به که پیاده بودند و علم نبوری و بهادر می می افراشتند کرد و پیش فیل سوار می سید  
 عبد الله خان قیام ورزیدند و شب سیزدهم یا چهاردهم محرم ۱۳۳۲ ثلث و ثلاثین  
 ماته و الف در موضع حسن پور قرار دادند که بیشتر از دلاوران جان باز از ملاحظه شیخون  
 بر پشت فیلان با خبر باشند همان شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم شده و خدا  
 خان و جعفر نای زخمی با بیفتد هشت صد سوار از فوج پادشاه جدا شده به سید عبد  
 خان پیوستند و با دلاوران پادشاه بنده قیال جوان بخت صاحب فسر و تخت بهمنانی  
 فتح و طغر سوار شد و وقت سواری فرمود تا سرنایاک رتن چند را که بیشتر سبب بدنامی شاه  
 او بود از تن جدا ساخته جهانی را از لوث وجودش پاک سازند حسب الحکم سرور ابریه  
 بطریق شکون پیش پای فیل سواری انداختند و بعد مقابل فتنین آتش جلال قال  
 متعجب گردید تو پخانه محمد شاهی با اهتمام حیدر علی خان میاگرش بهم در کار بود مردم به  
 سینه را سپر ساخته در مقابل تو پخانه مکر حمله نمودند و از برشتگی ایام فائده بخشید  
 چون شب شد از بارش کوله های توپ زنبورک و شتر نال که آنی فرصت نمیداد  
 فوج قطب الملک پرکنده گردید و تا دمیدن صبح معدودی چند همراه قطب الملک  
 همی که آفتاب از دیرکجه مشرق سربلور و فوج محمد شاهی یورش کرد و جنگ بسیار  
 آمد و بسیاری از سادات بسمل شدند و سید نجم الدین خان زخمهای کاری برداشت  
 جاٹ مکرر بر سر بهیر پادشاهی تاخت آورده و چند کس را بقتل رسانیده قریب  
 و شتر بار بردار مع چند شتر بار و لنگر خانه و دفتر خانه صدارت تاراج نموده در خانه

پادشاهی نمودار گشته شوخی زیاده بکار برد و قطب الملک فیل متقابل حیدر قلی خان  
 اند جاوران بهرامی او به تیر اندازی پرداختند آخر کار قطب الملک از بالا <sup>فیل</sup>  
 بفرم رزم بضابطه میند فرود آمد و بهرامان او در آن وقت تن در ندادند و متفرق  
 گشتند در حشم تیر بر پستانی و زخم شمشیر بر دست او رسید حیدر قلی خان با جمعی بر سر  
 وقت قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفته نزد پادشاه آورد پادشاه در آن  
 وقت جان بخشی او فرمود و او را سپرد حیدر قلی خان فرمود و نعم الدین علی خان که در جنگ  
 کاری برداشته بود و سید علی خان بخشی رساله با جمعی دیگر از بهرامان او دستگیر شدند  
 و حامد خان و عبد النبی خان و جمعی دیگر بقصد امان بفتح طغر مرغ پیوستند و از فیلی  
 و خزانه و کار خانجات آنچه که بعد تاراج شدن باقی مانده بود بضبط سر کار پادشاهی  
 درآمد و سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را دستگیر کرده بجنور پادشاه آوردند نظر بر آنکه  
 حرکت او اختیاری نبود پادشاه جان بخشی او نمود و آخر روز جمعه چهاردهم پاپا تروم  
 محرم این خبردار السلطه رسید ستورات و وابستگان سید عبد الله خان که زیاده  
 از شمار بودند بهوش و حواس باخته و پیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن  
 چونکی پادشاه هر چه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند که  
 چندی که سیده خجیب بودند چادر عصمت بر سر کشید و بجای خود ماندند و پادشاه  
 پانزدهم محرم بقصد کوچ از زنکاه پیش خانه جانبداران خود فرمود و شانزدهم  
 محرم بکویهای طیلانی پایلی فرود آمد شهر مذکور نزدیک دارالخلافه رسیده برای حیدر  
 بعضی سرانجام امور سلطنت حکم و مقام فرمود و در روز بیست و یکم محرم  
 خدش سره تشریف فرماید بمبغی بخدایم درگاه رسانیده مرجع رسید  
 با حکم شد که مراتب امر و خانه زادان پادشاهی و دلاوران رکاب طغر انتساب  
 له مندر ترددات و جانفشانی گشته اند بعرض رسانند بعد عرض بر یک را فرخواستند

الملک

و حسن تردد و نواخت و باضافه خلعت و عطای فیل و جواهر سرسبز از ساخت و طب  
که در قید پادشاهی بود و در می شب و شبی بر وز سیاه می آورد تا اینکه سموش کرد  
اول مرتبه خدمتکاران و زهر مهره سائیده خوابانید با استفراغ بسیار سمیت دفع شد و  
دوم باز خواجه سرای پادشاهی حب زهر لابل آورد و قطب الملک تجدی و منوکره قبل  
قبلت است و گفت الهی تو میدانی که این شئی حرام را با اختیار خود نمی خورم همینکه از حق  
فرود افت احوالش متغیر شد و جان بجهان آفرین سپرد و این واقعه سلخ ذیحجه ۱۳۵۰ هجری  
ملائین و ماته و الف بود قوع پیوست مرقدش در شاهجهان آباد زیارتگاه غلابی است  
چون زبان مسلم نه بعضی مقدمات سادات که موجب بدنامی ایشان شد بتقریب  
بیان و قیام ملوث گشت در کفاره آن ذکر محامد و محاسن سادات لازم آمد مخفی نما  
که بر آن دو سید بزرگوار از جهت کشتن فرج سیر و اخذ رشوت و دیگر سلوکها که باعث  
شکایت خلق گشته بودند فی الحقیقت همه شامت رتن چند دیوان بود که استقلال  
زیاده از قدر خود یافته مصدر پنجین حرکات که موجب بدنامی خداوندان نعمت است  
یاشند و در نه آن سادات پاک طینت بصفات پسندیده اتصاف داشتند و در رت  
پروری و کم آزاری در حق کافران و سپاه نوازی و مهت و مروت و شجاعت و شجاعت  
متفرد و ممتاز زمان بودند و تمام سکنه بلاد از عل ایشان شاکی نبودند و در فیض سخا  
و رعایت مردم صاحب کمال و در باب حاجت و تیمارداری مستحقان بعد از این  
قول ان الزمان بمثلهم لایجد و ان وقتا قد مضی لایعوض خصوصاً  
حسین علی خان امیرالامرا که کثرت طعام سرکار او مشهور بود و عالمی از مبلغ احسان  
بفیض میرسید و در ایام کرانی خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله هر روز بفقیران  
بیوه زنان میرسانید و اجرای بلوغ خانه از غله خام و بخته و احداث مجلس نایز و هم  
و دوازدهم در هر ماه در بلاد عظیمه دکن فرمود و درین مجلس با مشایخ و فقرا بخصیص و کسا

بذات خود می نمود و حوض آب و مسجد و محبته بنیانها کرده اوست اگر چه عضدالدوله بهما  
 در وسعت و ارتفاع عمارت مسجد افزود و اما اصل بانی بسای خیر بود و در وطن بهر کار و کار  
 را ایام بنا نمود و پیش از آمدن به کین از مهم سازی نمیکرفت پس از آن حکم نکند و دیگر متصدیان  
 مأمور کنی داخل و افزودنی خرج مزاجش برین آوردند و معیند گویند اموال ملا عبدالغفور ملک  
 التجار بندر مسورت که زیاده بر یک کرور و روپیه بود حیدر قلی خان متصدی بندر مذکور را بدو  
 آنکه داشت موجود بود و بسط نموده این مقدمه در میان ایام انقلاب سلطنت روداد و  
 عبدالحی پسر متوفی با استغاثه بخند و رسیده جهت معافی اموال پانزده لک روپیه با امیر  
 نوشته و در روزی علی الصباح او را طلبیدند و مع اموال با و بخشید و خلعت داده و در  
 وطن نمود و گفت مرا امشب بر سر مال این مرد مباحثه افتد و آخر بر نفس طامع غالبیم  
 آورده اند روزی فیلیان خیل سوار سی خاصه از دست تعدی جمعی که فیل محله آنها میکنند  
 فریاد آورد که مردم محله فرایم آمده سر را شکسته فیل را زخمی ساختند و بر بی تقصیر می خود  
 و تعدی مردم محله شواهد کنه را بنیاد بل مجاس موافق رویه زمان زبان بشکوه مردم محله  
 کشادند امیر الامرا همه را ناشنیده انگاشته جهت قطع گفتگو جواب آن بر فریاد گذاشت  
 وقت شب بعضی از معتمدان خود را که اعتماد بر صدق مقال او داشت بدان محله  
 فرستاد که در آنجا رفته بغیر خانه تحقیق ماجرا پردازد چون معام شد که مالش فیلیان شرارت  
 ذاتی اوست او را مغضوب ساخته و تشبیه نموده بر طرف کرد و در احتیاط او امر و نواهی  
 الهی نهایت تعقید میفرمود و سید عبداللہ خان در تجمل و بردباری و وسعت خلق نظیر خود  
 نداشت گویند نواب عالی جناب در خلا و ملا هرگاه ذکر قلب الملک بیان می آمد بر آن  
 مبارک قلب الملک را بخوبی و بی تعصیری در ماده فرخ سیر یاد می نمود و میفرمود که  
 کشتن فرخ سیر از دست مدعیان دیگر شد و از آنرا دست نهی که در شوال سب و خیرین  
 ماتة الف از اصل نهر شاهجهانی بریده در شاه جهان آباد آورد و کان خطه را بر نوک آباجا

نمود و علامه مرحوم میرعبید الجلیل با کرامی در تاریخ آن گفته قطعه بجزود و فضل  
 عبدالله خان که نه خیری کرد جاری آن وزیر محترم به آن عبدالجلیل واسطی تاریخ گفت  
 نه قطب الملک تدبیر احسان و کرم و وزیر علامی مرحوم در مثنوی مدح او میروانده از نظم  
 فطرتی کا صفت نشان است بهین اله و له عبدالله خان است بهیوان جدید و ضو که دوبار است  
 بمیدان چون در آیه ذوالفقار است و قاضی شهاب الدین دولت آبادی مولف تفسیر موج  
 که از افضل فضلاسی وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تاریخ خود نوشته که سید الشهاب  
 باید که از نشان خلق خودی و سخاوت با شمی و شجاعت حیدری همه تمام داشته باشند و  
 نشان عاقبت بخیری سید عالی نسب آن است که اگر با قضا فی طبیعت بشری محصنیت  
 کرد و باید که وقت خلعت امری رود و مثل ابتلا برض معصوب و گشته شدن بظلم که با حق است  
 و باعث نجات از عقوبت آخرت باشد و علامات مذکور در آن هر دو در یافته اند  
 حشرهما الله فی يوم القیام مع اجدادهما الحکرام  
 ذکر و قایمیکه بعد گشته شدن سادات در ایام اقامت نواب مستطاب  
 در ملک و کن روداد و بیان توجه آن عالی جناب از حجت بنیاد  
 حب الطلب حضور بدار مخالفت شما بجهان آباد

چون خیر قل حسین علی خان در نصف شب به نوند رانی و یوان سرکار عالی جناب رسید و آنجناب  
 عرض نمود بنواختن شادمانه و نوبت تهییت حکم فرمود و با ادا دان شبان کثیر الا را آهنگ  
 به مردم بسیار طعام خوانید و بعد از آن شادمانت یک ماه خیر است گشته شدن عبدالله خان  
 بنجم الدین علی خان بیع اشرف رسیده باعث ادای شکرانه ببارگاه صدیت گردید و در  
 اوایل ساله بکهرار و یکصد و سی و سه نواب مستطاب مغریت شاهجهان آباد خیریه  
 برآمده بر هر رسول خیمه زد و مبارزخان ناظم صوبه حیدرآباد که بعد گشته شدن عالم علی خان  
 در خجسته بنیاد برای ملاقات نواب عالی جناب آمده بود شادی کثرتی پسران خود تکلف

تمام در بلده مذکور نموده و از چیکاه نواب مستطاب با لطافت و عنایت متعالی کشته پان  
 رصفت گرفته بجد رآباد رفت و نواب عالی جناب تا کمر فر واپور رسیده بود که از اجتماع  
 خبر تقرر وزارت با اعتماد الدوله محمد امین خان از بالائی کابل مذکور مراجعت نمود و همراست  
 بهادر و عین موسسم باریان تبر و دات نمایان اگر چه بند و بست خانگیس تمام واقعی نمود  
 اما چون در شهر برپا پور کار پردازان او میرزا عبداللّه و شیخ هدایت الله فی الجمله دست  
 تعدی و راز کرده بودند نواب عالی جناب خان مشارالیه را از صرمداری شهر برپا پور معزل  
 کرده و جایگزین چاکر روپی بکمال داشته بغوجداری بکلامه سرور فرمود و مشارالیه نظر بر  
 اشتیاقی رفتن شاه جهان آباد قبول نکرد و بدراختلافت را بی شد و نواب عالی جناب  
 از نظام آباد معروف اجنّه کوچ فرمود و نجبه بنی و رسیده و عثمان عزیزی بصوب بیجا پور  
 که افغانان آنجا را ده فساد و شورش نموده بودند معطوف گردانید و قافله خان از بنی  
 اعمام اسیطان و روح الله خان که بقلعداری چا پور سر فرامی داشت بر قصبه اندی  
 نزدیک دریای همیرا بوساطت شاه نظام الدین که از اکابر شیخ اوزنگ آباد بود و بواسطه  
 عالی جناب حسن عقیدت بخاندان او داشت سعادت ملازمت دریافت و فوجداران و  
 پادکیران آن نواح مثل ابراهیم خان پنی از کرول و عبدالبنی خان از کرب و عبدالغفار  
 پسر دیرخان و غیرهم امر از شرف ملازمت نمودند و مبلغ معتد پیشکش کردند چنانچه  
 تنخواه پنجماهه سپاه منجمله آن مبلغ تقسیم شده و در عشر دمانی بریغ الاخر اعتماد الدوله  
 محمد امین خان بهادر نصرت جنگ وزیر الممالک هند بآنها جهانی که زیاده از چهار پنجروز  
 نه کشید ازین سپه منجی سرری فانی رحلت کرد و پادشاه بزری تقرر وزارت بارکان دولت کشید  
 نمود و چون نواب عالی جناب در آنجا حاضر نبود مغرالدوله حیدرقلی خان و برهان الملک  
 مدد نام الدوله و مبارز الملک سیرمند خان بهادر هر یک متمنی این منصب جلیس القدر گشت  
 ظل سبحانی امر وزارت ملثوی داشته برای اجرای امور سلطنت عنایت الله خان بهادر

وزارت مقرر کرده فرمان عنایت عنوان مستکبر طلب بنواب عالی جناب فرستاد چنانچه  
فرمان در ادبونی غرور و دیافت نواب عالی جناب بند و بست ضلع بیجا پور بهر نوع که  
مناسب دانست سرعت بر حجه تمام تر بعمل آورده آخر ماه رجب داخل بلده خجسته بنیاد  
کردید و دیانت خان را از تئیه فردی خان که برای رفتن مکه معظمه استوری یافت بود  
بخدمت دیوانی دکن بنواخته و عضد الدوله را طلب داشت به نیابت خود در دکن مقرر  
کرده عنان کیران غریت بدار الخلاف معطوف گردانید و در آخر ذی الحجه وارد بمبار  
شده در عشره محرم ۱۲۳۲ الی یکنهزار و یکصد و سی و چهار از بر لمپور کوچ کرده در عشره ثانی  
ربیع الآخر نزد یک شاهجهان آباد خود را رسانید پادشاه بخشی الملک صمصام الدوله منصوب  
بهادر را باستقبال فرستاد و بنیت و دوم شهر مذکور احراز شرف ملازمت ظل سبحانی  
منوده داخل حویلی دار الخلافت کردید و نظر بر اینکه بعضی حاسدان در بیم انداز نمی خواستند  
که امر وزارت بآن عالی جناب مفوض گردد و سخنان درواز و هم و خیال بحضور عرض نمودند  
پادشاه چند روز تأمل و کنگایش پس بر دآخر الام پنجسم جادی الاولی از سال مذکور خلعت  
وزارت مع خنجر و قلند ان مرصع و انگشتری الماس کران بها عطا فرمود و نواب عالی جناب  
هر چند سعی نمود که بند و بست وزارت بنوعی نماید که خزانه بانیکامی پادشاه گرد آید پس  
در رعیت آسوده حال شوند اما از خلل اندازی بر همکاران خاصه کوکی پادشاه که زن  
غزور که پرفتن بود و با مقریان و خواجه سرایان و خدمتکاران حضور و مساز و همراز گشته اظهار  
کفایت و فراهم آوردن خزانه مینمود و از مردم مبلغهای خطیر بنام پیشکشهای پادشاه حتی  
سبعی خود می گرفت صورت نه بست و درامی و بعضی مقریان دیگر نیز کلمات در از خیال  
و کمان زمین نشین پادشاه مینمودند و دخل در کار وزارت میکردند چنانچه مغرالدوله حید  
قلیان که در خدمت میر قشش کمال استقلال بهرسانیده از جهت تقرب و چرب زبانی  
دخل در مقدمات ملکی و مالی مینمود و چون پادشاه حسب اشاره نواب عالی جناب از دخل



نمودن در کار وزارت منع فرمود گرفته خاطر شده و از حضور برای روانگی تعلقه خود خست  
 گرفته و نائب خود در حضور گذاشته با حمد آباد که سویداری آنجا بنام او بوداری شد و بعد  
 رسیدن با حمد آباد جا که اکثر بندگان و مقریان پادشاهی ضبط خود آورد چون فیروز  
 بحضور رسید فرامین پادشاه شتمین منع ضبط جاگیرهای مردم بنام او شرف صدور یافت  
 هرگاه از ضبط جاگیر مردم خود را باز نداشت در عوض ضبط جاگیر مردم جا که او که در اطراف  
 دارالسلطنت بود ضبط در آوردند باستثنای پنج بوساطت بعضی مقریان حضور عرض  
 داشت که هرگاه جاگیر را ضبط نموند شاید از من توقع فوکاری ندارند بعد نیز فرمای  
 استمات نشان بنام او ارسال یافت فائده بر آن منسوب گردید آخر الامری پادشاه  
 آن عالی جناب را بصوبه اری احمد آباد مقیم فرموده بعد فراغ مهم جانش براسی بندوبست  
 احمد آباد و ادب حیدرقلی خان در صورت عدم اطاعت مدخل فرمود و خلعت و جواهر  
 فیل و نهبه لک روپیه نقد برای سامان این مهم گرفت نمود آن عالی جناب اوایل  
 صفر ۱۲۳۰ بکهار و یکصد و سی و پنج متوجه آن صوبه شده تا قریب جهاو عنان  
 نه کشید و سرداران دکن مثل عضد الدوله نائب خجسته بنیاد و نصیر الدوله نائب برهانپور  
 و دیانت خان دیوان دکن و محشم خان بخشی دکن حسب الطلب در رکاب ظفرافشا  
 حاضر گشتند و جوانمرد خان و صلابت خان افغان از عهدهای احمد آباد که از حیدرقلی خان  
 گرفته خاطر بودند بوساطت ابوالخیر خان با نواب عالی جناب ساختند بعد رسیدن  
 با کبر آباد مکاتب معذرت اسالیب حیدرقلی خان که از او سالوسی ترقیم نموده بودند  
 و بعد وروده بسرحد مالوا از حدود اعیان احمد آباد معلوم آنجناب گردید که آنجهت آمد  
 آن عالی جناب بیمار گشته بیماری او بخون آنجا میدو اشتها خبر جنون بنابر مصلحت  
 جعلی بود الغرض تخت پسر خود را مع عرضداشت شتمین معذرت و عزیمت رسیدن خود  
 بدارالحکلاف بحضور فرساده و متعاقب آن خود نیز بدالات راجه رکنا نه واس که دیوان

او بود از راه حمیر به دار الخلافت راهی شدند چون این خبر از نوشته و قایم نگاران به ثبوت پیوست  
 نواب مستطاب که نزدیک آب نرید بهفت بهشت منزلی احمد آباد رسیده بود متعجب  
 او متوجه نه گشته عموی خود حامد خان بهادر را به نیابت صوبداری احمد آباد مقرر نمود و  
 تعدادی الاخری علم معاودت به دار الخلافت افراخت و از اثنای راه سرداران دکن را  
 به خصص ساخت و خود از راه بهوپال روانه دار الخلافت شده و اسلام گاه را از دست محمد  
 خان گرفته به نیابت صوبداری مالوا به پسر عمه خود عظیم الله خان پسر رعایت خان متعز  
 نمود بعد رسیدن بحضور باز هم بسیار سعی و بدل جهد نمود که بنظم امور ملکی و مالی چنانکه  
 باید پردازد ولیکن بنا بر بهر بی کفایتی و غیره بر همزمان بند و بست قرار واقعی صورت نه  
 گرفت گویند در همان ایام خبر برپا شدن فساد عظیم در ایران از غلبه محمد خان افغان  
 و تصرف نمودن او از اصفهان تا سرحد شیراز و محصور گردیدن شاه سلطان حسین در  
 اصفهان و بیرون رفتن شاهزاده طهماسب مع برادر و پسران سلطان حسین از قلع اصفهان  
 بقصد فراهم آوردن لشکر پیهم بعرض محمد شاه پادشاه میرسید روزی نواب مقدم  
 چند از راه دولتخواهی بعرض رسانید که اولاً اجاره محال خالصه که باعث دیرانی  
 است موقوف باید کرد و دوم رشوت که موسوم به پیشکش شده در از آداب پادشاهان  
 است سوم جزیه برگزیده بهر عهد حضرت خلد مکان اجرا باید نمود چهارم ملک شاه سلطان  
 حسین فرمانفرمای ایران از لوازم وقت است چرا که در ایام هنگامه شهر شاه افغان  
 همایون پادشاه بملک ایران متوجه شده بود و آنچه در آن وقت از شاه ایران و خدمتگذاران  
 و مراسم مهمان پرستی بمعرض وقوع آمد بر صغیر روزگار یادگار مانده در نیوقت بمقتضا  
 هل جزاء الاحسان الا الاحسان اگر ملک شاه سلطان حسین بوقوع پیوندد  
 در تواریخ نیکنامی قیومیه ثبت خواهد کردید پادشاه در جواب فرمود گیت که تا او را  
 با نچنان مهتم دور دست با چنین قلت خزانه مامور سازیم نواب عالی جناب معروضات

که بهر بنده از بندهای کار طلب جنور امر عالی خواهد شد بجا خواهد آورد و اگر کسی تا ملکن  
 خانه را بدین بهم نامور کرده که بدل و جان خواهد که ششید بعد و محبتا که نگاشتن این امر  
 از امرای دیگر منسوخ و امر که از روز افزونی تقریب و مرتبه آن عالی جناب حمد سیرند  
 و از آنکه آن عالی جناب میخواست که آداب پادشاهی موافق رویه مطمن پادشاهان  
 بهند وستان که برهم خورده بود از سر نو تنظیم گیر و بجنبه خاطر بودند کلیات عرض  
 آئین بعرض پادشاه رسانیدند و حسن ظن پادشاه و در حق چنان وزیر بی نظیر را  
 تا بهر مبدل سو ظن ساختند و در فکرهای فاسد انداختند و صحت با اندیشیدند  
 چنانچه مخفی صوبه واری دکن پیشکش بدین بنام ۱۱۰۰ ملک مبارز خان ناظم حیدرآباد  
 قرار دادند آن عالی جناب از راه کمال اندیشی و نظر بر عواقب امور پاس آبرو و حفظ دولت  
 خود صلاح در کاره کشی دانسته در اواخر سال ۱۱۰۰ کهنه و کینه و سی و شش هجری بهای  
 غسل مزاج بسبب ناسازی هوای آنجا برای تبدیل آب و هوا جهت شکار و زوجه  
 از دارا خلافت برآمد و ماسی چهل کرده از دارا خلافت برب دریای گنگ رسیده تفرج  
 بهر شکار سین و امرای حضور ملال خاطر نواب عالی جناب را دریافته بکر و ندر و حسب الاشیا  
 امیر الامرا مصمام الدوله خاندوران و اعتماد الدوله و روشن الدوله کاتب تالیف شعری  
 معنی که اگر ملالی بخاطر اشرف راه یافته باشد پادشاه جناب والدۀ ماجده خود را فرستاد  
 طلب نماید نواب عالی جناب نوشتند تا بفریب طلبیه و در حضور گاه دارند نواب  
 با مراره نوردند و گذشته و قدم قدم بهایه سیر و شکار از کنر گنگ پیشتر میرفت و خدمت  
 زکار خانجانی که در شهر مانده بود حکمت عملی طلب فرمود و درین اثنا اخبار انتشار مرطبه گردید  
 و دیگر مفسدان تبه روزگار و در صلب صوبه احمد آباد که بنام نامی آن سپه سالار و در صوبه  
 که بغاز الدین خان بهادر فیروز جنگ همین خلف آن عالی جناب تعلق داشت زبان زد  
 خاص و عام گردید بنا برین خصیت رفتن بآن صوبه برای بنده و بست از حضور حاصل نموده

از منزل سوزن کشکارگاه مشهور برکنار و بیای گنگ است بغرم تنبیه مفسدان روی توجہ آورد  
 و پس از تنبیه اشقیای از پرکنه اُجین به پرکنه جهور که متصل سرمنج است نزول اجال فرمودین  
 اشنامنیان اخبار بیع فواب مستطاب رسانیدند که مبارزخان ناظم صوبه حیدرآباد که پیشین  
 بدو سه سال بعد از جنگ عالم علی خان خود را پیش آن عالی جناب رسانید و اظهار اخلاص عقیده  
 و عهد و موافقت و اثنی نموده بود که تا میان شما و پادشاه صورت موافقت بر اطاعت است  
 من هم نوکر پادشاه ام و الا از جلد رفیقان خود دانند و آن عالی جناب بحضور در باب او  
 عرض داشت نمود و منصب هفت نیز اسی هفت نیز اسوار و خطاب عماد الملک برای او طلب  
 فرموده ماهی مراتب و بالکی چهار در از پیش خود قراضع نمود و از جانب خود رعایت بعمل  
 آورده بر جاگیر خدمت سابق افزوده بودند درینوالا باظهار اینکه صوبه داری کل دکن موجب  
 شد حضور بنام من مقرر شد و از صوبه حیدرآباد برآمده با سران صاحب فوج از افغانان و غیره  
 عازم خجسته بنیاد گشته است و بعضی الدوله عوض خان بهادر فرسوره خجاک که بنیاد صوبه  
 دکن از طرف آن عالی جناب مامور بود و نیز به دستور بهر یک متعبد یا خجسته بنیاد مکاتب  
 رسیدن خود و خالی نمودن دارالامارت فرستاده و محمد غیاث خان بهادر خجستی مشعر خجود  
 مبارزخان که قبل ازین در مقدمه این مقاله در احوال او قلمی شده نزد آن عالی جناب احوال  
 داشت و وقایع کاران که از جانب آن عالی جناب در حضور بودند نوشتند که پادشاه را لایق  
 خان بهادر فیروز خجک خلف آن سپه سالار بافرهنگ را از نیابت وزارت تعیین نموده وزارت  
 را بنام عماد الدوله قمر الدین خان بهادر مقرر فرموده و استقلال در رتبه کوکی مرتبش از  
 پیش افزود از امثال این وجوه که موجب اعتدال کلی بود بصوب دکن که بجهت بلخ و یاورانی قبل  
 از دست سادات که بند و بست امور سلطنت و نظم و نسق دکن در قبضه اختیار خود داشته و بکار  
 التعمای خود میباشند از نزاع نموده بود عنان غریمت منعطف گردانید و در عشره ثانی  
 شعبان بیاند ما رسیده و اندرون قلعه دمار بهبانه سیرت شریف برده و خاجم فلینان قلع را بنجا

را همراه خود گرفته و ابو الفتح خان را به قلعه‌داری آنجا مقرر فرمود و بعد از آن قلع‌دار  
 دریای نرپا عبور کرده اوایل رمضان داخل برپا پیور گشته و یکشتی با ازبکی و پورنا  
 گشته و اوایل رمضان المبارک خود را خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط نصیاح بپادشاه  
 عهد و مواثیق سابقه بجا و الملک قلمی فرموده تا دوا خجسته میاید بدفع الوقت سپرد  
 مبارز خان اجل رسیده ازین خطوط از غرمت و داعیه خود باز نیامده و روز بروز  
 در قراجم آوردن جمعیت از سوار و پیاده می‌گوشید و انیمضی باعث نخل امور مملکت  
 و موجب افزونی فتنه و فساد و مرسته بد نهاد میشد بنا بر این او از درسی قصه نواب طلب  
 به معانی تا نید سبجانی از خجسته بنیاد کوچ فرموده بر لب نالاب جوینت که نزدیک  
 است مضرب حیام نمود از آنجا نیز تا روزی که نصاف واقع شود متواتر نامه‌های  
 نصیحت آئین شکران که مصالحت خوب است و خونریزی مسلمانان خوب نیست بر  
 اتمام حجت بجا و الملک ترقیم می نمود اما هوای ریاست تمام مملکت دکن که در سترج عید  
 بود بر زمان تدبیر نازه بنیاطرش راه می‌یافت گاه اراده میکرد که خود را به پلینا مقابل  
 فوج ظفر موج رساند و گاه مصلحت می‌نمود که لشکر نواب عالی را بیک جانب گذاشته  
 و طی مسافت بطریق یغایر نموده خجسته بنیاد را در تصرف خود آورد چنانچه همین اراده  
 متقابل فوج ظفر موج منحرف گشته از دریای پورنا عبور نموده و جمعی از سوار و پیاده را  
 بسواری یکی از دلاوران خود برای سه راه لشکر ظفر اثر برکنار ناله صعب الجور متعین  
 کرد و بر سر همان ناله میان فوج متعینه مبارز خان و فوج نواب عالی جناب و خود  
 بمیان آمد و اکثری از فوج متعینه و سواران آن گروه قتل و اسیر گردیدند و فوج نواب  
 عالی جناب مظفر منصور شد القصه نواب عالی جناب نیز برای مایل شدن او از آب پیا  
 پور ناکه مشت و بیست و دوم محرم ۱۱۳۰ یک هزار و یکصد و سی و هفت چتری نزدیک  
 لشکر کبیره مصاف صوبه برار که از خجسته بنیاد چهل کرده فاصله دارد و زکاه قرار داده

و تبرقیب صفوف پرداخت قادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیر می را که از طرف جده  
 رشته قرابت بان عالی جناب داشت و از بهادران دشمنان کار طلب بود و بهر اهل کجا  
 محی الدین خان میر و سعد الله خان مرحوم را که پسر خال آن عالی جناب بود پسر داری می توان  
 و اسمعیل خان خوشی کی را بر سر کردگی بر نثار و کنور خان چند بهادر پسر ستر سال بندیده را با  
 جو فی از بندیده با همراه برق انداز خان میر آتش و عطایا خان در و غده احتشام و توپخانه  
 جنسی مع توپخانه بر پشت کرمی بر اول و محمد الدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ با سید  
 جمال خان پسر آن بهادر و مقرب خان و عالم خان دکنی و مشهور خان خوشی کی و عزیز علی خان  
 حارسی را با توپخانه کنگر جرن نثار و طهیر الدوله رعایت خان و محمد غیاث خان را با مین نجف  
 میمنه و قول و نصیر الدوله مین سیلج خان را بتقویت بر نثار و سید عیسی خان بخش نثار  
 خان بهادر و غیره و جنگ را با مسعودان متعینه بر با بنور مع رکله با و جزایر با با عانت  
 تهمید میکر و حرز الله خان را با جمعیت شایسته که در آن میان بهادر دلیان لاجپین یک بود  
 میان قول و بر نثار و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر و میر طای سعید الله خان  
 مرحوم را که از اقربای آن عالی جناب بودند بفاصله و جریب از قول و بهوشه ارخان  
 الخطاب بهار اوت خان را بر داری ملتیش محترم خان بهادر و میره شیخ میر خانی را با جمعی از  
 سرداران دیگر بطریق کمک که هر جا مطلوب شود اعانت کنند و خواجسم قلی خان بهادر  
 تورانی و کوپال سنگه کور و تسلیم خان با من افغان را که از جاده داران عمده پیش قرار و بخت  
 نیابت قرار و یکی مامور بود با جماعت برادری قراولان و علمه سرکار و رسول یاز خان  
 افغان را در پیش فرج ملتیش تفر فرمود و ترکناز خان را که همیشه بر داری و کار فرمانی فرج  
 مرسته می پرداخت با جمعی از ملازمان سرکار خود بر سر کردگی فرج مرسته که در آن وقت  
 با جیراد و غیره با بخت بهشت هزار سوار در رکاب ظفر انصاف بودند متعین نمود و خود با  
 نفس بکمال مشکو و نمکین محکم مجمل المتین تا نید سجانی گشته با جمعی از عده ای عقیدت

مثل خواجه عبداللہ خان و اہل خانہ دیوان و رسم بیک خان و نیک نظر خان بخشی و  
 نواب ناصر جنگ جو قی از اہل خدمات و قلب قون با کوفتہ معرکہ آرا کردید و از جانب مقابل  
 مبارز خان عماد الملک نیز بہ ترتیب فوج پرداختہ غالب خان را کہ از طرف سعادت اللہ  
 خان منصوبی کردہ نامگ حید آباد با جمیعت شایستہ رسیدہ خود را از زمرہ عقیدت کیشان  
 مبارز خان میداشت با جمیع منور خان پسر خان زمان المعروف بشیخ نظام دکنی بہرہ  
 و در عقب او محمد خان خال خود را کہ شجاع و صاحب تجربہ بود بجای متمش و ابراہیم خان  
 پسر مخاطب بہ بہادر خان برادر داد و داد خان مشہور بجانب سیمند و عبدالفتح خان پسر عبدالنہی خان  
 میآید را کہ از شجاعان مشہور بحیب پور بود بطرف سیمند علی خان نامی متبنائی لیر خان را  
 فرزندان خود خواجہ محمود خان و خواجہ اسعد خان و خواجہ سعید خان و حامد اللہ خان بیک  
 قوال متعین کردہ و با خان زمان پسر خان زمان بہادر شاہی و منور خان و قمر لہاش خان  
 و فائق خان و ایران سرکار خود و عزت بیک خان و میر یوسف خان و جمعی دیگر را کہ  
 رزم آزمادہ و قول قدم افشردہ و بکارزار آورد و بعد تقابل فتنین نواب عالی جناب موافق  
 ضابطہ پسندیدہ خود سبقت در جنگ نفرمود و مبارز خان کہ استعجال درین کار داشت  
 بنگاہ خود اجتناف و دورہ کردہ گذاشتہ با وجود حاصل بودن نامہ صعب العبور خود را بر  
 لشکر نواب عالی جناب رسانید و آتش جدال و قتال مشتعل گردانید و جنگی بغایت صعب و  
 کہ تفصیل آن موجب الطراب و محمول بر اغواق است غرض از جانبین سرداران نامہ آرد و داد  
 کا مکار داد و داد و دلاوری و دند و قریب سی چہل فیل سوار از جانبین بہر تیر و تفنگ  
 کردید نہ مقرب خان پسر امین خان دکنی کہ با پدر نقاضی داشت و امین خان پیش از جنگ  
 فوج نواب عالی جناب برخاستہ نزد مبارز خان رفتہ بود و در جنگ با پدر مقابل شدہ جنگ  
 ششیر پیش آمد اگر چہ امین خان از دست دیگر کشتہ کردید لیکن زبان زدم و مچنان است کہ  
 پدر را بقتل رسانید الحاصل از حملہ های پیانی فوج مبارز خان قریب سیزدہ چہارہ فیل با کبود

نشان و غیره از فوج نواب عالی جناب رخ گردانید و اکثر دکنیان دل باخته از جانی نرزل  
گشته و عجب زلزله عظیم رو داد بنگاه که عقب فوج نواب مستطاب ایستاده بودند و یک بانه  
که پائی ستاقش بلغزد درین بین دیانت خان دیوان دکن که در آن روز با سپاهی غمزه  
آمده و از عارضه بیماری بجای چند اول فوج با پنجاه شصت سوار و همراهم دیگر عقب بهیر  
مانده بودند مشاهده تزلزل مردم بهیر مانع متفرق شدن آنها گردید و درین حال مبارز  
بعد مقتولیت هر دو پسر او مسعود خان و اسد خان با جمع دیگر از فیل سواران با نام و نشان  
و دستگیر کردن دو پسر دیگر یعنی محمود خان و حامد الله خان بعد برداشتن زخمهای نمایان  
فیلان سواری از رسیدن زخمهای کاری لباس مرقع غایتی شده و لاکه در احوال  
مبارز خان مذکور شد و برگزیده فیلانی تیمود از رسیدن زخمهای کاری راه عدم پیود  
صدای شش دانه فتح از فوج نواب مستطاب بلند آوازه گشت روز دیگر که بتعداد مقتولان  
مبارز خان پرداخته زیاده از سه هزار کس تخمینا بشمار درآمد و اسپان از صدمات کوبان  
بالای هم افتاده بودند که تعداد آنها میسر نشد و از سرداران افغانه و غیره که از حکام  
و کارفرمایان و صاحبان من بودند مثل عالی خان حسین منور خان و کمال خان دکنی و  
بهادر خان پنی و عبدالفتح خان پسر ارشد عبدالنبی خان که فی الحقیقت تمام صوبه بیابان  
تصرف خود داشت زیاده از ده و دوازده نامور بقتل رسیدند و سواهی آن جمعی کثیر از خواجگان  
مثل خان زمان خان پسر خاننمان و احسن خان پسر علی مردانخان و میر یوسف خان پسر  
میر امام و فایق خان و غیره هم از زلفت مبارز خان ره نور و طریق آخرت گشتند و از فوج  
نواب عالی جناب سواهی رعایت خان که زخم نیز بکفتش رسیده بود و سلیمان خان خوشگی  
و سید غضنفر خان و چند کس دیگر غیر مشهور کشت جانی مردم نامی نرسید و نواب مستطاب بر  
کتفین و تدفین مقتولان و تیمارداری محبوسه و خان که با سیری در آمده بودند خصوص هر دو پسر  
مبارز خان و بهر لاف او دلاور خان و خالوی او محمد بیک خان امر فرمود جمعی دیگر را که سواهی تلف



شدن مان زخم ظاهر آهناز رسیده بود مثل حکیم عنت طلب خان و قزلباش خان <sup>افضل</sup> میرزا  
خان و رضا خان دیوان قمرگز و آقا ابوالحسن سوانج نگار چپین بندر و غیره هم نیز بغور و درخت  
و عنایت خود اختصاص بخشید اگر چه پیشتری از مردم اعیان را غذا و دو از سرکار افضل آقا  
میرسید اما همی کثیر را استدا خان دیوان و خانانان آن عالی جناب که در موافق تجویز  
تبار داری و تدای می نمود و سوا می او دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج کشته را  
برسانیدن زر نقد و عواراک اعانت میکرد و مبلغ کلی از قبض جواهر و اقمشه بابت پیران  
مبارز خان و دلاور خان و کاظم علی خان پسر حاجی محمد منصور و غیره مردم که بضبط سرکار دلاور  
بود برای مسترد ساختن آنها نواب عالی جناب حکم فرمود و بعد از فراغ ازین جنگ همه جا  
روز و آنجا توقف و هر یک بعد از آن به معنائی منسج و نصرت متوجه محبته بنیاد گردید چون خبر  
گشته شدن مبارز خان بعرض پادشاه فرودس آگاه گاه رسید صوبداریهایی مالک دیگر  
و قلعه داری های بعضی قلاع از تغییر نواب عالی جناب بامرای دیگر عطا فرمود چنانچه صوبدار  
مالوا بکردهر بهادر المشهور بدیا بهادر برادرزاده چیمبیلی رام ناکره قلعه داری و دلاور دلاور  
و قطب الدین علی خان پنگوری و صوبداری کجرات بنام مبارز الملک سر بلند خان بهادر  
دلاور جناب مقرر نمود و سند نیابت صوبداری کجرات بنام شجاعت خان عرف معصوم علی  
بیک پسر کاظم بیک خان شجاعت خانی که از پیش آورد و ایسی حیدرقلی خان و از شجاع  
مشهور بود و از سابق نقض تسلط در آن مملکت داشت و همیشه زمینداران آن حد  
را تنبیه قرار واقعی می نمود و سال فرمود چون کردهر بهادر و قطب الدین علی خان از حضور  
رضت گرفته عازم تمامه خود گشتند عظیم الله خان بهادر که از جانب نواب عالیجناب در  
اوچین جمعیت چهار هزار سوار رایت نیابت می افراخت و ابوالخیر خان در مان و دلاور بهادر  
یک هزار سوار و دلاور و دلاور پیاوه و قلعه داری بهادر و خاست خواستند بجا نعت پیش آیند که نوشته  
محمصام لدوله عظیم الله خان رسید که عوض صوبداری مالوا صوبداری اجمیر اصاله از حضور

پادشاه بآن خاين هموالكان مرحمت خواهد شد بنا برين خان مذکور دست از مائعت كشيده  
 روانه حضور گردید و ابو الخير خان حسب الارشاد نواب عالی جناب قلعه مذکور را قطعه  
 علی خان تسليم نموده خود را بملازمت نواب عالی جناب رسانید و چون سند نیابت موصوفه  
 کجرات پیشجاعت خان رسید حامد خان بهادر که بنیابت نواب سنبطاب در آنجا  
 اقامت داشت بنا بر عدم فوج و سامان جنگ صرف در خشک نمیداد و از احد آباد برخاسته  
 بموضع دیگر رفته اقامت ورزیده بگردآوری افواج عجمییم پرداخت و جواهر و اجناس  
 نر و نهر از بهارین داشته سه لک روپیه قرض سودی گرفت و برای کشتا باند که او را  
 بملک طلبیده بود فرستاد و موی البه از راه ماند و دمار رسید و رفیق شد و جمعیتی فراهم  
 آمد حامد خان بهادر بفرم رزم بصوب کجرات متوجه شد و شجاعت خانی از کجرات برگشته  
 گردید بعد اشتغال ناکره جنگ و جدال کاریجای رسید که فیلان سواری میبرد و سردار  
 نزدیک هم رسیده بهم آویختند فیل حامد خان بهادر بر فیل شجاعت خان غالب آمد و این  
 اثنا حامد خان بهادر تیری بسینه شجاعت خان زد و شیخ هدایت الله خواص حامد خان  
 نیزه شجاعت خان زده کار او با خیر رسانید خواص شجاعت خان که مر ضعیف البنیه بود  
 شمشیری بنیروی دلاوری بجامد خان انداخت که گمان او را بریده زخم بر خنصر رسید <sup>حامد خان</sup>  
 دست تهور دراز کرده گردش گرفته بر زمین افکند و صیبت محافظت او بمردمان تاکید نمود  
 شاد دایانه فتح بلند آوازه گشت حامد خان بفتح و فیروزی داخل احد آباد شد ابراهیم علی خان  
 بهادر برادر شجاعت خان که در کجرات بود و جمعیتی همراه داشت اندیشه ناک گشته خاين  
 شد حامد خان محمد علی خان را بجهت استمال او فرستاد و برای آمدن بمجر آباد و سکه کس  
 پرداختن داد و چون خبر قتل شجاعت خان به برادر که رضا علی خان نام داشت و متصدیگری  
 بندر سورت باو متعلق بود رسید جهان در شش تار یک گردید و بمقتضای غیرت تهور  
 نصیم غم محاربه نموده بگردآوری سپاه و از امداد زمیندارانی که راه و رسم آنها داشتند <sup>خاست</sup>

در پیلای کایکواتر که سرور امر پیش بود استمداد نموده فوج فراوانی را هم ساخت و ببر خود  
 ابراهیم علی خان که در کجرات بمجرا و سام حامد خان میرفت نوشت که حمیت خان را  
 ندانسته زندگی را بزم نام و تنگ تیج جمع دادی ابراهیم علی خان بملا فقه مکتور پیچ و تاب  
 و عرق غیرت او بگرکت آمده محمد علی خان را که شیعان او نزد حامد خان شده بود طلبیده خدمت  
 خواست و بانو کس از رفقای خود لباس زعفرانی که علامت جانشانی است پوشیده  
 و در اول روز به دارالامارت رسیده از صولت اوج بیت مستخفان دروازه حامد خان  
 پرانگنده گردید و به دیوان خانه درآمده به تبار علی برادرزاده فوندرای را که مقصدی سرکار  
 ذاب عالی جناب بود زخمی ساخت بمشاهده این حالت مردمان حاضر وقت رو بگریزیدند  
 آن بهادر از جان گذشته بمحل درآمد و حامد خان دست پسر خود مرحمت خان را گرفته از  
 راه میگرد که در محل بود برآمده ملحق بقوچ خود گردید ابراهیم علی خان بغشش او بود که از میرچا  
 طرف برق اندازان و تیر اندازان بر دیوارهای حویلی محل سرباز آمده از کولی و تیر کاران  
 و همراهایش را با تمام رسانیدند بعد از آن برادران مقتول رستم علی خان از استماع  
 این خبر طالت اثر قریب بیت هزار سوار از قدیم و جدید فراهم آورده با اتفاق پیلای  
 کایکواتر از سورت برآمده بکوچه های متوالی هر روز سه چهار گروه ملی مسافت نموده تا کتا  
 دریای مهنی رسید و حامد خان بهادر نیز با اتفاق کهنشا پاندهاان قدر جمعیت از کجرات  
 برگزار دریای مذکور مضرب حیا مگردانید فوج رستم علی خان بنا بر پشت گرمی کویها  
 که در فتنه دزدی و غارتگری بی ملولی دارند خیرگی دشمن حامد خان برسان بود العقده  
 روزی در موضع اراس کنار دریای مهنی تقابل فریقین روداد و زود و خور و غلیم میان  
 آمد و فوج مرهش دست تاراج بهر دو سو گشتا و اگر چه پیلای کایکواتر بملا بر فتنه رستم علی خان  
 بود اما بیاطن بنا بر موافقت با کتا باندها که نوکر حامد خان بود سازش با حامد خان داشت  
 آنروز جنگ با تمام رسید هر دو لشکر شب بجهافت بسر بردند و دیگر که جنگ میان آمدیم

فتح بر چسپ لاهی حامد خان و زید مرسته از دست درازی بهر دو جانب غنیمت اندوختند  
 و حامد خان بهادر با فتح و طغرمتوجه کجرات شد و جهت بهنگامه سپاه که طلب ایشان را  
 از حد شده بود حامد خان روادار ظلم بحال رعایا گردید و اکثر ساکنان آن بلده جلاد طر شدند  
 و احمد آباد آنچنان رو بویرانی آورد که ناحای روی آبادی ندید نظر سبحانی با شماع انجیر  
 پیچ و ناب خرده سه بلند خان را بصوب کجرات مرخص فرمود و مبلغ پنجاه کله و سه  
 لغه برای سامان جنگ مبارز الملک مرحمت نمود و رسید بخم الدین علی خان برادرشید  
 عبداللہ خان را از قید رها نموده با جمعی از امرائینیات سر بلند خان گرداید سه بلند خان  
 دوسه ماه در آنجا بکرواوری سپاه پرداخته در ۳۸۰۰ یکنوار و یکصد و سی و شش پیچی  
 با فوج فراوان عازم کجرات گشت حامد خان بر فاق غنیم بقصد محاربه برخاست چنان  
 سر بلند خان به پیش رسیده پیغام مصافحت داد و نواب عالی جناب هم برای دخل و ان  
 سر بلند خان قلمی فرمود اما نشنید تا آنکه بعد محاربه بخشی حامد خان که بهر اذل فوج بود گشته  
 که دید اگر چه مردم بسیار از فوج سر بلند خان بقتل رسیدند لیکن از تردد و شیخ الیه یار که سر فوج  
 مبارز الملک بود در صین کرمی کارزار از راه دیگر بکجرات رسید و داخل قلعه شد سر بلند خان  
 غالب گشت و حامد خان بصلاح میر نتو و صلابت خان و غیره جماعه داران مالوا از جنگ  
 کناره گرفته راه نجسه میاد گرفت و در آنجا فیما بین حامد خان و عضد الدوله ناخوشی نمود  
 و اکثر حامد خان غائبانه عضد الدوله را بنام اصلی او که خواجه کمال بود یاد می نمود و نوکران  
 حامد خان از اندیشه ناخوشی عضد الدوله رفاقت حامد خان گذاشته بدر رفتند -

## فصل سوم

در احوال شملت اشغال آن عالی جناب از بعد گشته شدن مبارز خان که  
 فرمانفرمای کل مالک و کن کردید تا آنکه بروضه رضوان خرامیه نوکر  
 ششم از حامد و مناقب آن جناب استطاب برگزیده حضرت و کما

چون نواب عالی جناب بعد کشته شدن مبارزخان محبته بنیاد را بر روی خود و خود  
 ناز و وزب و زینت بی اندازه بخشید و از نوشته مینیان اخبار و سوانح کار حیدرآباد  
 بمنبت آتار بطهور رسید که خواجه احمد خان المشهور بشهرت خان پسر مبارزخان  
 که بنیابت پدر در حیدرآباد بود قلعه محمد نکر عرف کوکندله را بنا ساخت و در میان دست  
 خواجه سرافندل تمام که بنیابت پسر دیگر مبارزخان قلعه و آنجا بود اختراع نموده  
 مال و مناع خود را داخل آن قلعه کرده به بند و بست قلعه مذکور پرداخته است نواب  
 عالی جناب بعد بند و بست شهر محبته بنیاد و اطراف آن همان عزیمت بصوب حیدرآباد  
 سفط نمود و در آخر ریح الثانی ۱۳۸۰ کبیر از دیکصد و سی و هفت بجری بفرخی فیروز  
 بحالی حیدرآباد رسید به باغ کوشه محل را مضرب خیام ساخت و تعیین عامل و نسبت  
 آن ضلع پرداخت خواجه احمد خان بوساوس و در از خیال نسبت بخود و وابسته  
 مبارزخان مرحوم به پشت گرمی قلعه موجودیت خزانه و ذخیره نامت یک سال شهرت  
 آنکه فرمان صوبه داری و قلعه داری از حضور بسلام او میرسد و تسلیم قلعه قلع و در بر مجای  
 به قلعه اران و زمینداران اطراف نامها نوشته و اقواج برای کمک فرستاده در عمل  
 عامل نواب عالی جناب خلل انداز کرد و بعضی مفسدان را که از به تها و قلعه مذکور متقی و محسوس  
 بودند برای مزید فساد انگیزی از قلعه برآورد و مطلق العنان گردانید چنانچه ازین فسادگیری  
 کاظم علی خان ولد حاجی منصور نو جدار بهونگیر که جوان رشید و سپاهن کار طلب بود با  
 نقش رسید و آخر کار چون دید که انواع الطاف و احسانهای نواب عالی جناب نسبت  
 بحال و ابسکان مبارزخان مرحوم از عطای اصانه های نمایان و جاگیرهای سیر حاصل  
 و خطابات موردی چنانچه خواجه احمد خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را  
 نمی طلب میباید خان نموده بجای کیرهای سیر حاصل کامیاب گردانیده معترض ظهور رسید  
 تا بپروایای رسید در ۱۳۸۰ کبیر از دیکصد و سی و هشت کلید قلعه تسلیم اولیای دولت

نموده و زطل رفت آن عالی جناب دسامن بعد آن عالی جناب بندوبست ملک تنبیه  
 مفسدان و نادیب سرکشان و تفقد حال زیرستان پرداخت و فسادیکه در عمل برآید  
 از جانب مرسته بود و تحقیق یافت اگر چه بحسب ظاهر مبارزخان مرحوم چو تبه مرسته موافق  
 قرار داد مساوات نمیداد و در تنبیه و نادیب سرکشان مرسته زد و دایمی نمایان بظهور می  
 اما هرگاه هر جا که منصوبان غنیمت قاجاری می یافتند زیاده از چو تبه میکردند و اکثر طرق  
 و شوارع از اندیشه دست دراز نمی غنیمت مخوف بود و ذواب عالی جناب هر جا که  
 مفسد میشد دید به تنبیه و نادیب او و بر واقعی رسید چنانچه زمیندار و اکتیکه که در عهد  
 ظلم مکان چه مفسده ها که نکرده بود و دیگر مفسدان نواح که میر و پرکشت قوال  
 و سرکار ملکند و غیره که از سرکشی اینان و تهمیدی که به نشینان عمل واقعی  
 اما کن نیستند و راندن مرت میطیع و منقاد نمود و ظلمت ظلم و تعدی آنها از آن امکان  
 زدود و طرق که در عهد صوبه داران سابق پر خطر بود نظم و نسق آن عالی جناب  
 مامون گردید و غنیمت که از جایه داران با نواع ظلم چو تبه میکرد و سوای آن نصیب  
 در رویه بنام سردیسکی از زمینداران و رعایا تحصیل می آورد و کما شنگان او که  
 در هر هفته و ماه تغیر و تبدل می یافتند و فرمایشهای زیاده از وسیع رعایا می  
 و این معنی باعث تصدیق و تکلیف رعایا و جایه داران و خفت عمال میشد بزرگی  
 این بدعتها آن عالی جناب چنان مقرر نمود که عوض زر چو تبه صوبه حیدرآباد و فقره  
 از خزانه عامه آنقدر که دست برداشته دهند بگیرد و ده رویه سرصد بابت بیسوی  
 و تیرا هدری که مسافیرین و مترودین را ازیت کمال عاید حال میشد همه را موقوف نمود  
 چون خبر تنخیر مملکت حیدرآباد و تسلط آن عالی جناب بر جمیع صوبه بابت دکن بعضی  
 فردوس آرا محاکمه رسید نظر بر اینکه پیش از جنگ مبارزخان اعتمادالدوله قمرالدین  
 خان بهادر را بخلعت و قلندار وزارت از تغیری آن عالی جناب سرفراز ساخته بود

و بعد کشته شدن مبارزخان صوبه مالوا و کجرات که بنام آن عالی جناب بود  
 بامری دیگر مقرر فرمود از مال کارانندیشیده اشکات مصلحت وقت دانسته نواب  
 مستطاب را بار سال فرمان عنایت عنوان شعر بتقرر صوبه اری دکن و وکالت مع  
 خلعت و فیل و جواهر و خطاب آصف جاہی بنواخت و آن عالی جناب به بنده بست  
 ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و تفقہ حال و مسافه غربا پرداخت و درین  
 سال یعنی یکپزار و یکصد و سی و هشت هجری میر علی اکبر خان دیوان بر بانپور انجمن  
 خود طلبیده به نیابت ارادت نمان دیوان دکن و محله عاقل خان کنبه و را بدین  
 بر بانپور مامور فرمود و حامد خان را که از کجرات بدکن آمده بود بصوبه اری ناندیڑ  
 نامزد نمود و در ۱۳۹۱ یکپزار و یکصد و سی و نه از حرکات ناشایست باجیراؤ  
 کو شمال و پیش آباد همت عالی ساخته خواست که ساہو راجہ را که باجیراؤ به نیابت  
 او میپرداخت از سرداری قوم مرہٹہ معزول نموده بجای او سنبہا بن رامج  
 ابن سیوارا منصوب سازد و بواسطت چند رسیدن که سابق سینا پتی بود و من بعد  
 بملازمت نواب عالی جناب رسیده نوکر پادشاهی شد سنبہا را طلبیده سرکار  
 مرہٹہ و سردیسکی بنام او مقرر ساخت و او کمالتگان خود جا بجای بطریق گما  
 داران فرستاده عمل دخل کرد و نکاسه داران که از طرف باجیراؤ جا بجا شتوبه  
 برخاستند چون ایام برشکال بود حرکتی از باجیراؤ وقوع نیامد و بعد انقضای  
 موسم برشکال در ۱۳۹۲ یکپزار و یکصد و چهل کرد آوری انواج نموده بر جالہ غم  
 مقابلہ رسیده نواب ظفر کاب راجہ سنبہا را همراه گرفته با افواج سرکار خود  
 بہراولی عضد الدولہ عوض خان بہادر متوجہ تنبیه باجیراؤ گردید و دوم ربیع الآخر  
 از سال مذکور مقابلہ بمیان آمد باجیراؤ تا ب جنگ نیا ورده راہ کر نیز پیش گرفت  
 و نواب عالی جناب عضد الدولہ را بتعاقب او مامور ساخته خود ہم بہ پشت کرن عقب

خیمه نصیرالدوله روانه برهانپور شود و حفیظ الدین خان بهادر داخل شهرند کور شد و بعد  
 چندی جهت تسخیر ملک موهن سنگه زمیندار بهراولی روانه گردید و در آن آوان محمد خان  
 بنکشی از حضور پادشاه بهمد بدارسی مالو اعزاز اختصاص یافته باو تعیین رسید نواب  
 عالی جناب نیز اواسط شعبان بهارالسرور برهانپور رونق افراشته برای تنبیه موهن  
 متوجه شد بعد رسیدن به کتل اکبر پور موهن سنگه نواب مقاومت در خود ندید  
 در پناه حبس دشوار گذار فرورفت و بقبول پیشکش مصاحبت نمود و محمد خان بنکشی  
 کهنار نزد آمده بملاقات نواب عالی جناب فائز گردید و دوستی و در بطریق  
 همان در شکر فیروزی بود بعد رخصت او نواب عالی جناب نیز از نزد باعجور کرده  
 بطریق باز اندیش ملوکست بکان او گسترده در شهر رمضان المبارک در باب یومیه  
 داران برهانپور حکم فرمود که هر که آرزوی فرمان خلد مکان یومیه داشته باشد یک حصه  
 از آن موقوف نمایند و دو حصه بحال دارند و هر که بدست اندازد اسناد دیگران میکند  
 باید که یک حصه بگیرد و دو حصه در سرکار ضبط شود و در عید فطر از اکبر پور کوچ لشکر فیروزی  
 شد و حفیظ الدین خان بهادر تاراج پور همراه رکاب بوده مرخص گشت و ابوالخیر خان  
 بهادر و میر علی اکبر خان دیوان و صادم علی خان بیوتات را با منصب داران دیگر رخصت  
 انصراف بسوی برهانپور ازانی داشت و خود از راه کوهستان برای تادیب باجیر  
 که در آن جاسر بشورش و فساد برداشته بود بجا نایس درآمده بتعاقب او تاملک بکلا  
 عنان باز نه کشید و همچو غلام گریز پا که فرار جلیت دارد بجانب کجرات فرار نمود و با  
 عنان عزیمت از تعاقب او کشیده بجنبه بنیاد مراجعت فرمود و حفیظ الدین خان  
 بهادر و ابوالخیر خان بهادر همراه قبایل نواب عالی جناب از برهانپور تا قریب کتل  
 رسیده مرخص گشتند و در ۲۵ کهنه او یکصد و چهل و پنج فاطمه بیگم عمه نواب عالی جناب  
 ابله ظهیرالدوله در عایت خان حب الایامی نواب مستطاب صبیح روشن الدوله



غفرخان بهادر بخشی سوم حضور پادشاه را که بامیر احمد خان بهادر ناصر جنگ منسوب  
 بنده گرفته بقصد شادی مواعلت نمود در اختلاف برآمد روشن الدوله علیا  
 نقییری را که داروغه قورخانه پادشاهی بود با ساز و سامان امیران و جبار و دولتند  
 همراه داد و از پیشگاه نواب مستطاب محشم خان بخشی و اکثر پسران و لاریان مشغول  
 برای استقبال روانه شدند و حفیظ الدین خان بهادر و ابوالخیر خان بهادر از برآمد  
 و فدا جم قلی خان از کمر کون نیز پیشه گرفتند محشم خان و حفیظ الدین خان و نجیب  
 همراه آمدند و ابوالخیر خان بهادر تا برآمد پور همراه بوده در آنجا توقف و برزید درین  
 ایام دلپست بهو کینه غنیم دست تقدی بر عایای اسیر و غیره دراز کرد و ابوالخیر خان  
 مسب استدعای اندروپ عامل آنجا با سده صد سوار مع نوب الدین خان کوتوال  
 نده یا نزده کرده را در چهار پاس حمل کرده بر سر آن غنیم تاخت آورد و قریب صد  
 نفر او را به قتل رسانید او را و فرار و ابوالخیر خان بهادر سالما و خاننار او  
 معاودت پیش گرفتند در ۱۴۴۰ کبیر از و یکصد و چهل و هفت تیری نواب انجمن  
 برآمد پور که در آنجا با ستیاع آمد آمد مظفر خان برادر مصصام الدوله که از حضور در  
 به تنبیه غنیم مامور شده بود و نواب مستطاب کمان رسیه ان او تا برآمد پور دست  
 داد بدون حرب از سر و پنج بشا چمان آباد برگشت توقف و زریده بود و موجب  
 حجت بنیاد شد و در همین سال غزه شوال فیروزی خال تولد و نه مال کلشن دست  
 و اقبال اعنی نواب غفران آق نظام علین آصف جاه ثانی بطور آمد و این مصرعه  
 تاریخ آن ست مصرعه طلوع آفتاب اصبح دیات و در ۱۴۴۰ کبیر از و یکصد  
 و چهل و هشت تیری صوبه داری مالوا از حضور پادشاه بنام باجیرو مقتر شده و  
 عالی جناب صوبداری برآمد پور از نقییری حفیظ الدین خان بهادر به نصیر الدوله  
 فرمود و حفیظ الدین خان بهادر را بصوب بکلانه روانه نمود و در ۱۴۴۰ کبیر از و یکصد

چهل دهنه باجیر او با فوج بسیار از سفر خود حرکت نموده بالوار رسید و چندی در آنجا  
 ورزیده و با نظام قرار واقعی آنجا پرداخته نسبت بند و رشتافت و باراجه آنجا  
 آویخته موضع اتیراکه و المقرآن اجه و مکان مستحکم بود و بعد محاصره و مشقت تمام  
 تنویر نمود و راجه آنجا در شتاب جبال صعب المسالك خرید و بعد از آن باجیر او  
 پلا جاد و را هر اول خود ساخت بقابل بر بان الملک فرستاد و او بعد عبور جنبانچکری  
 اکبر آباد بکارزار پیش آمد و مردم بسیار از طرفین بکار آمدند آخر الامر پلا جاد و نیز  
 یافته تانال کپوره عثمان باز نه کشید و یکپس از امرای پادشاهی بمزاحمت او  
 برخاست مکر احسن خان که که که مزاحم شده بود محسوس کرد بدو بعد نوبت عاتق  
 مالک اعتماد الدوله و مصمصام الدوله جهت دفع فساد او از شاهجهان آباد برآمدند  
 او صرف در جنگ ندیده راه هزار پیور و امرای بقا بق نه پرداختند از امثال این  
 امور ضل کبی در سلطنت راه یافت و بی اعتدالی آن نمود و تغافل امرای بمع نادشاه  
 که در قندهار بود رسید و باعث ورود او درین مملکت گردید و درین ایام لواجر  
 عالی جناب از سفر سوزنا و مد نور معاودت نموده آخر شعبان وارد بر ما پیور شده  
 سه و نیم ماه در دولت خانه با ستراحت بسر برد و حفیظ الدین خان رخصت گرفته در ما  
 شوال بهار خلافت روانه شد و فوجداری بگلانه از تعین حفیظ الدین خان بهادر <sup>تبریز</sup> بجا  
 بهادر که خویش نواب عالی جناب و عم سبقتی حفیظ الدین خان بهادر بود و تقریبات  
 ذکر توجه نواب مستطاب از و کن حب الطلب حضور لصبور  
 و اختلاف شاهجهان آباد و کذا شستن خلف الصدق خود نواب  
 نظام الدوله بهادر ناصر خبک انبیایت بهداری کن و حرسه منیا  
 آورده اند که در او اخر سه کینزار و یک صد و چهل و نه همجری مکر فرما من پادشاه فردوس  
 آرامگاه بنام نواب عالی جناب در باب رسیدن بحضور غرض و دریافت بنا برین نواب

مستطاب بنقدیم و احوال از سال مذکور در خیام که بر نمر قانی نصیب بود داخل گردید و نوزدهم شهر  
 کوچ فسرود و میر علی اکبر خان دیوان بران پور را بر سیم نیابت نصیرالدوله و صوبداری ننگ  
 سرفراز و از منزل راجوره خواجہ عبدالقدخان و خزانہ خان بہادر راخص نمود و سیم مستطاب  
 نیابت صوبداری و کن کہ مختلف از چند نظام الدولہ میر احمد خان بہادر را صحرایک وقت آمدن  
 از خستہ بنیاد مفوض کرده بود و اس سال فرمود و احکام ستاجت صادر کرده بنام امر آفرین  
 یافت بعد از آن کوچ کوچی بسر پنج رسیدہ و پنہ مقام آراخا کردہ با اجیر او محمد علی پادشہ  
 نمودہ نصیرالدولہ و سید جمال خان روزگار خان دیوان و ششم خان بخشی و شہ خان  
 و جانوجی و سلطان جی بنا کردہ غیرہ سرداران را با افواج و کن کہ ہمراہ رکاب بودند رخت  
 انصاف ارزانی داشت و در او آخر ماہ ربیع الاول سنہ یکہار و یکصد و پنجاہ وارد  
 شاہ جهان آباد شدہ بلا زست بادشاہ فایز گردید فضل علی خان نامی در تارخ مذکور است  
 گذرانید و بعد یکہزار و پینصد و اسب با ساز نقرہ بکام دل رسیدہ رباعی صدقہ ادا  
 دین نیایشی آمد و رونق و ملک پادشہ اسب آمد تا پنج رسیدنش بکوشم تاف گفت آیت  
 رحمت آتبی آمد بادشاہ بدلداری و ارکان دولت تصفیہ و متابعت قرار و امنی برخواستند  
 و نواب عالیجناب را صوبداری اکبر آباد از تغیری را چہ بیست و صوبداری الو از غزل باجیر  
 برای رفع شر را اندک و رنوبتند نواب مستطاب برای بند و بست تعلقات متوجہ گردید و از  
 راہ سرکہرہ با کبر آباد رسیدہ چند روز در آنجا توقف ورزید و بعد از آن محی الدین سیلخان پسر  
 محمد خلیل النیاطب بعبایت خان پسر لطف اللہ خان ابن سعد اللہ خان را کہ ہاردر علاقہ حفیظ اللہ  
 خان بہادر بود و نیابت صوبہ داری اکبر آباد مقرر کردہ و چونما نمود و سیرکنان تا انا و  
 رسیدہ بند و بست آنک کہ تمیمہ صوبداری اکبر آباد بود چنانچہ باید فرمود و پس از آن بہ کاپی  
 رسیدہ بار دیگر از جنا عبور نمودہ بدنامونی آمدہ چند روز در آنجا متوقف گشت و افواج بندہ  
 را ہمراہ گرفته بہ ہوپال سکن یا محمد خان پسر دوست محمد خان رسید باجیر او ہم با جمعیت

فرزوان مصوب مانوار وان شد و ملها رجی هو لکر که در مالو بود پیش از آنکه لشکر فیروزی  
 و باجی را و رسد قصد نیستند و فساد کردید و با سیر مغانی خان که بر جاگیر ات سرکار  
 در آن صوبه عامل بود جمعیتی علیه است چهار صد سوار همراه خود داشت پیکار  
 نموده و اورا شهید ساخت باجی را و دوسته گرویی به پوپال رسیده راه رسد  
 قلعه مسدود کرد و اطراف لشکر شروع تباخت و تاراج نمود از نیت تکلیف کمال  
 مردم لشکر فیروزی عاید حال کردید و نایکاه جنگ بتوشت تفنگ بود آخر کار نوب  
 عا ینجاب تسویه صفوف پرداخته و بر اولی و چند اولی و میمنه و میسر و با برای خود نمود  
 نمود و با خطم به پوپال که ده کرده از لشکر ظفر انر کوچ فرمود و باجی را و نواج خود را و حصه  
 کرده یکی را بر بر اول و دیگر را بر چند اول فوج منصور فرستاد و آتش که راز اشتعل  
 گردانیده جنگ صعب میان آمد و بسیاری از مردم کشته گشتند آخر الامر فوج ظفر میج پیروز  
 و لاوری نزد یک قلعه به پوپال رسید و فوج مرثیه بر سر سردار چند اول که الیسر سنگ  
 راجه بودندی بود و بوقت فرو و آمدن دشمنه سخت و جنگ عظیم شد نواب عالی جناب  
 به و چند اول پرداخته محاطت همه جانب می نمود بوقت شام داخل خمیده بجا است  
 لشکر از فرستادن طلایه امر فرمود و در آنجا هم فیا بین یکاه که مل جنگ و جدال بود و از  
 سبب کی غله و فقدان ذخیره که یک آثار کندم مل یک آثار جوار سیکر و پیه سیر نمی شد  
 نهایت تکلیف و تصدیع مردم لشکر و نمود و آخر الامر نواب عا ینجاب باقتضای صلاح  
 وقت که خبر آمدن در شاه گرم شده بود بمعباحت پرداخت و لوا ای غنیت مصوب  
 شاهجهان آباد و فراخت که رجی بهوش که از بنی اعوام راجه سا هو و مکه سده و مصوبه بار بود  
 فرصت وقت نینیت دانسته باشجاعت خان ناظم برابر در ماه رمضان صاف ارکسته اول  
 شهید ساخت و سابعی بطریق نعل بندی از قصبه ایچی پور گرفت و چاجی در نواح بر بانو در بنوع  
 جا که پیشی نامه آرا گشت و نصیر الدوله ناظم بر بانو را بستحکام برج و باره شهر پرداخت

نواب نغام الدوله مهاباد را صرخنگ از استماع خبر منقشه نواب عاليجناب بایاجیر و افواج  
 دکن فراهم نموده بقصد گلک از حجت بنیاد برآورد به یلغار بر کتل فردا پور رسید که  
 خبر مصاحبت باجیر او ششم گردید و درین اثنا عنایت نامه نواب عالیجناب هم شعر  
 بوقوع مصاحبت شریف ورود نمود از انعام ابعث حجت بنیاد فرمود ذکر رسیدن  
 ایلمچی نا در شاه قبل از رسیدن نا در شاه بشاه جهان آباد و ظهور  
 تیر از نزل عظیم در آن بلاد و محاربه بعضی سرداران محمدشاهی با فوج  
 نا در شاه و آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست صاحب اینج نادری آورده که  
 نا در شاه در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه علی مرادخان شاه مولو ایجابت روانه هندوستان نمود  
 و بحضرت شاه والا جا محمد شاه پادشاه پیغام داد که چون بنده نا غنه قدس طرح نظر است بناظم  
 صوبه کابل و سرداران آن نواحی حکم شود که قهر راه افغانه نمایند پادشاه والا جا به  
 جواب آن نوشت که خزانه و فوج فرستاده بصوبه داران فرامین بکند ارسال گردید که سر راه  
 بر معسکین قندمار گیرند و بعد از مر اجبت ایلمچی مذکور برای تجدید آوری محمد علیخان قولرا  
 فاسی ولد اصلاخان را که از عمده های ایران بود بفرستاد پادشاه والا جا به  
 همان جواب سابق داد و در اوایل کار قندمار که افغانه آن دیار بست کابل آغاز فرار کرده  
 بودند و کسی را جانب پادشاه هندوستان مانع مر و آن فراریان نکشت بنا بر این نا در شاه  
 محمد خان کرمان را بر سر سفارت برای تمسک زلف و عده فرستاده خود بتایخ یازدهم محرم  
 از راه سند متوجه دیار هند شد و سفیر مذکور را تا گپ پلین نمود که زیاده بجهل روز در اولایت  
 کنت نکرده زود خود را بخند و رسا محمد خان وارد هند شد به ابلاغ نامه نا در شاه کرد و پادشاه  
 والا جا به که شب و روز بعیش و عشرت مشغول بود از جواب تجايل و از مخلصان متقی متاثر نموده  
 او را خصلت انصاف نداد چون یک سال کامل از فرستادن محمد خان منقضی شد و در اوایل محرم سنه  
 یک هزار و پنجاه و یک بعید تم قندمار فرمان بود که محمد خان عسکر در یافت که بوصول حکم است

مخلص گشته هر نوع جوابیکه از دولت علیه و رکابیه صادر شده باشد بعضی رسانند و آن فرمان را محبوب  
 سه نفر خلوه و ارباب یاری از راه سدر وانه ساخت پس بغزین متوجه شد و قریب شش فرسخی غزین نزل  
 اعلان نموده از اینجا شایزاده نصر الله مرزا را بنیبه افغانه غور بند و بامیان مامور فرمود حاکم غزین  
 از فطنه آمدند و شاه غلوب بر سر گشته فرار نمود و قضاة و علماء و رؤسای غزین بفرز نیاز و  
 سپیک شهای این پیش آمد و شمول عنایت گشتند و از انجاریوی توجیه بجانب غزین آورد و درین  
 مین فوجی از افغان خضر قرین بنیبه هزار جات مامور گشت و تمام ساکنان و اوطان آنها را با یال شحم  
 ستور بایری از رجال را مقتول و نسوان را مامور ساخت و بعد از آن سارا را مطلق العنان  
 ساخت و فوجی از افغانه هزار جات کوهرستان غزین را در رکاب گرفته و از تقصیر هر که حلقه انقیاد  
 آمد و گذشته از اینجا لوی توبه بدار الملک کابل فرستادند و اهل کابل و منزل طریق استقبال  
 پیچیده ملازمت نمودند و شریفی که نماند بایشان و او ده جنس ساخت بعد از مراجعت ایشان جمعی از افغانه  
 و سپاهیان کابل هزار انقیاد پیچیده و پناه داران دانی و آمدند به قلعه داری پرداختند و سوم شهر  
 بیت الاول که نشینانه مادر شاه در حوالی قلعه رسید جمعی از قلعگیان آغاز تسیر و معارفه کردند و اهلان  
 پیشینجا چون مامور بجنب نبودند بحال ایشان سپردند و نصب نمایانها صلحه نیم فرسخی سمت شرق  
 شهر نمودند و کوه که کشور گشتا بعد گیر و روار و آن مکان شد و نام داشت و بنای پنج ماه مذکور بقصد سوار  
 شهر بجانب کوه سیاه سنگ عنان توجیه معطوف ساخت قلعگیان باز بهوای روشپش باز دام  
 تمام از قلعه برآمد و معاودت بجنب و شروع بازداشتن توپ و تفنگ کردند و اول میمنه متهم ماؤ  
 غضب سلطانی گشت جمعی را که در آن وقت در رکاب حاضر بودند بنیبه انجاعت اشاره نموده  
 مامورین بجانب آنها اسپهان بگنجته و شمشیر آخته با انجاعت در آویخته تا پای قلعه سرافشانی کردند  
 و همان روز حسب الحکم اطراف قلعه را محاصره کردند و مایه جنگ مشتعل ساختند بعد چند روز که اهل  
 قلعه تاب و توان را از خود مسلوب دیدند و از دهم ماه مذکور بهر ابرای کاروان عجز و ناتوانی  
 بحضور آمدند و عقراط بقصور را فرمانی کرده و مضمون اقلک کنایما فعل السفهاء معنا

زبان عجز بیان نمود و قلعه اسپرند و پیشگی می لایق از پیشگاه نظر گذارند و جمیع اسباب  
پادشاهی آن قلعه از خزانه و فیلیخانه و غیره بضابطه در شاه در آن فصل بعد می رسد که سابقاً از قبل  
توابع تنبیه می کشان افغانه با موگرت به بود و تمر دان و تنبیه را تعقیب نموده و قلعه جات  
ایشان را تصرف نموده را بخوزه اطاعت در آورده است و چهارم ماه مذکور است فلان است  
معدن این حال را فیض مدغان بر کمان بواسطه قاصد بطون نظر نهادند و شاه گشت فرستاد که آنرا  
دولت که رگانه جواب می دهند و نه فرصت یابند بر این پندی از یک و آن ایوان یکباری  
بعین شدند و فرمانده پادشاه و اولا جاده نکاح شریفیت مشعر و بمعیون که قبل از این علی مرکان  
و بعد از محمد علیخان قوراقاسی سفارت روانه و در راه پادشاهی می آمدند و در خصوص سده فرشته  
بان شاه و اولا تیارا شعرا و از جانب انحضرت نیز قلمبه المطلب معلوم آمده بود و بار و عده آن پادشاه  
و یجا که کوب غرق و بار و اروق گشته و بعد از آن که خلف و عده ظاهر شدایی دیگر برای تجدید  
کردن روانه می شدیم کیسالتجا و رشده که او را نگهبان داشته بود و پادشاه و اولا در آن  
باب و عده کردن و توانیا خلف و عده معلوم آوردن و جدا و آن اعجب را بر خلاف قانون خلاف  
نگه داشتند و جواب مکتوب بجا یون را در عقده تعویق گذشتن باز داشتی نموده و کمالی در آن روزی  
خدا بود بعد از فتح و تسخیر قندهار چون و حسن و تصور که از افغانه بایران صدور یافته بود و زیاد و  
بر ملک هندوستان واقع شده و بخون آن بوده و تنبیه چنانچه شیم و دم غنیمت از باب  
برود و دولت را به خواه که یکدستیم و باین طریق که در این صورت است و در این صورت است  
و آید بشمول نوازشات شتمند اما املی که بل قطعه نظر از نیکو است و در این صورت است  
انجانبه و عالم جدید است و باین طریق که در این صورت است و در این صورت است  
بسته با افغانه اتفاق و اظهار هم نفاق شفاق کردند چون این حرکت منافقانه بود  
پاسداری حرمت موبک فاطمه کوب بود و از راه یکاکی که بین افغانه بین تحقق و است در مقام  
انظافه درآمدیم بانی احوال که بر نمای فایده نیاز روی امید بدگیا بعد از آنکه از آورده

بنابر پاس این بادشاه دیکه مورد غفلت و شمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی تعرض حال و  
مال ایشان نکند و ما را از مبادی حال الی آن سواهی تنبیه فاغنه منظوم بود باز جهان را  
ما منظور نظر میباشد بعد نوشتن این نامه چارم فرمود با چند نفر از اعیان دارالملک کابل بیت  
دشتم ماه مذکور روانه شایهجان آباد ساخت که سیاهول بواسطه نامه جایون فال و کابل  
بزیان و قتل بقتل حال راه قوم پادشاه و سلیمان حاصل سازند و بعد از ورود کابل بلیان  
بجلال آباد حاکم الملک بمناعت پیش آمده راجع ساخت و سیاهول را که بجای میرفت  
افغانی در انشائی راه کشت بعد از آن دو از دم ربیع انشائی بنا بر قلعه کاه و غله از کابل  
برخاسته و فوجی بفرستاد قلعه ارک ما مورسانته که بوستان جاریک نزول اجلال نموده  
سکرشان آن ناحیه را که شمال داد و تهر دان آنجا را باطاعت در آورد و دهم مجادی الاولی  
یوای توجه بجای کدیک که کمان خوش آب و هوا بود و فراخت افغانه آن سرزمین نیز  
جمعیت گروه در قلعه کوه باسکام اساس خود داری پرداختند و چون تاب غلظت در  
خود ندیدند طالب امان گشته مشمول عواطف گشتند و فوج بجز مروج که ما مور تبیه بهار جا  
بودند ماتم جوعه بانجام رسانیدند و جمعی از اولاد آن طایفه در سلاک غلامان انتظام داده در  
بیت دهم ماه مذکور بجنور رسیدند و از آنجا جمعی بپنج ترستامه جلال آباد و دایب افغانی  
که مرگب قتل سیاهول شده بود و ما مور گشته ندیدیم جلال آباد که مانع رفتن کابل بلیان شده بوده و قاتل  
سیاهول را دو نفر زدند و باقی را الی آن دیار طریق اطمینان پیچوده و در پیشگاه بیوم مجادی اخوی  
با تمام استقبال پیش آمده قلعه بصرف وینای دولت آوردند و بعد از آن قاتل سیاهول  
که در پناه کوه متحصن نموده بودند اسیری درآمد و چون ملک کابل از حوزه تصرف کورگانه بدست  
ناصرخان در آمد و بدینا و جمعیت فراهم آورده و مشغول خوداری شد و در حینیکه اعیان کابل با فرمان  
نادر شاه غازی شاهجهان آباد شدند مشغول نادر شاه در باب روانه کردن ایشان با ستم ناصر خان  
غرضه دریافت ناصر خان بیاس حقوق خداوند خود در متشال امر نادر شاه نموده و متبعل سامنق



آتش جلال پرداخت و بعلاده این معنی پشت هزار نفر افغانه خیر و پیش در راه و ناحیه جبر و انجم  
 داده و محافظت در بند خیر استغال و زیر و روز و از دم شمع مذکور بند را در نوکب نصیر انده فرا  
 گذارشته خود طرف عصر از راهی که گفته بخت و بس صعب و دشوار بود با فوجی از دلیران نیزه کذا  
 جریده با هم تنبیه ناصر خان یغار کرد و صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سی و نه فرسخ  
 راه طی کرده از بی راهه بسر وقت انجم رسیده ناصر خان از آمدن شاه خبردار گشته  
 بتیمه جنگ برخاست و صفوف لشکر آراست پیش تاران سپاه جلایر قلب ایشان رنجیده  
 و رطوفه العین جمعیت ایشان را پراکنده ساخته و جمع کثیر را بقتل رسانید ناصر خان را با مبعی  
 روسای سنده زنده و لشکر ساختند بقیه راه فرار پیش گرفتند و بعد از سه روز که سنده به  
 لشکر ظفر اثر پیوست متوجه پشت و رنده افغان و دکنش را بقتل خود آورد و هر که از  
 کوهستانیان سر نشویش برداشت سر خنجه نمود و در پانزدهم رمضان هرچشم اعلام نصرت  
 انجام بجانب شاهجهان آباد امتزایافت و امر حاکمین بخر صده و مقرون شد که رو داکت را  
 بهستین بسته افواج قاهره از آن بر دور عبور نمایند اگر چه تا حال معلوم نزدیک و دور  
 نه گشته که در هیچ موسم از رودخانه های پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور می باشد اما بر شاهان  
 اقبال نادری در هر یک از این رودخانه ها که نمونه بحر ذخار و شصت دریای خونخوار بود معبر  
 و گذر پیدایشه سواران و دواب یا با و سباب از آب گذشته و بخشش هزار کس از سپاه لاهور  
 که رایت فردی افراخته بودند قراولان فوج پادشاهی بعد از ایشان پرداخته غارت کردند  
 متعاقباً در شاه نیز عبور نمود و مقارن ایحال فوج کثیر از جنود سنده به بسر کردی رسیدار دینه  
 یکجانب سلسله جمعیت را انعقاد داده بامداد و ذکر یا خان ناظم لاهوری آمد و شش گروبی  
 لاهور مقابل قراولان فوج نادری گشته بغارت آمدند بعد از ورود نوکب نادری شاه  
 جو اسلحه لاهور در باغ شاه لاهور ذکر یا خان که تاب مقاومت در خود ندید کفایت خان  
 وکیل محات خود را بطلب ابان محصور فرستاده خود نیز روز دیگر بلازمت فانیز گشته

بیت گروپیه نقد و بخر فیل کو به بکیر با نفائس و بدایای دیگر برسم شکس گذرانیده  
 لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانیدند و شاه بخلاص فخره خروانی و استپاری  
 نژاد باریزین ترین و کمر خنجر و شمشیر مرصع و نوازشات دیگر او را مشمول عوطف خود گردانید  
 و فخرالدوله ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر او را از حکومت کن کرکه بودند و بی سروشان در لاهور  
 توقیف داشت باز با یالت الملک سرفراز ساخته روانه آن ولایت نمود و ناصر خان صوبه  
 را که از جهل گرفتاران در رکاب نفرت قران بود مجبوراً به عوبداری پیشا و رو کابل سرفراز  
 کرده فوجی را تعیین نمود که بحفاظت معروضه بدگشتی ای پنجاب پرداخته مترو دین را  
 روانه اردوی ظفر قرین نماید القصد پادشاه بنده وستان آنوقت از خواب غفلت  
 بیدار شد که در شاه به پیشا در رسیدن سی کی و به نقد جواب عالیجناب و بیت  
 کد و پیه با عتقاد الدوله فریر و بیت کد و پیه بصمصام الزوال بخشی عطا فرمود و سرداری  
 لشکر ثواب عالیجناب معوض کرده نواب ناصر خجک را که در کن به نیابت پدر می پرداخت  
 بجناب نظام الدوله سرفراز فرمود نواب عالین ب غره رمضان خمیسیون کرد که خبر  
 رسید که پادشاه از آب انک عبور نمود و ذکر پاخان صوبه دار لاهور و پنجاب و عثمان  
 چون بیروی مقاومت در خود نیافت جاره خبر تسلیم ملک و متابعت ندید و پادشاه  
 سفاک بغرم رزم و خوریزی متوجه شاهجهان آباد گردید در نیوقت لاعلاج محمد شاه بهفد هم  
 شهر شوال بغرم خجک برآمده بمجناب استمبال و سواد پانی پت ورود نمود و در هر اولی  
 نواب عالیجناب را و دیمینه صمصام الدوله به بخشی را و دسیره اعتماد الدوله وزیر را  
 و دلمتیش سبزر الملک سر بلندخان و مظفر خان و محمد خان شگش را مقرر فرمود و سپهان بعض  
 نادر شاه که بیت و ششم شوال از لاهور رنجهت نموده از رودخانه های ژرف عبور کرده  
 بهفتم ذیقعد وارد سرحد شده بودند رسانیدند که محمد شاه پادشاه با سیصد هزار مردمانی  
 و دوی هزار فیل جنگی و سه هزار عراوه توپ اثر در دمان برق آهنگ و اسباب و اثاثه رزم

و آلات جنگ که کمال پیه پنج منزل شاه جهان آباد نزول اجازت نمود و چون رودخانه فیض  
 که علی مردان خان آنرا بشاه جهان آباد جاری کرده از یک جانب کز نال روان و جانب  
 دیگرش بخیل پیوسته است آن مکان را حصن سیرانسته و افواج را ترتیب داد و توپخانه  
 را محیط اردوی خود ساخته بفرم مقابل در آنجا توقف و زبیده است مادر شاه به استماع  
 این خبر شش هزار سوار قراولان پیشتر فرستاد تا حوالی اردوی محمد شاه رفته دست بردی  
 نموده و تحقیق احوال کرده چگونگی بعرض رسانند و بعد روانه سانبه ایستان رفتند و  
 نیز از سربند حرکت نموده بنزل رجسیر دوازده گروبی از سربنده آمد و نهم ماه مذکور در  
 قصبه بناله بنشینت کردی که تا کز نال سی کرده مسافرت داشت کشته قبایل و بنه نمود و  
 بسر کردی فتح علیخان افشار در آنجا گذارشته و بم آناه از آنجا به کوچ کرد و پانزده گروه  
 راه ملی کرده در محفل شاه آباد فرود آمد و قراولان بهمان شب بحوالی اردوی محمد شاه  
 رسیده و جنگ قزاقی کرده و جمعی قتل و چند کس را زنده دستگیر ساخته اسیرای غلام  
 بنشینت کرده برگشته توقف نمود و شب یازدهم و ساعت از شب گذشته چند کس از  
 قراولان اسارا را بحضور مادر شاه آوردند که تحقیقات زبانی از ایشان معلوم آمد پس  
 آنرا روانه اسیرای غلام نموده بقراولان تا یکد فرمود که همان سرتوقف و زبند و جمعی  
 از یک تار ازین عبادت نشان در آنحوالی از روی حسرم و ثبات بقراولی بردارند چون  
 از اسیرای مذکور تا کز نال شش فرسخ مسافت و چهار کرده آن تمام بخیل شعل برگیراد و بار یک  
 و دو کرده دیگر نه بجهه خالی از بنیه و راهش هموار بود و سر کردگان قراولان را دو دسته  
 کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستاد تا مکان نزول و هموای زمین  
 و کیفیت بخیل و میدان جنگ را تشخیص نموده در اسیرای غلام امر و دست کرده و تحقیقات  
 بعرض رسانند و بتاریخ دوازدهم آناه کوچ دوازده کرده می نمود و بتاریخ سیزدهم در قول  
 شاهزاده نصیر الله میرزا با جمعی از خوانین مابوده و خود و فوجی از دلاوران را همراه گرفته بهنگام

صبح از آنجا کوچ کرده یک ساعت و نیم از روز گذشته بوار و عظیم آباد شد و در آنجا سر کردگان قزاقان  
بر وفق فرمان خانته گزشتند و اسباب را که از اردوی محمد شاه دستگیر کرده بودند بحضور آوردند و  
بعد از تنبها را از آنجا بوضع پرست که محمد شاه از دست برد قزاقان تا بدین صحن کرمان کشید  
و جهان بکمان را که جای محکم است ماسن عافیت ساخت و سر کردگان قزاقان که ملازمه است  
تاری و عربی و دی محمد شاه را بودند بعرض رسانیدند که هر دو طرف بنشینند و زمین سطح  
نشانیست و دل لشکر فیروزی و قابل میدان جنگ باشد نسبت و راهی که به اردوی محمد شاه  
برود نیست ببلخی معصب است و از شاه باستماع این کیفیت چنان قرار داد که سمت تصرف  
از اردوی محمد شاه شود پشته از طرف بانی است که مانندین کرمان و شاه جهان آباد واقع است  
و میدان وسیع و هموار دارد و دست و زانوب را یات باید نمود اگر محمد شاه بمقابل  
آید جنگ باید پرداخت و از جهان آمده رایت نسبت شاه جهان آباد باید افراخت چنانچه  
چهاردهم آن ماه پیش از طلوع آفتاب از منزل مزبور حرکت کرده از رودخانه فیض گذشته  
در دو فرسنگی اردوی محمد شاه در مکان هموار سطح خنام فلک احتشام زد و خود با یکس  
از دلاوران ظفر انجام تا نزدیکی معسکر محمد شاه جا نیکه علیا و سیر قفا و توپخانه ایشان  
نمودار بود و بای جهان نورد را بمبار قمار ساخته بلشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته  
بنجمله خود بازگشت و هنگام شب بعرض رسید که بر مان الملک حادث خان صوبه ار  
اود و پورب با جمعیت سی هزار یا بیست هزار و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد  
محمد شاه وارد بانی پست شده فی انور جمعی از سپاه بمقابل او آمدند و اگر چه همه جا  
بفاصله نیم فرسخ کم و بیش اطراف اردوی محمد شاه جولان گاه سپاه مادر شاه بود  
اما باز فوجی را چنان شب بر سر معسکر بر مان الملک فرستاد و با نوزدهم آناه از آن منزل  
حرکت کرد و مقشون خود را سه قول قرار داده شهنزاده نصر اندیز را فرمود که از  
جانب شمالی دریای جمنات احوالی کرمان آمده رایت قرار افرازد و خود با بین رودخانه

فیض و جبار اسیر کریان گردون نظیر ساخته با جمعی برای ملاحظه فرودگاه و موضع جنگ عازم آرد  
محمد شاه شد در عرض راه قراولان که شب بر سر بران الملک حسب حکم رفته بودند خبر  
که حادثه خان که بفاصله یک مایل طولانی از لشکر محمد شاه رسید بود از آنجا جریه گشته  
و خانه و بنگاه را عقب گذاشته در نیم شب از سیرامه خود را بار روی محمد شاه رسانید  
و قراولان شاهی بقرب او رسید بسیاری از کسان و اسباب او اقبل و اسیر و غارت  
نمودند پس مادر شاه نیز از محاذات معسکه محمد شاه گذشته شرفی اردوی او را فاعه ملکه بکفر  
که میدان مسطح بود برای نزول اختیار نمود و نظیر را حسب الامر با قول مادر شاه ملوک  
گشت و در آن موضع نصب الویه قرار یافت و چون بنهینان شریف کشتن عقب ماندگان  
فماز جمعی خزانه و اسباب از دست برد و پیش نازان خود را در شاهی به بران الملک رسانید  
عق غیبت و شجاعت او بمرکت آمد و از راه غرور ماده جنگ گشته با لوقت جهت استقرار  
استدعای نخست از محمد شاه نمود پادشاه بجانب پیر لاهور آمد و در آن موضع سواران را با خود  
خصوصاً در امر محارب حضرت جهان پناه بصواب دید نظام الملک صفی و عمل سفیرانید و فاعه  
لازم که بنهینان را ای صواب نامی آن نواب سر پادشیر اقتضای نمایند عین صواب است پاد  
نیر بر زبان آورد که بحق چنان است آنکه و انشاه بجانب نواب عالیجناب نمود که درین باب  
چون سواد نواب مستطاب مخاطب با بران الملک شده فرمود که با وجود قرب چنان دشمن قوی  
از بی پروای بنگاه را عقب گذاشته بتعمیل تمام خود را محصور رسانیدن مناسب نبود بهر  
حال آنچه شدنی بود شد فی الحال و مثل خود رفته فرود باید آمد تا سبب از عقب راه آسود  
شوند فردا بعنوان غنایت از روی با اتفاق بهر یک تدارک باید پرداخت بران الملک  
تسوا کار فرموده جواب داد که توقف در تدارک محمول بر عین میشود و روی پادشاه با فضل  
یازده هزار سوار چهار جنگ از روده با توپخانه بسیار موجود دارد و نقد کل در محارب بهر  
و کوشش بجای آرد که از احدی بحسین خاکی نیست یا بتائید از روی مقرر و تضم گرفته

در معرکه قتال کشته شدند و عظام سپید و فیلان کوه پیکر و توپخانه پادشاهی و اسباب بسیار  
 بحیطة تصرف شاه در شاه درآمد و تا عصر عرصه میدان از وجود سپاه هند خالی و باجسای و لشکران  
 مشغول گردید محمد شاه پادشاه با نظام الملک و قمرالین خان وزیر اعظم چون فریب  
 باز وی خود تسویه مصروف و اعلامی صولت نموده بود و معبر خود برگشته دست  
 بذیل تحصین نزد نواب عالیجناب از وقوع این چنین شکست رسیدن شب  
 عریضه بمجموع فرستاد و ضمن اینکه احوال وقت جنگ مانده است بهیچای خود استقامت  
 و زریده فردا ترتیب فوج داده تدارک باید گوشه سپارد این رای صواب ناپسند  
 شاه و وزیر و جمیع اعیان گردید و امپدازان پادشاه اعظم و الدوله قمرالدین خان وزیر  
 و دیگر اعیان و اربکان را طلب فرموده که تکلیف نموده هر کس صلاح جنگ بعضی  
 و الا نواب عالیجناب که صلاح در جنگ نمیدید و عرض نمود که صلاح در مصاحبت  
 است برمان الملک و امیرالامرا اگر چه نیت و حمیت و شجاعت همان نثار شدند  
 لیکن سخن ناشنوی کار کلی حضرت ولی نعمت را ضایع کردند بحال استداده جنگ اینجا  
 هست بر حضرت مخفی نیست بالفعل صلاح محمد و نیت که دست از خاک باز داشته  
 با رسال پیام اطفا می نماید رفته بایا نمود اگر چنین کردار و لطف گفتار صورت نمیده  
 رونود فموا المقصود و الا متوکل علی الله مانده جنگ بایستد پاوت و فرمود همین صلاح  
 مستحسن و محض صواب است صاحب تاریخ جهان کشا بن زبان قلم داده که بعد از وقوع  
 این چنین مستح نمایان چون محمد شاه اطراف خود بوجوه حال و خندق و توپخانه استحکام داده بود  
 و در شاه سپاه خود را اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصره اردوی محمد شاه مامور شده  
 به تدریج راه فرار رهنمایان پرداخت چون کار محمد شاه بجزایر انجامید روز سیوم قطع سلطنت  
 از خود کرده و افسر سروری از سر برگرفته با خوانین و امر با استظهار تمام پیشان و در شاه  
 آمد بهر صورت چون محمد شاه برای ملاقات نزد شاه رفت و در شاه شاه داده نصیر اندر

را تا خارج اردوی خود باستقبال آن پادشاه فرخنده خمال فرستاد و هنگام ورود خود  
 نیز تا بیرون خمیه استقبال نمود و بتغییم و کیم پیش آمده و دست آنحضرت را از روی لطف  
 گرفته بر سینه نمیداشت و بچشیدن ساخت و محمد شاه هاشم آفرین در خمیه در شاه تناول نمود  
 بعد ظهر معبر خود مراجعت کرد اما افواج نادشاه بهمان پنج دست از خاصه باز نماندند  
 محمد شاه روزمانی با امرای حضور و مردم محل اردوی خود کوچ کرده عازم اردوئی  
 نادشاه شده و در حال معسکریه فرار گرفت عبدالباقی خان زنکنه که از اعظم امرای  
 نادشاهی بود با جمعی با مور گردید که همه جا بهمراهی رکاب سب آن پادشاه بوده با و از  
 همانداری از شرطین دست گذاری پر دوز و نادشاه بر مان الملک را وکیل مطلق  
 ردایتن و صاحب اختیار فرموده مقرر کرد و طعام سب خان جلالت با چهار چهره اسوا  
 با تعلق بران که قبل از ورود و مکتب شاهی شاهی بهمان آباد رفته به بند و بست شهر پر دوز  
 و در قلعه پادشاهی محل نزول شاه مقرر نماید بر مان الملک بشاه بهمان شتافیه حکام  
 شاهی محل آورد و بعد از آن نادشاه غره دیجه از آنجا کوچ نموده به چنانچه بهمان آباد شد  
 و به ششم ماه باغ شعله باغ منور کوکبه نادریه کردید روز دیگر در آنجا توقف ورزید و شاه  
 والا جا محمد شاه برای تباری لوازم دهانی مرضی شده پیشتر روانه شهر گردید و بنهم  
 آن ماه از باغ مذکور سوار شد و غازیان از ابتدای باغ تا در دولت لری پادشاه  
 صفایستند و پادشاه را می تمیزی از زلفیت با می گران سب و افسه نصیه از سر کانی  
 پادشاهی انداختند و قلعه را که از مسجد ثبات پادشاه معدلت نشان شاه جهان بود و  
 سلاطین و و این چندستان بود مقرر کوکبه دولت ساخته میراثه را نیز در آن قلعه با واد  
 و چون جناب محمد شاه سفره ضیافت کسر و نوا در شاه بعد انقضای مجلس بهجوبی آنحضرت  
 پرداخته فرمود که موافق عهدیکه از روز اول قرار یافته سلطنت بنده و سنان آنجا با  
 پادشاه تعلق دارد آنچه امداد و رسم و داد است بمقتضای ربط ترکمانی و باره دولت

ابد پیوند کورگانی بعمل خواهد آمد محمداً بشکرانه این طاعت کتاج بخشی علاوه جان بخشی یافت افراد جوهر  
 و خزان و آذانه پادشاهی نظر مادر شاه در آورد و بر خند که مادر شاه و بنابر علومیت از قبول  
 ایا نمود اما بنابر مبالغه و پاس خاطر پادشاه و الا اجازه قبول نموده عثمان امین بخت با خزان  
 بیومات تعیین فرمود و روز عید که مادر شاه طرف عصر نسرل محمداً در آمد شام آن روز  
 و هر دو رنگ فتنه عجیب ریخت و نقش طرفه بر انگشت تبیین این مقال و تفصیل این احوال  
 آنکه شب یازدهم بدون آنیکه از جانب محمد شاه اشد دیا از طرف سحارف تحریر می و  
 شود و شخصی از او باشی شاه جهان آباد از پائین قلعه باو از لب گفت که مادر شاه در قلعه از  
 دست خواجی سرائی پادشاهی کشته گردید او با نشان شمر بحدت نیدن این خبر با مردم فوج پناه  
 که در شھر فرو آمده بودند در آویخته در مرگ اسم دست درازی کوتاهی نموده و قریب دو  
 سته هزار کس از لشکرش را به بیخ نافرمانی و خجسته نادانی و پنجه قربانی ساخته خون ایشان  
 را عاصی شب عید و خضاب دست امید نموده سرخپ و لیری را بهمان کشی رنگین کردند  
 و از آنجا پائی تهور بر سر فیلی نه مادر شاه و فتنه فیلان باشی را کشته فیلانرا متصرف بکشتند چون  
 پرده شب حائل بودند مادر شاه در آن وقت حکم نمود که دلیران سپاه از مقام خود حرکت  
 نکنند و دیده از خواب بسته و را ما کن خود ثابت قدم باشند تا فدا یا پانچ مفر گردد  
 عمل نمایند و علی الصبح که خورشید جاساب تیغ از نیام مشرق شید با هیئت جنگیگین  
 و صولت سبکیگین از قلعه برآمده در مسجد روشن الدوله نشست و بعد از تحقیق آنیکه در شاه  
 دوشینه از کدام محله و چه جماعت صادر شده امر به تنبیه آن کرده و قتل عام انحلات  
 فرمود و سپاه و مادر شاه از جمیع اصناف چه قزلباش و چه ترکمان و چه اذکب و چه  
 بلوچ و چه افغانه دست قتل کشاند و هر دو بیحیات را که دیدند کشتند از کشته با  
 پشته داشت و تا یکپاس بازار قتل عام گرم بود و صدای بزن و کیش بلند و از امر  
 سید نیاز خان داماد اعتماد الدوله و له خسه بوبره نواب عالیجناب و محی الدین علیخان و غیر



بقتل رسید بعد یکسان نواب علی بن ابی طالب بر تاج پادشاه در وقت قتل او کشتی  
 ماری غرض نبود بقیام جرعت پیش آمد و بفرموده او را و نفره صاعده و مطلب امان نمود  
 تا در شاه گفت بهاس خاطر است امان دادیم و بیکدیگر امان دادیم ازین پس برآمد و طریقه  
 آتش مثل فروخت است و دست هر کس بر یکدیگر نهد و در میان خشاک گشت لله العظمت  
 و القدر است تا که بنده از بندگان خود را بچه پادشاه میزدند که خاخاکش بدین درجه رسد و صاحب  
 تاریخ جهان کشته شود و پادشاه قتل تمام اندوخته و بگیری تا در مسجد جامع شد و چهره  
 مردم مله دیگر نیز از غم و کینه ترشح شدند و از بهنگام طلوع نیز اعظم تا زمان غروب  
 در قتل و غنیمت و استغفیری واقع نشد و قریب سی هزار کس از خورد و برگ کشته گردید  
 و بهنگام شام مالی آنجا در مقام پستیمان و پادشاه و بجایه بواسطه نواب نظام الملک  
 قمر الدین خان و بعد و شفاعت و آمد پس التهاب آتش قهرنا در شاهی بر لال و خود بخشش  
 فروخت است و حکم بستر اسیران نظام و دولت و چون در شب خوش میزدند زخان و او قمر الدین خان  
 و شهسوار خان که از اعظم هند بودند بر سر فیلی نهفته مرکب قتل میلان با نسی و برون فیلان  
 شده بیرون صابر شهر رفته و جای متحصن گشته بودند عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان  
 دولت کورکانیه بودند و حکم و الامور برگزین ایشان گشته بودی ایسمار با چهار صد و هفتاد  
 نفر گرفته بکنه و آوردند و بجانان بر تیغ انتقام گشتند و صاحب خزانه عامه و زبان علم  
 که چون بر دپادشاه روز غم نهیم و بکجه سینه یک هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری شاه جهان آباد  
 مرگش مرگش را ساخته بران الملک آن روز تا شام در خانه خود امور فرموده شاه را سر براد  
 میکرد و لاکن از استیلائی و بی شقا طلوبس بیگانه داشت گاهی غشی میکرد و گاهی در  
 افاقه می آمد شب عید قربان قبل نفس بر آوردن صبح نفس او از پیکر عنصری بر آمد  
 شبیکه انتقال کرد و نواب نظام الملک آصفجه برای عیادت رفت و شخص را پیش  
 فرستاد که بتعظیم قیام ننمایند قبول نکرد و چون نواب آصفجه آمد با عانت خدام قیام نمود و

ریشه بر این محال است قتل بزرگ الملک است و چون او شاه از سرخون ششمانان بفرستاد  
 در گذشت به از الملک سراندهان بهادر دلاور جنگ را برای اندر مصادره و امور ساخت  
 به از الملک هاروناجا به استمال امر پرداخت و این افت مصادره بر سر ایشان شمر تا مراجعت  
 نمود شاه از شاه جهان آبا و اسناد و کشید و صاحب تاریخ جهان کشا بزرگان فهمیدند  
 که شاه محمد به سرانده کورکانیه را یعنی قطبی بیک و قتر محمد بیکم بخش را بهجت نامزاده  
 نصیر الدین را خلع کرده و تا یک هفته تنبیه اسباب مورد آرایش بزم سرور پرداخته است  
 و پنجم ماه مذکور شاهزاده نصیر الدین را بدین شاه والا جاده رفت و بعد از انقضای مجلس بعلای  
 جواهر گردان بهادریه بنحیر فیلی و پنجراس اسباب با ساز مرغ و خلایق شامانه مراعات  
 واقعا و بمل آمد و چون مستعدان که برای ضبط خزان و بیتومات مامور شده بودند انقدر  
 ظرف زرین و سیمین و ادافی و اسباب جمع بجا بر زمین و اجناس نفیض در آورند  
 که محاسبان و دفتر نویس از حصص و اعمای آن عاجز آمدند و از انجمله تخت طوسی بود  
 که کنوز یکا و قیاس و خزان و قیاسی رونمایی جواهر شاهوار از انسانی شایسته در ایام  
 سلاطین سابقه هندوستان دو کرور و پیم صرف ترصیع آن شده بود همچنین لای  
 خلطان و الماس های خشان که نظیر آن در خزانه هیچیک از ملوک و سلاطین سابق و عجم  
 وجود نداشت بخزان دولت ناموریه منتقل شد و امر او خوانمین دولت و اعیان داران  
 در ایام خود را می و صوبداران ممالک آراسی نیز کرور و دو کله از نفوذ و جواهر و درصع آلات  
 و نفایس اسباب بر رسم پیشکش نابدر شاه رسانیدند و بعد از فوت سعادتخان محصل  
 بصوبه آوده که هنوز فرستاده یک کرور زر که با صطلاح ایران بانصد بزرگواران باشد  
 با فیلان کوه توان و اسباب بیکران از صوبه مذکور که متعلق سعادتخان بود تحصیل نمود  
 غرض در ایام توقف از خزان سلطنت و پیشکش امر او صوبداران دور و نزدیک مساکو  
 پانزده کرور بکران در شاه انتقال یافت و از جواهر و خزان و اسباب و کارخانجات

و ائمه سلطنت که شایسته سلطنت تیموریه بمانند بمرکار پادشاه و الا جاگدانشته بیان و سیده ابواب  
 بسته بر روی بیوتات عامه کورکانه نشود و بعضا در وسای شکر که مصدر خدات شده بودند و غاربان  
 و ملازمان طفر قرین و غیره نگاران اردوی بایون علی العموم فراخور رتبه انعامات نمایان عنایت  
 نمود و فرامین عنایت تعیین بگی و الایات ابران غرضه و یافت که مال و جبات سه ساله ابران  
 عورتا بتخفیف مقرر گشت و روز سه شنبه سیوم ماه بهگی امراد خوانین دولت کورکانه از ایل خان  
 و شمیر و کار و جمیع واسطیان تازی نژاد محبت شد و مجلس خیره و آهسته آهسته استقامت  
 قدم محمد شاه نمود بدست خود مار که شاه مجید را با فخر سلطنت و کمر انصاحب را بجهت و شمیر  
 جمیع و دوش آن زمینده تاج و گنبد را بجو اهرگران با چنانچه مستاد سلاطین بنده است نایب  
 و زینت تازه داد و نگین پادشاهی بنده وستان را حکما کان بجعفر نش تفویض کرد و محمد شاه  
 ممالک که نظرت آب اکاب و دریای سند از حدت و شمیر مجای که آب دریای فرور بر سر  
 محیط اقبال نیاید جدا و ولایات شهنش و بنا در قلعہ بات تابعه را برسم ضیانت بنادشا  
 سقوط فرمود و چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی اکاب از قبیل غزنین و کابل همیشه داخل ممالک  
 خراسان شمرده میشدند و نیز قبول نمود در همان مجلس بگی امراد و اعیان دولت  
 کورکانه را بخدمت گذاری و رضا بونی خاطر اقدس پادشاه و الا جاہ ترغیب و الای شاهو  
 از انصالح مشفقانه که بکار دولت و ملک آید و رسم و راه سلطنت را شاید آویزه گوش بنده بشود  
 پادشاه و اعیان آن دولت ساخته فرمان داد که سکه و خطبه را که تا این زمان در ممالک بنده  
 بنام مار و اج یافته بود باز بنام نامی محمد شاه تبارکی رواج یابد و احکام مطاعه شمرند  
 و انقیاد و آنحضرت بصوبه داران اطراف و راجعانی اکاف فرستاد و محمد شاه را بر او  
 اراکمی گنید داده و جمعی از تنه واران ارباب صنعت بنده وستان را بلا زنت رکاب خود گرفت و در شهنش  
 بهنیم ماه صفر بفتح و ظفر از شاه جهان آباد رایت بر اجبت اخراجی شهنش را مقرر شد و در  
 توقف در شاه و در شاه جهان آباد اتفاق افتاد و نقل رفتی در شاه محمد شایک داشت بود که وقت یقین رسید و در ناکالین مار و

قهوه دان برداشت و نجان پر کرد و شامل شد که اول کبابم پادشاه به هم اگر بخواند خود بیم  
 یصل کند و در شاه را بگذرد و عرق قمر و بکرت آید و اگر بان قهار به هم چون نوکر او بستم بود ادب  
 می شود چه آقای خود را گذارستن و خدمت دیگری بجا آوردن و ادب نوکران و ملازمان نیست  
 و ناصر شاه که خیلی تیز رویش بود و در آن وقت از گوشه چشم نگاه می نمود و امیر خان قهوه به دست  
 محمد شاه داده عرض نمود که حضرت این نجان را به شاهنشاه زد دست خود توضیح کنند که شاهنشاه  
 همان حضرت اند و خاطر همان عزیز نادار شاه حرکت او را به پسندید و بجهت شاه گفت که با صف  
 بودن انجمن مردم ذی فراست زوال به سلطنت شما چهار سیه محمد شاه گفت از نا اتفاقی  
 ارکان دولت نادار شاه گفت آری این منجانب الله است که هرگاه اراده آلهی متعلق بزوال  
 دولت کسی میشود و نفاق در ارکان دولت او پیدا می شود و نقل میکنند که صولت نادار شاه  
 انجمنان بود که زهره شیران همیشه دلاوری در محفل او آب میشد کسی را یا رای عرض می کرد  
 در حضور او نبود و مگر نواب عالیجناب بی باکانه کلمه و کلام می نمود و نادار شاه هم بخر محمد شاه  
 یا نواب کبسی دیگر نمی طلب نمی شد و در محفل که محمد شاه و نادار شاه و کجانی شستند زیاده از  
 سی جمل کس از مردم جانبین در آن محفل باریاب نمیشدند و نواب را بر و انگلی بود که با دو  
 کس یکی خدمتگاه و دیگری اعلین بردار در حضور بیاید نواب عالیجناب یک و امیر صاحب  
 فراست و جلالت را بجای این دو عهده بردار قرار داده همراه خود میبرد و عرض هر که در آن  
 مجلس باریاب میگفت دور استاده میشد و از نزدیکان تخت هر دو پادشاه دوسته کس  
 می بودند و درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ که امیری بود و ایشان صاحب عقل و فراست  
 و لطیفه گو و بذله سنخ حکایت میکرد و شبیکه هر کاره آمده خفیه من گفت که فردا کوچ نادار شاه  
 و چون ضبط او مبرجه بود که کسی را یا رای آن نبود که افشای اخبار کنند من باو نش نواب  
 عالیجناب گفتم که النادس کا المعد و ه نواب ازین لطیفه سب را محفوظ است  
 چه لفظ کل بکاف عربی مفتوح در هندی یعنی فردا است پس نظر مفیش خبان شد که نادار شاه

فردا ازین جهان معدوم میشود آدمیم بر سر و قایح دکن که در ابام هرچ و هیچ مادر شاه در  
 سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و یک بوقوع آمد آورده اند که کوپال را فرستیدار برار قلعه  
 را که قلعه آراشخا حوزا الله خان بهادر بود بکمر و فریب و قبض و تصرف خود آورد و محسرا  
 سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و دو بالاچه را و در نواح برهان پور جاگیرهای جاگیرداران  
 منطبق نموده رایت فتنه و فساد برافراخت نصیر الله ولی عین قلعج بهادر با استحکام بیج و باره  
 شهر را پاخت و آخر کار از استماع خبر مراجعت مادر شاه و پیغام نواب نظام الدوله بهادر ناصر  
 که بوساطت غلام نقش بند همان کرده بود دست از ضبطی جاگیرها برداشته چهارم بیج  
 الاول از نواح برهان پور به جانب پونا روان شد و بعد چندی با نواب ناصر خجک  
 بهادر میناقشه بر خاک سنه خجک کرده صلح نمود چنانچه در باب دوم در احوال نواب ناصر خجک  
 مفصلاً بر زبان قلم داده خواهد شد و بتاریخ دوازدهم محرم سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و سه  
 باجیرا و در نواح برهان پور بنا بر سر جنگی که از دست نواب ناصر خجک خورده بود غصه  
 شد و نواب عالیجناب با استماع خبر مخالفت میان ناصر خجک و باجیرا و اندیشه مند شد  
 بقصد دکن از شا بهمان آباد و برآمده داخله خیمه گردید و چون خبر مصاحبت رسید باز  
 بدار مخالفت مراجعت فرمود و ذکر سبب توجه نواب مغنم تباب بصوب  
 دکن از شا بهمان آباد و آنچه که بعد و رود در دکن فیما بین آنغالیجناب  
 و نواب ناصر خجک رود داد آورده اند که نواب ناصر خجک بعین فوت باجیرا و کما دکن  
 را با از ممر دکن دانسته با از اندازه دار کرده از آن و حکمرانی و جوانی از جای خود رفته سز  
 اطاعت پدر بزرگوار پیچید و غزل و نصب خدمات و جاگیرها بکمر و الد با جعل آورده اند  
 خجسته بنیاد بصوب حیدرآباد عازم گردید انوار الله خان دیوان چاره بجز نقیاض دید  
 تمشیت امور موافق مرضی صاحبزاده مینمود و رفته رفته کار بجائی رسید که باغوائی بعضی  
 جلیسان مثل عبدالغریزخان و قتیاب خان و سید جمال خان و غیرهم جاگیرهای خالصه بهر

عقل اور اکورساخته بود نظر دور بین بران منافع صواب قرین نمیداخته از راه جهالت  
 مادیه پیاپی ضلالت گردید و باسی هزار سوار و هزار توپخانه بسیار بجزم زرم بالاس  
 کشتل فردا پور بغا صده سی کرده از بلده بران پور توقف کرده اول متورخان را برسم  
 رسالت فرستاده پیغام نمود که رتن و متق مہات دکن کلف اختیار و قبضہ اقتدار او باشد  
 و فدوی بہت القہری نموده حازم حضور ساطع النور شود جواب ای شامی کہ مطرہ صلاح فلاح  
 او بود گفت شد روضان مذکور ہم نوشت از نو و غور و زشتید و متبہ ثانی عبدالحسین خان ہر سامان  
 خود را فرستاده اعادہ بجان سخن بانمود فدوی چون دید کہ مزاج فاسدش سیح داروی تدبیر  
 اصلاح پذیر نیست بقانون آخر الدوا کی فراہم آوردن اسباب مدافعہ پرداخت و در فرصت  
 قبیلح بہت کثیر فراہم آورده مقرر نمود کہ از ہر انہور و روانہ پیشکش شدہ تا دیب مائہ فسادان  
 کوہتہ انیش پردازد و باستماع انیمعنی رعب تمام در بواطن خود کامان شقاوت فراہم راہ ہست  
 و از خیال حرب و قتال باز آمدہ موافق رای خسران انضام خود ما مشورت و مصلحت زدند نظام  
 الدولہ چون دید کہ ورق غرم باطل ہران برکشت و کارزار فکر و تدبیر برفت باطن آنہ پاس  
 خواندہ و بظاہر لباس درویشان در بر کردہ بروضہ منورہ قدوتہ الواصلین نصرت شاہ ہران الدین  
 رحمۃ اللہ علیہ زنتہ خود را در پناہ آن حضرت کشید محمد ششم خان بخشی منصبداران دکن باخان عالم  
 و سہباجی وغیرہ منصبداران افواج تبعیہ نظام الدولہ و توپخانہ وغیرہ نیز فدوی در گاہ  
 رسید اکہ رفتہ و المنہ کہ خبار فساد عظیم کہ موجب تفرق و تشویش علم بود آیا یاری فضل آملی فرد  
 نشست اما ہنوز قلاع حصیہ شل و زکدہ و طلعہ خیر و دیگر حصون در دست فتح باب خان و دیگر  
 مخالفان ہست و در حیدرآباد و مقابیر صوبہ را خالہ ویدہ سرغیبا و برداشتہ اند و کہو مقرر کہ  
 تباہی کلک کرناٹک در تصرف خود آورده جمعیت سنگین بہرسانید ماقتار بجانب حیدرآباد دارد  
 ازینجہت ارادہ قدونگی برای رفتن بصوبہ مذکور و انتظام و انضام کارای انجامست بعد ازین ہرچہ  
 بعمل خواہد آمد معروض خواہد داشت انتہی و بعد ازان نواب عالیجناب بہت ہشتم شوال محو

در بایستی نمود و دوازده روز بر ساحل آب پور نایب بود و درین نوبت که باران بی هنگام  
 بارید و غلغلان و زلزله آمد و کین و کسرت ملازمت نمودند و نایب عالیجناب حکم فرمود که  
 لشکر و کین آنطرف آب پور نایب را دل آگاه فرود آید و درین نوبت که باران بی هنگام  
 بجانب جی آگاه شد و ملازمت نماز گردید و درین نوبت که باران بی هنگام  
 برآمد و بود و درین نوبت که باران بی هنگام  
 در او شش روز نایب را در این غوغای بی پای جاوده بود که در کین و کسرت رسیده  
 و دو هفته روز نایب پور نایب را در این غوغای بی پای جاوده بود که در کین و کسرت رسیده  
 با دو هزار و سیصد و پنجاه نفر و درین نوبت که باران بی هنگام  
 و پنجاه و سه نفر و درین نوبت که باران بی هنگام  
 غایب می شود و درین نوبت که باران بی هنگام  
 باقی می ماند و درین نوبت که باران بی هنگام  
 و درین نوبت که باران بی هنگام  
 از روضه قیامه بلی که درین نوبت که باران بی هنگام  
 عالیجناب و موافق فاعده مستمر بود و در موسم برنگال افواج پور نایب  
 خود جریه باورنگ آب و آفات و درین نوبت که باران بی هنگام  
 جمعیت قریب هفت هزار و درین نوبت که باران بی هنگام  
 نوزدهم جمادی الاول در روز چهارشنبه متصل به حضرت برهان الدین اولیای رسید  
 است و درین نوبت که باران بی هنگام  
 سواد و درین نوبت که باران بی هنگام  
 جمعیت و بی سامانی بدین و درین نوبت که باران بی هنگام  
 متوکلان و خواجیم و قلیخان را بر اول و قبیل بگمان و درین نوبت که باران بی هنگام

دست چپ و مشهور خان را و سپید خان را بگلک مقرر فرمود و چون گاو آن توپ کشی بنود گاو آن  
 اهل حریفه شمر را گرفته توپها را کشیده بدشکمر آوردند و در آن روز ناصر خبگ در روضه نموده به  
 موافق فراموشان رفت نواب عالیجناب بجای خود استقامت و زورید و روز دوم آن سیم  
 جماعتی لانی ناصر خبگ بزم سوار شده به صحبت بنیاد زنی گردید و نهیبان خبر رسانیدند که ناصر خبگ در روضه اندک گنجی  
 فروخته و بهین پنج از زبان یکا بگوش آن عالیجناب رسید از غفلتی که بائی تغول بسته و در تیر بهین غفلت بر زبان  
 مبارک خود راند و مشروح بخواندن او عیبه جز نمود و گفت تمام محسب چون آلام فوج ناصر خبگ نمودار  
 گردید از جانب نواب توپ می بارید و بمشش آمد و با بخای روی او از پیام جان تسانی رسانید  
 و تا وقت شام خبگ در میان بود و بعد از آن از ظلمت شام و گرد و غبار سواران  
 و دود توپها هراس به بھای لشکر ناصر خبگ را دریافت و جهان و چشم ایشان تاریک  
 گشت تا اینکه بھکی راه فرار پیش گرفتند و فیلبان ناصر خبگ از ضرب تیر و بند و ق برترین  
 آمد و نواب ناصر خبگ فیس را راند و با معدودی چند خود را قریب فیلبان نواب عالیجناب  
 رسانید درین عرصه دو زخم تیر خورست مال نواب ناصر خبگ رسید و کمان بخانه  
 کمان در آمده خواست که از یک تیر کار ناصر خبگ با قام رساند سپر او بدایت محی الدین  
 مانع آمد غرض از چهار طرف دلاوران فوج نواب فیلبان ناصر خبگ را مکرر دار در میان گرفته  
 که سید لشکر خان با دتیز روی را که فرموده فیس خود را نزدیک فیلبان ناصر خبگ رسانند  
 و تکلیف کرد که بر این سوار باید شد ناصر خبگ از فیلبان خود بر فیلبان تیر کشید و کمان آمد و  
 شاد دانه فتح از لشکر نواب عالیجناب بلند آوازه گشت گویند در آنوقت حرز بقدر خان  
 بنیره سعد الله خان وزیر باصمصام الدوله شاه نواز خان مرحوم بنا بر پاس آشنائی گفت سپر  
 خود بخانه پدر میرود و شما کجا میرید آنچه شرط رفاقت بود بجا آوردید خود را ازین مهلکه کنار  
 باید کرد و متاثر الیه بمنظوق کریمه لا تلقوا از فیلبان فرو و آمده خود را کنار کشیده عزت  
 گزید و تا پنج سال معاتب نواب عالیجناب گردید و در ایام عزت بخیر و تسوید تا لام غمزه



اشتغال و زریذ من و برسنه کنیز اریکصد شصت نواب سطات عفو جرایم نموده بدستور  
 اور مجت یونی برابر فرارگر اندید چون کیفیت شکر کردن نایب صرنگ بعضی نایب سید نور و نایب صرنگ رشب  
 و زیمه علیده بجا طاعت نگاه داشتند و با بداد آن روز جمعه مسبت و یکم شهر نیکو ز شهر رونق افزا  
 شده نایب صرنگ را و روحی عبدالعزیز خان المشهور مقبول عالم بطریق نظر بند نگاه داشتند  
 و چون بر روحی عبدالعزیز خان نشانیدند و سید جمال خان را خانه نشین ساختند و ابراهیم علی  
 پسر حاجی محمد علی خان و مرزا حسن علی الخاطب بنامه قلی خان که قلععه دولت آباد رفته پناه گرفته  
 بودند و مردم دیگر که جانی دیگر مختص شده بودند متعرض حال آنها نگشتند و سید شکر خان  
 در جله وی حدت شایسته که از و ظهور رسیده بجا نایب صرنگ نواختند و حکم شد که کسی  
 نایب صرنگ را و حضور بجا نایب یاد کند و اگر ضرورتی پیش آید که نام اصلی او میر احمد خان  
 بر زبان اردو خدمات و خطابات اشخاصی که ساخته پرداخته او نید و قوف گویند که نواب علی  
 بعد نفع از ملازمان خود نذر گرفت یکی نظر فتح دوم در سلامتی نواب نایب صرنگ حکایت  
 چون قلندران خاص نواب نایب صرنگ بحضور نواب عاییناب آوردند به موسوی خان که منشی  
 معتمد و راز دار بود حواله کردند او قلندران را کثرت ده سی و هشت قلععه عرضه نمود و خط ارکان  
 دولت نواب عاییناب که آنجا بجهت چدرکس در آن وقت حضور حاضر بودند بر آورده بعضی سبانه  
 که عرایض ملازمان سکه کاران بقدر برآمده آن عاییناب نخست تغافل را کار فرموده هیچ نفر بود  
 و چون نوبت دوم موسوی خان کیم منی را و اگر ده خواست که بجا از نواب عاییناب فرمود  
 تصدیق بناید کشید فرمود که تا علی روگس از شتبار و آینه عرایض را در آن نشستند و بعد  
 از آن فرمود که این مردم چه بد کردند نخست بنابر مصلحت وقت با فرزند من ساختند بنای غیر  
 و چون مابودت متوجه نایب او شدیم باضمار صولت و سطوت ما هر سی و دو نفر او را بستند  
 و جمعیت او را پراکنده ساختند تا اینکه فرزند ما زنده بدست ما آمد با فرض اگر میان پادشاه  
 و یکی از ایشان برادر یا بچنین معاملت رو بکار بند ما هم البته نظر بدینا سازی بان نشان از دستیم

از کتاب پنجمین امور بنابر معاملت وقت مذاقعه دارو آدمیم بر سر مطلب با مضرنگ بعد شنگیر  
 کشتن مانی بار باب سلام و محرمی نشد و هر چند در دل نواب عالیجناب مهر بدی خوشنمیز  
 اما استبدال فکین اکتا فرموده غلبه نمود و منمود و اکثر اوقات در دربار زبان خود میفرمود  
 که چون میر احمد را چپک برآمده و نهایت بیابانی داشت ما گفته بعضی مردم محل را بیکه نشان  
 مانمود که دیم یعنی دانه بخر خورانیدیم و جهت نشانای او تفریح و زاری بسبب ریاکارانه فضل  
 حقیقی نمودیم اینمان میر احمد است که با من بچنین سلوک بپیش آمدند و اقال او را دفا اکبادنا  
 صغاسر هم اص انا کبیا سر هم اعل انا الفرض نواب عالی جناب موسم بزنگال  
 و حجت بنیا دلیر برده بقصد شجره طبرستان ناصرتنگ را سمره گرفته نهفت فرمود و او را خورشیدبان  
 کوچه نمود و بعد رسیدن بهدیر عبدالالدین حسین دان صوبه در آنجا که را که نسبت دادند  
 باشجاع الدوله داشت برای تسخیر قلعه مامور ساخت و او را اندک زمانی تزلزل در قلعه  
 انداخت تا آنکه قلعگیان قلعه را تسلیم اولیای دوات نمودند نواب عالیجناب میر بزرگ  
 امامی که پیش ازین فوجدار عالی دربار و سلطان پوز نامزد بود قلعه مذکور را تقاضا نمود  
 فوجدار می بکانه بنواجم قلعگیان مقرر کرده مراجعت نمود از پائین گهاث تا فردا پور  
 رسیده عازم حیدرآباد شدند و چون به ناندیر رسیدن غان توجه بجانب نندمار  
 حاجی سیتاح منطف گردانید و راجه گوپال سنگه قلعه دار آن قلعه را معزول ساخت  
 و برق انداز خان را قلعهداری آنجا بنواخت و ناصرنگ را در قلعه قند بار گذاشته متوجه  
 نندمار شد و چون مردم محل شفع نام خنیک شدند و مهر بدی بچشش آمد عفو تقصیرات نمود  
 باز طلب فرمود ناصرنگ بجز و اسحاق تمام آمده بر قدم مبارک افتاد و نواب عالیجناب  
 او را در محوش محرابی عباد و جوامی انگ از چشمان پدر و پسر روان گشت و غبار ناموشی فرو  
 نشست و در همین ایام نورالدخان دیوان سکر کا را عالی جناب که بیمار شده بود رخصت گردانید  
 به بران پور رفت و بعد رسیدن آنجا هر چند بمعاجم پرداخت لیکن بود و نماند و در راه منفردی

رخت سفر اخوت بر لبست و در روضه خضر شاهی بران راز آلهی قدس شریف و مدفون گشت نواب  
 عالیجناب بعد از انتقال او خدمت دیوانی بخدا بنده خان ابن امیرالامرا شایسته خان کنه کار  
 حضرت خلد گمان بود و تفویض نمود حاصل نواب عالیجناب بعد از انتقال او در شرف کبکزار و  
 کبکده و پنج داخل حیدرآباد شده بعزل نصیب تعلقات آن آنجا موافق ضابطه خود گذرنا  
 بر یکسال و دو سال کشینخص را بکبریا ملقه بحال نمیداشت احضار دولت بدیگری رسد و بچکس از  
 فیض آنعالیجناب محروم نگردد پرداخت و خواجہ موسی خان سپهر عبدالدوله را بصوبه دار سے  
 حیدرآباد و حزراند خلل بپڑد و در بصوبه دار می ماند بمرنه ساز ساخت و تمت بارخارا  
 بقوه جاری او میرونی و رایج در غیره مضامینت بجا پور بستور عمل ناصر جنگ بحال و  
 برقرار داشت و بعد از آن بخت بنیاد علم را بخت افزاشت درین آوان مرزا آید علیخان  
 و اما در شرف قلینخان که او دانا و شجاع الدوله ناظم بنگاله بود احرار سعادت ملک است  
 نمود پس از چند روز مرشد قلینخان نیز رسید و معزز و کرم گردید و دختر شجاع الدوله  
 مشهور به بنگالی بیگم بود و مرشد قلینخان نیز وار شده بطلب همان بیگم غرض اختصاص نیت  
 و نواب عالیجناب بعد چپاؤنی در حجت بنیاد و غسان غریت ملک کرناٹک نیت و راک  
 نیابت نظامت او رنگ آباد و نصیرالدوله عموی خود را از برانپور طلبیده بدستور عوض خان  
 مرحوم مامور ساخت و مجا پندان سپهر نصیرالدوله را به نیابت نظامت برانپور نواخت و بپوشید  
 دیوان سرکار نصیرالدوله بباد برای انتظام جاگیرهای بباد در مذکور در بران توقف  
 و وزیر و نواب عالیجناب بعد و بجمعی از اوز رنگ آباد و نواب ناصر جنگ را براه گرفته عام  
 ملک کرناٹک و آرکاش کرید درین اثنا منہیان بعضی اشرف رسانیدند که همیشه بمان  
 صوبه دار ادکله بجا پور بدست افانته گشته شد و کیشیش انکه است خان ابن الف خان  
 ابن امیرالامرا بختی تعلقات و نویدار کر نول بجا پور و پیرسالیانه بطریق پیشکش  
 بنموده قبول کرده بود و چند سال مرادای آن نقل نمود و چون نواب عالیجناب ببارآمد

نادر شاه جهان آباد شریف برده است خان در ساینده زربشکش نهایت تهاون  
 نمود و نواب علی نجاب بیگام حضرت بشاه جهان آباد است یار خان را فرموده بود که نزد  
 پیشکش چند ساله برزیده بمقتضای است استیصال خواهند کرد و است یار خان بهمین اراده  
 فوج بسیار نگاهداشت و به است یار خان پیغام فرستاده که از سرکار رود و اصل سنان  
 والا غفریب زمان افغانه به اسیری گرفته لشکر این خود را خواهم داد و است یار خان در  
 ظاهر طبیعت و لعل برداشته کیمز از سوار رود و هزار پیاده فراهم آورده از کربل برآمده  
 با استقبال است یار خان بعزم مقابلت یافت اگر چه است یار خان جمعیت ده دوازده  
 هزار سوار و پیاده با خود داشت اما همگان از ترسش روی بجنبگی و درشت گویی  
 او که فیض و شرف را بدست نام یار یکدیگر در بنجده خاطر بودند وقت جنگ مقصود کردند  
 آنچنین است یار خان بدست افغانه کشته شد و نواب علی نجاب بعد استماع این خبر نواب  
 ناصر خجک را در خلوت طلبید بشته شریک کنکاش نموده روانه آن سمت گردید و در  
 سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و شش بعزم بدو است کرناک بنواح ادمون رسید  
 بهستان که بنا بر قتل است یار خان نمائید و برسان بود و عارض مشعر غنچه قفسر  
 خود بحضور نواب خط بخش و پوشش پذیر فرستاد نواب سر باطل علم و گرم بی اعتدای است  
 او را بذیل عنق پوشیده و نواب ناصر خجک را هم نماینده از سر خط بخش در گذشت  
 و چون غریت کرناک و شبیه رکوم شبه پیش نهاد و است عالی داشت کربل را بجا  
 سی کرده گذارسته بصوب کرناک روان گشت است یار خان آمده احرار شرف  
 ملازمت نمود و تعقیبات او را معاف نموده بکربل حضرت فرمود و چون بنواح ارکا  
 رسید متوجه تسخیر قلعه ترچا پالی که در دست مرثیه بود گردید و در ایام محاصره جنبه  
 وفات نصیر الدوله تباریخ بیست و یکم ربیع الآخر که نیابت نظامت اوزنگ آباد باو  
 تعلق داشت بسبع شریف نواب علی نجاب رسید مجاهدان بسیر نصیر الدوله که بکربل

نیاست ناظم بران پور بود به نیابت خود عبدالنواب خان را مقرر نمود  
و باورگشته آبا و خوار را رسانیده به تشییت او را آنجا پرداخت نواب عالیجناب از استماع خبر  
علی اکبر خان را بصوبه داری موصیگیری جاگیرهای سمرقند و خوار ساخت و غایت نامه  
در باب حمل او بنام نایبان صوبه بران پور عرض و رایست نخست مجاهدان و  
عبدالنواب خان و علمداران صوبه در منصوبه ایساوی کردند و آخر کار مثال امر نمود  
علمداران و نواب عالیجناب بعد از تفرقه چنانچه ملک ترکها را از دست قوم تولیت  
که از مدتی متصرف آن جاگیر بودند از نزاع نواب بنوایه عبدالنواب خان که او را به چناری و صبا  
تولیت نمود و بود و با فرموده به پادشاهی غایت نواب ایساوی شدای مرگ شد اند برای بخیز  
حکومت آنجا خدا بنده خان و دیوان و وزیر الدین خان با و دیگر قهرمانان حضور را امر فرمود  
از راه دین خان با و شد و دولت بکشد از نواب و صاحب غم بود به جزات  
عزیز که که بکشد از نواب و رسید که برای حکومت اینجا به از کسی و بگزینت نواب عالیجناب  
فرمود آن کمیت گفته اندی ایند گاه انورالدخان دولت خواهد نواب قدردان بشم و نمود  
بدان ای غایت خان شد و الیه انورالدخان و در سمرقند و پنجا و بهفت جهت  
نیز و بهر تاه و جهت بنیاد و بر ما پور را ایستاد جهت از تر چنانچه ای محبوب خجسته بنیاد او  
و در بین آوان نه بیان انبار ابرخس رسانیدند که عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم از  
پادشاه به جو داری گجرات نیاهی گشته و ضییر شیکا داشت فوج و تبیه سامان صوبه داری  
و فتح باب خان به نیابت خان و دیگری رفقای نواب ناصر ملک مثل ابراهیم علیخان  
تینخان و محمد تقی خان مکرزات او بر میان بسته اند و متعاقب آن خبر رسید که مقبض  
قریبه قصبه کلیمه و رودخانه و آباجی کایکو ابرامیه که از مفسدان آن او که بود و بنابر  
و در ماه و یقده فیما بین جنگ به تعب شد و عبدالعزیز خان شکست خورد و اینجا که مفسد  
و فتح باب خان بقتل رسید و بقیه التیف هزار خرابی فرار نموده نجات یافتند و در

و یکصد و پنجاه و هفت نواب عالیجناب و در خدمت بنده شده ابو انجیرخان را با جمعیت فراوان  
 برای تنبیه بابونیک سرور مرمره که سر لشکر بی پروا داشت و در دستار خانان کورگ با حال او پروراند  
 سالار خانان معاودت نمود و نواب عالیجناب او را در خدمت برابنور داد و در دست نیکو نگه داشت و  
 پنجاه و هشت اندک عارضه جسمانی نواب عالیجناب را نمود و در بیست و یک سال مرگ او را در میان  
 بیاد او را در جنگ که نام اصلی او میرزا محمد رفیع بود و در دست حیات بقا این را در این شهر و در  
 دست نیکو نگه داشت و یکصد و پنجاه و نه قافله و دلبسته از توابع حیدرآباد که در دست نیکو نگه داشت و در  
 بعد محاصره در اندک مدت تسخیر فرمود و در بیست و یک سال اکثری از ارامه نیکو نگه داشت و در دست  
 و سهو خان و سید جمال خان و چند سیران را و در غیر جمیع که احوال آنها در مائرا را در دست نیکو  
 وجه بد مفصله مرقوم است در دست نیکو نگه داشت و در دست نیکو نگه داشت و در دست نیکو نگه داشت  
 نظامت برابنور که ابو انجیرخان به نیابت نواب خان سرانجام میداد و نواب مومنان در این شهر و در  
 کمریت فرمود و فوج جاری بکولانه به ابو انجیرخان که پیش ازین از تغیر فوج فاندان او عطا فرموده  
 بود بجا داشت گویند در بیست و یک سال از گنجی بابان قحط غله در خدمت نیکو نگه داشت و در دست نیکو نگه داشت  
 و بجزات و اکثر مالک بنوبی بابان در جده رسید که قیمت یک پله غله نشتاد و در دست نیکو نگه داشت  
 مذکور نواب عالیجناب نابیرضا آمد احمد خان ابدالی جانب شاه جهان آباد با وصف  
 کمال مزاج مبارک بقصد ملک بادشاه انجسته نیکو نگه داشت و در دست نیکو نگه داشت و در دست نیکو نگه داشت  
 از روی اخبار معلوم انجست که احمد خان ابدالی از دست شاه خلیف میرزا  
 نهریت یافته معاودت بدربار نمود و ذکر آمدن احمد خان ابدالی و قلمرو  
 بشد و نشان و شکست یافتن او از لشکر پادشاه نصرت نشان و  
 رحلت پادشاه فردوس آرام گاه بجوار رحمت آله و انجیکه بعد از  
 آن به قو قو پیوست آورد و اندک چون احمد شاه ابدالی از مرده بیادان  
 نادر شاه که در حضور نادر شاه پلنگ با نیشی شده بدو فوت او بر قندار و کابل ساطع گشته

سکه و خطبه بنام خود کرده بود و در سینه کینزار و یکصد و شصت و یک از قندار لشکر مصوب  
 چند کشیده میزدند و ری الحنا طبیب شاه و ارغان سپرد که با یارانشان ناظم لاهوتی با مقاومت و خود میزد  
 از لاهور برآمده بودند و وادی فراز گردید احمد خان ابدالی لاهور را تاخت و تاراج نمود و رایت  
 توجه به مصوب شاهین آباد و فراخت فردوس آرامگاه بهار بر سر استیقا به نفس نفس خود  
 از دار الخلافت منتقم نمود و فرزند خود احمد شاه را با اعتماد اله و له قدر الدخان وزیر و اولی الامر  
 صفدر خنک و راجه بای جمیر و دیگر ارکان با فرنگ بدافع ابدالی روانه ساخت تا هزاره  
 از سر نه گشته کنار و ریای تلج برگذر باچی و از هزاره اول ابدال فرمود ابدالی باستماع  
 این خبر به اتانز خوف از مقابل گشته باسی هزار سوار از راه کوه دانه سپرند و رود نمود و  
 سیر فوهم به بیج الاول سینه کینزار یکصد و شصت و یک و دست تباراج شهر کشاد و هر که شمشیر کشید  
 او را بیا و فنا و دشمنان هزاره احمد شاه از شنیدن این خبر خان غمیت بجانب سبز نه معطوف  
 گردانید و بعد وصول لشکر فیروزی تباراج با هزار و بیست و یک الاول آتش هلال و قال منبگ  
 قضا را میت و دوم ماه مذکور روز جمعه قدر الدین خان وزیر دخیه نماز چاشت میخواند که  
 گو که قوب از لشکر مخالف رسید و کارش با انجام رسانید و وقت واپسین نیمه گرفت چنان  
 نشود که در تعریف من از دشمن مافل نومنانا بسیار بوده بدافع آن پروازند راجه سپرنگ  
 به جرینگه سوانی و دیگر راجه بای صوبه جمیر از گشته شدن وزیر هراسان گشته با جمعیت  
 فریب دوازده هزار سوار راه گریه بکند و پیش گرفتند تا هزاره و معین الکاک و دیگر سپران  
 وزیر و صفدر خنک بای ثبات افشرد و بجنگ رستمانه پرداختند و تا میت و هشتم شهر مذکور  
 بازار کدزار گرم بود احمد خان توپخانه لاکه پراز آلات ششباری بود دست آورد اتفاقا  
 از آتش گرفت و بسیاری از لشکریان در آنی را بسخت و شاه در آنی از میت یافته راه کال  
 پیش گرفت و آفت رفت ماده تا پنج است تا هزاره و امرای مسافتی بتعاقب پرداختند و این  
 آشامیدن با شاه به پیغمون که مزاج با بسیارنا ساز میت برگاه فتح رود بدزد و در رحمت

نماند غرض در یافت نوشتنهای و کلام مضمون فرمان تحقیق انجامید بنا برین پادشاه زده  
معین الملک را برای بند و بست صوبه سیاح در لاسوگرگداشته متوجه دارا اخصاقت گردید  
و پیش از رسیدن شاهزاده مهینان سبع اجمال شاهزاده رسانیدند که نسبت و سیم  
شهر نزد کور محمد شاه پادشاه بغداد و سس برین آرامگاه ساخت آورده اند که ملکه زمانی  
دختر محمد نسج شیرز و غبه پادشاه فردوس آرامگاه این امر را اخفا نموده تا قه سرخ استیر  
بجانب احمد شاه در ستاد و تاسه روز این خبر مخفی ماند بعد از آن بر ملا شد انگاه امرای  
مکتفین و مدفین پرداختند و در شکر پادشاه زاده این خبر اول بابو منصور خان بهادر و صفی  
قریب منزل کرنا و پانی پت رسید ابو منصور خان سامان جلوس تریب داده و با نجا  
احمد شاه را بر سر سلطنت نشاند و جمیع ارکان دولت آداب تهیّت بجا آورد و در روز  
دوم از آنجا کویع نموده متوجه دارا اخصاقت شدند گویند باینده خبر سپهر جهان شاه المعروف  
با جمعی صاحب برادر فردوس آرامگاه سپرد و همیشه در دست گرفته از مجلس شهنشاهان بر نی  
آمده تر صد آن شد که امر او را بر تخت نشاند ملکه زمانی اطلاع یافته روز از فروغ خان  
خواجسته فرمود تا در اگر گرفته و در خمیس آورده زیاوه از سابق بر اوتیف نمود بجانب  
ابو النصر احمد شاه پادشاه نزول اعلان بد اخصاقت فرمود و ابو منصور خان را مفتی امور  
سلطنت گردانید و چون خبر گشته شدن اعتقاد دلد و له و انتقال پادشاه بغداد و سس برین  
بتقدیم تا اخیر ثواب عاینجاب که در آن وقت بقصد شاه جهان آباد بجا بر بان پور  
رسیده بود و رسید نهایت غم و اندام پیرامون حال گشته داخل بر پا پنور گردید و در تعزیه  
هر یک از پادشاه و وزیر سه روز و نوزده ختن لوبت منع فرمود و بعد از آن از استقامت  
خبر جلوس احمد شاه پادشاه بر سر سلطنت حکم ثواب ختن لوبت جشن جلوس شاهی فرمود  
در آن ایام که مزاج مبارک از جاده اعتدال انحرف و زده بود و اطباء بجا بجهت برداشتن  
و اکثر آن عاینجاب بر پاگی دار شده بسیر کراره که یکی آنرا تعمیر کرده بودند برای تفریح



طبع الفات می فرمود و چند روز بجا نجات یافت بنموده چون اخبار خدای امار صوبه حیدرآباد  
 و ناند میر بیگ شریف رسید جهت بندوبست آن هر دو صوبه با و تحب بیاری همک و شدت  
 ضعف از بران پور برآمده و در نیمه که جانب جنوبی زمین آباد است خسته بنیاد ایشان و کرده بود  
 داخل شدند و فرنگی را موافق معمول همراه گرفت و در بنام بان میوسم شدت بارید از گرفت  
 گل ولای از آنجا کوچ کرده برکنار دریای پیتی قریب بپوسن ناله فرو و آمد روز بروز قوت ضعیف  
 و ضعف قوی میشد تا اینکه سر رشته اعتدال مزاج از دست رفت و آثار سفر آخرت بود گذشت  
 پس تبایخ چهار ماه جادی الاخر سینه بکمر از و یکصد و شصت و یک بجزی ثواب ناصر بگ  
 را طلب داشته کلمات بواعظ ارشاد نمود **ارشاد اول** آنکه شش و کن بالانام که با  
 مرثیه که رسیدار این ملک است شستی و زرد و و یکم آنیکه در بدم بنیاد بنی آدم که بنیاد  
 رب العالمین است تامل کند و مجرم واجب القتل را بقاضی که حاکم شرع است تفویض نماید  
**سیوم** آنکه استراحت دوست نباشد و ترک سفر نکند که بسا انتظام منوط بانست و نه  
 جهت استراحت خلایق ضرور داند و تعیناتی مردم سپاه بتقاریب اوطان آنها تا قطع نسل  
 نشود لابد شناسد چچهارم آنکه اوقات شبانه روزی را برای بندگی خدا و انجام کار  
 خلق الله و استراحت خود توزیع نماید و هیچگاه معطل نه نشیند پنجم آنکه در جهات استراحت  
 از نفایس متبرکه که بزرگان و درویشان بنموده بانست **ششم** آنکه اوقات حق کسی نکند  
 و ملازمان خدمت گذار را بتجربت نجات مینواخته باشد و بعد یکسال دو سال بغزل  
 یکی دیگر یا مامور سازد اما ادنی را بکار راعی و علی را بکار ادنی مقرر سازد و هفتم  
 آنکه مدبر هر کس نگاه دارد و در ادران غیر را مثل فرزندان داند و از آل را در محفل خود بار بار  
 بخواند و آداب ظل سپاسی که خداوند نعمت انداز دست ندید و ارشاد والی ایران باز  
 غلبه بدلی رسید و بفرط غنایت ما را بطلای سلطنت هندوستان اشعار کرد فی القوم  
 عرض کردم که ما مردم نوکر پیشه مشهور بکرامی خواهیم شد و حضرت را به بدعهدی شهرت

خواهند داد مخطوطه نظر شد و آخرین گفت هشتم آنکه تا ممکن و منفرد در جنگ از خود و اقامت  
 که جمیع طرف ثانی کم باشد و چون طرف مقابل مبارزت نماید استوار از خدا نموده بدافعه بود  
 و با آنکه در صلح زند جنگ بخوبی نهم آنکه قید مورد پشت و را مداس را که بر بزرگ دولت  
 و محبوس در قلعه محمد نگر اندر مانگند که قیادینها موجب انتظام امور ریاست است بعد از این  
 ارشادات فرمود که پروید و بند و بست کار خانات پروید که مملکت زیاده یافته نمی شود  
 بخدا سپردم که حمایت بدید و خدا معین شماست نواب ناصر جنگ پس از اجتماع این کلمات  
 گریه و زاری آغاز نمود و نواب فرمود که این وقت گریه نیست بیرون رفته بر تنظیم امور باید  
 پرداخت نواب ناصر جنگ حسب الامر با چشم گریان و دل بریان بیرون آمد و شروع به تنظیم  
 و تنسیق امور نمود که نواب عالیجناب توجه بهشت شد و همین فقره یعنی توجه بهشت تار و پود  
 رحلت آنعالیجناب است لاش را شب بچنان گذاشتند و با و آن در جایی که قبضه ابرو  
 شده بود تقبیل و تکفین پرداختستند و بعد شریف را در تابوت گذاشته و نماز گذارد  
 و روز نهجسته منیبا نمودند و بعد رسیدن تابوت در آنجا در روضه حضرت بران الدین سر  
 قدس سره نجاک سپردند و در همین سال فردوس آرامگاه محمد شاه و وزیر او اعتماد الدوله  
 قمر الدین خان از جهان فانی به عالم جاودانی شناختند میرزا دبیست گشت تاریخ چون  
 کشیدم آه موت شاه و وزیر آصفیاه و هم از دست قطعه سه رکن ملکتمند از جهان  
 رفتند نقاد حیف سه در بیکانه از کف دهر برای رحلت این هر سه یا قسم تاریخ  
 نماز شاه زمان با وزیر و آصف دهر مخفی نماز که اول قمر الدین خان وزیر تاریخ  
 بیست و دویم ماه ربیع الاول و بعد از آن فردوس آرامگاه نقاد صلیه کیا و چند روز  
 در او انجا ربیع الثانی و بعد سی و هفت روز نواب مغفرت آید بروضه رضوان  
 خرامیدند و سینین عمر شریف نواب مغفرتاب نقاد و نه سال بود از آنجمله بیست سال  
 در خدمت پدر بزرگوار خود و بیست و نه سال با امارت و کامرانی گذراند و در بیست سال

بریاست شش صوبه دکن سپری گردانید و نیز غلام علی آزاد با گرامی و خزانة عامه زبان  
 علم داده که نواب حضرت آتاب وقت طاعت شش سپرد الا که گذاشت یکی بر محمد نجاه  
 میر الامرافیروز جنگ و دوم میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ و برادر از بطن  
 یک در سیوم بر سید محمد امیر مالک صلاحیت جنگ چهارم منجانبه ثانی بنظر  
 عینجان با درسد جنگ پنجم بر محمد شریف بسالت نواب بران مالک منجانبه خطاب  
 سماع مالک خطاب گشت ششم بر منقل علی ناصر مالک و مهمات استی فرزند  
 جدا گانه اندوکر محامد آن عالیجناب نظر کرده حضرت و ما سید انجناب  
 مستطاب از اعظم امرا می دولت تیموریه و تهریه در فتنه حضرت خلدو مکان بود و جمیع آما  
 فردوس آرامگاه عیال او بودند و آداب فرزندان تقدیم میرزا میدند و در امور معاش  
 و معاد صاحب دینی و صاحب فکر ثاقب بودند و حالت گستره و اضاف کردن و وصولت  
 صاحب تکمیل مشیت امور بر طبق فرموده خدا و رسول که سرایا حاکم است می نمود و از تهریه  
 تقدیر که منع و منعی عنه است نهایت بری بود و نهایت یکانه که دیوانی سکه که فین  
 مدار خود با پانصد روپیه و رما به نجایند خان بنیره امیر الامرافیروز ثانیته خان که در این شهر  
 خلدو مکان بود و تقرر فرمود خان مغری الیه که امیر گیر بود و خواج کشید داشت بساطت بعضی  
 امر بعضی رسانید که او می مستعدی دیوانی حضرت انقدر داخل دارد که هفت هشت  
 شتر هفت بار بر دار نگاه میدارند و دی که دیوان سکه کار عالی بود و قلعه ربه نجاه شتر  
 بار بر دار کارخانه خود داشته باشند و رما به نجایند و ربه نجایان اخراجات کجا کفایت  
 میکنند نواب عدل گستره خلق پرور فرمود که متصدیان از سر کار زیاد از حدت هشت  
 روپیه و رما به نجایند مگر از اهل مطالب بحسن ملوک با نانی کار و دیوانه با سترضا پیشیز  
 یا نیم پیشیزه بر رسم حق خرید میگردد خدا بنده خان بنیو که از سر کار رما به نجایان است کا خانه  
 خود گیرد این امر چگونه موافقت خواهد کرد باز واسطه حرات عرض نمود که خدا بنده خان

متدین است آنچه از سر کار مقرر خواهد شد آن کار را روای خود نموده کار سرکار بدیانت سرانجام خواهد نمود.  
استماع این سخن از کنگه نشینت زده نشسته بودند بدو را نوشته بگفت فرمود که این چه توصیف است  
که بگو بدو بدیانت این ستون چشمه هم دارد و مرد کاروان باید که بسایه کاروانی زریه بکند و بخور  
و بخوراند آنکه رو او را نقصان مال سرکار گردد و معلوم شد که سلیقه کار ندارد و بعد از آن فرمود که  
میفرمود حسین خان وقت مغرب بر دهمودی محل حاضر شود چنانچه خان مشایه حسب احکام در آنوقت  
حاضر شد و حاضر دهمودی نظر بر اینکه خود بدولت در بنجار و نوق افزای شود چراغی زیاده  
از معمول در آنجا فروخت بعد استماع خبر حاضر شدن خان مذکور بآدمیوناگاه نگاهه بر آن  
چراغ افتاد فرمود که این چراغ را بیک فروخته است عرض کرد که حاضر دهمودی نظر بر آن  
فرمودن جناب عالی فرمود که ما هرگاه بآدمیونیم روشنی همراهی باشد این چراغ را بیک  
چراود کرد که ام حساب بخران مشایه عرض کرد که در سرکار که ناچ می شود و این مردم  
هم تصدیق حضرت هزاره پیدای کنند اگر برای روشن چراغ بیک شیز خرج نشد مضائقه  
ندارد حضرت غمزه تخیلات او فرمایند بعد شنیدن این عرض فرمود چراغ گهای بجا مضائقه  
ندارد و پیشتره بجا بنطوق کریمه **اِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَشَرِّعِينَ** ممنوع و منعی عنه است  
و این مردم که هزاره بکدین و عرق بین بهم برسانند حق زن و فرزندان اینها است  
ما را و دار این نیستیم که از حق اهل و عیال پیشری در سرکار ما خروج شود و بعد این گفتند  
بجل تشریف فرماید عرض از اشغال این سخن تعلیم مراتب دیوانی بود و حالی از مکتب نبود  
چنانچه خدا بنده خان بعد اطلاع برین ماجرا با دادان در مایه مذکور راضی گردید و دست  
خدمت دیوانی کرده خلعت پوشید و گرنه نزد دل دیوال گنج بخش بیستم ملکوک برابر پیش  
نمود چنانچه حافیجان نوشته در ایامیکه آن ابرمطیر فیض ترک نوکری و منصب باو  
نموده غلت گزیده بود شرف و بعضی عمده جواهر حاتم جواهر گران بهارا از زیور جواهر  
مرصع آلات بنادیده بجای آن جواهر دیگر بهمان رنگ و بصره درست کرده نصب نمود

بعد از آنکه منصب پادشاهی برگزیده صاحب اقتدار گردید هر چند متصدیان سکه کار خود هستند که از آن متعلبان پنجم مالی مواخذ و بازخواست کنند آن آیه رحمت الهی پاس آید و در صورت مردم هرگز مجوز بازخواست نشد و نیز خانیان بزرگان قلم دادند که متصدیان بعضی رسانیدند که داود خان بی در عمل خود قریب بیست لک روپیه بابت ضلع داری و فوج داری و راه داری از زمینداران و رعایای برگزینات صوبه خلیس و بالاگات با اشیاء غنیمت که با هم پنجاه و شش تیر بود و در سرکار خوش میگرفت احوال هر چهار شاد و جواب فرمود که ما معاف کردیم و همیشه بدیوانیان تاکید ببلع مینمود که برگزینات و محلات احوال و جاگیر داران بزرگوارند که از ابواب ضلع داری و فوج داری و راه داری و دیار بستان که حکام ظلم خصال بد مال بنای آن گذاشته اند دمی و دینی بگیرند که این بدعات و موقوفه کرده ایم و رعایا را معاف نموده ایم و ترجمه در مزاج عالی بآن در چه بود که هرگز حکم بقطعیدیدار و قصاص نمی نمود و بچکام شرع شریف میفرمود که بموجب حکم شرع عمل نمایند علماء و صلوات و فقر دوست بود همیشه بگاه و الای او از دوز و ترکیب بواسطت صدری آمدند و آخر قسمت فیضیاب گشته میرفتند و اعتقاد و فقرای صاحب کمال و شایع صاحب حال داشت اکثر نریا ایشان میرفت و استمداد نمود و پیوسته بچرخه مکان جویا و طلبکار مردم نیک سیرت کا طلب و اهل کمال بود و مردم لایق را بیکار نمیداشت حکایت روزی آنجا این باب قدش ناس مردم در موسم گرما وقت سه پیر لای بام دولتخانه نشسته بود که جوقی از کبوتران بر پرواز از نزدیکی گذشت آنچنانکه هوای برای آن کبوتران بدن مبارک رسید فرمود این جوقی کبوتران کبست و کدام بیکار بیکار رضیع اوقات گرانایه خود میکنند حاضران مجلس عرض نمودند که منفعت آن بقریب جوار میاند و اکثر اوقات بملولغب میکنند و ند و چون در آن ایام خاند کور بنا بر رافقت نواب ناصر جنگ معاتب گشته خانه نشین شده بود فرمودند تصور ما هست که این چنین آدمی کا طلب را معطل و بیکار میداریم اگر در ایام بیکاری بموجب قول حکما که فرموده اند انقض

آن لم یثقلها تشغلت باینچنین مثال اشغال روز و یک روز دویم خان مذکور را طلبیده  
 بخدمت خانسانانی برآورد و آنعالی جناب نهایت تحمل و رستم دل و سر با کوه حرم و وقایع  
 با عظمت و شوکت و اقتدار بود و مغلوب کشتن شیران بیشه خروشل مادات باره به سباز خان  
 در تقابله او بران کمال شجاعت آن عالیجناب است از شواهد حرم و مکیان آنچه نقل میکنند  
 که روزی متهم و خان نام مستید عالم علیان با لفظ شهید بر زبان آورد نواب عالیجناب فرمود  
 که سانی اگر راست سلمان کشته شود آنرا شهید نمی گویند متهم و خان میباید که گفت از دستور  
 حضرت امام حسین علیه السلام پیروی نمیدادیم شهید نیست نواب سر با جلوه مکیان سکونت و زیاده و کاه گاه  
 با عیبت امر او با ریافتان نقل خاص بطریق مباحثت انبیا عا به سنته الرسول اگر امام لطیفه میگفت  
 نویند ستمه شیر و خان تبا کوب یا ریکشید چون در حضور موافقت نمیکرد از محاسن بر جااست  
 بیرون میرفت به کوشیده باز در مجلس آمد نواب عالیجناب انجمن را دریافت روزی بطریق  
 لطیفه فرمود که اگر من میگویم اگر چه بلا شکاستی اندکی چون خوی تبا کوشیدن دانند  
 البته در آنجا متخرج از آن نواب شد و آنرا نوشت نیست پس انبیا را دیدن روی او رخ  
 برای آن اثر ضرر و نوا با نوا دست به ترفیع در جواب گفت که با مردم حضور جناب عالی فکر  
 این امر ندارد چه که فتاده برای قوه و آرا نوا با نوا آمد بکند و آنرا از آن گرفته بر علم خود حرم  
 گذشت و در روز شنبه بنیون لباس و آرایش اساس دولت از تحلف در فرسوسند  
 پیششیدن و ابر به و اخت و در مابقی ایام لباس بی تکلفانه مثل پوشاک خلیفگان  
 ساخت و تقسیم اوقات با بركات باین قسم نموده بود که بعد از ایام نماز صبح  
 و فرج او و نوا و پیر و بار و سوار است به اشغال میوزید و در امور جزوی و کلی خود  
 بنفس غرض این عویبه میکرد و به توبه به بعد از ایام نماز فرقیه بکلام استماع حدیث  
 شریف و مکه می بایر جهان و ملحق و فقر امت مثل میوزید و کاه و بعد از طبعا سخن  
 اقتلا و سینمید و اگر شایسته میوزید و فقر امت و شعر میگوید که رانید خوشنود بان میوزید

و اگر شعری قابل صلب بودی صلا آن بچند قدر و منزلت عطا فرمودی و تعصب در مزاج نیست  
 و جناب نظر این آئینه مصوم علیه السلام اعتقاد خاص داشت عرض می‌دانم باینجا نباید بیست  
 که در غیر روز غیر یکم بعد از محفل آنکه مجهول بود و التعلیل سعید فی الجمله  
 از آثار یادگار عالی جناب است حصار شهر پناه برابنور که در سده هجری و در بعین و ماته  
 و الف بنای آن گذاشت و بر و با تمام رسید و نیز در سده مذکور ایجاد داشت و آبادی نظام آباد  
 بلائی کشتن فردا پور است که در ویرانه محض طرح آبادی گذاشت و مسجد و کاروان سدا  
 و دو حمام و پل نمیرسانت و از جمله آن آثار تمام است و شهر پناه میدان آباد است چنانچه  
 پیش ازین بریان قلم داده شد و از آنجمله محرم رسول است که در شهر او گنگ آباد آورد و چون پناه  
 است و اعتماد و مورد و روبروی پردازی حکام برست آن و بخوابی شکست آورده  
 بود و درین زمان که سینه بکمر آورده صدمیت و دینگری است مؤلف این کتاب می‌نویسد  
 بارگاه الهی نظربین که ابقای آن موجب مایه کاری و باعث سستراحت خلایق است  
 بچندید مرت آن بنیاد چنانچه شیخ الاسلام خان قاضی به عجب بنیاد و در عجب این  
 خدمت بابرکت امور ساخت است و نیز از یادگار خواب مغفرت تاب دیوانی است  
 مشحون باشعار آبدار اول شاکر تخلص مغفور و بعد از آن آصف تقرر نمود و اختتام کام  
 ترقیم چند اشعار از طبع زاد آن و الا تبار نموده میشود چون گل بیوی یا رگ بیان نیست  
 آهی ز سوز سینه بریان کشیدنی است ز رخسار دل نقش و گنج جان بسند زنی  
 که دیدم بوی گل پر بنیت شاکر بزرگ برق برین عرصه خیال دامن ز خوش  
 بر زده بیکره اوینیت و له تا مقابل کرد با خود حسن بآئینه را آمد آب تازه بر  
 روی کار آئینه را و له به که تصویر کشتی نیست انی را تا ما شنا کنی این خبر فانی را  
 ای بسا کار که غفلت بسراجم آورد خواب بیدار کند و بسف کفایت را و له  
 ز شور بحر کرمه نخت میانش را بسامان فانی خود مغبیا شو چو آتش راه سوخت تا دامن

مثبت دل دیوانه ما شمع گردید بگردد پروانه ما طرح کاشانه ما نیمه رنگ و نیست  
 عرق آلوده رو و سیل زویرانه ما و له میکنم روی طالب هر جا که میخواهی مرا با یلم  
 بچون ورق بر سو که گردانی مرا در طلب بدست و پایم حتی ای درد دل تابرو  
 سیلاب اشک آنجا آبانی مرا سیر گلزار ندانست هم بکار داشته می برد  
 عالم دیگر پیشانی مرا و له چپم نشود محبت عاشق قانع نیمه باغبر و تشنگی ساز  
 و له آصف ز حدیث نبوی می کشد انجام جیمه علی آب ز کوزه نوان خورد باب  
 و ویم در بیان احوال مشمول حجت رتب مجید نواب نظام الدوله  
 میر احمد خان بها در ناصر جنگ شهید و بعضی وقایع دیگر که بعد  
 شهادت آن مغفور میرور بطنور پیوست شملر سه فصل فصل اول  
 در ذکر احوال آن تیر سپهر عظمت و شوکت من ابتدای طبلوع  
 از افق ولادت با سعادت تا رسیدن اوج ریاست و دریل  
 آن بیان احوال مرثیه فساد اندیشه مرق و پیشه بزبانی ثقات مسوم شده  
 که نواب منقذت آب جلیه یعنی شایخ گلر که را که زبطن سیده عقیقه بود و بحال صورت  
 و کمال معنی که عبارت از حسن سیرت است القاف داشت بعد فوت پدرش نظر بصلو  
 نسب او حجت سیادت بواسطت بعضی محرمات خاص خواستگاری نموده بعد از دوام  
 خود در آورد و از این آن سیده عقیقه صحیح النسب دو فرزند ارجند متولد شد یکی میر محمد بها  
 انجا طلب با میرا نامرانی و زنجبک که در حضور پادشاه به نیابت پدر بزرگوار خود بود و دوم میر محمد  
 انجا طلب نظام الدوله ناصر جنگ گویند چون این آفتاب سپردت اینی میر احمد از افق  
 ولادت طلوع کرد و نواب عالیجناب خیر دو اتمندانه ترتیب داده ب ط انبساط و نشاط  
 گستر و ارکان دولت را با تمام و اگر از فراخور حال نواخت و غنان عطفوت به پدر و  
 آن مولود مسعود عطفوت ساخت و چون جناب پادشاه و چهار روز رسید شادی بسم



چنانچه رسم این مملکت است بمختلف هر چه تا مقرر ترتیب داده و آن قره العین خود را پیش استاد  
ادیب دانشمند فرستاد تا امر ترتیب علم و آداب اکتساب نماید و بعد از آنکه بسنن ایشاد و تیز رسید  
و از علوم و فنونیکه استحقاق آن رؤسا را لازم بهره اند و از گردید نواب مغفرت آید نهایت سرور  
گشته در دل خود آن قره العین را جاداد آید تا اینکه هنگام توبه است بهمان آباد رسنه شمسین دانه  
و اصف رقی و قنوق صوبیات کن نیایست آن فرزند از جسته لغزش فرمود و آن واکانگر در نظام  
توسیع امور مملکت و امنیت بلاد و اعمار و رفاه و صلاح عامه خلایق آید بهیچانید و معاشی  
جمله مبدول نمود و همه امراء و شاهان و اشراف از خدمت او بدو بیوفایی کردند و خود و دولت  
پادشاهی سر فرار ساخت و وضع شریفی در میان دولت و شاهی را بیند انعامات و عهای  
مناسب بخطابات و جاگیرات بخواند و غنیم مرشدی که در دکن است با هم رسانیده و مسوولان  
را بتصرف در آورده تا حوالی دار الخلافت دست تدارج میگشاید که شغال و اقامی و ادمنصل  
این مجلس آنکه چون و سنی و سلطنت هند وستان از و داور شاهان اوقات باجیر و بعبط  
باگیرت منصفه ران دکن که از جانب پادشاه و نواب مغفرت آید بهیچانید و معاشی  
و بعد مراجعت پادشاه از هند بولایت خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بفری نیر و باجیر  
فرستاده بسا چندی امانی و عید گستر و باجیر و در آن وقت دست از ضبط جاگیرت کشید و بعد  
دو سال رسنه شمسین و مانه و الله اعلام مخالفت با نظام الدوله ناصر جنگ برافراشته  
در بعد و اعتراض مملکت دکن از دست آن رئیس الاسلام درآمد و فوجی فراهم آورده در جومس  
سواد و رنگ آید و نزول نمود نواب نظام الدوله با جمعیتی که دشمن داشت بزم جاد و تخریب  
دار الحرب پونا از خجسته نبیا و نصرت فرمود و بعد مقابله غالب آمده و غنیمت زارده آن طرف دریا  
جنگ اعلام نصرت افروخته و از مسیت به ششم شوال تا قریب عید قربان یکما بچند روز قربان  
مردم بوده و نایره جبال و قتال شتغال داشت با آنکه فوج غنیمت بچاه هزار سوار بود و فوج  
اسلام مدیه هزار میکشید هر روز غازیان اسلام چیره دستی نموده کفار را بسا میگرد و نذ باجیر

صرف خود در جنگ نماید و بصلح گرایند و آمده با نظام الدوله احراز شرف ملازمت کرد و نواب  
نظام الدوله بهت مسیحی بنای توافقت سرکار که کون و مسرک را ندیده بجا گیران  
عطا فرمود یا جیره او بعد چهارم مغلوبانه متوجه مالوا شده تا کنان زبردت رسید و دوازدهم  
شهر صفر سه شلالت و خمیس و مانه و الف بعلت غصه مرگی چنانچه پیش ازین در ذکر احوال  
نواب غفرت آید بزبان قلم داده شد ایسر سر پنجه اهل گردید و اعراض نواب نظام الدوله و بیاد  
عرصه و کن را در ایام نیابت از ترک تازی حوادث محفوظ و ممنون داشت و چون در سال مذکور  
نواب غفرت آید از او را اختلاف و بی اوفی و مساوت بدین افراشت مغلوبان نظام الدوله را بر سر  
آوردند تا اینکه مصر در حرکاتی شد که پیش ازین در احوال نواب غفرت آید بزبان قلم گذشت  
و در سال یکم از و یکصد و پنجاه و شصت در حیدرآباد او را مورد عنایت ساخته و بعلت  
صوبه دار خجسته بنیاد و نواخته بد آن صوبه مرخص فرمود و در سنه کنه از یکصد و پنجاه و شصت  
نواب عالیجناب از حیدرآباد به فارور رسید آن دانگمر را از او نگاشت آید و فرمود و طلب نمود  
نظام الدوله بعد رسیدن حضور همراه پدر بزرگوار بجانب دکن که روی توجه آورد و در آن  
بوالا حکم الدماجد خود بصوبه سرزمین کشین که دارالاقامت راجه میور بود جهت گرفتن  
متوجه شدند و بعد رسیدن آنجا پیشکش معتد به راجه بزرگوار گزافته خود را پیش نواب غفرت  
آید رسانید و مورد تحسین و آفرین گردید و بعد از آن نواب عالیجناب نواب نامه جنگ بر  
را همراه گرفته بصوبه دار استر و بر پانچور بخش فرمود و چندی در پانچور اقامت فرمود و  
معفرت آید از دارالسرور فانی متوجه دارالسرور جاودانی شد فصل دوم ویم در احوال  
نواب ناصر جنگ شهید از زمان جلوس پسر سند فرمان روالی  
و کن تا رحلت ازین سرای پر کلفت و محن آورده اند که بعد توجه نواب  
معفرت آید به بهشت بیز نواب نظام الدوله ناصر جنگ سند ایالت و کن را با الاستیلا  
زیب و زینت بخشید و قاسم روز تخریه بوفوقی نوبت بعمل آورده در سیوم موافق ضابطه خجسته

کلام آبی و فاتحه پرداخته و چهارم که نهم جامه‌ی الاخری بود و نوبت نواخته از برهان پور نصیحت نمود  
 توجه محبت نبیا و گردید و میرزا محمد خان دیوان را از تغییر خواجه یمن خان به بداری برانپور سزاوار  
 بخشید و او که منزل همراه رکاب بوده از منزل دویم حضرت انصاف یافت و داخل برانپور شد  
 و خانم مول از شکایت تنخواه داران بنگ آمد. لا علاج آنهاست و فروخته و تنخواه آنها داده رهای  
 یافت و نواب ناصر خجک از راه شکار همیشه روان گشته و بی افروزی بلکه محبت نبیا و گردید و او را نام  
 استقلال در آن حال را بنده پوزیچند را از ایرانی سوزیل فرموده میر عبدالرشاق خان را برانپور  
 را مخاطب بشاهنواز خان کرده بخیرت دیوانی بخواست و سوزیل شد و مخاطب به شاهنواز  
 بشند اس نموده به پیشکامی خان موصوفه بلند پایه ساخت و معیه اکسیر و ثمن این یکیم  
 نفق خان را از تغییر دلایلر خان تجدیدت میرانشی غوغا من پیشید و قاضی محمد را یم که سابق  
 از رفقای خواجهم علیخان بود و بهره از علم و ذوقی از شری داشت و دینی تخلص میکرد منصب  
 بهراری امتیاز داده صدر و گن گردانید و عیوض بگیک خان سالار سوار کار خود را مخاطب  
 بشاه بگیک خان کرده از تغییر اب و تراب خان این بهرام خجک به انسا مان کل ساخت  
 شاه بگیک خان استقلال تمام یافته با اکثر متصدیان سرکار به شافش پداخت و اکثر برادر  
 خطاب عطا آورد و سعد الله خان بهادر مظهر خجک که سابق مخاطب به هدایت محمد الدین  
 خان بود و پسر توسل خان و نرسه نواب مغفرت آف میشد بمصوب طلب فرمود او درین امر  
 متابعت ننموده گفت که حکومت این او که جد من بن ازرائی فرموده مرا معاف دارند و من  
 باعث اززدگی و ناخوشی نواب ناصر خجک شد لیکن چون در آن آوان غنیمت هندوستان  
 حسب الطلب پادشاه نموده بود تحمل را کار فرموده و تدارک را بوقت دیگر انداخت به سبب  
 طلب پادشاه آن بود که چون خبر واقعه آمد نواب مغفرت آف به عرض پادشاه رسیدند و معاف  
 و عفو گن گردید و عماد الملک غازی الدین خان بهادر فرزند جنگه خان به بدق نواب مظهر  
 آف که در دار اختلاف بود بمصوب طلب داشته خلعت باقی عطا نمود و بعد چهارم روز خدمت

و نارت که تا این زمان با قتل رسیده نواب مغفرت آید متوی داشته بود با او  
مرحمت فرمود و او را خطاب برهان الملک منصب نه هزاری نه هزار سوار سر بلند ست  
و نه صد سوار و ده تن را با امیر الامر اتید سا و ات خان بهادر و و الفقار جنگ نموده منصب  
هشت هزار سوار و خدمت میر غوث گیری نوانت و جاوید خان خواجہ سوار را خطاب نواب  
بهادر گردانید و بهادر و نگلی و دیوان خاص و صاحب اختیاری غوثی از پنجید و بعد چید  
بنابر عونت مزاج برهان الملک و وزیر مزاج ظل سبحانی از و خوف گردید و بواسطت  
جاوید خان خواجہ سوار که نقادی با وزیر داشت شقه با و شاه بخط خاص شعر طلب بنام  
نواب ناصر جنگ بختی شرف صد و ریافت و خواجہ سارای مذکور نیز نوشت که بهر نوع بشاه  
بهان آبادیشتافت که انتظام امور سلطنت منوط بر رسیدن آنجناب است بنابرین  
نواب ناصر جنگ در سنه یک هزار و یکصد و شصت و دو با وصف و مانع از وجود مفاسد  
دکن و و سوا سببی هدایت محی الدین بخش انتقال حکم ظل سبحانی و اصلاح کار مانع  
پادشاهی با فوج گران و نوچانه فراوان عازم هندوستان و قاضی محمد دایم را از غزل  
ابو انجیر خان بنو جندری بکلان و ابو انجیر خان را با و مفه منقول نمودن با فزونی خطاب شریف  
و سید شریف خان صوبدار بهادر را خطاب به پنج خت جنگ نوانت و سید شکر خان را خطاب  
به نصیر جنگ کرده بنیابت خود و خجسته بنیاد گنه آشته بصوب شاه بهان آباد کج فرمود و از  
راه ظفر آباد که التمنای داود خان بنی و و استلکان او بود روانه شد و در انشای راه از  
ظفر آباد و صف شکر خان تبهت آله کنیز بعضی افغانه با شاره او گر خجسته است از دست افغانه قبل  
رسید و نواب ناصر جنگ با کوه که تمام راه جادی الاولی وار و بر پا نور شد و از پنجانشا بنو انجیر  
را با و هزار سوار جانب او رنگ آباد روانه نمود و بر وایتی جنگام برآید ان خجسته بنیاد شاه  
نواز خان را که خدمت دیوانی داشت برای بند و سبت امور دکن گذارشته وقت و دوات  
انگشتی خود با و عنایت کرده فرمود این مقرر سلیمانیت قدرین باید دانست و خود برآه

پایدار برای عرس نواب غفرت آید چهار روز مقام کرده بصوب شاهجهان آباد کوچ فرمود  
و بعضی از خدمتکاران را بهر این منصب دارالین را بنور بازرگ آباد روانه ساخته تا کنی را زبدا  
جلو بر خود رسانند وین اثنا شقه و قوط باو شده و رخ غریت حضور و خبر تردد از سر کشت  
و بی اعتدالان هدایت میی الدین خان نیز توار رسید بنابرین نواب امر خبک مراجعت به  
اورنگ آباد قسم نموده غرضی حضور فرستاده اعلام مساو و متدراخت و نواب هم طیفان آباد  
را بطاعت دارالین و نواخت اقل غرضی نواب به ماحضرت بایک پیش ازین بنظر غرض  
اقدس اشرف رسانیده که مجرور و دشقه قدسی بعضی را اوت و عمر بنی اعتقاد و نظر جوانان  
و منافع نه کرده از بخت نبیا و روانه شد و بنا بر ترتیب احوال و تعیین مردم بصوبجات  
و تهیه فروخته عدا و اوائ دفع ای دین و دولت و قهر در نوامی امر او بر نمود  
بعد از نیت از مقام نیکو بدارالین و رسید و بعد از تحسین دیگر اقل عدا داران و تمهید  
و سامان کاغذی بعضا که یک امضای او حکام و لا باقی کابل و بنگا را توانده بغرم آستان  
بوس روانه شد و از کثرت مصارف که دین غریت ملاحت شد و لکلوک این سیدان پیشه نموده  
و سپاه را قاطبه اضافتا و قمار اساعده داده طی مراحل متوالی کرده برویای نزدیک رسید  
و تمهید عبور بود و از طرف فرج قرب قهر کس در هر منزل بر خدومی بایب و خیال این شهر  
سراوج فلک میرساند و من کل ولای مالوا و شدت یاد و باران برسات مسافت سیصد  
کرده نماطری آورد و مکنترل می انگاشت که می هم حمادی الاغی کنار زد که فردا  
آن عبور مقرر بود دشقه قدسی موشیح خطفاص کرامت و اختصاص بود و مسود و سیرلینه  
ساخت از آنجا که محتوی بر دشتارت صدور فرمان و الا نشان مرحمت عنوان متضمن تفعیل  
صوبجات دکن و دیگر عطیات سراپا برکات بود و موجب ادای آداب تکر و پاس گردید و  
به دستور حضور بقدم رسید و مضمون مساودت که پیام دوری و حکم مجبوری بهاشق شیفه که شئون  
آنان بوسی و نشان تقبیل عتبه عالیست رسانید و لرا بقیاب و دیده را بخواب ساخت

و چند اصحاب و نظرخان کار دی اندیشه ناگ کشته تعلیم پوچری رفتی عجب و بست آن فتنه  
نواست ماصرنگ نهایت سرور شده از نظر ترحم و رعایت صلح رحم بدایت محی الذنجان راز  
نظر نه ساخت و مصاحبان و لشکر این اورا از زبان مال امان بخشیده و دو تاجان هر چوب  
بعض رسانیدند که بقای بدایت محی الذنجان موجب فتنه و فساد است اورا از میان بای  
برداشت اما نواسینا ترحم برگزیند راضی نشد و مردم برای تقدیم او از خدمت میر  
ساخته و شاهنواز خان را برای حفاظت نامزد کرده اورا محفوظ نگذاشت و حکم نواختن  
شادایانه منع نموده نامها با طرف دو انب شعر بقیع و سرور و نواختن شادایانه فرستاد  
خانیچه در جمیع بلاد کن حسب الحکم شادایانه نواختند غرض نهایت سرور گشته درین ماه  
غزل از طبع زاد خود گفت غزل دیدم کوکب سودا وچ دوات نواخته برین  
نه رواق نوبت عده و بخت ما دست است حاضر شد چو رفت طاقت بازوی او برت  
مگر بخت نوح نصار از صوات احمد نمود شاه و فرنگ القیاد حضرت از آتش غضب با بخت  
فوج عده ساری آنگه شاد بر از ارا دتا سپاه فتح و ظفر پیش پیش آید بهر  
که خواجه خسته رایت ۱۴ ازین ظفر که بتایید غیب جلو نمود رسیده است بافاق صیت  
شوکتیانه همیشه هست ظفر در کتاب ناصر که هست فضل الهی معین بهت ما القیاد  
و لیکان که در پوچری رفته بودند مصدر انواع شور و شوق خبره سری گردیدند و بفرود  
قطع ریشه فساد توقف در آن سرزمین واجب دانسته متوجه آراکات شد و فوجی بداف  
آن گرده باطل پروه تعیین نمود از نیزگی قضا و قدر چشم زخمی بفتح اسلام رسید و قلعه  
نصرت گد چینی که پای تخت او لکه کرناک است تصرف فرامیست رفت نواب انجمن  
غیرت و جمعیت دین مبین و مراعات رسم و آئین ملک داری که تدارک بر امری بایند  
بطور رسیده عبرت افزای سمردان گردد با وصف شدت برشکال و شاید مظلومان  
فوج و مصوبت مجبور و در و انقطاع رسد غلخ خود بدولت متوجه بنیه کفره خوره گشت

و سپید شرفیمن را بصوبه باری برابر و سپید شرفان را به نیابت صوبه باری بجهت نیاید از غل  
و ابو الخیر خان سر فرزند نمود آنجا که حج کرده ازین بهنگه بدر شدند و ابو الخیر خان برای قبایل خود  
که در برهان پور بودند از خجسته بنیاد و در برهان پور آمد نشست و یازدهم شوال سنه ثلث و  
ستین و ماه و الف از ارکات کوچ فرمود و بعد از آن در راه مذکور پیش از نشاندن با نشان  
در و پشت از جمیع شهریات توبه کرد تا انفس و پسین بر حالت توبه ماند از آنجا که ملک شعبده باز  
در هر جزو زمان نقش تازه بر روی کار می آید و سرداران افغانه که نامش که مانع رکاب بودند  
با وصف شمول غنایات و ازارع رعایات و حقوق پرورش سلطان با بس نکلور دگی ولی لغت  
نداشتند و از قهر و غضب منتقم حقیقی نه اندیشید و بطبع ملک و مال باطن با فرنگیان بیدین شفق و  
کیدان شدند و بپیر کار فرمندان دیگر را هم همواره با خود ساختند و جاسوس خود فرستاد و فرنگیان  
را که زیر قلعہ مخفی اجماعی داشتند بقتله شجون طلبیدند هر کارهای سرکار خبر رسانیدند که  
اشتب فوج فرنگ از راه شجون وارد نواب ناسر خنگ حکم کرد که امر او سر داران مسبب  
بوشیا روزه بیده آمده و محتای خنگ باشند چون هر روز همین معامله بود و از مشقت بسیار  
خارج و تنگ آمده بودند این شب را هم همچو شبهای دیگر تصور نموده تا بارانم شسته تن ہی  
و ترود کردند تا آنکه آخر شب بنقدیم محرم حباب تنجیم سنه اربعه و ستین و ماه و الف نهم  
فرنگ با کار دیان بر شکر نخستند و از توپخانه گذشته نزدیک دولتخانه رسیدند اگر افغانه بقوت  
نصارانی پرداختند آنها را آن نداشتند که اینجا برسد و چند بعضی دولت خوانان پیش ازین نواب رسانید  
که افغانه مانع از ابر سر عذر از اجماع صفای طینت اعتبار نکرد و فرمود که من بایشان چه بکردم تا بیکه در آن وقت  
بیش وارد شد و قبل از آنها بانبافانند با اتفاق اینها دفع شرف فرنگیان باینکه پیش نواب قریب قبل هر خان رواد  
افغانه رسیده نواب نوافضا رساله پیش از حوائی او دست سپرد داشت و چون از آن طرف  
آب حجاز العمل نیامد و صبح هنوز نه دیده بود و نواب این حرکت او را محمول بر آن کرد که بر  
حالی یا بنا بر تاریکی شب مرا خوش است پس خود از عمارت بلند کرده با و از بلند گشت

برادر وقت کوشش و مرداگی است دنیای دفع دشمن باید شد آن بجهاد و شخص دیگر که درخواست  
او نشنیده بود آن مرد و فلنگهای برابر در دست داشتند و منتظر بگین وقت بودند نواب را بدست  
تنگ ساخته تا سوار آمد هر دو نیز تنگ به سیئه نواب رسید بر خنده رفوان خرامید دست سوار  
تجلیل بر چتر فیض خود و از نزدیک فیض نواب رسانیده سوار نواب برید و انا غنه آن سوار بزرگ  
نیزه کردند انا لله و انا الیه راجعون مردم لشکر آن روز سوار با تن طبعی کردند باوت مار وانه  
نخستین بیا و نمود و بعد رسیدن آنجا پانین مرد شاه بران الدین غریب بدست سره نزدیک بر نواب  
منقذت آب از خاک سپردند شهادت نواب تشریف قطعه چینی بغاصه بیت که و از بهر لوری واقعه  
و مدت ریاست نواب شصت و دو سال و شش ماه و چند روز است میر غلام علی آزاد با لگامی در تاج  
شهادت نواب شنیده گفته که نواب عدل گستر عالیجناب رفت و رفت نداد تنع حواد  
قصاب رفت در هفتم ز ماه محرم شهید شد تاج گفت نوحه گری آفتاب رفت  
و بنظر میرزا کور و در سوار آزاد بر زبان قلم داده در آن شب که آستین مسج قیامت بود دقیقه تمام  
شب نواب حافظ بود وقت دستار بستن آینه طلبید و دستار بستن مشغول شد در آن حال  
بکس خود مکر خطاب کرد که ای میرزا خدا حافظ است وقت سوار شدن با و فاکه و نمود  
تجلیل و نمود و سبک گردان و ادعیه خوان بر فیض سوار شد و محمول نواب بود که عمارات از سربا تا آستین  
می پوشید در آن شب جز مابعد کتبی هیچ چیز پوشیده سوار شد و همین حالت بهرتبه علیای شهادت  
فایز گردید عازم شد که سعدی که عالم و مرد و شخص بود خصوص در علم حدیث و فقه و استقالات دین  
و سلاک جاده شریعت تحقیق نمیکردند داشت و نمود که ناظرین که شهادت نواب نظام الدین  
نموده چه نوع باشد و در بنفتم شهادت بعد فراخ از نماز صبح است قبل قبل نشست بودم که بخود  
دست داد بین ایوم الیقین است به میکنم که و شخص لباس عرب کی در بین من و دیگر  
در بسیار شخص من بنظر بسیار گفت کیف شهادت نظام الدین و له ا و جواب داد  
انه الشهید و الله امن قاتلا چون بانا تو آمدم شبیه که ناظر راه یافته بود



برخ شد و صحت شهادت بتیقین می‌رسد باز بخاطر گذشت که نایب برای شهادت این امیر  
فکر باید کرد و با خود گفتیم این عبارت را حساب باید نمود تا تغییر و تبدیلی نماند چون حساب  
کردیم عبارت مذکور بنیادیت و نقصان تاریخ برآمد و نیز هر موصوف حسن فائده ماده تاریخ  
یافته در رشته نظم منسلک گردانید قطعه نواب آفتاب جهات است عدالت مشهور  
باجاب حسین ابن فاطمه تاریخ خواستم برای شهادت ایشان ارشاد کردی و نیز خرد حسن فائده  
ذکر محمد نواب شهید مغفور میر و میر غلام علی آزاد و بالکلامی حمید محمد  
در سر و آزاد و زبان قلم داده که نواب نظام الدوله بهادر شاه خراب شهید طاب ثراه  
امیری بود دین پرور عدالت گستر صاحب غم صفا آرای بزم بزم در اجرای احکام سر  
غوازه دواتی می نمود و در فریاد دینی عاجز بالان بهیست و پادشاهی می نمود و در فضیلت  
تقریر و ادراک لطایف سخن کوس می تاشی می خواست و بدگر سوانح سابقه سلاطین اولوالعزم  
کوشش می نمود و در غم می ساخت و مشق سخن به تبع مراد صاحب پایه رسانید و  
که مویشگان و دایق بهمانی و روزیایان لطایف سخنانی نمی توانستند راهی به بیان  
تحقیق از تقلید کشور از بد و شعور مقتضای علوم است و فرط شجاعت هوای کشور کشت  
در داشت در ایت غم به بندی می افراشت و بسیار رحم دل بود روزی در سفر  
از کاش بنگار آهوی که فرار بالان موافق ضابطه رام کرده بودند متوجه شد چون قراولان  
آهوار از ریشمیه قریب به شصت آورده نشانیدند از ضابطه رسیدند و فرمود که این صده  
باید که و یا آزاد حاضران مجلس گمان آنکه مزاج مبارک مال بشارت است بعرض رسانیدند  
که شکار باید کرد و بعد از آن از میر غلام علی آزاد پرسید که چه باید کرد و میر مذکور گفت  
نقل بیاید آمده اگر حکم شود التماس نماید بعد حصول اجازت شروع بکفایت نمود و گفت  
پادشاهی تعقل امیری حکم کرد چون اراده قتلش کردند موافق ضابطه از او پرسید  
که دلت چه می خواهد و چه آرزو داری گفت من آرزو دارم که یکمرتبه در محراب سلطنت ایستایم

شوم ملازمان بارگاه و اعرض پادشاه رسانیدند درجه پذیرائی یافت چنانچه بارگاه و حاضر  
 ساختند و پرسیدند که عرضی داری گفت بنحیر و قتیکه پادشاه از مجلس برخاست ایستاد  
 رسانید که این گفته گاه اگر چه واجب القتل است اما حق صحبت بر پادشاه ثابت کرده است  
 پادشاه ملازمین ادای او بخش آمد و از سر خوشش در گذشت حالا این آیه هم من صحبتی  
 بر پادشاه ثابت کرده است بیشتر چه مرضی مبارک نواب لب تپسم شیرین کرده آن  
 آیه را آزاد ساخت مرزا جلال ایبر صرف با مرزا میگردد بدیت مرزا کباب آموکند  
 خلاصی اوست اگر از محی مروت قدحی کشیده باشی گویند عالم موسیقی و فن تصویر  
 کشی نیکو میدانست غرض خارج کمالات بود و شعر فاضله بندهای خوشه نایب و اشعارند  
 و فارسی آید از میان گفت از فخر ذکا و سرعت اندیشه و لحن غزل طولانی آید از نظم  
 بی آورد روزی از علوم مزاج خود با ایبر و صوف حرف زد که هرگاه غزلی در زمین  
 استادی از استاده پیشین بگوید میشود دل بنویسد که توانی تازه بگویم میرزا صوف  
 گفت تافیه ایبر بیشتر است اشتراک توانی هیچ مضائقه ندارد بسیار سرودند آوردند اند  
 که نواب شویب بنویسد و ساینده حضور نواب مغفرتاب در باب افرونی مدارج خود عرض داشت  
 نمود و مرض نیرایی نرسید بعد دو هفته روز شعری از طبع او خود که اشعار با فی الضمیر  
 میکند بحضور نواب عالیجناب خواند و آن شعرانیت از مرغان خاطر جانان فراخی  
 نازکی دارم تو اگر از حسن مغزوری من از عشق تو مغرورم نواب عالیجناب بنویسد  
 که نسبت غرور و بیا شوق خوب نیست فی البدیهه در جواب گفت بنحیر ما عاشق مشتوق  
 مزاجیم نواب عالیجناب تبسم فرموده سکوت ورزید و چون نواب نظام الدوله ماه خجسته  
 شهادت نصیب بود هرگاه در ضمن آن شهادت در دلش القامش و از ارادتش نظم کشید  
 وجدی بر آن مینمود از جمله اشعار منتهی شهادت این شعر است که گزیده اشعار  
 بیاسم تقدیم شمشیر تو و گردن ماسم نقد روزی این شعر که از پنجه اهل

ماناف خود به تیغ شهادت بریده ایم بخاطر شهادت طلب و تقاضای بسیار ذوق  
 و وجد کرد روزی در محفل معلای نواب شهید امر او شعرای صاحب کمال مثل شانهواری  
 و موسی خان جرات و مرزا جان رسا تخلص و تقدیم بجان ایجا و تخلص که هر یکی از ایشان در  
 آن عصر کمای روزگار بود حاضر بودند نواب شروع بخواندن غزل کرد و در شعرهای آزان  
 غزل سر و خرامان یعنی درخت سرو آزاد آورده بود جرات عزت عرض کرد که مصلحت  
 سر و خرامان قامت معشوق است نه درخت سرو و که خوانا این نیست نواب ایستاد و بپایان  
 آورد با گرامی نگاه کرد و پیرند که گفت که مرزا صاحب از سر و خرامان دردت سرو آزاد  
 میکند و می گوید که کیره بر آزار است بین دست نگارین چنین تا به دستها چنان  
 کند سر و خرامان درخت نواب عجب بنشستم کرد و بیت را با و گرفت جرات گفت عجب از  
 که درخت زمین گیران خوانا گفت میرزا و گفت ای بر تخلص شو کنی که از تو که نسیم میکند و یا  
 منیر ام چنانچه سلمان ساوجی تصریح یافته یعنی کرده میگوید سرو از صبا گرد جهان نما  
 چون قوت باشت روان هر چند بخواند آن سر و خرامان کی رسد و در غزل مصرع میانی  
 و شهر بسیار است میاس و میاد هر دو یعنی خرامان باشد احوال از انتشار آن  
 شهادت مرتبت که میر غلام علی آزاد با گرامی در خنده عامه در سر و آزاد و بقید قلم آورده  
 در بنجا رقم پذیر خامه تحریر می کرده و در محفل و بستان نیست سوزاندن مرا  
 نسیم من خلعت کرده سز گردانیدن مرا ای یوسف عزیز آغوشش من در آغوشی  
 خوشتر رسید تو هم در وطن در و له که کوفته کرد و فرزند اسکنان بیدار نشد و خفته  
 نواب ببقایید به مرا و له سپیم شگوفت تلخ جوانان از یوه ایفان دست لرم نوید  
 نر میید به مرا و له نگ زددم گوزن حالت دل گوید سرف پیش این آینه بقاء  
 نفس نیست مرا و له نگاه انتخابی میکنی بر من سرت کرده نواب و له که آنگاه  
 این قدر دانی را نه امر و نهست ما را زین نفس آنگاه

شوق پریشانی را وله در یک نفس چو صبح تباراج رفته ایم در پایتیم چاشنی نوشند را وله  
 با همه یکسان بود آتشش رفته لان بر خور آینه بیک وجه داشت و لب را چشم  
 عاشق را نبات احتیاج تو تیا بوی پیر این جواهر سر شده یعقوب را و لعل فغ روی را  
 مذاق خططل دونه بود رنگ ایان است پداجهر و پاشش را وله دید آن جانان آینه را  
 در دهم جاودان آینه را وله نمی دانم چه باشد از گلستان نفع کلین که می سازد  
 روان از چشم بلبل اشک خونین را وله ما بگردان احیرسم خاک نیستیم محبوی می  
 بر آرد خیم افلاطون ما وله ناصر از صفوی بال کبوتر فاعرسم می برد ایاز رنگ رفته  
 مکتوب ما وله اگر تن را نبات دل منور زیر خاکش کن نباشد در شبستان غنی فاعرسم  
 خالی را وله ای که ز آمان خویش بجایی داری اگر شب آینه می شب نار بیا وله شب  
 در شب باید دیدنی در خجسته امتحان مرد باشد عرصه بیکار را وله چه قدر با نبرد و دست  
 داغ عشق تو قدر دانی نیست وله آمدی دیوانه از صحرای شجر زخم شک کو دکان نبات  
 وله از گریبان ناکشیدم دست روشن شد جهان داغ سودا بر کف من شمع ایام  
 وله این چنین میا دبا دست در عالم کجاست بسن خورشید بر قرآک کار ز لولیت  
 وله نگردد آه من خود را جدا ز خاک سیاه اسید خیزد از آه من بر با نباید داشت وله  
 ناصر از بس بود مخمور نگذاشته او جای صندل لای می بر جبهه مالیدن گرفت وله  
 سحر که بر تو حسن تو از نقاب گذشت غرق ز جامه زرین آفتاب گذشت بیل  
 هیچ میرشد غیر خجسته هزار بار ازین خانه خراب گذشت وله دور باید کرد از خانه  
 غبار نشود صفت آینه دل در عوز ز گمانیت وله میکند سحر در علاج دلم نگردد  
 یار گر چه بیمار هست وله موسم پرست می باید عصا دست ماو گردن میا بخور  
 وله ابراهیم سال برستانه ز قارامه هست از شکوفه شاخها آشفته دست آرامست  
 فرمان بوسه گر چه ز طشت گرفته ایم مکم جدید از لب خندان آرزوست وله دامن شب

نتوان داد ز غفلت از دست نشانه زان اهل دست دعای محبت و اله پستان  
 پیرا چرا آزرده خاطر می شود عندیلب باز فکر آشیان برنفاسته است و له خانه و  
 مسجد بخانه را کردیم سیر هیچ جا کفایتی چون خانه خانیت و له کی بود و باز بر  
 مشایخ خوش فاضل آنکه یوسف بفرود شد کاوان دیگر است و له خانه نشانیست و  
 احتیاج عرض حال گریه طفل نیران را توجان دیگر است و له نیست که هیچ نیست  
 نوازش سودا و نه این زمان هم جوان یوسف و بازاری است و له غوغا و تجارت  
 نتوان کرد نظر و قیصرین به شیرازه زوی که است و له نمی تواند کند و در  
 سنگ نلکه کند خاص برای شربت و له در فصل سپیدیم هشیان و بافتاب و اول  
 را قدم است و له نتوان شکوه زبید و گاهش کردن چشم با من او هر دو رسانده  
 و له آهی گشت از دل محسوس ما به از پستی شکست که در سینه و له مرآت  
 نظر با بیت از عشق مجوی که گراز دور چشمی و انکم پروگرداند و له بدان شکنی  
 صرف بود بیت خوابان این نگلان در صد و شصت گران اند و له کن بخت ز میل موسم  
 پیری که رفت کار همان موسم جوانی بد و له رفته عمداً شاید است آورده است  
 هر کسی بر مرگ دشمن شادمانی میکند این بهنجیل از کشتن عاشق چرا عاقبتش توفری  
 جان فانی میکند و له ناصر کسی که متفرق از هو خودش فرزند خاص غرت آدمی شود  
 و له اگر بوی آن گل سبا بیزاند بزخم دل مادر او بیزاند فلک گریه در دامن  
 بهم دوستان را خدایر ساند دل ازین نباید بجا کل سپارد جامی ساند بایر ساند  
 و له جانب شعله آتش نظری باید کرد سفر گرم روان جانب بالا باشد و له دیدم تیر  
 زبان ما چون شمع کشته تیغ زبان می باشد و له مرا اگر رخ زردی سبان ز کشته  
 از آن خوش است که ز راه سپهر پخته شد و له به کجا شمشیر آن معزور میگردد و بند گردان  
 پنجره از دور میگردد و بند و له ابرو بادل بدست گوهر افشان میرسد ای صدف

و امن کشاکش بپایان رسید و له کدام گل بچمن گوشه نفاذت که شبنم آئینه  
 بروی آفتاب شکست و له ای دل ز زلف یار بدو میستوان گرفت سر رشته  
 ز عم ابد می توان گرفت گریخودی بسبیکه خال سوزند از چشم ت یار بدو میستوان گرفت  
 و له ای شوش بوی مشکین ترنگه در این ناوک بیدار بکار بگره کن و له از گل  
 کوشته دستار بخود میلرود قد او تازه نهالیت که من بدانم فصل سیوم و زوکر  
 و قاضی که بعد شهادت نواب شهید مغفور میر و معترض و نوح  
 و سید و بموجب عبرت اولی الا اصبار گر وید آورده اند که بعد شهادت  
 نواب نظام الدوله با جو در قتل نواب منفرت آت امیر المملک صلابت جنگ و افتخار  
 ثانی میر نظام علیخان مجاور رسد جنگ و شجاعت المملک بهالت جنگ و ناصر المملک میر علیخان  
 بیاد در آنوقت در لشکر حاضر بودند افغانه و نصرا ایدایت محی الدین خان در نظر بکبرستن  
 و لیاقت از جهت علم و فضل و شجاعت برداشته برایش اورا رضی گشتند و نادی  
 امن بنام او زدند و همه مردم چه اهل اسلام چه از نصرا اطاعت نمودند و افغانه در عده وی  
 این حرکت که ناصر جنگ را گشتند و او را بجایش نشاندند قلاع بسیار از او نوشته گرفتند  
 به ایست محی الدین خان مظفر جنگ بعد جلوس برسد بیاست راند اسیر را براه رکنانده اس  
 مخاطب ساخته دیوانی خود بلند پای گروانید اگر چه راند اس که بر همین سیاه فام ساکن  
 سیکاکول مندیل متصدیان به کانون نظام الدوله نوکر بود چندان رتبه نداشت لیکن  
 چون در قتل نواب نظام الدوله جبه و جبه بسیار نمود و زنا محبت مظفر جنگ بگردن خود گشت  
 مظفر جنگ و او را این رتبه رسانید و بعد چند روز از افغانه را همراه گرفته به پیونجری رفته  
 به کپتان یعنی حاکم آنجا ملاقات کرد و برای مصلحت ملکی چند روز آنجا توقف نمود و جمعی از  
 سپاه نصرا را همراه گرفته عازم حد آباد شد و از آنرا کات گذاشته ملک افغانه در آمد قضا و قدر  
 اسباب انتقام نواب نظام الدوله آمده ساخت افغانه بهالت پیشه کاز قتل نواب نظام الدوله

و قشاندن او بر مایست از جای خود رفته شروع بتمرد نمودند مخصوص قبت مبارک را مخاطب  
 به مبارک و معان قاتل و صاحب صحرانگ که بنوبه بدایت محی الدین خان نظام داد که اصولاً بنوب  
 ۱۰ صحرانگ مبارک در علی التو قیست نمایند بدایت محی الدین خان که در غور و شجاع بود از این نظام  
 بهم برآورد تا دیب و بر دست بخت لازم دانست و بنوعی هم بیع الاول و در زمین مکرر تپنی  
 از یک طرف مظفر جنگ و نصار او از طرف دیگر بتهنجان و سایر سرداران افغانه صف آیینی قتل  
 گردیدند از جانب مظفر جنگ یعقوب محمد خان رساله دار و میر مظفر خان که از مردم بنگاله بودند  
 رسیدند و در میان و عبداللہ الدین خان و محی الدین کشته شدند و زخم تیر در میانک آصفیاء تانی میر  
 نظام خان بجا ماند و در اسد جنگ رساله مال بخریدند و از زخم تیر که در حدقه چشم مظفر جنگ رسید  
 کارش با جراحت رسید میر محمد خان و جوانی که بنده دیکه در دست داشت بجای مبارک و در  
 سردار گولی بنده و بر سینه مبارک در خان رسید و کاش تمام ساخت و دیگر سرداران افغانه  
 نیز مقتول شدند گویند و فیکه تیر بر چشم مظفر جنگ رسید و کاش با تمام ساقید راجه کشتاده  
 در اس که در خاص بود طرفه نیم سیری بمل آورد که بعد مظفر جنگ بعد از پوز و از روح در میان هر  
 دو دست گرفته چنان نمود که مظفر جنگ زنده است و از سرگوشی خط لخته و طلب آب خامه  
 و بیره بآن و اشاره دست بقتل مخالفان میات مظفر جنگ خاطر نشین مردم ساخت و آن افغان  
 جنگ کسی با خبر نشد که غالب مظفر جنگ تپنی از روح است تا افغانه و بودای فرار آوردند  
 و اعیان لشکر سرتهنجان و سردار دیگر سرداران افغانه بریده بر نوک نیزه ها کرده شاد و یانه خواستند  
 داخل خیام گردیدند آنوقت معلوم شد که مظفر جنگ از شر تیر مرگ سیراب گشته است و مقتول  
 گشته است با نواب شهید بدعا پیش آمدند و شکر یک قیل بدو شدند بعد شصت روز بعد سیر رسیدند  
 و متحول گردیدند و دیدی که خون ناحق بر دانه شمع را چندان امان نداد که ثبت بگردند  
 آورد دادند که روز جنگ یعنی بیستم بیع الاول فوت شد و دفن مقتولان نشد و روز دوم آن بیستم  
 فخر کرد و از مهر که بداشتند و در محرابی و درق مکن و خوش و سبلع و دفون ساختند و با تو

نظام الدوله و همین تاریخ بروقت مقدسه رسید و بعد مغرب در جوار شاه بر مان آیدین غریب  
 در سرینج و مازن گردید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالْقُدُّوسُ** که قاتلان نواب را پیش آنکه جسدش  
 را دفن کنند و بقی رسائیده در زمین دفن گردانید و بعد از آن نواب را در زمین بجا بست  
 خورگشید فاخته کو و یا اولی الا بکنایه و هر جا در آشنای ماه نابوت نواب شمشیر را  
 گذاشتند و در هر مکانی در آنجا ترتیب داده و بارت گاه ساختند از جمله سرداران افغانه که  
 با نواب شهید طریق و سایر پو و در عبدالحمید غانست که جیش عبدالکریم میان از عمده امرای سلطان  
 ایچا پور بود و اولاد او مدنی بکورت بک بود و غیره از نواب ایچ کرناک می برداشتند و بک  
 در وقت تسلط حیدر علیخان مشهور بجیدز نایک بنالچ فرستند عبدالحمید غان پسر خود بهدول  
 را با باقی نصیب یا ورخان فاضل از کربا به نواب فرستاد اما باطن پسر خود و دیگر سرداران  
 افغانه را براه هدایت بکرد و منصوبه شطرنج و غافایانه میبخت و پستان که نواب  
 بشبها دست رسانید پسر افغان بن ابراهیم غان بن خضر غان مدار کار عبدالکریم میان مذکور بود  
 و او دخان پی که با امیرالام حسین علیخان یوفائی کرد و بکیده کشته شد پسر خضر غان است  
 چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم بذا الفقار غان پسر سد غان وزیر توفیق یافت و  
 بدو دخان مرحمت شد و او دخان برادر خود ابراهیم غان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد و  
 حیدر علیخان در اوایل عصر مخفی سرخ سیر دیوان دکن شد ابراهیم غان را بغور داری کردن مامور  
 از آنوقت کردن در دست اولاد ابراهیم غان است در جنگ مخفی جنگ است غان و دیوان  
 او امانت الله غان که تخم این مذهب کشته او بود و بلول خان و نصیب یا ورخان و دیگران  
 با انتقام رسیدند و چون لشکر امیرالامک صلاحت جنگ بر سر کردن آمد شهر را غارت کردند و  
 و بحال است غان با سیری درآمد و از شامت علی که از آن بهیست صادر شد جان و آبرو  
 بر باد رفت حالت دنیا خداین است مال عقی چه خواهد بود و سید عالم الدین ظلموا  
 منقلب نیققلون حسین دوست غان عرف چند اصحاب هم بعد چندی به تیغ



مذبح گروید و سرش بنوک نیز رسید بنین انیقال انکه محمد علیخان پسر انورالدین خان  
 گوپاموئی بعد شهادت پدر قلعہ ترچاپلی را قایلیم کرد و چون نواب نظام الدوله در نواح ارکاک  
 نزول اجلال فرمود محمد علیخان کاه دولت ملازمت دریافت و نواب پسر فراری حاصل نمود  
 و بعد شهادت نواب نظام الدوله بنابه قلعہ ترچاپلی برود و زین وقت سیاست ارکاک بچند که در  
 پنجهری نشسته بود عاید شد و همان جماعت نصرا را فراموش کرد و نواب نظام الدوله بنجون آورد  
 بودند همراه گرفته با فوجی دیگر بر سر ترچاپلی رفت انورالدینخان فرج نمود و در میان اگر بزرگان  
 بنو پاشا را با خود متفق ساخته مقابلہ برآمد چندی آنش حرب مسلحہ فرمود آخر انورالدینخان  
 غلبه آمد و چند ازنده دستگیر شد غره شعبان سنه ۱۲۸۵ و ماه الف چند از مذبح  
 ساختند و سرش بنوک نیز تشویر نمودند و همچنین سرداران فراموش با قوم خود را که  
 فرنگی سفید پوست ولایت سوائی فرقه کار روی زن و تشویر نمودند و بعد شهادت نواب نظام  
 جماعت سیکه بنجون آوردند اعلای روی آسایش ندیدند در ایام حکومت مظفر خاں که دو  
 بیش نبود بالا حیر او سپر با حیر او سر کرده راجه ساپو فرصت وقت غنیمت دانسته نصیب جاگیر  
 امر او منصب داران دکن دست تطاول دراز کرد و با وزنگ آباد رسید و هنگامه آرا گشت  
 تید شکر خان باب قحاصت در خود ندید بر مبلغ باز کرده لکر و پیر مصاحت کرده ملک را از قبضه  
 باز داشت و بر مانور را اعیان آنجا نگذاشت داشت افواج محفوظ داشتند گویند که بدایت علی پاشا  
 نهایت شجاع و ذکی طبع و وقت پسند و از حدت و هنر بیشتر را غلبه معلوم معقول بود و تهذیب  
 منطبق نبود داشت و بشعر را غلبه نبود ازین جهت با میر غلام علی آزاد با گرامی که بنا بر سهل پسندی  
 تمام عمر گرامی خود را در فن شعر و عروض و قافیہ صرف نمود صحبت کوک نشد و مظفر خاں  
 کسیت اول که بعد شهادت نواب نظام الدوله نصرا را فراموش کرد و جهت اعتقاد خود  
 بطرف دیار اسلام آورد و پیش ازین نصرا در بنا در خود بودند پیران گفتند داشتند و بعد کشته شدند  
 مظفر خاں نصرا را میگوید و بعد بنوک کرمی در رکاب امیر الممالک شده چه افتد که بهم نرسانیدند

و آخر بجه خرابی بدر شدند که بعد ازین رقم پذیر قلم و قایع رقم خواهد گردید ات فی ذالک  
لذکر ی لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید چون انتقام عمر نواب  
شهادت شد انتقام این باب بر لفظ شهید مناسب افتاد و اگر احوال مرثیه از این  
که فن تاریخ برای معرفت احوال پیشینان موضع گشته و اطلاع سونع گذشته سرشته پیش  
آیندگان است در مطاوی خیر جمایل آثار نواب عالیجناب و ناصر خبک شهید و غفران  
آب که موافق در عهد آنت بنابر قرب جوار و معاملات شبانه روزی ذکر مرثیه بر زبان  
قلم می آید لهذا بیان مبادی نشو و نما می سروراری اینطایفه در کون و ریشه کردن این  
درین سرزمین بنام وطن ضرور نمود اقول بسواران بر کی مشهور بودند و نامیا بغنیله  
ملک گشتند و از ان پس چون دولت از آن دو دمان روگردانید و با بهانه گویند  
و گریان شد و این سرکار بار او نپشت پردان غزاتیاز یافتند و جاسی دیگر خود را سر نشین  
نپشت پردان نامیدند ابتدا ساجی نام ملازم بران نظام شاه دالی اخگر و بقیه  
ابدال شایسته پوستند و بمرو و قلع پادشاهی مل کوکن تهر و قلع بیت آورد  
تغزاتی و هر فی میگذازانیدند چون مایه جمعیت اینها پرستانی دوسه نگاه کامانی منور  
در سرگردانی است یعنی دهقانی که دوسه کاوی از مرزعه زندگانی بدست آورده گشته  
مادیانی ترتیب نموده نیز چوبی بهر ساند بر سیاهی سپاه اینها افزود و مدار اوقات  
و سوار خوشه جوار است خوا بر پنجه باشد یا خام و بشیر در فصل جوار بر می آید بسیار و بهنگ  
دارند چنانچه پیشی جو نیز یکی از القاب ایشان است چون رفته رفته کار بالا گرفت مدار  
شاهجهان آبا دستوری شد بدلیل متداود دولت با سلسله ریاست آمیخته که قریب به  
سال میشود امید که انشاء الله تعالی مدایح تحکوت و کامرانی این دولت خدا داد چون مرتبه  
اعداد و دوار از نامتهای مدود و بغیض فضل آبی شمول باد مسا هست بلکه دلیل مسا  
تایم دارند از چندی در نوشتن عرض داشت و گذرانیدن غذا غاض نموده باز از اند

خودتاسی بیرون نهاده اند اما در سایر امور شیوه بزرگوار میسلوک میدارند تنبیه و تادیب  
و گوشمالی نواب و خفقات و انت کردن نواب ناصر خلیف شهید برین کوه و ابنوه که طرف غفر نواب  
بعد کشتن و کوشش بسیار و سوختن بونا و برافروختن نایره عدلی و قاتل ضربه و مخالفت ندید  
تالیف و تدبیر حجت مشارکت چو تهه قایم نموده پیوسته لازم رکاب سپید استند و اگر هم می بکا  
می شد و تعیین سرداری قرار می یافت بجا و شخصت خبر از وارانینها تعیین سرور از مذکور می نمود  
به حال از منوالط پسندیده اینها یکی آنکه و تمامی قلم و کله از رخا و دریای جنوبی تا اقصای سیکن  
در حیطه تصرف اینها بود و زرد و برن و خانه جنگ درامصار و بلدان بود و کسی زهره آن  
نداشت که کار و مخبره و شمشیر را با دیبا از نیام برآرد و سگرات و ممنوعات بود و با اینهمه  
تسلط و حکمرانی ادنی بهمین مغلوک گذارسته راعرضی میوشتند و خود را سیوک که ببارت از  
بنوع پرستارست مرقوم می نمود پس تا زمان سده هجری با حاجی را و مساعدت ایام ترستی  
با انجام رسید و بعد فوت بادشوار و پیشش انتقام پذیرفت الملای واحد القصار  
میر غلام علی آزاد با لگرمی خیزدانه عامه و در ذیل احوال نواب بیغفر نواب بریان قلم داده  
از پاستانی نامها خبر میدهد که از قدیم ایام فرمانروایان هند پیش از عهد اسلام و بعد آن بریل  
و کن چیره و دستباز و همیشه افواج قاهره و فستاده تمام قلم و دکن تا لنگا و سوادیب زیر  
دور می نمودند و رفته رفته نوبت بجای رسید که قعه منعکس گردید یعنی قوم مرهه مجموع  
کشور دکن و مالو و کجرات و اکثر صوبت هندوستان به تصرف آوردند و بیشتر ممالک  
فتح الممالک هندوستان را زیر و زبر کردند مگر صوبه اوده که بسبب حایل بودن دریای  
گنگ و مدافعه بران الملک و اخلاف او از خیر آنها محفوظ ماند و صوبه بلتان و صوبه پهنه  
بسبب دور دست بودن از دکن بحیطه تصرف نماند اگر چه نایب خنیم در بلتان هم نشسته  
بود اما از ور و دموکب شاه درانی و خل نیافت و در صوبه پهنه و بنگاله گنجی دخل کردند اما  
عمل چنانکه باید نیافتند تاظم بنگاله بعد محاربات مصالحت برین قرار داد که هر سال ششکیش

مقرری میفرستاده باشد چنانچه میفرستاد و مرث عبارت از دیوگیر یعنی قلعه دولت آباد و هزار  
آنت و ساکنان این سرزمین را مرثه می گویند و زبان مرثی مخصوص این اوکست و در ابتدا  
رماست غنیم در قوم هونسد بوده بعد از آن بدست دمار داران درآمد و نسب هونسد به راجهای  
او دیو پور رسید و راجهای مذکور سرآمد راجهای سرزمین راجو تانه اند از راجهای دیگر هر راجه  
که پیشند و ارج یعنی حکومت می نشست راجه او دیو پور ششقه برای او غیرست ماداو او ششقه را بر پیشانی  
خود کشیده و کعبه بر مندر ارج بنزد و لقب راجه او دیو پور را ماهست گویند بجیش نویسنده ان عادل  
میرسد چون سعد و قاص نسیم ایران کرد و اولاد نویسنده ان آواره و ششقه او بارشند یکی از اجداد  
رانا هبند و ده بر مرثه راجگی رسید و بعد از آن یکی از اولاد رانا که از لیکن دفتر بخار منوله شده بود  
بنابر نام موافقت برادران از او دیو پور به صوب دکن برآمده در فواح کرناٹک ساکن گردید و از  
جهت عمه گلی خاندان خود با عمه های دکن خوشی بهم رسانید و اولاد او دوشه به شندید یکی از اولاد  
دوم هونسد از قوم هونسد ساہوجی اولاً نوکری بران نظام شاه برگزیده و ثانیاً با ابراهیم  
عادل شاه پیوسته نوکری او کرد و بد ابراهیم عادل شاه در او آخر عهد خود برگشته و ثانیاً  
جاگیر ساہوجی مقر ساخت ساہوجی آنجا برسم زیاده از آن طرح توطن انداخت و چندی غاشیه  
نوکری معبقران ثانی شاه جهان پادشاه نیز بر دوشش خدمت گرفته خود در حضور می بود و  
پیشش سیوا در جاگیر قیام می نمود و چون ابراهیم عادل شاه را غارتیه موت نام دو سال اندک  
کشید اختلالات بسیار در حکمت او رو داد و کردید و اکثر سپاه کوکن برخاسته به بیجا پور آمد  
و انولایت و قلاع آنجا از لشکر عادلشاهی خالی ماند درین هنگام سیوا که رب النوع غنیم بود  
از پیشیاری و حیل ساززی و سپاه گری بهره وافر داشت و اکثر قلاع را که از وجود حارسان  
و اباب قلعه داری می بود تصرف خود را آورد و درین اثنا ابراهیم عادل شاه رخت میستی بست  
لوشن علی عادل شاه بر سر ریفرمانروائی نشست و بنا بر ابتدائی سلطنت و مغرس منتقل  
بهم نرسانید و بود که خلل غلیم در سلطنت او رو داد و سیوا در بر ز قوت گرفته بر تمامی قلاع

کوکن استیلا یافت و حصون تازه بنفس خود احداث نموده باستظهار این حصون و بهیمل قلعه  
 پادشاهی که متصرف آن گشته بود و که در شکل بغیر خاطر سر از اطاعت عادل شاه پیچیده و غلام  
 جاده خلاف نور وید و افضل خان را که رکن رکن سلطنت عادل شاه بود به خاکشت و فوج او را  
 ایما نمود و درستم خان را که او هم از عمده بانی آن دولت بود شکست فاش داد و و مناظر از غنیمت غنایم  
 بالکل فانی ساخته شروع در قزاقی و تاراج اطراف و نوامی کوکن کرد و چون مملکت کوکن تسل  
 بر ریای شعور است بعضی بنا و در تصرف آورده و از فی بحر انصیمه را مری فی رسانست و در  
 بعض احیان که قابلی یافت بر برخی مواضع پادشاه هند یعنی خاندان خان یزیدی تخت چون انجیر  
 بهیچ احوال خلد مکان رسید بهیچ دال به امیر الامرا شاه استیلا خان صوبه دار و کن در باب تنبیه  
 سیوا شرفمند دریافت و مهارا بهیچون شیر اتفاق امیر الامرا برین مهما موبست که اگر چنانچه  
 بهر وجه بلخ در تنبیه سیوا و تحریب ولایت او بتقدیم رسانند لیکن چون سیوا در سن کنیز و بهیچ  
 دسه در اردوی امیر الامرا شهنشون آورده پسر الوفتح را شنید گردانید پادشاه امیر الامرا را نمود  
 نمود و صوبدار می دکن بشا هزاره محمد معظم تفویض فرمود و راجه بهیچون را که از تر و نمایان بطور  
 نرسیده بود بحضور طلبید و بجای او راجه جی سنگه نامزد گردید و راجه بهیچون که سیوا گو شملهای داشته  
 آنچنان داد که سیوا جز اخلاعت چاره ندیده بی سلاح آمده با راجه طاقی شده و استعدائی  
 عفو جرایم نموده بهیچون و سه قلعه ملک ده که چون در سر کار پادشاهی داد و بموجب التماس  
 راجه بهیچون فرمان پادشاهی شمل بر عفو جرایم سیوا و تفریض منصب پنجاهری بنام بهیچون سنا  
 صادر شد پسر و پدر باراده تقبیل عتبه خلافت بهیچون و قیقه سن کنیز و بهیچون که کشتن باکر آباد  
 رسید و دولت زمین بوس انداختند و مور و عنایات خسروانه گشتند اما سیوا انبار و بهیچان  
 و عدم دراک محبت سلاطین که عنایت پادشاهی زیاده بر مرمره خود توقع داشت بکوشه رفته مارا  
 پسر راجه بهیچون که اظهار بخش کرد و گفت که من بعد از دولت باریابی محروم باشد و محافظان پیاسه  
 او نمین نهند اما پسرش سنا که بی تقصیر خود از باریابی ممنوع نشد و مرگوز خاطر پادشاه بود که به

چند می سپیدار از تعلیم خانۀ ادب برآورد و مشغول عوالم فاضله خدمت انظار است  
 ارزانی فرمایند آن که موصوفه و ریاضت انجمنی اندیشید بدست آورده و نسبت به انجمن مقرر  
 وضع خود تغییر داد و با سبهار و نو و طریق نامی گشتند و بدین ترتیب عهده نگار که آری انصاف و  
 وصوله و دارایی کن چنینی اوستی پدید آمدند و اگر چه این عهده نگار به این آئین سبکی که در کتاب  
 از این جهان در گذشت پس از سبها بجای او نشاندند و باین عهده نگار مقرر شد و خواستند که در خدمت  
 مکان بنشینند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 نزول ابدال فرمودند و از عمر در خدمت بنشینند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 تنها و این معنی اما که باسی اغراض انسانی خود انفعال این مهم نمی خواستند و تحصیل را به خود  
 نه است و در او از غیر عهده نگار که در خدمت بنشینند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 حقه غنیمت قرار دادند و در نظر داشتند که با این خان و فاضل و گنگ با این خان و فاضل و گنگ با این خان و فاضل و گنگ  
 فرستاد که عهده نگار این سخن فرموده که در این انجمن به این عهده نگار بنشیند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 نشان را به غیر بنشیند و این خان و فاضل و گنگ با این خان و فاضل و گنگ با این خان و فاضل و گنگ با این خان و فاضل و گنگ  
 یا تقوی بنشیند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 در نمایان بنشیند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 هزار یکصد و بیست و یک سال است که در این عهده نگار بنشیند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 خود اتفاقاً خان فاضل ساختند و از آن عهده نگار و در آن خان بنشیند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 و او در آن با بنشیند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 سرکار را و نشان بنشیند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 بود اگر چه این تقسیم ماری و ساری نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 و در عهد فرخ سیر امیر الامرا حسین علیخان بنشیند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند و نسبت به او نشاندند  
 و نامه و الف باراجه نام و بواسطه محمد نور خان بران پوری و سنگرامی شماره نور طریق

[illegible]

و هر بار وزیر المملک اورا هنرمیت داد و جونی دیگر بسرداری هوکر در مقابلہ امیرالامرا روانہ ساخت  
 امیرالامرا بر غم اعتقاد والد ولہ طرح صلح انداخت راجہ جینگہ را بئی نفیست کفر منجوست کہ صواب  
 مانوا از تغیر خود شش بیاجیر و مقرر شود ستوار عراض بدبگا فردوس آرا نگاہ بوساطت امیرالامرا  
 فرستاد امیرالامرا در سنہ کیزار و چهل و شست مرضی مبارک بادشاہ برین آورد کہ صوبدار سے  
 مانوا بیاجیر او بدینچنانچہ داد از آن روزہ اسلامیان نہایت ضعیف شدند و در سنہ کیزار و  
 کیصد و چهل و نہ بیاجیر و با فوج فراوان از دکن عازم مالوا شدہ و بنظم و نسق انجام پرداخت  
 بر سر راجہ بذا و رفت و بعد از آن پنجم کہ رو داد و پیش ازین بر بان قوم داد و شد الفرض احمد  
 نواب نظام الدولہ ناصر جنگ شہید با ساہو راجہ قواعد صلح تاسیس یافت و تا آخر عمر نواب  
 شہید کہ دو نیم سال و کسری بود صلح بحال و برقرار ماند و بعد شہادت نظام الدولہ و فوت  
 راجہ ساہو در سنہ کیزار و کیصد و شصت و سہ کاراجی بالا گرفت و ساہو را عرف بہاؤ  
 عم زادہ بالاجی و از المہاکم شد بعد فوت ساہو راجہ مہام مانی و مکی بدست زارداران آمد سردار  
 قدیم مرثیہ مغل شد و متفاد گشتند و بجائی ساہو راجہ کسی را بر سرند راج نشاند بکہ نام نشاند  
 در قید گناہ میداشتند تسلطی کہ بر اہمہ کوکن را بعد شہادت نواب نظام الدولہ و فوت ساہو راجہ  
 در دکن و ہندوستان دست داد و بعد ازین در ضمن احوال اولاد امجا و نواب شہنشاہ  
 رقم بذیر قلم تحریر خواہد شد و ازین وقتیکہ نام خان فوج غنیمت الہک ملایمہ ہمراہ امان بگ  
 بخشی خود بحرب مبارک المملک فرستاد و سرایت در ملک گجرات نمود و رفتہ رفتہ عمل بادشاہی  
 ما بکل رجاست و ظلمت کفر تمام صوبہ را فرو گرفت و میر حبیب اردستانی بخشی مرشد نمایان  
 در مملکت بگالہ دخل داد و تفصیل این احوال آنکہ شجاع الدولہ نام بگالہ سیر و ہم دی حجب  
 سنہ احدى و خمسين و ماہ و الف رخت زندگانی از جهان فانی برست بشیرس ہرزوار خان  
 بجای از شہادت لاسبب نخل طبیعت کہ منافی بریاست بہت اکثر سپاہ را بر طرف کرد  
 آمد و در دی خان مہابت جنگ کہ از نوکران شجاع الدولہ بود از جانب او بہ نیابت صوبہ



پنهانی پرداخت بقصد تسخیر بنگاله با فوج سنگین بتقریب حصول غارت سرفرازخان عازم  
 مرشد آباد شد و چون قریب رسید سرفرازخان از خواب غفلت بیدار شد و باراد و محتاج جنگ  
 اطلاع یافت و با مردم قلیل از مرشد آباد برآمده بمقابلت و حرکت مذبحی کرده قتل  
 رسیده مرشد قلیخان محمود قلیس و داد و شجاع الدوله که در آن وقت ناظم اودیسه بود فوجی  
 فراهم آورده بجای مجتبی جنگ متوجه شد و شکست یافته خود را بدکن پیش نواب معرقاب  
 رسانید میر حبیب اردستانی که بخشی مرشد قلیخان بود رکبو کوه سله مکاسه دار صوبه برا  
 رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود رکبو بوفوج سنگین سرداری با سکر پنڈت دیوان خود  
 و علی قراول که سردار عمده از رفتاری او بود و دهمرا میر حبیب کرده بر سر مجتبی جنگ  
 به بنگاله فرستاد و قریب یکماه جلال و قتال طول کشید آخر الامر مجتبی جنگ سلسله صالح  
 ضبائیده با سکر پنڈت و علی قراول را با بیست و دوسه در بتقریب ضیافت در حینه  
 خود طلبیده همه را علف تیغ بیدریغ کرد و انید اگر چه مرثیه و میر حبیب غایب فاسر از تسخیر  
 بنگاله کشتند اما صوبه کنگ را تصرف نمود و آوردند و هر سال فوج مرثیه با سخت و ماراج  
 بنگاله میرفت تا آنکه مجتبی جنگ هر سال پیشکش برای رکبو مقرر کرد و ملک را از خوایی منون  
 داشت خانیخان در تاریخ خود نوشته که آنچه از تفاوت دکن و قوم مرثیه در نسب سید  
 مسموع شده است که رشته اصل اجداد او بسلسله رانای حوت پور میرید چو اسان  
 قوم راجپوت و همه بنود مقرر است که فرزندی که از بطن زن غیر قوم اگر چه در قوم خود ازیل  
 و نجیب باشد متولد شود او را مقرر نمود داشته داخل خانه زادان از کین و غلام بکنند و باو  
 نکر که پدر نمیدهند و نسبت کدخدائی او در قوم خود نمیکند و او را ولد الزنا انکاشته  
 با هم مثل او نسبت و وصلت که خدای می کنند گویند و در زمان پیشین یکی از اجداد او  
 لقب بکوه سله در اطراف ملک رانا سکونت داشت و با یکی از زنان غیر قوم بداصل عشق شده  
 بهرسانیده بدون عقدی که میان اقوام معمول است از زن را مدخوله خود ساخت و از او سید

متولد شد از اندیشه طعن خویش و بآنان مولود را در گودش کنار مرصعه که برای او مقرر کرده بود  
 مخفی داشته پنهان از مردم پرورش او بیکر و پرچند مادر و پدر او خواستند که که بکشند  
 او میان قوم خود نمایند اما بنا بر دستگی که آن زن مرغوبه داشت قبول ننمود بعد از آنکه  
 داشت محبت او را بام افتاد و پرورش یافتن پسر معلوم بکنان گردید آن مولود را از کنایه  
 که پنجهان نموده بود بختیبر برآورد و با والدۀ او برداشت روانه دکن شد چون ملک بیکانه رسید  
 بهر تانکه فرزند مذکور را بطن زرم قوم است با زنی از قوم مره که آنجا خود را نیز از راجه پناه  
 غیر شهور می شمارند گذاشتی او نمود و بسبب اینکه نسبت محوسله به نیت یا نیت پشت  
 آن حلال زاده میرسد و موجب تسمیه محوسله برای آنی آنکه زبان هندی چونکه گه سله مکانی  
 را گویند که بسیار کوچک و تنگ باشد و چون آن حلال زاده را مخفی از مردم در پنهان  
 مکان پرورش نگذاشته پرورش نمود و مقب بگوسله گردید و بعضی بگویند که مقب بسیار کوچک  
 میست بل بهوسله است و در این مقب بعد از این بوفتی خواب انجامید و بعضی ترخان کنسب  
 هندی که ترجمه آن انباری کرده اند شرح کیفیت حال مرثیه از نسب و غیره بدین این زبان  
 قلم داده اند که راجا بهیم کار فرمای خطه اودی پور که بمزید شوکت و رعایا به درسی اعلام  
 مباحث می افراشته از زمان بسیار داشت از آنجمله با زنی که حسن صورت و سیرت  
 ممتاز از قرآن بود و لببتگی تمام بهم رسانید و از بطن او دو پسر متولد شد یکی را به رام و دوم  
 را به جاک سنگه موسوم گردانید و چون بسن تمیز رسیدند راجه مذکور بساط هستی در نور دید  
 و رام سنگه که پسر بزرگ بود بر سرند راج کلن گردید و برادر کوچک او بهاک سنگه متابعت  
 برادر ناگوار فرام نمود دیده روزی بتقریب سکار بر آماج متصل دریای نزد نزدیک  
 راجه الی موهن آمد و شمول الطاف او گشته اقامت و زرید بعد چندی که راجه الی موهن را بام  
 نظم و نسق امور مملکت و نظر بر اینکه پسرش صغیر السن بود بدست بهاک سنگه داده و نوزد  
 وادی عدم گردید و پنجم و نسق راج او چنانکه باید پرداخت چون پسر مومی الیه بسن شعور

و تمیز رسیده بهاگ شگایه حسب الوصیت پدر او راجع بود و موقوف ساخت و بسوی دکن رازی  
 شده و چون در ایام حکمرانی خود بعد فوت راجه الی موسی بن تیرسید و نادیب نمر دان قرار دفت  
 شد بود و این معنی خاری دل مفسدان و در نه زمان که این فریق از گروه ذر میدانان بایستند  
 شده مشهور به بهاگ به سوله شد چه بزبان هندی بهو یعنی زمین است و سوله یعنی خار یعنی خار  
 عینه زمین و بدید و در یک دکن نزدیک بونا موضع دیول گاؤن منعم گردید و برای فوت  
 پیری که ناگزیر است کشته کار زراعت بر کند و دراز و دو پسر شود که یکی بابوی و یکی بوجی  
 از سلب بابوی نیز و پسر بود آده سهاچی و نتر فاجی و از صاحب بوجی هشت پسر که بوجی  
 سناچی و غنپسر بهمانه که ششده و آنجا بعد رسیدن بسین تمیز پیش کل کردن بابو بوجی و غنپسر  
 اگر ششده آگاه خانه مکان آغا بابا داکش جرمی که از نینیا معرض ظهور آمده بود در غنپسر ششده  
 بابو بوجی به سوله و بوجی به سوله به سبب مناقشه زیداری دیول گاؤن آنوقت را که ششده  
 این و عیال متصل دولت آباد و در موضع ولود آمده یک شکار اشتغال و زید بطسج  
 توطن رنجستند و بعد جندی برای تلاش معاش در قصبه سنده شیر فیش لکبوجی جادو و راسه  
 وایکمه سرکار دولت آباد که از پیشگاه نظام شاه منصب و سیر کردی دوازده هزار سوار داشته  
 رفته بعضینه باگیری نوکر گشتند و چون بنا بر افراط فریبی نمیتوانستند که سوار اسپ شوند  
 بجگا بیانی و هوادی متبعین شد و از آنجا که سنهاجی پسر بابو بوجی لطف صاحب جمال بود و جادو  
 نیز و ختر نیکو داشت روزی از روزهای جشن هولی در حالت سستی شراب هر دو را برانوشا  
 بکمال شغف بر زبان آورد و جفا شد که میان این هر دو عداوت کت بسته شود و نافرندان  
 صاحب جمال بوجو آید بجز در آن زمان این سخن از زبان بابو بوجی رو بخفا مجلس بر آور گفت  
 که شما گواه باشید بریکه از امر و زاین صبیبه پسر من منسوب شد و جادو و رای بعد استماع  
 این سخن محضر خاموشی بر زبان خود نهاد و ازین خاموشی که دلیل رضا است و عای بابو  
 نبات رسید و چون جادو و رای بعد تمام مجلس بر نشا ط اندرون خانه رفت و سنهاجی را

که هر روز با خود می برد و با هم نگاه داشته و خوراکی همراه بردستورات او که همین با چرا اطلاع  
یافته بودند بشوئش درآدمه گفته که این سرگردان دادی باطل اس که برای شکم پروری وطن خود  
نگه داشته در بدر برای تلاش معاش حوار و خرابی کرده و با ما چه مناسبت دارد که بمسکین  
و قرابت نماید و از شما تعجب که چنین حرف بزرگان آوردید و از حسارت و شونخی او  
انحاض نمودید جادو را و گفت که سرسری این سخن از زبان من برآمد و هیچیک از رسمیات  
شما دی موافق ضابطه قوم خود در میان نیاورده ام حالا اینها را بر طرف می کنم از شما  
این کلمات نسلی خاطر مستورات نمود و در دوم بر عادت مرسوم آنها را شریک طعام خود کرد  
خواجهای طعامم را ایشان فرستاد آنها خوانا را و پس داده گفته فرستادند انشا الله  
تعالی بوقت شادی ما و شما یکجا طعام خواهیم خورد و جادو را و بعد فراخ از اکل طعام  
بدیوانخانه برآمده محاسب را طلبید گشته حساب بخواه نموده هر دو را بر طرف رخت  
و نهنگام رخت گفت که شمارا با من هیچ قرابت نیست و از زبان من سرسری آنکلمه نر  
و هیچ رسم شادی بعمل نیاید باید که شما مصلحت بایل رخت خود از اینجا بردارید و هر جا که  
خواهید بروید آنها همانوقت احوال و انقال ما کرده بدیوال گاون رفته قیام و نذیند و با  
روسای آنجا ساخته بدستور اول بصیغه زراعت و کشتکار بر سر نهند از اینجا که ازین قد و  
و بی زری سخن آنها بابت اقرار نسبت بصیغه جادو را و سرسری نشد پرموده خاطر شده بجادوت  
مجبور و قضیتی باین خود از تبه دل برداشتند تا آنکه منطبق ان الله لا یضیع عمل جرات  
عمل خود جهان یافتند و شبی بر دینیه که بیرون آبادی بود و خواب طلع شدند و مشنگ گشتند  
که شمارا راج تا بیت و هفت پشت نفیب گشته و هر اراده که خواهند کرد بر صفت ظهور خواهد  
رسید ازین مژده خوشحال گردید و بر کنج شایگان دست یافته شبانهار را بر او و بر عا اهی  
کرده در کن خود میان مغال که انبار غله میدهند پر کرده محفوظ نگاه داشتند و آهسته آهسته غلابی  
از خود بر طرف ساخته بعد چندی در قصبه چار کوته آمده با سیوانیک مهاجن که صاحب سراب

بود نظر بر معرفت سابق راز و فینه بیان کردند و از اصفای سخن بر خود بالیده و انجام  
 ضروریات آنها پرداخت و از ایشان داشته گرفت بدین مضمون هر ملکی که بقصر می شست  
 در آید فوطه داری آن بنام من باشد القصد بواسطت او هزار اسب خریده و بارگیران  
 بر آن نوگرداشتن و زین و سلاح و زره و بکتر و یا لکی و خیمه و غیره سامان حکومت  
 درست کرد و نزد بنا لکر ساکن پهلوان که دو از ده هزار سوار قزاقی داشت وکیل نهشت  
 و درخواست قبول نامه کردند و بعه حصول قبول نامه نزد او فرستاد و مافی الضمیر مطلع  
 ساخته و هزار سوار بطریق کمک از او خواستند و ده هزار سوار همراه دادند  
 بهدست مجموعی باره هزار سوار اسباب زیادی را گذاشته جرمیده از گذرگاهها  
 سادات باره گذاشته و دریای گنگ را عبور کرد و شبی در مسجد روضه متبرک که نزدیک  
 دولت آباد واقع است خوابگاه را بنیاد کرده انداختند و در کلهوی خوابگاه فریفت  
 بدین مضمون نوشته بسته که مایان خوابان دختر لکهای جادو را می بینم که او در  
 بونی در مجمع مردم اقرار نسبت صبییه خود بفرزند ما کرده باز گفته زنان خود داشته  
 است و انواجی از بنا لکر همراه خود داریم امید داریم که پادشاه تحقیقات این امر  
 نموده ما را کامیاب فرماید ورنه در تخریب ملک از مایان که از سر گذشته ایم  
 قصوری نخواهد شد چون مجاوران روضه برین ماهر اطلاع یافته بعرض نظام  
 شاه والی دولت آباد رسانیدند پادشاه جادو را را طلبداشته فرد کیفیت مرقوم  
 پیش داد جادو رای نظر بر مرضی پادشاه که برانصاف بود برضا و رغبت قبول نمود  
 و برای حمایت منصب و جاگیر آنها عرض کرد نظام شاه او را تحسین و آفرین کرده  
 و عرض او را پذیرا ساخته برای طلب بالوحی و انبوحی و پسرش سبها جی فرمان داد  
 و قولنامه با عهد و بیان فرستاد چون نزدیک دولت آباد رسیدند جادو را  
 با استقبال آنها شتافته و آنها را همراه آورده به ملازمت پادشاه رسانید پادشاه

بدین سببهاجی که خیلی خوش بود بسیار محفوظ و خوشنود گشته بخلعت فاخره و شمشیر  
 قبیل و اسب و جاگیر و دوازده هزار سوار سرفراز فرمود و حکم کرد که جادو را و قبا  
 خود را بدولت آباد آورده بمجنور پادشاه کتختای دختر خود کند جادو را حکم  
 بعمل آورد و بقدیمت و درجه داده دختر را خست کرد و کو باجی نایک با نسل نامی  
 کار پرداز را برای خبر گیری دختر همراه داد بعد چندی بالوحی نیز مع قابل بدولت  
 آمد و ظل ماطفت پادشاه سکونت ورزید چون زمانه مساعد گردید را وحی گویند  
 نامی را مدار کار خود ساخته و خزانه غیب را از آنجا بر آورده به بذل و اشیاء  
 و تمیر اماکن و معاصیه و باغ و تالابها پرداخت و چون عمر سببهاجی به بست سالگی رسید  
 بالوحی و انبجی معاقب یکدیگر بفاصله اندک ازینجهان در گذشتند و امارت بر سببهاجی  
 تقریر یافت و از صلب او از بطن دختر جادو رای که جیجای نام داشت پسر  
 متولد شد و او را موسوم بر سببهاجی کردند و در آن اوان نظام شاد نیز بیک جادو  
 شتافت و از آن پادشاه و پسر یار گار ماند و چون آنها محتاج کار پرداز بودند  
 والده آن دو طفل به صلاح ساداتی انت است سببهاجی که بحسن صورت و سیرت انصاف  
 داشت مخاطب بناجی نموده بخلعت دیوانی سرفراز ساخت او بمر انجام اخذت  
 چنانکه باید پرداخت و همه با حلقه اطاعت او در گوش کشیدند و شاهجی را بحکم رانی پذیرفتند  
 اما جادو رای سر او را اقتدارش بر خود می چسپد و اطاعتش ناگوار مزاج خود میدید  
 از آنجا که زمام اختیار حکومت نظر بعنایت والده شاهزاده در قضا شاهجی مستحکم بود  
 و سرنامی او بجای نمیرسید و شمر مدعی ادعی گردید لا علاج جادو رای عرض  
 بمجنور پادشاه دلی فرستاد و استدعا اخراج او نمود پادشاه دلی میر حله را  
 با جمیع شصت هزار سوار به هم دکن نامزد فرمود جادو رای بعضی سرداران  
 دولت نظام شاهیه را با خود متفق کرده برکنار زبدا رفته به ملازمت میر حله رسید

بهر اول فرج او گردید شاه جمی برین ماجر آنگهی یافته هر دو شاهزاده را بقلعه ماهولی  
 که در آنوقت استحکام تمام داشت رسانیده نمود بدفع جادو و رای روانی و جادو  
 رای با جمیست سنگین پادشاهی بجای حصار و قلعه ماهولی پرداخت و تا شش ماه و نهمه سال  
 و قتال مشتعل ساخت و چون جنگ بطول کشید و وزیر و قاضی کم گردید شاه جمی اندوخته  
 بجای پور و کیل فرستاد و پیغام داد که آتش از خانه باندش بالا مارا یا رای استقامت  
 نماند اگر دست ما در ماندگان میگیرد و قول می فرستد نفاق بندگی و الامتیا بن  
 می بندیم و الی بجای پور نیز بر سر راهی که یوپرد از خود قول داد شاه جمی فرستاد و شاه  
 با جمیست پنجهزار سوار مع قبایل و پسر خود و سپهبا جمی از قلعه ماهولی برآمده و بحال  
 جادو و رای و اشکست راه بجای پور گرفت و در آنوقت زن او که حمل هفت ماه داشت  
 بتاب سواری مادیان بعد از آنکه در آن سه چهار کرد و از مسافت راه پنا و در شاه جمی که در  
 نزار بود برخیال اطلاع یافته صد سوار متعین او کرده گفت که جادو را پذیر تو از  
 می آید توقف من در اینجا صلاح نیست و ترا که دختر او هستی ضرر جانی نخواهد رسانید  
 بلکه بظلمت نزد ما خواهد فرستاد این گفت و روان شد جادو و رای بر نزار آمد و جمی  
 یافته و میر حمله را بر محاصر و قلعه مستعد داشته به تعاقب شاه جمی شتافت و بجای رسید  
 که دخترش در آنجا مانده بود جادو و رای با صد سوار همراه او داده و در قلعه سرسره  
 نظام شایسته که در قصبه شاد جمی بود فرستاد و او بپشتش بجوای که سوای نام دارد و بعد  
 او در نجاست پرداخت و تذکره که اگر مرا سپر متولد شود بنامش موسوم خواهم ساخت اتفاق  
 بعینه در سنه یک هزار و بیست و چهار هجری روز دوشنبه سپر متولد گشت و موافق تذکره سیوا  
 موسوم شد القبه جادو و رای تا احمد که به تعاقب شاه جمی عنان باز نه کشید تا چون او را  
 نیافت مایوس برگردید و شاه جمی بمعرفت مرار یکدیو بملازمه وانی بی پور رسید و رعایت  
 خلعت و اسپ و شمشیر و فل و تعلقه رای کرنا ملک و سر و کرده هزار سوار سر ملکی  
 فرستاد

و میر ملک بنا کر شهنشاه و در آنجا نیک مقصود عثمان معاودت بجانب دینی تافت جاد و راکمان را  
دشایست کرده و به قهر و ستم کبیر آمده قیام نمود و چون از رفتن شاه جی نزد والی بیجا پور علی و حقه  
ملکی نظام شاه متوی بود و جواب دیدن با جی است ملک غنیر را از انهام ساختند و نظم و نسق قضا  
نموده مکرر آن و پیشنها با قوی چند دست آن کرد و باخت و تاراج نواح بیجا پور هم پرداخت  
و قتی که به موضع عباس و از نواح بیجا پور با شخصت هزار سوار غریت نمود و حاکم بیجا پور به  
او مرار جلد پور و شاهجی و شترزه خان و غیره سواران را با پیشنها و هزار سوار تعین فرمود و ملک  
اکثر حالات تلف بیجا پور را باخت و تاراج نمود و ملک خود مراجعت کرد و بر خار درای بهیم از دیه  
موضع پورگان و نیکان و نیکان و قتی رسید که در آنوقت درای سیرا بکمال طغیانی بود و عبور  
متذری نمود چون افواج بیجا پور در تعاقب او جلوزیر میرسد ملک غنیر به شوق و خند تمام با  
به باگاه کار ساز حقیقه کرد و بفضل اسب خانه میری پدید آمد و لشکرش سالم و تمام از معبر گذر  
و بعد چهار چنگل می که لشکر بیجا پور را بخار رسید آب بهیم را پیشتر از سابق به طغیان آمد سرداران بیجا  
متعجب گشته پیغام صلحت دادند ملک غنیر با قضا و قتی بدار اپرداخته جانب دولت آباد  
روان شد سرداران بیجا پور متصل احمد نگر رسیدند مرار جلد پور و شاهجی از آنجا بطریق مراجعت  
به بیجا پور رسیدند و شترزه خان و چند سردار دیگر در نواح احمد نگر توقف و رزیدند ملک غنیر  
با اطلب تشنه کبیر زد و تاخت آورد و تالاب غلیم نشان را بنده شکست و در وقت شب سبیل مبارک لشکر  
غافل شترزه خان رسید و تملک غنیر رود و اقرب دوازده سردار از لشکر شترزه خان بدست مردم ملک  
و تنگبر شدند ملک غنیر هر یک را خلعت و اسپ داده نصرت کرد و کونید آن هنگام شاد و که نالک به دو مرار جلد پور  
با جمیت فراوان متوجه شد و چون بنا کرگان و نیکان که در آنجا بهیم آورد و در آنجا بهیم گشته جنوب رویه  
شده برادر رسید که در نزد آفتاب کوف گرفته بود در آنجا مقام نموده خود را بدست و چهار مرتبه در زرد فود  
و فلذات دیگر و اقامت غنجه و چون مرار جلد پور را با فیل بچه الفتی بود و خواست که او را هم فود  
غایب حاضران مجلس در وزن آن در مانده شاه جی تکفل این امر شده فرمود و تا فیل بچه را در شقی



کشیدند و کشتی را در جاییکه محق آب بود آورند و کشتی در آب بقدر سنگینی آن غرق گشت  
فروفت بر آن موضع خطی کشیده نشان کردند بعد از آن فیلی که از کشتی برآورد و کشتی را از گنجینه  
برگرداندانقدر که بهمان نشان در آب فروفت پس از آن حلال و قلع را بآن سنگ نیر باوزن  
کرده برینار واران و محتاجان دادند و از آن روز آن موضع که بنا کردن شهر است داشت  
بتلا پور مشهور گشت و بدین طریق وزن فعل پیش ازین دیگران هم کرده اند بنا به سیر  
غلام علی آزاد با نگارای در سندان عامره تحت ترجمه امیر سره و دایمی نگارش نموده  
افاضل مرار جگدیو از خیرات فراموش یافته به شطیم و تسبیح ملک متوجه شده پیش ازین در  
سندشش صدر نمود و یکجبری دوازده نفر منشی با اتفاق یکدیگر در جایکن قلعه احداث  
نموده شیوه غارت و دهرنی اختیار کرده بودند و مدتی انقلعه را در تصرف خود داشتند  
و نظام شاه را بعد وفات آنها تخط بر آن متعلقه دست داده بود و بعد از آن سورهیان  
دیونامی و سپاندیه پونه خور و که از کرد و نواح دریای بهیمر او قضیت داشت مصدرفته  
و فدا گشته اکثر حوالی آن متعلقه را متصرف گردیده و از احمد نگر تا سرحد دای و  
سر دای تمام ملک را ویران کرده بود و درینو لا مرار جگدیو برای شپه او را سر او  
دیوان را نامزد کرد و شایلیه در آن ضلع رفت و متهم در آنرا بسزا رسانیده و قلعه  
پونه خور را اسما کرده و سپاندیه مذکور را دستگیر ساخته محبوس نمود و در آنجا  
قلعه دیگری بنا کرده بدولت شکل موسوم ساخت و جهت آبادی آن ملک را  
شاهی تغویض کرد و چون شاهی بهیمر ملک را ناما سرحد دیوناد قلعه یا کن تار سرحد  
دای و سر دای و سویلی و انداپور آباد نمود مرار جگدیو بجایگزینش مقرر نمود و شاهی  
دادا جی کوندیونامی را که کلکرنی برگنه بهکشی و مرد و متدین و کار آزموده بود و زمام  
نظم آن ضلع بدست اختیار او داده و یکسرا را سپ از طوطیه خاص خود با سیدی  
بالا منشی متعین او ساخت خود بطریق بیجا پور رفته افاست و در زید و وقت رودگی

داداجی را براس طلب بیجا بانی زوجه خود از قلعه سیری و تربیت سیواجی طفل او  
تا کینه یلغ نمود چنانچه دادا بجای سیوا بجای راسمه مادرش طلبیده در یوکه خورد که از  
سرمو آبا و ساخته بود باغزو و اکرام تمام نگاه داشت و از جواهر و پارچه ستوا هیچ گشته  
به تربیت او صرف اوقات نمی نمود و چون مرار حکم بود از نظم و نسق آن ضلوع پر داشت  
جانب بیجا پور را پست شد و رانهای راه مورد مان و بوقا بویافته از قید گریخت و در موضع  
تنگره از توابع چاکن آمده بخانه زنار داری مخفی گشت مرار حکم بود به سیدن بیجا پور  
شاهجی را براس ملک گیری فرستاد او با فسادان کمک گیری او یخت سه مبارات  
نمود و در یکی از محاربات سجنهای پسر شاهجی بزخم تیر و تفنگ کشته گردید شاهجی  
این را محمول بر شامت نیست جادو را می کرده زن خود دختر جادو را براس را طلاق  
داد و از سپهرس که سیواجی نام داشت بیزار شد و دختر دیگر از قوم مرهجه مسماة  
به توکابانی تلاش کرده و زنگی خود آورد و از شکم او فرزندی متولد شد و موسوم  
یا کبابی گشت شاهجی را با والفتی معطر پیدا شد و داداجی به تربیت سیواجی جهد  
بلیم نموده در اندک ایام از سواری اسب و تفنگ اندازی و دیگر نربای سیاه  
گری باهر ساخت و مورد مان و پور را بخانه زنار داری مخفی شده بود و بعد و بیان  
طلبیده به برگشت چاکن و غیره را که ویران محض بود سیر او نمود و او بحسن تدبیر در  
فرصت قلیل همه بارامه و آبا و ان کرد و ایند و جایکه از بسیاری کرکان ما سن بود قوم  
کوستانیان یعنی ماهور یا نراقول داده اینجا فرستاده آبا و ان ساخت و حاصل مالدی  
بر زمینوال گذشت و چون روز کار والی بیجا پور سپری شد زوجه با شاه بیجا پور از مرار  
حکم یواندیشناک گشته او را بغفلت بقتل رسانید و از کشتن او مقدمات ملک شاهجی کثر  
برهم خورد شاهجی در آن وقت با جمیعت دوازده هزار سوار در نواح گراگان بود و راجه  
مدل که باراجه بیجا و رناتشه داشت شاهجی را کمک خود طلبیده به ترو و شاهجی آنقلعه را

متوج ساخت و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست  
 از شمعنی برنجده خاطر شده بقابل او برخواست تا اینکه اقبال پیدا و ملک خجاست و راجه خجاست  
 هر روز راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست  
 اقامت و زریه و سیواهی پسر شاهی که نزدیک دادای بود و سیواهی پسر شاهی که نزدیک  
 راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست  
 سود نمی بخشید لا علیج دادای خود را میسموم کرد این و سیواهی پسر شاهی که نزدیک  
 تمام خزانه و اسلحه و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست  
 خود را که تعیین دادای کرده بود و نزد خود نگهداشت و سیواهی پسر شاهی که نزدیک  
 استقلال و اقامت گزید و سیواهی پسر شاهی که نزدیک و راجه خجاست و راجه خجاست  
 و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست  
 احوال هر دو شده و سیواهی پسر شاهی که نزدیک و راجه خجاست و راجه خجاست  
 اوقات که شاهزاده او را بزرگ و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست  
 سرداران و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست  
 فرستاد که سیواهی پسر شاهی که نزدیک و راجه خجاست و راجه خجاست  
 شایسته همراه و سیواهی پسر شاهی که نزدیک و راجه خجاست و راجه خجاست  
 که پیغام آورد و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست  
 این حرکت موقوف بر وقت و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست  
 ساکن پور و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست  
 مذکور نزع برخواست و راجه خجاست و راجه خجاست و راجه خجاست  
 ایک تلم مقید ساخته بر قلعه و اسلحه و راجه خجاست و راجه خجاست  
 نشینان را معین کرد و بعد چند روز برادر علانی خود را که از شکم تو کبابی متولد شده بود و در

سوارا قامت و پشت بد غداستگیرش کرده مجبوس گردانید و بر سید سب پاگاه و دیگر اموال و اجناس  
 و قلعه او مستصرف گردید و از آن بعد قلعه چاکن را و قبیله خود آورده هر کوی تر سال را به تهمانه  
 داری آنجا مقرر کرد و محاللات کرد و نواح را یکا سیرا و دیسپانڈیه ساکن ساپور تعویض نمود و  
 را یکجده و غیره قلاع پر خشت و بر قلعات نظام شاهی مثل تورنا و غیره دست تصرف یافتند و خزانها  
 پادشاهی را بفارت آورده و بر سید نوشته والی بیجا پور بنام سیواجی مشعر بر معنی که قلاع  
 پادشاهی را بی اجازت مفتوح کردن و خزان را مستصرف شدن در عایار ارتجا بنیدن خوب  
 نیست بهر حال گذشت آنچه گذشت حالا هم از نیامده نادم شده و بحضور پادشاه رسید تا بعنا  
 بادشاهی سر فرامی یابد سیواجی بد ریافت این مضمون متامل شده مشورت از زن خود  
 کاسی بائی نام که بسیار فهمیده و بسیار دیر سید او نظر بر اینکه شاه جی پدر او در آنجا است  
 صلاح جویمت بیجا پور نداده و درین اثنا خط شاه بی با تحائف آنجا که منجه آن یک قبضه شیر  
 بقسمت چهار صد هون و زره و خود و مر جان مشعر بخاطر جمعی سیواجی رسید سیواجی قبضه شیر را  
 بر دامن قاطع شکون فتح و دست نب و فارت ملک نظام شاهی پیش گرفت و شروع جنگا داشت  
 سپاه نمود و جمعیت او و زب و زراف و تر شد تا اینکه سب طلب سرداران مملکت کو کین گرفت و  
 قلاع و اماکن سبک مملکت را مستصرف گشت و به بند و بست آنجا پرداخته معتمدان خود را  
 گذاشت و تفصیل این طویل بلا طائل است و چون پادشاه کد را مسخر نموده برای سیر اندر  
 قلعه رفت ناگاه خاری از دشت کنار در اثنا راه بیا لکی او غلبه با همرا بیان گفت که غلبه  
 اینجا خالی از بشارت نیست پس بفرمود تا آنکارا کندیدند خوانده اشرفیاب سکه اکبری زاید  
 از اندازه قیاس از آنجا بر آید والی بیجا پور با سماع این اخبار به پدر او شاه جی بتاکید گفت پس خود را  
 که سر بشورش برداشته تسخیر و تخریب قلاع و مملکت پادشاهی بی اذن میکنند او را  
 از بیحرکت باز دارد و شاه جی عرض نمود که از پس نا غلب سخن نا شنویر ازم و مادرش را طلاق  
 داده ام تنبیه او را پیشگاه خلافت بمل آید والی بیجا پور عبد الله خان بهواری را با جمعیت دوازده

هزار سوار بر اسب و دفع شریک و اجبی تعیین فرمود چون خان مشارالیه نزدیک موضع رسید  
 رسید سیواجی دریافت کیفیت حال عیال و اطفال خود را در پرتاب گدازه گداشته  
 با جمعیت حاضر الوقت که قریب شصت هزار از سوار و پیاده بود آماده پیکار گردید  
 خان مشارالیه شناسایی پیاکدویان خود را به پیغام موافقت نزد او فرستاد که بلجبی  
 ملاقات نموده با اتفاق عازم ملازمت والی بیجا پور شود سیواجی بواب داد که بیرون  
 قلعه پرتاب گدازه خیمه ایستاده میکنم اول در اینجا نشین آفریده بعد و چنان مطمئن  
 سازند من بعد هر چه مرضی شریف خواهد بود بجا خواهم آورد و سیواجی با کشتن  
 و خلوت ملاقات کرده بر ملنون خیمه عبداللہ خان اطلاع یافته و کشتن را بزرگداشت  
 و طای تحایف از آن خود کرده و تهاجی گوپی ناتیه را همراهش بوکالت خود نزد خان  
 موصوف فرستاد و مشارالیهها عبداللہ خان را بغریب آمدن نزدیک پرتاب گدازه  
 برای تقرر عهد و چنان ساخته سیواجی اطلاع داد و سیواجی بیرون قلعه محاربی و دوازه خیمه  
 عظیم الشان نصب کرده و فرش و سایبان و پردہ و انجمل و سقراط در رفعت و آن ترتیب داد  
 دوازه هزار و ارباب تعیین کرد که به بیانه بریدن اشجار جهت توسیع صحرا بجا ستواری بود و همچو ستان  
 حمد آوای قلعه برنگر خانه کو رناخت آورده بتار آن پردازند و عبداللہ خان بنگاه خود در آن  
 گذاشته کهنه و جی را و هند کر را که بر او آید بود و آه گرفته به طرف جایی روانه شده بیدار را به  
 قطع اشجار را و امور کرده طی مسافت نمود چون فذری راه رفتن فیل نشان با ستاد هر چند دلبازان  
 جدکار بردند قدم پیش نیکداشت و التوا بان انجمنی را نظیر سینه علامت او بار دستنه مانوئیل  
 غریت نمود عبداللہ خان بهم برآمد و فرمود تا چشم فیل بر آورده اند و بفریل و بگزنان گرفته  
 راهی شد عبداللہ خان بعد فزد آمدن از فیل انور و موضع کوی ناتیه که در شیش جیل و قریب توقف  
 در زبیه کشتن جی دیوان گوپی ناتیه وکیل پیش سیواجی فرستاد و پیغام داد که نایب سیواجی آمده ملاقات  
 نایب سیواجی جواب داد که نایب خیمه نصب کرد و بنظر نشسته ام اگر چند قدم بیشتر شریف آرد ملاقات کنم

روز دیگر عبد الله خان پسر خود فاضل خان را بجای طاعت لشکر گزاشته خود جرمیده بر پاکی  
 سوار شده متصل پرتاب گدو رسید سیوا بی چیل و دودلا در شمشیر زن در غار سے متصل  
 بکچین نشانیده خود خود وزره و بکتر پوشیده شمشیر و خنجر و سپه و بچوه و بانگ و غیره راست  
 کرده همین که عبد الله خان قدم در نیمه گذاشت از مقابل پیداشده سلام کرد عبد الله خان  
 که او را نمی شناخت از دیوان خود پرسید که همین کس سیوا بی است اب تحقیق بر زبان  
 رنڈہ ملک را پامال کردن و قلاع پادشاهی را متصرف کشتن از چه راه خواهد بود سیوا  
 گفت سابق ازین ملک و قلاع مشحون به معقدان قطع الطریق بود و انیکس غار  
 و خاشاک فتنه رفته بکچین خدمت و تردد آبادان ساخت بازار ای این حسن تردد است  
 مورد تحسین و آفرینم نه سزاوار غضب و نفرین خان مذکور گفت خوب انچه شد حالا  
 همه تاع را بمن تفویض کرده همراه من ملازمت حضور حاصل سازند سیوا بی گفت اگر  
 بیاب فرمائی بنام اینجانب باشد عنایت شود که بر سر گزاشته فرمانبرداری کنم درین  
 اثنا کشابی دیوان گفت که حالا در پناه خانصاحب آمده آیا اول تقصیرات خود عفو کنانید  
 بعد از آن توقع فرمان بنام خود دارید سیوا بی گفت من و خان هر دو ملازم حضرت  
 پادشاه ایم خانصاحب عنمو تقصیرات من چه خواهند کرد چون از گفته شما انحراف ندارم  
 سر خود در کنار خان میگذارم این نجف و با خان بغل گیری کرد خان که جوان قوی کل  
 بود و نشان بهادری در سرداشت سیوا را هنگام بغل گیری تنگ گرفته خنجر زانچا  
 که زره و چلته در برداشت کارگر نشد سیوا بی خورد و از هر به بچوه شکم عبد الله خان  
 درید و خود را از دست او را میانید خان مذکور شکم خود بشال مضبوط بسته شمشیر بر سر  
 سیوا بی زد که خود از آن ضرب دوپاره شده زخمی سبک بر سر او رسید سیوا  
 بفرب حرب پٹھان مشارالیه را از میان دو نیم ساخت به ملاحظه این حالت کشابی  
 دیوان شمشیری بر سر سیوا بی زد که ایاجی از رخای سیوا بی او را از پا دآورد

درین زود و خور و دو سه زخم گوی ناته رسیده اما کارگر نشد و سالم ماند و مردم سیو  
 سر خان کور بریده مع توره که بر سر داشت بر دانه قلعه آوغتیند ما و زان بر حال  
 اطلاع یافته بر لشکر عبداللہ خان رنجته غارت کردند و گنبد وحی میرا دل سکر او شتند  
 فاضل خان پسر او مع قبایل را و فرار پیش گرفت و دوازده هزار اسب و فیل  
 تار و نشان به خط سیواچی درآمد و مابقی غنایم بنا و تکران بخشید و گوی مانتبه  
 دیکل را و دیکل چون مرسم بیاد او بین در آن قلعه گری تمام مضاف بود متصل سیو  
 بجا گیرین مقرر نمود و بعد این فتح قوت و شوکت سیواچی بر اتیبا افزون تر گشت تا آنکه  
 اکثر سرداران دکن امن در نهایت دیده بنای موافقت با او گذاشتند و مابقی  
 قساع که از دست رس او محروم ماند بود همه بضرش درآمد و در نیوقت دارالمقر  
 خود بتالاکده فرار داد و الی بجا پور برگشته شدن عبداللہ خان و افزون گشتن تسلط  
 او اطلاع یافت افضل خان رسید بلال را با جمعیست هشتاد هزار سوار جهت انتقام  
 او مختص ساخت مشار الیهما بلیسار رسید و بتالار که سیواچی و آن بود محاصره  
 کرد و سیواچی قابو یافت و شیخون بر لشکر محاصران زده و لشکر را متفرق ساخت  
 و کونوجی کو جبر را که درین شیخون مصدر ترددات نمایان گشته بود مخاطب بر پرتاب  
 کرد صاحب نوبت کرد ایند افواج بجا پور بعد پراکندگی باز جمع شده ببادن گاه  
 چسپیدند که کوچی که سرکوب آن قتلعه بود در دست کرده توپها را آنجا گذاشته فرستاد  
 بر سردادن توپها نمودند سیواچی جمعیت هشت هزار ما و ران در آنجا گذاشته  
 خود با چهل هزار سوار در وقت شب بر مورچال لشکر افتاده زد و خور کرده جانب  
 سال گنده که از بادن گاه چهار کرده است گریخت چون و سال گنده به فاصله  
 دو کرده ماند سپیده صبح دید و در اثنای راه تنگائی که آنرا بزبان هندی  
 گندی گویند و پیش آمد و افواج بجا پور که محتاج به ساروشن کرده در تقاب

بودند بنابرین سیوا جی با جی پرپورا با جمعیت هشت هزار سوار جهت سد راه و آن  
تنگنا گذاشته و خود با ملینان تمام داخل و سال کده گردیده توپ را سردا و باج  
پرپور که تا یک د نیم پاس مقابل افواج بیجا پور پای ثبات افشوده بود بد داخل  
شدن او مطلع گشته مسرور گردید افضل خان و سیدی طلال و شرزده خان و غیره  
سواران بیجا پور داد و دلاوری داده نوبت جنگ یکو بیجی را قی رسانیدند تا آنکه  
هفتصد کس از طرفین کنار آمدند و با جی پرپورا که زخمی بر داشتند و جنگگاه افرا  
بود رفیقانش در کوهستان پرده متواری گردیدند افواج بیجا پور از آن تنگنا  
بدلاوری و بیادری گذشته متصل و سال کده رسیدند چون در آنجا آب بقدریکه  
کفاف انگار نماید بنودیا را ای قیام نمیده باز گردیده به بالا آمدند و محاصره بنالا  
را محبت دانسته مراجعت بجانب بیجا پور نمودند سیوا جی مطمئن شده به تیار زمین  
خاصه به تیار با جی پرپور پرداخته در آبادی ملک که از مدت ویران بود گنبد  
در اکوثری را جهت نظم و نسق آنفوج نامزد گردانید و چون این اخبار به  
مسامح اجلال عالمگیر پادشاه رسید شایسته فائز با جمعیت هشتاد هزار  
سوار برین مهم نامزد فرمود و آنچه که بعد ازین در سلطنت خلد مکان و سلطانین  
و غیره به ظهور پیوست در کتب تواریخ خافینان و غیره به تفصیل مرقوم و آنچه که بعد از  
نواب نظام الدوله ناصر ملک شهید مغفور سرور تا اواخر عهد نواب غفران پناه  
نظام الدوله اصفهان ثانی بمعرض وقوع آمد ان شاء تعالی بعد ازین در محل  
خود بزبان تسلیم داده خواهد باب سوم در احوال نواب اصف  
امیر الممالک صلا جنگ غفران الله و جعل الجنة مشواه شتمه سه  
فصل فضل اول در احوال آن مشمول رحمت آله از ابتدا تا  
تفایع بعلوم دارج باباه مکن بر سندر ریاست و آنچه که بعد از آن



رحلت نواب امیرالامرا فیروز جنگ بوقوع پیوست امیرالمک  
خلف سیم نواب مغفرتاب نظام الملک آصفیاء است نام اصلی او سید محمد  
بین جانب الدیما عبدخو و خطاب سید محمد خان بهادر صلابت جنگ مخاطب گردیده بصوبه  
سیدآمد و اختصاص یافت پس از رحلت نواب مغفرتاب عین نظام الدوله ناصر جنگ سید  
برکات رفیع فساد هدایت محی الدین خان مظفر جنگ متصل بندر پهلوی شافت آن مشمول حین  
نیز همراه رفت و پس از شهادت نواب ناصر جنگ باتفاق مظفر جنگ به صوبه حیدرآباد  
مظفر عیان نمود و چون در اثنای راه مظفر جنگ چنانچه قبل ازین بزبان مستلم آورده شد بر  
سبب آفاغنه گشته گردید نظریکه نسبت به برادر دیگر که همراه مظفر جنگ بودند اعیان  
فی میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ و شجاع الملک بانشاک و ناصر الملک میرعلیخان  
مادر کبیر السن بود بر سر بدریاست گمان و بود وید از حضور احمد شاه پادشاه باضا  
صوبه و خطاب آصف الدوله مظفر جنگ لوای اعلا فراخت و بعد از آن عالمگیر پاشا  
مخدود او را خطاب امیرالمالک سرفراز ساخت و بعد جلوس بر مسند ریاست راجه  
لکنا ته داس را به خطاب بهادری سرفراز کرده و به دستور عهد مظفر جنگ وکیل مطلق  
صاحب اختیار امور ریاست گردانید و راجه مذکور جمعی از نصاری فرامین  
که همراه مظفر جنگ از پهلوی بصیغه نوکری آمده بودند استمال ساخته در سلک  
کران امیرالمالک کشیده اکثر اهل خدمات عهد مظفر جنگ که بتجویز راجه مذکور بودند  
بوقت هم کمال ماندند و امیرالمالک با فوج فیروزی و جمیعت نصارا را  
در میت بصوبه حیدرآباد فراخت و در چند کویچ یکدیگر رسیده به بندر دست  
نخا پرداخت و چون بظاهر کر نول نزول اجلالی فرمود محاصره کرده به یورش  
متوج نمود آفاغنه کر نول باستماع خبر یورشش میر محب علیخان و میر نظر علی خان و میر  
سین علیخان بردان میر خف علیخان را که بر استمال از جانب لکنا ته داس به کر نول

داشت خبر یافته بشنود ز دزد و جمع کثیر را قبل رسانیده خیمه و خگامه و اکثر اسباب لشکر  
 را بغارت بردند بالاجی مضطرب گشته برهنه سر بر باو پای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله  
 نجات خود ساخت و ادوات و آلات پرستش و اعیان طلا و غنیمت اسلامیان در آمدند از آن  
 نوزدهم محرم از سال مذکور افغان متفرق خود را فراهم نموده بیعت مجموعی بر لشکر اسلام در مین  
 تفرقه هنگام کوچ ریخت و زده و خور و غلبه بهمان آمد نظر بیک خان بخشی ساید و زخم کولی و کمر نم  
 شمشیر برداشت و پیرو مقتدا خان نیز مجن گشت و میر زمان خان زخمی شده بخیمه رسیده جان بحق  
 داد و تسخیر آنده خان و واسع خان و غیره رساله داران کشته شدند از جانب بالاجی و بعد  
 عمده قبل رسیدند بالاجی بدالات بعضی منافقان لشکر اسلام که مخفی با دسازش داشتند صلح از دست  
 داده چندی به بیخ الوقت گذرانیدند درین اثنا قیط غله و الف در لشکر اسلام برداد و باوصف  
 این مخفی بداران اسلام داد و هر دانی داد و تاشش کرده پونا رسیده قصبه نلیکا و ن را که  
 از حومه امان مرز بود غارت کردند بالاجی به شام و غلبه اسلامیان پیام مصالحت فرستاد  
 چنانچه سد جو سبج بیرون لشکر اسلام آمده باراجه بگشایند و اس طلاقات نمود و صلح قرار  
 داد و باز با خواهی بعضی معاندان صلح را برهم ساخت لشکر اسلام بار دیگر با حمله متوجه شد و به  
 در آنجا کذاشته جانب سیزده آورد و کوهها بلند کرد و با دشوار گذار را که در شانهای راه بود  
 بصعوبت قطع نموده پس سیزده رسید و آنجا جنگ عظیم با ابو انجیر خان به اول لشکر فیروزی در پیش آمد  
 و در جنگ میر امجد شیر زاده او با اکثر مردم محسوس شد و زود دوم این جنگ با نتیجه  
 تر و ذوق تلاش بسبب اتفاق خانه بر اندازان صلح مساوات انعقاد یافت و از اب فضل  
 سید لشکر خان از خصمت خجسته بنیاد داد ابو انجیر خان را از جارت رفتن به بر پا نمود داده و این قوم  
 بصوب حیدر آباد افراخت و دست و سیدوم ربیع الآخر خواجم قلیخان را به خطاب و انعقاد  
 قایم جنگ غرض اختصاص بخشیده به صوبه اری بر بان پور از قریه ابو انجیر خان خواست  
 و فوجی داری بگلانه و ابو انجیر خان کمال داشت و قطب الدوله محمد انور خان نوزده

بریج الاخر از لشکر فیروزی مخفی گشته داخل بر پا پیور شده مورد پندت را که از ماه محرم مطلق  
 و مسلسل در مقام دلاور خان بود بموجب کم صلابت جنگ بدلت را که رکنان همه داس  
 سیر و هم جادی الاول خفا کرده گشت و سیر و هم جادی الاخر در میدان بهانگی را که رکنان  
 داس نیز با هم شیر و زاد و خود دستیار ام نام که مخاطب به رای رایان شده بود با پنخفر و فگی  
 و کار و دی بر دست عبد الغفور رساله دار گشته کرد و پیادانش علی خود رسید میت  
 زمانه تیغ بگرفت بر سر مکافات چه حاجت کسی که گناهت کند و نواب امیر الممالک  
 صلابت جنگ داخل حیدر آباد شده رکن الدوله و مصام الدوله را طلب فرمود چون  
 هر دو مجید را بر سیده احراز شرف طایفه نمودند خلعت و کالت مطلق بر رکن الدوله  
 مرحمت نمودند و گاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبه دار  
 دکن غرض اختصاص یافته عازم دکن است رکن الدوله از کالت مطلق و بیعتی کرده بکر مله  
 نزد باجی بنا کرد و در غرض از بیعت آنکه امیر الامرا با اتفاق هو که مرثیه بدکن می آید  
 بواسطت جانوچه بنا کرد و نیز توسط بالاجی که از عهد نواب مغفرت آب با و مرتبط  
 بود سر رشته موافقت با امیر الامرا بدست آورد و قیتمه رکن الدوله از حیدر آباد روانه  
 شد مصام الدوله جانوچه ماند و بصوبه داری حیدر آباد سر فرازی یافت  
 و ذکر توجه نواب امیر الامرا فیروز جنگ از دار خلافت شاهجهان آباد  
 بصوبه دکن و سبب تعویق و بیان رحلت او این دارالحسن  
 آورده اند که میر محمد پیاده خلعت اول نواب مغفرت آب از پیشگاه خلافت خطاب  
 به خود غازالدین خان بهادر فیروز جنگ سر فرازی داشت نواب آصفجه در دکن  
 و او در دلی بحضور پادشاه میماند و چون نواب آصفجه در سنه یک هزار  
 و یکصد و پنجاه و هشت از فردوس آرام گاه رحلت دکن گرفت  
 خطاب امیر الامرا می که بعد گشته شدن خواجه عاصم مخاطب مصام الدوله خاندوران

در جنگ نادار شاهی مقرر شده بود و خدمت وزارت بر سیل نیابت بخلف خود میرز جنگ  
مرحمت کنانید و بعد از طاعت نواب آصفجاه در عصر احمد شاه منصب امیر الامرائی بآستان  
قرار گرفت و بعد چند روز خلعت امیر الامرائی از تغییر سادات خان بغیر از جنگ  
غیاث شد و بعد از طاعت نواب نظام الدوله ناصر جنگ نظامت دکن بنام امیر الامرا  
مقرر گشت و تخت اعیان حضور بنا بر بعضی وجود را منی بر وانگی او بصوب دکن  
نشدند ازین جهت تاخیر در روانگی روداد و بعد از آنکه راضی شدند روانگی او  
صورت وقوع یافت مفصل این محل آنکه وزیر الممالک ابوالمنصور خان صفدر جنگ  
خواهرزاده و داماد برهان الملک را با احمد خان پسر محمد خان نکاش نیایر و چونیکه  
در خزانة عامه و غیره کتب تواریخ مرقوم است منازعت افتاد و احمد خان افغانه  
سیار فراتر آورده بر نول رای که پیش آورده وزیر الممالک و در صوبه آورده بطریق  
نیابت بود و رنجیت داور از پادشاه آورد و بعد از آن با صفدر جنگ که تدارک برخواست  
بود جنگ کرده او را شکست داد و بنا برین احمد خان غرمت شیر صوبه آورده و آنگاه  
بخط خود راه داده در آن هر دو صوبه یکجا آمد و گشت هنوز عمل احمد خان در  
هر دو صوبه قیام گرفته بود که نواب وزیر بقصد تدارک بولکر و جی آبا پیر جنگورا که هر دو  
از سرداران عمده مرثیه بودند با خود متفق ساخته در اوایل جمادی الاولی سنه یک هزار  
و یکصد و شصت چهار از مدلی برآمده با کربا رسید و با سو جمل جا شتم ساخته  
موجی از و همراهِ گرفته متوجهیه افغانان کرد و دید بعد جنگهای متعدد کشته و مجروح و اسیر  
کشتن هزار از افغانه افغانان تاب مقاومت نیاورد و در داسکنج مدار که کشته  
ایست از کوه کایون پناه گرفته و فوجهای نواب وزیر و مرثیه تمام ملک  
افغانان را بی سپر ساخته و قیقه از دقایق نهیب غارت فرو نگذاشته و چون  
اینجنگ امتداد کشید غنیمت چاونی در ملک افغانه کرد و نوز و فی در طبع و فی این ملک غنیمت را

از سرحد کول و جالیس و موب و فرخ آباد و قنوج تا کره جهان آباد و حواله نمود و رفته رفته  
غنیتم تا سود آله آباد که منتهای انتربیدیت متصرف گشت آخر الامر فاغنه نهایت عاجز گشته  
بوسایط بنای صلح انداختند و هر چه نواب وزیر خواست پذیرفته نفوس خود را محفوظ  
داشتند نواب وزیر بعد فراغ ازینهم روغن افزای صوبه آوده گردید و در همین ایام آمدند  
شاه درانی استهوار یافت و قلعه رخان ایلمی شاه مذکور پیش احمد شاه بار اخلافت  
رسید احمد شاه و امرای حضور نواب وزیر را با بحاج و با نام تمام متواثر نوشتند که هوکرا  
با خود متفق ساخته پنج باج اشغال خود را بحضور رسانیده پذیرفته شود درانی باید پدید آید  
نواب وزیر حسب الطلب هوکرا بوعده مبلغ خطیر همراه گرفته در ماه جب سنه یک هزار و یکصد  
و شصت و پنج بجز خود را بشاهجهان آباد رسانیده حادید خان خواجه سلاطین مخاطب  
نواب بهادر که مادر علیه سلطنت بود و دیگر امرای حضور پیش از رسیدن نواب  
وزیر بادشاه درانی صلح کردند و هر چه خواست پذیرفته و عهد پیمان در میان  
آورد و قلعه رخان ایلمی را رخصت نمودند نواب وزیر از حرکت هم برآمد که من هوکرا  
بحکم بادشاه و ایامی ارکان حضور بوعده زر بسیار همراه آورد دم حال تقاضای هوکرا  
چه علاج کنم از فرط بیداری داخل شهر شد و بیرون شهر لب در بای چمن خیمه زد  
در آن ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ تازه بشهادت رسیده بود و امیر الامرا  
میر و جنگ همین خلف نواب مغفرت آب انقباضه حواش داشت که صوبه دار می کن باو  
مقرر شود امرای حضور پیشکشی میطلبیده و او سودا سے مفت میخواست ازین جهت  
کار در تعویق افتاد و درینوقت که امیر الامرا قباویافت بارکان حضور گفت اگر صوبه  
داری دکن بی پیشکشی من مقرر شود هوکرا به قسمیکه میدانم میفهمایم و تقاضای  
ر بر موجوده از شما خواهد کرد امرای حضور بجان راضی شده صوبه داری  
دکن با تو تفویض کردند و بادشاه خلعت صوبه داری دکن با اسپ فیل

و شمشیر عطا فرمود و امیرالامراغا زالدین خان چهارم رجب نه میگزارد و یکصد و شصت  
 و پنج بقصد تسخیر و کن داخل غنیمت شد و لمهارجی هوکر و جی آپا را با بشیه امیرالامراک  
 صلاحیت جنگ که بریندر ریاست نشسته بود پیغام رفاقت خود داد آنها با و پیوستند  
 بشرطیکه صوبه خاندیس را تمام درخواه هوکر و جی آپا و بالاجی را و مرحت کند  
 و منصب داران جزو کل و امیه داران را که از عهد خلد مکان تاین زمان التمس  
 و ران ملک دارند بیدخل سازد و امیرالامرا که واقف کار نبود و اطلاعی از مکر و قتر  
 این قوم نداشت قبول کرده رفیق خود و ساخت در عین بیست با شش طی اطل  
 و منازل نموده با فوج غنیمت و لشکر وستان از اخر نوال در سه او برهان بود  
 رسید و چون انواع غنیمت همراه بود ششمار داشت که از جنبه و ز جنگ را اختیار  
 نیست صاحب اختیار هوکر است و والفقار الدوله خواست که در شهر برهان پوئل  
 و دخل ندهد اما قطب الدوله محمد انور خان و میر علی اکبر خان صلاح دیرجی ندیده  
 با فیروز جنگ پیوستند اول منیه و قلعه آسیر غاشیه اخاعت برد و شش کشید  
 فیروز جنگ قلعه داری بر او بجالد اشته و داخل شهر گشته با ستمات اعز و آنجا پیوست  
 ابو الخیر خان بهادر با وصف بیاری بلامت فایز گردید و میر علی اکبر خان را با صل  
 و اضافیه هزارری نموده ببطائی علم و نقاره و صوبه داری برهان پوئل و قلعه  
 قطب الدوله را همراه خود گرفته کوچ کوچ طی منازل نموده در راه ذلیقده داخل  
 نجبت بنیاد کردید و چون در آن ایام سید لشکر خان در کرمله که چهل کرده از بلده است  
 سکونت داشت فیروز جنگ قطب الدوله را برای استمات خان مشارالیه بکرمله  
 فرستاد و خود تا هفتم ذی الحجه در آن بلده توقف و زریده ذلکر آن شد که نواب  
 صلاحیت جنگ مطیع شود و او که در حیدرآباد بود از آنجا نهنت نموده بقصد مقابله سافتی  
 پیروز غنیمت استماع این خبر قابونی وقت یافته هندوستان ملک موعو نمود و امیرالامرا که نوادر و نوا و

بود و هم عده یعنی مقابل با امیر هما ملک در پیش داشت سند ملک خاندیس و بعضی محالات صوبه  
 خجسته بنیاد بنفیم حسب و لخواست او بهر خود حواله نمود و اینچنین ملک عظیم مفت بدست  
 بنفیم رفت و اهل اسلام را در اینجا شرکت مانند اما چون قلم قضا بر آن رفته بود که  
 ریاست کن بر امیر هما ملک صلاح جنگی حال برقرار ماند امیران مرا فیر و جنگ بعد  
 بنده و زار داخل شدن خجسته میاه مهم ذمی الحجه آفرید و رسیدند که در جلالت حضرت  
 ازینجهان در گذشت و برخی میگویند که با شاره بعضی مردم محل صلاح جنگی زهر در  
 طعانش کردند و آنرا علم بحقیقه احوال کار بر ازانان او سید شمس خان و میران از خانان  
 بخشی تفصیل و تحقیق پرداخته است مع غرض و در باب و نه و ریاست کار خانجات مام  
 دار اختلاف شدند و بنا بر موافقت بول کر کسی را یا ای آن شد که مباحثت از  
 غزیت نمایند تا اینکه بدلی رسیدند و او را به نین سه روز فصل دوم در بیان  
 وقایع یک بعد فوت امیرالامرا فیر و جنگ در عهد ریاست  
 امیر هما ملک آصف الدوله صلاح جنگی با کیفیت گشته شدن  
 صمصام الدوله شاه نواز خان و حیدر جنگ و رسیدن  
 نواب آصفجاه ثانی به ملک برار به معرض وقوع آمده  
 آورده اند که خواجم تیلیخان مجروح شده خبر حالت فیر و جنگ علی به سپهر  
 نظر محمد خان نوشت بدین مضمون که در اینجا چنان واقعه بود که من از حضور و از  
 صلاح جنگی صوبه دار بر ما پورام میر علی اکبر خانرا معطل کرده عمل و فعل خود با یک کرد  
 مصوب قاصد سیر استیر بر بان پور فرستاد محمد خان به میر علی اکبر خان پیغام آورد  
 داد و رد و بل بیسان آمد آخر الامر از پیشگاه نواب صلاح جنگی سه صوبه دار را بیا  
 میر علی اکبر خان رسید و موجب رفع مناقشه گردید و نواب صلاح جنگی از وقوع این امر  
 در ریاست خود مستقل گشت و بنام سید لشکر خان رکن الدوله که در کرمله بود رعایت نامه

فرستاد و او حسب الحکم از کرمان برآمده عازم حضور شد غنیمت مرهه خواست که پیش از قوت یافتن  
 صلاح جنگ به ملحق شدن سید لشکر خان سنده ملک چنانچه از فیروز جنگ گرفته بود از امیر اهل ملک  
 رئیس وقت بکیر و بنا برین سدر اه شد و نگذاشت که سید لشکر خان با جمیعت خود بنواب امیر  
 صلاح جنگ که از حیدرآباد به قصد مقابلہ برآمده بود ملحق گردد تا اینکه سید تمام صوبه خاندیس  
 مد چند پرگنه بر حاصل صوبه خجسته بنیاد سوای شهر بر ما بنور گرفت و بعد از آن رکن الدوله  
 امیر اهل ملک پیوست و خدمت و کانت اطلاق بر او مقرر گشت و مصمصام الدوله که به صوبه  
 حیدرآباد غیر اختصاص داشت مغزول گشته با درنگ آباء آمد و در سنه یک هزار و یکصد  
 شصت و شش به نواب صلاح جنگ فرمان پادشاه به خطاب آصف الدوله سید  
 محمد خان بها در نظر جنگ سپه سردار و سنده صوبداری دکن رسید نواب صلاح جنگ  
 یا سید لشکر خان که وکیل مطلق شد بود رونق افزای خجسته بنیاد کردید و صف شکن  
 خان بهیاد در آنکه سابق به خطاب عبدالحسین خان ناموری داشت به یوانی سرکار  
 خود و قطب الدوله محمد انور خان را از غول میر اکبر علی خان به صوبداری برهان پور  
 نواخت و متبنای او عبد القادر خان را به نیابت مقرر ساخت و میرغیاث الدین خان  
 که کارگزدار ابو انخیر خان بود پیش از رسیدن نواب صلاح جنگ خجسته بنیاد براس  
 بند و بست قانون کهیر که فوجدار می آن بابو انخیر خان تعلق داشت برآمده و با مفاد  
 نواح محاربه نموده شهادت یافت و ابو انخیر خان شانزدهم ربیع الآخر سال مذکور برض  
 فالج و لقوه در برهان پور به عالم بقا شتافت و در اوایل سنه یک هزار و یکصد و شصت و  
 هفت هجری بنا بر رسیدن موسم بر نکال اتفاق چهاونی و خجسته بنیاد افتاد در میان  
 فرنگیان که سردار آهنگ موسی به موسی مخاطب به عمده الکمل آورده راجه رکنا ته  
 مقبول بود و در میان سید لشکر خان رکن الدوله از جهت طلب و تنخواه کم و رقی به میان  
 آمد رکن الدوله از قلع خزانة و مجبوری آقا و بی اتفاقی سپاه و در انداز می ماند



دست از وکالت مطلق کشید و این خدمت عهده بصمصام الدوله شاه نواز خان بهادر مصمصام  
 جنگ و دیوانی سرکار از عزل صف لشکر خان بهادر به نواب حیدر یار خان بهادر  
 شیر جنگ و صوبداری حیدر آباد به صف لشکر خان بهادر مفضول گردید و مورخان به  
 زبان قلم دادند که مصمصام الدوله مدت چهار سال خدمت وکالت مطلق پرداخت  
 به حسن رای و تدبیر مآثرات جزای و کلمی را طرفه رونقی داد و با وصف بی اسبابی  
 علمی بر بست که عقل و تقاریر احیان ساخت چه قشید که وکالت مطلق با و مقرر شد  
 سرکار نواب امیر الممالک شهب حالتی داشت که از بی زاری فوت به فرودخت  
 اثاث البیت رسیده بود نواب مصمصام الدوله نوعی حسن تر و نمود که آب رفته به  
 جوامع و شقی بهم خورده باز از انتظام پذیرفت سرکاران حلقه اطاعت در گوش  
 و کج فرا جان غاشیه راسته بردوش کشیدند و عابا و برایا در ظل حیات آید  
 حال شدند و در عرصه چهار سال مدت وکالت و جمع و خرج ملک را برابر کرد و می  
 بال آئیده ایشا الله جامع بر خرج می افزایم بالجمعه بعد تقرر وکالت باندک مدت  
 نواب الممالک را بار داده تنبیه رکھو بھوسله جانب برابر متوجه ساخت و رکھو را  
 مالش داده و خلک رو پیش کش گرفته بصوب نرمل عمان توجه معطوف گردانید  
 و سر یار او زمیندار نرمل را که از عهد نواب آصفیہ پای تزد افشرد و مکر و فرج  
 سرکار را غارت کرده بود و حکمت عملی و شکیر ساخته ملک او را بضبط سرکار عا در آورد  
 و در سال اول وکالت این دو کار عمده بر کرسی نشاند و بیدار آباد آید موم بر شکار در آنجا بر  
 و در آن زمان رکھو جی جو سدر گذشت و ابوالفخر خان بهادر از تغیری حیدر یار خان بهادر  
 شیر جنگ بخدمت دیوانه افزای یافت و در همین سال سید لشکر خان بصوب برار که از سابق صوب  
 آنجا باو تعلق داشت روانه شد و قطب الدوله محمد انور خان که همراه رکاب و خصیت یافته به  
 برهان پور رفته بر تعلقه صوبه آنجا قابض گشت و در سال مذکور احمد شاه پادشاه با اشاره

عماد الملک ابن غازالدین خان بهادر فیروز جنگ از دست عاقبت محمد خان کحل کشت و سلطان  
غزیزالدین ابن مغزالدین ابن جهان شاد عالم بهادر شاه روز یکشنبه هم شعبان بر سر سیاه سلطان  
بجای عالم کیشانی شهر کشت و وزارت نواب عماد الملک تعلق گرفت و بعد چندی عاقبت محمد خان  
نیز با شاره عماد الملک از بلوخی مردم سپاه بهانه طلب قتل رسید و او را در راه ذی القعدة سنه مذکور بمقصود  
بهادر با علی بی در گذشت و قلع اقامه آسیر ناکر و کرکی و درویشی سایر برهانو بر میخفت علیخان  
پرسید و دست علیخان از پیشگاه نواب صالح جنگ مقرر شد و در مقدمه شعبان سال مذکور حکمت علی قلعه را  
تسلیم کرد و در مورد تحمیل و آخرین کشته بغایت خلعت و شمشیر و سپنج و اسب بلند باگی رسید و در سال دوم  
از کالت نه خان و سترن ماته الف نواب امیر الملک ملک میور برده و چنانکه در پیشکش گرفت و از ایل  
موم به کماله بیدر آباد معا و نمود و درین ایام عالمگیر تاجرای نواب بهرام الدوله نام و هم مراتب و ستا  
شخص این صرح نام و تاریخ یافته محصر عه انشا هستند ماهی و هم مراتب و در بین سال محمدین خان  
بهادر شوات جنگ از نزل ابو الفخر خان بدو اسکر نواب صلاح جنگ سرمایه سادات انداخت و کر و کر  
برهانو را از غیر میخفت علیخان بعد القادر است بنای قطب الد و تقرر یافت و هفتم ذی الحجه خیل شد  
و در سال سیم از کالت که سنه کیم از کیم و شصت و نه باشد سرداران مرسته از نوکران  
پسر رکھو متوفی بدستور هر سال در صوبه بیدرو حوالی ماند و به شکامه اراکشتند شوات جنگ  
و بار از ملک سانت خان بهادر که باین مهم تا مزد شد بترواات غایان آن شورش کویان  
تنبیه کرده متفرق ساختند و دیوان را و را دستگیر نمودند و چون مظفر خان کارئی که بخشی بود  
بنابر کم التفاتی نواب بهادر جنگ ترک روز کار نموده بعد الحکیم خان پسر ویر خان میان عالم  
مانور پیوست عبد الحکیم خان او را فقی خود کرده و یار ار را و نیر و کستابی کهور پره که جمیت  
تایسته داشت ساخته شروع تاخت و تاراج جاگیرات بالاچی نمود و بالاچی را و در سنه مذکور از  
پونا متوجه نوزکانون و بکا پور شد و از اشایراه برادر علی خود را که مسلمان و مخاطب بنشین بهادر بود  
بجای ملهار را و هو لکر مقرر نموده بجانب هند و ستانز و انه سا و کبوجا متوجه بمبئی و بمبئی متصل

برهان پور رسید به قطب الدوله که پیغام فرستاد که چون فیما بین جدا پنجانب و انهر بان  
 خلاص و صیحه اخوت است محافی مقول میا با بکر و قطب الدوله برای حفاظت شهر دوازده  
 هزار و پینصافانه قبول نمود چون از اسامی کاران بده مبلغ مذکور طلب کرد تمام سواران با بران اتفاق کرد  
 بر تال کرد مدنی دست از بیج و شر کشیده در دکانین بستند قطب الدوله عاجز آمد و ایالتی خود در بین  
 گذارشته از میر علی اکبر خان دیوان صومعه میافزود و گرفت چون از خبر حضور نواب  
 صلاح جنگ رسید قطب الدوله را به گمان آنکه با میای او شمشیر بهار ضیافت طلبیده  
 از نظامت بر ما پیور معزول ساخته محمد اسلم خان را بختلاب بهادر و دشت جنگی سر فرار  
 کرد و خلعت نظامت برهان پور داد او سه نیابت خود بنام میر علی اکبر خان فرستاد  
 چنانچه روز چهارشنبه بست و هفتم رجب خیل کار کرد و چون بالاجی را و با تمام  
 فوج خود به بنکا پور رسید و بعد از حکیم خان پیر و سرد چال نسبت افغانه استخبار  
 هر استخک نمود و یاتی جلالت افشردند و بارها از حصار بر آمد و مردم مورچال  
 از دژ تا آنکه بالاجی را و از کرانی غله و عسرت گاه و جلالت افغانان تنگ  
 مدد استمداد باستصواب مصمصام الدوله از نواب صلاح جنگ نمود و به عسکر  
 طلح تمام نوشت که در نیوف کمک بنده پیش نهاد است و الا نعت باشد زیرا که افغانه قومی اند  
 خدا و نعمت خود بد عایش می آیند و همه وقت در قابوی خود میباشند بنا خیر با نواب شهید  
 مظهر جنگ چه کردند و از ما مردم با وصف تحالف دین و منازعت و ام گاهی سر رشته او  
 بناموس و خیر خواهی جان گشته کردید در نیو صورت عاجز خوانی از لوازم جهت عالی  
 نه مصمصام الدوله شاه و از خان که مدبر زمان بود نواب امیر امانک را بجای او بالاجی  
 ی ساخته و اقلان بالاجی و انتقام از افغانه مناسب دانسته لشکر فیزی را از ملک بار  
 ت سانور و بنکا پور ب حرکت آورد و چون رایات غایت قریب لشکر مرید رسید بالاجی  
 رده استقبال نموده فایز بلا زست کردید و بعد کنکاش بهادران اسلام مورچال پیش بردند

و از توپ خانه فرنگی نزد باغ افغانه برآوردند و افغانه تنگ آمد پیشکش مقدمه خواب و مرثیه  
دادند و باینرا با آلا با استصواب مصمصام الدوله میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ را خطاب  
نظام الدوله و صوبه داری برادر از تغییر سید لشکر خان و میر محمد شریفخان بهادر بهالت جنگ خطاب  
برهان الملک مسو با ایجا پور از پیشگاه امیر هما ملک کامیاب گردانید و مرخص گنایند مخفی ماند که  
نواب بهالت جنگ بهادر من بعد خطاب شجاع الملک بلند نام گردید و نواب غفران مام  
اصف جاویشنی با فواج تعویاتی و اکثر امرای نامی مثل شیخ علیخان جنیدی و سرتخان  
افغان و الجیمه را که ازایت عزیمت بصوبه برآفر داشت رسید و امجد علیخان بهادر  
از حضور بانایقی مقرر گشت و بعد ورود مسعود در الجیمه گردانید با نایب بهوسله بموضع  
بورگانون آمد و سر به شورش برداشت تنبیه او پیش نهادت ساخته صف آرا میقال  
کرده و سپس از وقوع جنگ صعب کار مصالحت انجامید و بند و بست ملک به موجب قرار  
داد صلح عمل آمد متعارف انیخال ابراهیم خان کار دی که از جانب موسی بهجوشی گنجینه  
سیکا کول و غیره ملک او نایب رفته بود بعد که شمال سرکشان آن ناحیه ترک هفت  
فرنگی نمود و عرایض مشتمله تمای عقبه موسی بهجوشی نواب آصفجاه ثانی فرستاد و تمسالت  
بمعرض پذیرای رسید و عنایت نامه طلب نامش صادر کرد و ابراهیم خان با سر انجام  
تو چنانچه عامل و عیال سالار و خانان از او کوستان شمالی که دشوار گذار است طی سالی  
نموده و اشرف آستان موسی رسیده ملازم رکاب گردید و قصاص آفراسیوس که سیکا کول  
و راجه بندری و دیگر مواضع را در محض تنخواه از نواب امیر هما ملک بجا گیر نمود گرفت  
طرح اقتدار بیهم رسانید و بودند که حکم حکم ایشان بود و پا از حد خود دراز کرد  
قلب بیدر از نواب امیر هما ملک نمودند بهر چند مصمصام الدوله فهمانید برادر چنانچه  
بنابرین مصمصام الدوله در فکر آن شد که اینخارا از میان بردارد پس نواب امیر هما  
را دلالت بطرف ساختن ایشان نمود و چنانچه نواب آنخارا بر طرف کرد و نصاریه بهادر

بندوبست تعلقه خود سیکاکول و راجه بندر که در تنخواه اینها مرحت شده بود رخصت گرفته بظاهر  
حیدرآباد رسیدند و میخواستند که قلعه محمد نگر را بدست آرند قاعدا را در ریافت اراد دانا صواب  
ایشان لوازم خرم و احتیاط اهل آدره و نگذاشت که احدی که قلعه کرده و دایره امیم علیخان  
برادرزاده و دایره شوکت جنگ بهادر که نیابت صوبه آیدرآباد را و قلع داشت بمخاطبت شهر  
پرداخت حیدر جنگ پسر خواجہ قلندر نشان که دایره کار مرکی بود و در شیر خور اندیشیده و در میان را که  
تجهان موسی بھوشی بود ایصالی او را نیز در نظر داشت بست و ششم رمضان المبارک بیہانہ  
سرخسار غلہ سفر با چار جوان بہ لاہور و دایره امیم علیخان بہادر فرستاد و قلعہ بہادر کوہ را و پیشانی  
سرگرم جواب سوال شد جو نام ہمراہی و در میان بزخم کثرت و شیر اورا بقتل آوردند و در میان  
امیم علیخان و در میان را کشند بعد ازین فرنگی بی سزا رخت غیر شہر را تصرف خود آورد و چار  
سوار کہ محل قطب شاهی بود سکن خود ساختہ و بر آدا و محل چارمینار توپها نصب کردہ کہ مال  
خود مداحیا داشتند و ترازای عظیم بکمان مابہ راہ یافت نوایا تلخ جنگ و شاہ نواز خان  
از استماع این خبر بطریق ایغار رسیدند و شہر را محاصره کردند و قریب دو ماہ محاصره ماند  
موسی بھوشی تنگ آمدہ و درخواست ملک از حاکم ہلیجری نمود و او موسی بھوشی گئی را با بیست کلاہ  
پوش دو و ہزار کار و دیکہ ملک فرستاد بہرہ با صفت سداہ و ہون افواج سداہ و پیادہ  
جنگگن بھیدرآباد خود را رسانید و جنگہا با ہم واقع شد آخر با بر تفاق اعیان بصلح  
انجامید و موسی بھوشی سداہ را انصار الخطاب بسین الدہ و عمدہ الکک حیدر جنگ  
انقباض کرد و آمدہ ملاقات نمودند باید دانست کہ حیدر جنگ نام اصلی او عبد الرحمن است  
پیش خواجہ قلندر لجنی در عہد نواب غفر نایب الزلم آمدہ و اعتبار پیدا کرد و نحو ہذا بھوشی بندر  
شدہ و ایام فوجداری با بعضی از نصارا آشنا شدہ بود و چون محاسبہ دار سرکار گشت بہ  
علاقہ معرفت کہ با نصارا پیدا کردہ بود بہ بندر ہلیجری رفتہ و در پناہ آنجا نشست حیدر جنگ  
در آنوقت خوردل بود و کور زبانی تاکم بھوشی او را بسیار دوست میداشت و چون مظہر جنگ

رئیس شد که در جمعی از نصاری را بر سر کوس می پهنی همراه مظفر جنگ کرد و بعد الرحمن را که بر رخ و پیکار  
مسلمین و نصاری بود همراه موسی الجودی و عبدالرحمن بن محمد قنبلت ترقی کرده حل و عقد گستره فرنگی بست  
آورده به اسدالدوله حیدر جنگ مخاطب گشت با بحد چون در ایام محاصره انتظام جاگیرات نصاری بریم  
خورده بود سده ملک و حیدر جنگ نصیحت گرفته بطرف راجه بند و دیو کا کول محال جاگیر خود را نشد  
اجیرام راج که همواره یک لک پانصد و دویست هزار سوار و توپخانه آتشبار و صد و پنجاه نفر غنیمت کوه انار رسید  
و بنمایان او در کنار او زمینداران قوم لیکر جمعیت هفتصد و ده بمقام خود همراه او بود و جنگها میان  
آمد و دلاوران قوم لیکه در هر جنگ کوی غلبه می بود و ازین جهت به جنگ آمده و رسیدن به پهنه  
را غنیمت انگاشته بود و سطح حیدر جنگ مع سبی الجودی را همراه گرفته بر سر دنگار و تاخت رنکار او چون  
که جان ازین مهلکه بدر بردن ممکن نیست قریب نهصد زن قابل خود را جوهر نمود یعنی کشته باقی بماند  
و بعد که داشت دلاوران لیکه که قریب هفتصد کس بودند فوج فرنگی و راجه را زیر و زبر کرده عالی  
را بقتل رسانیدند و خود هم مقتول گشتند و یکس از قوم آنها غیر از یک پسر رنکار او در  
او را از آتش کشته کرده بودند و مانده اتفاقا در پاداشش آن ابل اجیرام رسید  
در عرصه سه روز و وقت شب با وصف آتشی و ششم سه جوان لیکه جرات کرده اندرون غنیمت  
اجیرام راج شتافته بزخم کنار او را مقتول ساختند و بعد رفتن عده ملک و حیدر جنگ کشته  
نموده مصمم الدوله موسم برشکال در حیدر آباد ببرد و در سال چهارم از دگالت  
سنه یکم هزار یکصد و هفتاد هجری از حیدر آباد برآمده و بادونی را بچو رفته  
و شجاع الملک به التبت را به مقتضای صلاح وقت همراه گرفته متوجه خجسته  
بنیاد شد و در آشنای راه خواست که جاگیرات رام چند مرید که از عهد فواب  
انصف ماه محالات لکوک مثل بها کلی و غیره توابع صوبه بید در تصرف داشته اند بمسئله  
عیاشی بتقدیر لازم نگرانی غیر ذلت از دست او انصراف نماید رام چند مرید جنگ کشته حرکت مذکور  
نموده عقبه عت در گوش کشید و جاگیرات او بضمط سرکار عادی آمد مصمم الدوله او را پیشکال

در کابل به الملک باورنگ آباد رسید و دین ایام فوجی بمحاصره قلعه دولت آباد فرستاد  
و بعد محاصره گشته شدن ده و سته رفقا سوار است سوارای را که از غنای قلعه  
را متوارث بودند به منصب دلخواه و جایگزین و تنخواه فریفت قلعه مذکور را گرفت  
و بعد ازین فلک شمس و باز ورق کردانی آغاز کرد و در شکست مصمصام الدوله  
کشمیر کین برست و عقل و جوش او را بود بمحاشع این اقله آنکه در مشاهیر  
دو سال سپاه بر دهنه سرکار بود و معویان سپاه را و غلایند مردم سپاه بمحاصره  
تقاضا برپا نمود در چنانچه روز عید الفطر در عیدگاه قسمی شکسته آراشد و هجوم آوردند  
که مصمصام الدوله ای و ای نماز از ایل فرود نیامد و هزار حیل از دست ایشان را  
یافت اما معاندان از فتنه انجیزی دست بردار نشد و هر روز برای غلبه مصمصام الدوله  
مکمل تازه می کردند تا اینکه بتاریخ ششم ذی القعدة سال مذکور مردم سپاه را غول نمود و بر سران  
آوردند که مصمصام الدوله را تغییر نماند پس مردم سپاه اتفاق نموده بتاریخ مذکور هنگام  
آرا گشتند و بر ارفع هنگام سپاه نصب و کالت مطلق به ذاب شجاع اکملک استعجک  
که از صوبه بجا پور باورنگ آباد آمده بود از پیشگاه امیر اکملک تقرر یافت و در آن روز  
طرف بلوای عام شد و او باش و بازاریان شهر هجوم کرده خواسته به برخاسته مصمصام  
ناخت آرد تا اما شام اتفاق نشد و شب اهل بلو به متفرق شدند مصمصام الدوله در دانه  
کونکه را که مسکن او بود بسته متحصن گشت شاه محمود و میر غلام علی آزاد و دیگر خیر اندیشان  
هر چند در اطفای نایره کوشیدند و گفتند که در یک لگرو پیه این غبار فتنه فرو می نشیند اما  
چون او باور رسید بود سخن مصلمان نشیند و این آتش را باب زرباشی فروزنشاید  
و بخود اندیشید که فدای مردم سپاه اگر آقا را همراه گرفته هنگامه آرا شوند با قاتل میون  
شد بهتر آنکه خود را کناره بای کشید پس شب هشتم ذی القعدة از سال که در وقت نیم شب  
احمال و اطفال ضرور بر اطفال بار نموده خانه را با اسعه لگوک و اقسام قنای و آگداشت

و با جمیع اهل بیت از دُکُور و ناس قصد دولت آباد کرد و از رفقای او قریب پانصد کس حق  
 رفاقت بجای آوردند و مشعلها روشن کرده بار قفای مسلح رو بطرف دروازه حصار شهر نیا  
 آورد و چند نفر از مستحقان دروازه کشته گردید و باقی عارسان تاب مقاومت  
 در خود ندادند و در بفرار نهادند قفل دروازه شکسته اند و از شهر پناه بردند و قریب بیستم  
 ذیقعد ایصال مذکور به دولت آباد رسید و بعد از فتح و بقعه اثبات البیت و قدری تباراج  
 غارتگران رفت. اکثر اعیان کسار عار آمد و شجاع الکاک با جنگل که به همان شب خبر یافته تاج  
 خود و تاج پیردانا بی بل مقصود برگردید و پس از چندی فوجی از سرکار تعین شد و قلعه دولت آباد  
 را محاصره کرد و جنگها در میان آمد که نیکو نصیب امالدوله باطن امر به راسخرب کرد و بر سر آن آورد  
 که پس از منازعت بفرگشت آورد چنانچه فوج او رسیده دست بتاخت و تاراج دیهات اطراف  
 خجسته نیا گذاشت و شجاع الکاک و امیرانها ملک چاره کار بجز استمداد از نواب آصفیه ثانی  
 ندیده باستقبال تمام طلب نمودند بالاچی را و برین کیفیت آگهی یافته از راه اخلاص و اطمینان  
 دوستی پیغام منع اعانت نمود و نواب آصفیه پاسبان خاطر برادران و اندیشه آن که  
 مبادا چشم زخم بریاست برسد پیغام او را بکوش قبول نشنیده قدم بغیر اعانت چشید  
 که داشت اعیان و ارکان صلاح جنگ آمدن نواب آصفیه ثانی موجب اختلال امور  
 خود در آن دیدند که عنایت نامه مخالفت بهم صلابت جنگ ارسال در زمان چنانچه  
 کردند نواب آصف جابه چون دانست که مغویان باعث فرستادن انجمن  
 عنایت نامه شده اند مراجعت را بخلاف مصدق دانسته عازم خجسته نیا شدند  
 تا رسیدن نواب آصفیه نواب شجاع الکاک که مدار الهام بود میر غلام علی آزاد  
 بکرامی چنانچه در دیار به ما شراکام را به زبان قلم داده بحضور نواب شجاع الکاک  
 رفته بجای مصالحت بانصصام الدوله گذاشت و برای تهیید قواعد اصلاح و تشیید  
 مسانی آشتی کرر به قلم رفت و چون تدبیر محاصره قلعه را موقوف گردانید هنوز شرط



مصالحات با تمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله از برابر رونق افزای اورنگ آباد  
گردید دستخ میمان را مضرب خیام کرد و این و بعد که نکاح چنان قرار یافت که اقول  
بقرینه غنیمت باید پرداخت بنابرین مصصام الدوله را از مسئله دولت آباد طلبیدن اصلاح  
وقت دانسته می غلام علی آن نواب استماله مصصام الدوله مانور باخت و طومار سلطان  
اورا موافق اسسته غای او و متخطی فرموده حواله نمود و میر موصوف طومار را گرفته بقلعه  
رقه مصصام الدوله را سه کرم اراده حضور کرد و نواب آصفی ثانی سرداران محمد با استقبال بفرست  
مصصام الدوله نوه بیست و یک ساله ای و معین ماه و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه انوار  
استقبال ملاقات نمود و همان روز به ملازمت نواب آصفی و ثانی و امیر اسماعیلک رسیده و امور  
انواع مراحم گردید بعد از آن اورا بختیاریت بهیر و بنگاه برساند لشکر مقرر نمود و شجاع الملک  
و ابراهیم خان بر خنک را بهر اولی و سرداران دیگر را بهیمینه و میر و گلک فرزد فرست  
درین اثنا با فرستنده سنجان صلاح تجنک را بر سر آن آورد که این مهم را بذاستند  
با نصیرم باید رسانید و با اختیار برادر خود دادن صلاح نیست چه که در صورت  
فتح و شکست و صلاح زمام اختیار از دست حضرت خواهد رفت نواب آصفی جانین  
معنی آگهی یافتند و نواب و امیر علی خان را و ثانیاً بعضی مردم دیگر را بجهت تصفی  
بخصوص امیر اسماعیلک فرستاده معروض داشت که بگفته حاسد ان سخن ساز کمان دیگر  
بنحاله اشرف راه نباید داد و این خیر خواه را بخرید و نیست ریاست حضرت امر  
دیگر بخود زبست غرض از امثال این سخنان امیر اسماعیلک را خاطر جمع کرد و ایند  
امیر اسماعیلک ازین پیامهای اخلاص و اظهار خلوص مسد و گشته نواب نظام الدوله  
را به منصب والای دلی عهدی خود مخصوص و بختاب نظام اسماعیل آصفیاه فریاد اعتبار  
بخشده زمام اختیار ریاست بدست او داده شجاع الملک را معطل ساخت درین  
ایام بالاجبی را و بغیرم پیکار قریب او رنگ آباد خود را رسانید و بواس را و میر خود را

مقدّمه بحریش گردانید و راجه رام چند رک از متوطن خود بخرم حضور نواب امیر اکمالک  
 بسند کبیسه کره بی از اورنگ آباد رسیده بود محاصره نمود نواب آصفیاه ثانی امیر اکمالک  
 راجه است اورنگ آباد کذاشته و شجاع اکمالک و مصمصام الدوله را همراه گرفت  
 تا سنده کبیسه جنگ گنان خود را رسانید و راجه مذکور را از ورطه هلاک دار بایند و مرغ  
 مناقشه با مهندس تسلیم ملک مبت و هفت کک رویه از صوبیات دکن بانگرو و شقاوت  
 پیشه قرار داد و بموجب خجسته بنیاد ریایات معاودت افراشت درین اثنا خبر رسید  
 که تاملک موسی جیونی و حیدر جنگ از بند و بست جاگیرات فراغ حاصل نموده و بجهت آباد  
 رسیده قصد حضور نواب امیر اکمالک دارند و حیدر جنگ خطوط شعر با جبار مراد  
 و داد مصمصام الدوله نوشت مشارالیه اعظام و بر خلوص او حاصل شد غفلت کلی از قریب  
 کار او دست داد اکمالک لشکر فیوزی اثر از سنده کبیسه معاودت نموده در حوالی شاه کاه رسیده  
 بود که حیدر جنگ بحضور امیر اکمالک رسید و بعد حصول ملازمت مابین محمدی بلغ و حصار شبه مخیم  
 ساخت و متقابلاً نواب آصفیاه ثانی خجسته بنیاد رسیده و ملازمت امیر اکمالک  
 حاصل گردید و دست میدار از مضرب پام اقبال گردانید و حیدر جنگ بکر و نیرنگ نواب اکمالک  
 و افریقه هر کالت مطلق از نواب آصفیاه ثانی باری دیگر حواله بان جنگ گنایده اختیار امور را  
 بقبضه نفه خود را آورد و مصمصام الدوله را ظاهر آن بفریب و خیال کار ساخت هر چند آشنایانیکه  
 بر خضع او آگاه شده بودند صراحت و کنایت نواب مصمصام الدوله آگهی دادند تا تحیه را بفرمان  
 دشمن نموده سخن خیر خواهان را در میزان اعتبار ننخیزد و چون حیدر جنگ در انهام موسی سپهبد  
 جمیع ثانیته همراه نواب آصفیاه است بدون آنکه آن جمعیت متفرق گردد و تسلط من صورت نخواهد  
 بران داشت کار و پست تنخواه پیش خود تسلیم نموده سپاه را در سلک کران موسی بهوشی کشیده نواب آصفیاه  
 تنها ساخته و بتاریخ چهارم رجب سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و یک باغی ایضی مفاد و اجداد بیان است  
 کار اقبال رسید و حیدر جنگ بجهت آنها ساختن نواب آصفیاه مقرر نمید کرد و مصمصام الدوله افتاد و بر دگر گزینی

و بازی نو بجاری آورد و مصمصام الدوله باد صفی اصابت رای و درستی فکران.  
صفای طینت به تعلق و چالوسی حیدر جنگ و فرنگی فریب خورده سر رشته آدرفت  
و ملاقات با نمایی اندیشه داشت و به تقریب جشن تولد نیره عیادت امیرانه ترتیب  
داد و فرنگی و حیدر جنگ را دعوت کرد و به خلعت و جواهر گران بها حاضر شد و دست  
و پنداشت که اینها باین جشن سلوک به بل مطیع و مفاد شدند و از جنبش باطنی آنها  
مطمن گشت فرنگی بایای حیدر جنگ با ظهار مزید خلوص است عای سیر قلعه دولت آباد  
از مصمصام الدوله نمود و بعد بر خاست از مغل شادی شجاع انگلک بسا التجنگ  
را گفته فرستاد که شاه مصمصام الدوله و میر محمد حسین خان را به تقریب سیر باغ بیکم که بیرون  
شهر است طلب دارند و هرگاه آواز توپ قلعه به گوش رسد یا احوال آن هر دو را  
مقیم سازند چنانچه بست و ششم رجب به سال التجنگ حسب الایامای فرنگی نواب التجنگ  
را به سیر مقبره بیکم برد و اکثر امرای غلام را مع مصمصام الدوله و میر محمد حسین خان  
انحاط طلب بمن الدوله منصور جنگ طلب فرمود و نمود بالای بام رفته قطر آواز توپ  
شد بیکصدای توپ بعد از دست ابواب قلعه بکوش رسیدند و آن سر محمد حسین خان  
و مصمصام الدوله را مقید کردند و هر دو را به لشکر برد و هر کدام را در نیمه علیحد بآوردند  
پیر عبد السلام خان و میر عبد البنی خان پسران نواب مصمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر  
که بیکم مقید ساختند و در نیمه محافظان نصرت داشتند و خانه مصمصام الدوله را بار دیگر  
بغارت بردند و مستورات سادات را به بیهوشی از خانه اغراق کردند و اقربای  
مصمصام الدوله و متوسلانی که فی الجمله استطاعت داشتند آنها را در قید شد بکشیدند  
و زرباکرند و ستم بر سادات گذاشت که واقعه که بلا بتازگی صورت وقوع یافت  
شاست این احوال حیدر جنگ را در گرفت و نواب آصفیاه ثانی در فکر آن شد که نقش  
بستی او را از صفه روزگار بشوید و چشم اینکه حیدر جنگ با مصمصام الدوله نقض عهد کرد

و اطمینان از و بر ناست وجه دیگر آنکه حیدر جنگ اولی نواب آصفجه را پس و بال ساخته و بعد از آن  
 تنگ کردن صمصام الله و پرت او پس از مجموعی از هر طرف خواست که نواب آصفجه را به بیانه صوبه  
 بید آباد و بجای آباد فرستد و قلعه کوکند و کنگار و میدان بر آجولانی خود خالی سازد و ندانست که  
 تقدیر بر تیراوی خند و اغرض نواب ایامه کماله جنگ باشد و بجای نواب آصفجه و ثانی آمده آصفجه را  
 جیل سوزنی خود درین ساخته بدو تنه خود آورد و پیغام صوبه اری حیدر آباد در عرض المحیور  
 و تقریبست هزار و پیم در ماه داد نواب آصفجه و ثانی باقتضای صلاح وقت قبول نمود و  
 مغل کشته نصرت انصاری یافت و نیمه خود در وقت افزاشده باد و تنخواهان کفکاش نمود و  
 برداشتن حیدر جنگ از میان تقریباً یافت پس بجای جنگ گفته فرستاد که فردا اراده  
 کوچیم است و بعضی مقدمات بالمشافه گفتنی است آمدن شام و حیدر جنگ اصل گرفته میو  
 رمضان المبارک قریب است و اسنکیزار و کبیر و مفاد و یک بریده باد و نشان جانان  
 بار و بعضی خدمتکاران عهده دار و حبیب الله خان پسر خواجه عبدالله خان بی محابره  
 در حیدر نواب آصفجه آمد نواب از رفقای خود یکیکه اطلب داشته دست هر یک به نقش داد  
 و فرمود که حالا ایقده یا زایشما سپردنیم مراعات و پرداخت ایشان ملحوظ باشد و چون  
 پیشتر با شیران خود مخفی قتل او قرار داده بود به بیانه تجدید و ضویر خاست جان تاران  
 که در محفل خاص حاضر بودند سب الایما کارش بانصرام رسانیدند گویند مقام جنگ باو  
 پیچیده هر دو دست گرفت و زبردست خان و شهباز جنگ دو جهه متعاقب یکدیگر به یکجا و  
 زدند و در وجه پرتاب و نشت شمشیری بر سرش زد و بعد از آن او را مذبح ساختند و تجلیل حیدر  
 در چانه پیچیده در گوشه نیمه افتند و نواب آصفجه سرچراش کرده بر آسوار شده از لشکر تنها آمد و در  
 همکامه جانان با حیدر جنگ شلک کردند تا حافظ حقیقی محفوظ داشت تا آنکه قدری مسافت طی کردند و  
 پشته رسید و رفقای و دو تنخواهان بنواب مستند و دو بان بطرف لشکر حیدر جنگ و فزنی سرافرازدان وقت  
 زلزله در آن آنرا یافت اینهمه پناه فرنگ مقام حیرت محفل اندر غرض نواب اتی نمود که کارنامه دستم و افزای

راضو بخشت ساعده اسلک موسی بجنسی از کشته شدن حیدر جنگ هوش و عا س باخت  
 و شجاع اسلک به التجبک بالتماس خواجہ رحمت اشکان درینجا دشنه نزدیک فرنگی رفت  
 و همچنین فی الجمله مورث اطمینان خواطر او کشت نواب آصفیاه از آنجا جانب لشکر  
 راجه را میزند و توجبه شد و لمحہ توقف نموده و قادر خان را نزد فرستاده از کیفیت حال  
 آگاهی کشید و اچہ در آنوقت آمدن خود صلاح ندیده و دست صده را در همراه راکاب داد از گنا  
 به میادری و دلاوری قدیم پیشتر گذاشت ابراهیم خان که از آنجا که باریک شایع حیدر جنگ  
 بطوع و رغبت از نواب آصفیاه جدا گشته و نوکر فرنگی شده با جمعیت بگمین و توپخانه آن  
 بار در اشتهای راه فرود آمد و بود فرنگی او را گفته فرستاد که بهر طریق بدر راه باید شد  
 او مال اندیشی را کار فرموده و سوابق حقوق و لی نعمت مرعید داشته ملتزم کتاب نواب  
 گردید و کاوان توپخانه فرنگی را که در چراگاه بود فراهم نمود و همراه خود کشید و ازین سبب  
 شورش و لشکر فرنگی افتاد و ایمان لشکر او سرایمه شدند درین راسته و اقمه طلبان  
 مصمص الدوله و یمین الدوله و میر عبد الباقی خان پسر خود و مصمص الدوله را شربت شهادت  
 پیشانیدند و طرف دیگر حیدر جنگ که در حقیقت قاتل این سادات است چهار کله می پیش از سادات  
 قتل رسید و قتل او را نواب مصمص الدوله و کبوش خود شنید و گفت که حال ساداتی ما چه قدر غمی آید و استقامت  
 تمام منتقل قیامت است تا اینکه اینها نام هندوی از رنجهای نصارا آمد و بصره بنگال این مکانان  
 راسته بهید ساخت پدید و پسر را در مقبره آبادی او که بانه بانی شهر فریب بدگاه شاه نورنگ  
 قدس سره است زیر خاک سپردند و یمین الدوله میر محمد حسین خان را در فریستان آبادی او  
 که پانین کنه شاه نور صاحب قدس سره است دفن ساختند میر غلام علی آزاد و ما و بلخی  
 شهادت گز وجوه یی مسئلہ مسفوره یافت و نیز این رباع مستزاد در تاریخ آن نظم  
 کرد و با علی مصمص الدوله آن امیر و الادانش آگاه ناحق شده کشته و در گمین و دغا  
 و اضلاع آزاد بمرض میرساند تا بیخ یا ران ششود کرد و شهیدان کسان سدر را

انا الله و میر عبدالحی خان و میر عبدالسلام خان روز شهادت و الد خود محفوظ ماخذ  
 سببش اینکه میر عبدالحی خان را بقصری پشتر از پدر جدا ساختند و میر عبدالسلام خان را  
 بسبب عارضه بیماری از خدمه در عمارت فرستادند از آنجا که حیات هر دو برادر مقدور  
 حافظ مطلق تعالی شانه در اول اعدا انداخت که هر دو پسر را از پدر جدا نمودند و اسم  
 حمی و سلام که از اسماء است کار خود کرد و هر یک عبد خود را محفوظ داشت  
 القصد نواب آصفیاه در آنروز به موضع چکل پنهان رونق افزاشده و شب را در آنجا بستر  
 بامدادان از راه بریانپور بجانب خاندیس متوجه شد و یزدیم رمضان بدار السور  
 رسیده و رباع موسوم بعالم آرا نزد اعلیٰ فرمود و تیغ جنگ بها در خلفا حاکم  
 مرحوم احمد از شرف ملازمت نموده مورد عنایات کشت و بنا بر قلت خزان از سکنه  
 شهر مثل قطب الدوله محمد انور خان و شیخ شمس الدین و شیخ عبداللہ و حافظ محمد  
 و غیر هم که صاحبان استطاعت بودند مبلغ معتد به گرفت و در زرعید الفطر بعد  
 از آنکه در کانه عید از عیدگاه مراجعت نموده میر علی اکبر خان را به منصب چهار هزار  
 و خطاب بها در باطل و علم و پناه مشارالیه صدر الدین خان و شمس جنگ و محمد بها  
 خان و غیره اعیان آنجا را بنام و خدایات سرفراز ساخته بقصد چهار بقصبه باسم  
 افراشت و شیخ امین احمد را در بریانپور بکشیاری توپخانه گذاشت و محمد انور خان از غم مصارد  
 و شدت محنتان مقدم ذی القعدة را مذکور زندگانی را وداع کرد و در گاه عیسی خداوند فزون  
 کردید نواب آصفیاه از بریانپور متوجه برآمد و درین آوان منہان بعضی رسیدند که نواب آصفیاه  
 بعضی حاضران و فتنه جویان بالاجی را و دجانبی بھوسله قلمی فرمود تا توانند میر نظامعلی بنہاد آصفیاه  
 از ملک افضل مذکورین نواب آصفیاه غلام سیکندر بہت تصفیہ زد و ابوالاجی فرستاد و خود بدولت  
 بسو اقصیٰ باسم رسیدہا و فی فیو ذکر اوصاف حمید مصمم الدولہ شاہ نواز خان مطلقا  
 مرحوم کہ میر غلام علی از ابوالکرامی در دیاجہ ماثر الامری زبان قلم داد و نواب مصوف

جان کمالات بود و با کثر علوم آشنای و شعر فہمی عدالت دم کیمائی میزد و در غنہ دور و ز برای عدالت  
 مقرر کرده بود جمہ و سہ شنبہ مدعی مدعی علیہ را در حضور خود طلبید و نفس نقیض خود متوجہ تفتیح شد  
 قضایا چنانچہ باید میرسید داشت و تاریخ دانی بی نظیر وقت داشت با مراد و سلاطین تیمور یکسان بود و در  
 صدق انفعال کتاب با اثر الامرا کہ از موافقات است و احوال مزاج و شایستگی و فارغ و تکلیف کو چکست  
 و غمخواری علائق و حیا چشم دو خوا صدق و صفای انصاف داشت از در ملک بابت منفرد بود و در  
 او حاصل میشد ہا وقت دہ کی بر استخوان ہر او و در غزانہ دہ کی علیحدہ جمع میشد و ہر باب  
 استحقاق صرف می یافت دایت نظم و نسق ملک سر دست داشت و اصلا در روز و شب خلوتی  
 برآمد شورت ملک نمی کرد و هیچ مشیری نداشت و اصناف مردم و ارباب طلبان جوانی در خود بالہ  
 میکردند و اسطوخوئل نداشت و در دیوان بخلت و شکست می نشست و در خلوت بکوچک دانی و انبساط  
 تمام با مجلسیان اشتراط میکرد فصل سیدوم در ذکر و قیامیکہ بعد مقولیت بضمصاص  
 الدولہ و حیدر جنگ و رسیدن نواب آصفجاہانی در ملک سر از تار حلت  
 نواب امیر اسماک صلا تبحک از بیعالم بی ثبات بدار القرار بوجہ  
 پیوست آوردہ اند کہ نواب آصفجاہ ثانی بعد وصول بقعید باسم تقویہ چکانی در آنجا توقف نمود  
 و چون بعد انتضای موسم چادنی کرانڈیا با بیا جانوی بموسلمہ سر شورش نما و دست غارت باطلان  
 و جوانب دراز کرد نواب آصفجاہ بغرم تنبہ اشقاوت پیوہ نہضت ذمہ و متارن این حال  
 نہیںان جمع اجلال رسیدند کہ عملات و ادوات توپخانہ در بہمانپور تیار شدہ است  
 و کرانڈیا در کمین کہ ہر گاہ توپخانہ از بلکہ دارالسرور بر آید دست برو نماید استماع انجمن  
 نامہ شعر تا کہ بلخ بدار و غہ توپخانہ غرض و ریافت کہ منتظر و رود موکب منسوب بود و  
 ہما سجا بہر دم و احتیاط توپخانہ را نگہ دارد و خود بدولت متعاقب آن پاشہ کوب از راہ  
 آنکہ توجہ برمانپور شد و ہر روز آتش جہال و قال ملتبہ شدہ کفرہ ہر میت می یافت غرض  
 چک کہمان در عرصہ دو ماہ غزہ ریح الآخر سنہ کھنار و کھد و سفاد و و حجاز و اطراف بر مانند

رسید و سال بعد با منی مضر خاتم کرد و پنج روز در آنجا توقف و رزیده آلات و ادواتش باز  
 را از توپ بان و غیره همراه رکاب گرفته و ای غرمت بخت ناکو را فراشت و جانوجی بهوسل چون  
 دیگر گرانمایا مقابلهت با لشکر نیروزی نادر و جویمیت فراوان بهشتاغات گرانمایا بنرم مقام  
 شافت و باز کارزار گرم ساخت و هر روز بهنگام کج لشکر ظفر اثر کفره از چار طرف شورش نمود  
 از غیرت پشیمان قشرد می شدند تا آنکه بر کنار دریا پور نار رسیدند شی سیدی صبر خان قاجار  
 لشکر بمشغولان بر لشکر کفره که غافل بودند زد و دژ جو سده و گرانمایا جوش و حواس باخته بر پان کزین  
 سوار شده راه فرار پیش گرفتند و جان سلامت بردند بعد ازین سرخک باز جانوجی جمعیت متفرق  
 را فراهم آورده دست و پا زد و امانت یافته و صرف در جنگ ندیده بود ساطع راجه بهادر پشیمان غیره  
 عیان بنیام صلاحت نمود و نواب صفی و پاشا طرعیان دولت خود قبول فرمود و بنا برین صلح مشروط  
 با غانت جانوجی و محاصره دیو کده چاند بعد و مواعین استیقام پذیرفت و بعد از آن حسب التقرار  
 به سوب قندهار گزیده چاند اعطف عیان غریت نمود و تقارن ایحال غلام سید خان که به پونا برآ  
 تصفیه او بالا نجر رفته بود از آنجا مراجعت کرده بشرف ملازمت رسید و بر کیفیت حال مطلع  
 برض رسانید که صلاح دولت بر آنست که فسخ این غریت نموده بفرخنده بنیاد تشریف فرما شده  
 بحضور نواب صلاحتجک با در اقامت نمایند راجه بهادر اگر چه در غمی همد استان نشد لیکن پاس مرخص  
 خداوند نعمت سکونت در زید الغرض نواب غریت حیدر آباد از راه ماهور و نرمل مصمم نمود  
 چون بر مدین دقلعه رسید مجاهد جنگ بهادر که از پیشگاه نواب صلاحتجک بهراستاء انضاع نامور  
 بود با استیقام اماکن بفراسم آوردن اسباب قلعه اری پرداخته خواست که بهمان غنیمت پیش آید چون  
 دید که پیش رفت نخواهد شد بانقیاد پیش آمد نواب حراست آنجا بخواجه شهید خان پسر عهده الدوله  
 موقوف ساخت و بنظم و نسق آن نواح پرداخته رکرای حیدر آباد شد کونیه مجاهد حکم بهین سال زنتی  
 بر بست ذکر تباه شدن معسی بمونس و ذوالفقار جنگ بهادر در حیدر جنگ آورده اند  
 که بعد گشته شدن حیدر جنگ نواب امیر اسماعیل صلاحتجک بهادر بصواب دید و شجاع الکات لشکر از محبت بنیاد



او بنگ آباد بصوب فرخنده بنیاد حیدر آباد بار آورده چنانچه توجیه فرموده و از اشنای راه موسی به  
 دزد و القار جنگ برادر حیدر جنگ را که قائم مقام او شده بود بسیکا کول و را بجهت رخصت نموده  
 داخل حیدر آباد شد چون موسی بجنسی بعلقه خود رفت تاگاه غلبه سرداران انگریز که اکتفا بر  
 دریائی شور بحیطه تصرف خود در آورده بودند شنیده بجانب پهنوی را گشت دزد و القار  
 بمقابلت راج که حمیت اکیساده هزار سوار را خود داشت و با غلبه سرداران انگریز  
 مسلک و سری نمود گماشت و بفاصله مست کرده از راه را بجهت دری بیدان قلع بهیست  
 بعد ملاقی فتن جنگ صعب رود و تا آنکه دزد و القار جنگ بهیست با قلع تمام غناجات و جواهر  
 خانه و توشه خانه و اقبال و توپخانه ببارت داد و با سعد و چند را بجهت رفت و درین جنگ  
 بجهت قاتل مصداق الدوله شاه نواز خان و محمد حسین جمعه در فرقه کاروان که با جماعه خود مصداق  
 از مراد رها او عین شد انواع به سلوکها اعلی آورده بود قبل رسیدن به قلع موسی بهیست که  
 بطرف محو لوری رفته بود از آنجا بچینا پاش که بنده سرداران انگریز است آمده محاصره کرد که پیش  
 کاردار اشتغال گرفت آخر انگریز غایب آمد و در این کمال شکسته به پهنو لوری گنجیت و این آغاز  
 او باره پس اقبال انگریز است که الی یومنا هزار و زافزون ذکر و قایمیکه بعد ورود  
 نواب صلابت جنگ به حیدر آباد بوقوع آمد چون امیر مالک صلابت جنگ حیدر آباد  
 رونق افزاشده اقامت و رفید و دیوانی خانگی به شوکت جنگ بهار و دیوانی دکن به نواب شیر  
 بهار و مفوض کردید و هرات ریاست بخوا به شجاع اسمکلیا در مشیت پذیر گشت و بعد انقباض  
 موسم بر کمال نواب صلابت بصوب قلع محمد آباد بیدر که میر قندهار خان قلع را به انبار و نور و طریقی  
 شده بود کوی فرمود و بعد رسیدن نزدیکی قلع به محاصره یکاه قلع را مفتوح ساخته باز قلع در آن کور را بقلعه  
 سرفراز نمود و از آنجا نواب صلابت جنگ حسب استعداده خواجه رحمت الله خان جهت تنبه زمیندار بسیکا کول  
 دزد و القار جنگ را شکست فاش داده بود و توجیه آورد و چون لشکر فیر و زنیکه قلع بهیست  
 نقشبند خان که از جانب فرنگی و حیدر جنگ قلع را بخوا بود بی تامل توپها را از بالا حصار بجانب

شکر سرداد لشکر این بیکار ساخت آورد و جمع پورجات بیرون را یا خاک سیاه برابر کردند  
و مجاهد و پیردختند و بعد کیمیا قلعه را بصلح گرفتند بعد تسخیر قلعه نواب صلابت جنگ قلعه را  
آنجانب جنگ پیر سید محمد خان مرحمت نموده از آنجا راه جنگ اختیار کرده بکوچه های طولا  
بطور زیاده ای محلی بندر رسید و اتفاقاً جنگی حالت تباه آمده بملازمست فایز کردید  
درین اثنا خبر آمد نواب آصفخان بی بی در آبادان شته یافت از بیعت ذوالفقار جنگ را فداخت  
کره بمصوب حیدر آباد معاودت نموده سواد سید را باد امر مرکز زول ساخت نواب آصفخان و ناگزشت از زیاده  
امیر ابراهیم ملک افضل حیدر آباد شده بود و دست و سیوم شوال باراده استقبال از بلده برآمد ملازمست نمود  
و بعد ملاقات فیما بین پیر سید را در بوجوه چند صورت تزلزع بوقوع آمد انجام کار نواب شجاع ملک  
بسال جنگ با جمعیت خود در محنت الله خان و کریم خان کار و مصوب اقیار کرده که از سابق در تصرف خود  
داشت شافت نواب امیر ابراهیم ملک نواب آصفخان و ثانی متفق و متحد شدند و زمام امور ریاست بدست  
آصفخان ثانی درآمد و شروع بتعلیم و تنسیق مقدمات ملکی مالی نمود و میر عبدالحی خان مخاطب به شمس الله  
دلاور جنگ را که در قلعه کنگنه محبوس بود برآورد و بمخطاب پدر یعنی مصمصام الدوله مصمصام جنگ  
منصبش هزاره پنج هزاره سوار سرفراز ساخت و میر عبدالسلام خان نیز حسب حکم از قلعه دولت آباد برآورد  
و با اهلیت خود بر خور و بعد چند ابراهیم خان از راجا شیل اینجتاب بدست ناخوش شده سراز قلعه  
بندگی حمید نزد راجا و بالافت ذکر و وقوع محاربه را و بالاجبی و شهادت شکست  
جنگ بها دور رفتن قلعات و پیرکنات سرکار بدست کفار  
چون نواب آصفخان ثانی برسند دارالمهای استقرار گرفت غنیمت تجرکی بعضی فندان سرشورش  
برداشت و در سینه کینه را کینه و همتا دوسه هجری بها ذکر که یعنی قلعه برهگان و غیره محالات را از  
قبضه مردم سرکار انزل نمود و سدا سیوا و و پسر عم بالا جیرا و با قلعه را محمد نکر سازش کرده قلعه کنگنه  
راست این هجدهم ربیع الاول سال مذکور گرفت و از جهت ملحق شدن ابراهیم خان شورش مرثه  
افزونتر گشت درین اثنا سربا را و زمیندار نزل که مصمصام الدوله او را بکن تدبیر محبوس ساخته  
بود از صحن آمد بار و دیگر طریق بنی و مقرر پیمود و جمیع از سوار و پیاده فراهم آورده قلعه نزل

جمیع قصبات اطراف را بتصرف خود درآورده قلعه دارنزل را سقید نمود. غلام سید خان به تنگ  
 نامزد شد آن خوشی از دایم رفته باین سن تالین را مینمود و تیاران با خیال نواب آصفی و اتاقی از  
 صلاح جنگ بعزم مخالفه لاجبی را و که با دو گله در برآمده بود به هفت نمود و بجای قلعه افکند که از  
 دو کوهی مسافت دارد و نزل ارجال فرمود و غلام سید خان و سه یار را از نزل آمده اسرار از سرت  
 ملازمت نمودند و از آنجا نواب سلطان جنگ و نواب آرا را ملازم است و گفته و دیگر که آب و کاف  
 و از آن دانستند توجبه بعد رسیدن در سوار قلعه محبت و دو یار را از آنجا که هر چند  
 بسیاری افغان کفار نمود که گشت و جنگ شروع شد و ظهور نواب است و کشتن نواب و کشتن  
 نمود از او و دیگر دو رو باید رسانیده در آنجا منصفان را که کشته با جمعیست خود جمع شده از محبت  
 که از آنجا مرز به نوبت و رسیده مذلتی کردند و از آنجا با اتفاق افغان بر سر دارا کرب پناه  
 با رفعت چنانچه برین دم از او دیگر بر قاصه توجبه نزل مقصود گشتند و اولن سر به طایف لشکر خارج  
 کرده از آنجا که شمس با قاصد و بیوقت فوج غنیمت نمود و در نزل غلام هفت هزار سوار و پیشه غنیمت  
 نزل آتی کشته و سه مله و بی لشکر اسلام شد و دیساخت و قاپه دیده و کوه ریاضی بی جنگید و از جنگ  
 فوج اسلام بر توپخانه زد و که کرد لشکر حصار از توپخانه کشیده و دفع میزد و اختد و از سرت محبت  
 غایت ابراهیم خان با غنیمت جنگ قرنی و جنگ قرنی یعنی آتش کاری توپخانه است و چون فوج اسلام  
 در بنجره و توپخانه به دست است و راهی پیو و تیر توپخانه جانب غنیمت کم خالی میرفت و فوج غنیمت که برگرد  
 راهی نور و دید تیر توپخانه فوج اسلام با نیا اقلانی میرسد ابراهیم خان با آنکه خود را مسلمان  
 بدانت طرف فکر شکست اسلام بر بست در حالت کوی و مقام شب و روز توپخانه را تعالی آذر  
 دست در گرفت و کون و خواب و بیدار توپخانه سردار آبی فرصت نمیداد از نجات را لشکر اسلام  
 سنگ بسیار و داد و عاخی و نور و کوچ شهادت گردید با وصف این بهادران اسلام پر  
 ملاقات فرموده و از آنجا که کشته گشتن قدم پیشه تکیه داشتند و مسافتی از راه می نور و بد  
 یکم به دست و ششم تمام که الا عریالی زکورا از بنجره توپخانه بهادران اسلام برآمده بر ابراهیم خان

و دیگر فوج غنیمت برخیزند و بشهر جلالت بسیار از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند و باز  
 لشکر از جامه ابراهیم خان غنیمت آوردند و درین کار زیاده برادرزاده ابراهیم خان و اکثر  
 عده های کفار بر خاک پاشیدند و از لشکر اسلام سید اوغلاخان و نیکوچند و همشیره  
 زاده و سایر ارباب کارس را بر جان نثار شدند و غرض هر روز جنگان بقلعه اوسه و کوهی  
 و مارور رسیدند غنیمت دید که اگر عساکر اسلام به بارور و رسیدند فوج آنجا را با خود و ملکی سازند  
 محمد بهر اقتدار خواهد شد و نزد هم جاویدی الاخری سال مذکور تقریباً چهل هزار سوار و پیاده  
 محمودی را در پیش فوج اسلام اعنی شوکت جنگ بهادر که از جهت توغیر او در شانس  
 قطع مسافت برای برداشتن اسباب افتاده فاصله میان او و میان فوج قولی آمده بود و در  
 و چون بمبیت اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار گنیش بود و بعد از کشتن و کوشش بسیار بر فوج  
 یلتمش غنیمت غنیمت رسید شوکت با و قادی صاحب جلال الدوله و حسین منور خان غلام نقشبنده شریک  
 شهادت پسید و لغت را و برادر بهالیر و کور بخش نام و با کشتن پنج ت و بگوت را و در غیره که جان  
 کردند و از فوج مره به هزار سوار و نیم تیغ و تیر و نیزه بار بار بهادر رسیدند و بعد بداشتن فوج چنان  
 افواج مره به بمبیت اجتماعی بر قلب لشکر ریختند و آب آصفجه شیر صوات تهمتن حرارت بدافند  
 اگر و شفاوت پشه و متوجه شد و بدست ظفر دستگاه و چند ترش تیر خالی کرد و هر تیر که  
 از کمان بیکداشت حکم تیر قضا داشت غرض فاصله قلیل فیما بین فوج مره به و قیل خاصه با  
 مانده بود که حافظ حقی جلت قدرته سببی بر انجخت که کاوان بخاره که پراغله در رکاب بود فیما بین  
 حایل شد و موجب عافیت و حفاظت گشت و دلاوران اسلام داد و دلاوری و مدد داند و  
 تا قریب شام آتش کارزار مشتعل بود و بعد عروب آفتاب تقاضی پذیرفت و روز دیگر بنا بر جنگی لشکر بساط  
 منازعت بر چیده شد و ناگزیر صلیبی که آهنگن هزاران فساد بود انعقاد یافت گویند غلام سیدخان  
 میانجی این صلح شده بود غنیمت جاگیر شصت و کوه پیه محالات صوبه خجسته بنیاد تمام و کمال سوا شهر  
 دیگر که حلی هر رسول و سارا و تخته از صوبه بید رو به پور و قلعه دولت آباد و قلعه آسیر و شهر بهمانند



نمودن قتل و غارت شدن فوج او و فوج هوگو که از دست درانجان بدکن رسید بالا ببرد  
 پس خود دسواس را در پسر خود و پسر خود را در پسر خود با و را بدار المهای مقرر کرده با این  
 هزاران تا و پاسبان کار از موده و پنج سنگین و تیرهای فرنگ بغیر تدارک از دکن به  
 هندوستان فرستاد و در وقوع محالته میان شاه در آویسان و تا هوگو تلف شد  
 و تا با فوج خود و غارت شدن فوج هوگو چنانکه تدارک آن زبان قلم داده اند انکه چون  
 شاه در آن خبر بدیدر شاه و جهانخان را در این کجاست جهانخان آدینه بیگمنا که سابق و عمل  
 عمارت سنگ نیریز نواب غفر تاج به در آید و رفته جدا از آن شاه در آید و تاج مقام دست  
 یازده در کتی کجی خزیده بود و بنا بر آنکه وقیف عمارت می آنک داشت با سال سند و نعلت  
 حکومت و آید و آید مال نمود آدینه بیگمنا این را فو و عظیم دانسته نظم و نسق و دایره پرداخت و بعد  
 جهانخان او را پیش خود طلب داشت و چون آدینه بیگمنا از جهانخان اطمینان یافت پهلوی کرده خود را که بیست  
 کشید جهانخان مراد خان نامی را به حکومت و دایره نصب کرده بلندخان و سر فر از خان را که  
 متعین کرد آید آدینه بیگمنا قوم سک را با خود نموده و بر مراد خان فرستاد و خواهر و هم همراه کرد و بعد  
 بلندخان کشته شد و مراد خان و سر فر از خان تا به رده خود را نیز و جهانخان رسانیدند قوم سله تمام  
 پرکانت و آید و آید جالند را با اشاره آدینه بیگمنا دست خویش تاراج ساختند درین اثنا در آن  
 بالا ببرد و کنهات را و شمشیرها را به هوگو و دیگر سواران با فوج جوار از دکن هندوستان و خود  
 شاه جهان آباد رسید آدینه بیگمنا هزار نوشته فرستاد و اینها را طلبید سران غنیم که تفرقه این  
 تقریبات میباشد و بالا ببرد و آید اول امید الصم خان که از طرف شاه در آید و بعد از سر سینه مامور بود  
 جنگید و در ادتگیر ساخته و از آنجا جلوریز بالا ببرد و تفرقه و قرادان غنیم پیشتر رفته با فوج جهانخان  
 مقابل شد جهانخان بنا بر قلت جمعیت تنیز و آید صلاح ندیده با تیمور شاه با خطرات هر چه تمام تر  
 در شعبان سنه احدی و سبعین و مائة و الف راه کابل گرفت تا به کجی سامان فراهم آورده چند  
 سال را و اگر داشت و بدست غنیم فادیمور شاه را با یک غنیم باز نگشاید و در آنک راجع و نموده خود را به این رسانید  
 و در اولان غنیم تا آید غنیم تعاقب کرده برگشتند و بعد ازین تا ملتان و دیره و مراد خان و طرف دیگر تا آید غنیم غنیم

به آدینه بیکمان قرار پیش نهاد و جنگ یک روپیه نیا نه سپرده زد و بنا به جهان آباد برگشت و بعد تو  
 چند روز مانده که کن شد جنگ نامی یکی از سرداران خود را که بر آتشگیر ملک را بجای صوبه اجمیر نامزد  
 بود و طرف ملی تعیین ساخت اتفاقاً در محرم سنه شصین و هفتاد و الف آدینه بیکمان فوت شد  
 جنگ و جداری سر بنده صدیق بیکمان و و آبه را برین آدینه بیکمان توفیق نمود و سالیانام مرتبه را صوبه دار  
 نامور داده بلاهور رخصت کرد و سالیانام بلاهور رفته قرار گرفت و افواج او تا قریب ملک رسید  
 شاه در آنجا سماع این اخبار و نیز با سرستد کاسراران هندوستان از راههای قدیم و دیگر در آن  
 اسلام مثل نجیب الدوله و غیره که از تسلط غنیم بیکمان آمده عرائض فرستاد و التماس آمدن هندوستان کرد  
 بود و اعلام ظفر انجم به یلیغار از کابل بجانب هندوستان و جنگ سهل با پنج سالیانام که آنطرف  
 لاهور بود میان آمد آخر افواج هر اسب امترج ناب نیامورده داخل لاهور شدند و سالیانام افواج از  
 لاهور که رنجیه رخت جانب دلی کشید و صدیق بیکمان و زن آدینه بیکمان هم مسلک فرار پیوند در  
 ماه صفر سنه ثلاث و سبعین و هفتاد و الف بجو از توابع لاهور رفت و پیشکش از راجه اسجارا قهر و کوه  
 به دلی آورد آن ایام فیما بین دما و شجاع الدوله و غیره پیغام صلح در میان بود و هنوز شکل آشتی ترتیب یافته بود  
 که خبر رسید که الویه شاه در آن لاهور انیطرف خراسان و اصلح را نام تمام گذاشته با فوج خود که در آنوقت چنان  
 هزار سوار هزار بود باراده مقابل با شاه در آن شد شاه چون از لاهور انیطرف آمده دید که بسبب  
 آمد و رفت افواج مرتبه دانه و علف و وابسته درین راه کم است و ریاضت را عبور کرده و با نرسید  
 که عبارت از ملک باجین دریای کنگ و حین است در آمده این هر دو دریا از کوه کما یون که  
 شمالی هند است بر آمده مبداء انتر بید و امنی کو کما یون است و تنها آن الیه آباد که در آن جا  
 کنگ و حین بهم پیوسته اند بعد رسیدن بشاه به انتر بید سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان  
 بنکش و حافظ رحمت خان و دودن بخان که ملک اینها در مبداء انتر بید واقع شده خود را  
 بشاه رسانیده شرف ملازمت اند و خلفد شاه خود از راه انتر بید فراش نموده پنج  
 فرادلی را فرمود که برا و متعارف مقابل و تاراهی شوند و تا مسافتی ملی کرده چون بجای انتر بید

رسید بافتن تیرا ولی شاه مقابل واقع شد در انبان بزور ترک تازی غنیم را از جابر داشته روانه  
 عقب کردند و آنجنگ کنان بجانب شاه جهان آباد راج القهقری نمود و میدان باولی که در سواد جهان  
 آباد است رسید اگر چه فوج غنیم طور قزاقی دارد لیکن در انبان از غنیم قزاق تراند در میدان آباد  
 در انبان اطراف فوج دمار افرو گرفتند و تا برادر زاده خود جنگو را با جمیع قلیل گریزیند و خود پناه  
 فوج از اسپان فرود آمد و پادرسیمز قایم کرد در انبان بضرب شمشیر و بندوق دمار از روزگار غنیم  
 برآوردند و تا با جمیع همراهیان قتل رسید و فوجیکه سبیله فتح روزگار توان گفت نصیب شاه شده  
 کرد و این واقعه در جمادی آخری سنه ثلاث و سبعین و مائت و الف بوقوع آمد سید آزاد گوید  
 قطعه کرد سلطان عسکری در انبان قتل و تا به تیغ دشمن گاه به گفت تاریخ این ظفر آزاد و نصرت  
 پادشاه و یالجب و شاه در آن بعد قتل و تا به تعاقب جنگو پرداخت و همان روز بعد جنگ پانزده کرده  
 پاشنه کوب رفته متصل سر آله و در فرود آمد همین قسم تا نارنول عنان باز نه کشید درین اثنا خبر رسید  
 که هوکر که در بکنده قریب جلگه اقامت داشت بعد استماع قتل و تا خود را سبعت تمام نزد سوره جل جلاله  
 رسانید و درخواست کرد که با اتفاق یکدیگر فکری شاه در آنما نیم سوره جل جواب داد که با در انبان طاقت  
 جنگ میدان ندارم هرگاه شاه در ملک من می آید می فهمم در آن ایام افغانه مبارک را ترسید یا خزان  
 در سید غله که بر شاه در آن محالات خود آورده بودند بکندره که از دلی بست کرده جانب شرق  
 واقع انترسید است رسیدند هوکر بر سر خزان در سید غله و دید لکن افغانه پیش ازین به مجرد استماع  
 خبر وصول هوکر نزد سوره جل جا تا از راه دور اندیشی خزان و غله را هر قدر که توانستند آنطرف کنگ  
 بردند و تمهید را هوکر تا راج نمود شاه در آنجا خبر شنیده شاه پسند خان و شاه قلندر خان درانی را با جمعی  
 پانزده هزار سوار تشبیه هوکر تعیین فرمود و نامبرد با از نارنول بشا جهان آباد که هفتاد و کرده راه  
 است در یک شب و روز خود را رسانیدند و در و راهی آرام کرده نصف شب دریای من را  
 عبور نموده شبها شب جلوریزد وقت صبح صادق بکندره رسید بر هوکر رسیدند هوکر که  
 کس بر اسپان پشت برهنه سوار شده که سخت باقی سرداران و فوج هم قیل و اسیر و اموال و اطفال



به غارت شد شاو در ابدارین از نار تول شاه جهان آباد آمد چون ایام برشکال قریب رسید  
 بود شاه آنطرف دریای منجادی شاه جهان آباد رسیده چنانکه کرد و چنانکه زبان هست  
 عمارت از کذا نیدن ایام برشکال در مکانی است الفقه و سواس را و سراسر را و عرف باد  
 و غیره سرداران از استلغ این اخبار بغیر تدارک از دل متوجه هندوستان شده بهشت  
 نازل چون بحوالی اکبر آباد رسیدند سو رحل جاث بواسطت هوکرو جنگو بلا قاتل و کلاه و بفسر خود استقبال  
 کرده سو رحل را دید و عمارت الک بیره نواب مغرباب هم بواسطت سو رحل در حوالی شهد آمده با و پیوسته  
 با و قرار داد که بفعل غلبان آب چین مانع عبور و تقابل با شاه در آن است شاه جهان آباد اگر بدست یابد  
 باید گرفت یا این اراده کو چکرده نهم و محجور و زشت شینه سه ثلاث و سبعین و مائه و الف و دویست و نوزده  
 داخل شاه جهان آباد شد و متصل حوالی سعد الله خان رفته استاد فوج بر قلعه ارک پورش کرده با سبج  
 دروازه خضری چسبیده و جزی بر دلی در دروازه مشغول زد و غور زد و غور زد و غور زد و غور زد و غور زد  
 درانی از بالای قلعه صدوق اندازی میکردند و فوج جنگو زیر هر که و یوان خاص متصل متصل قلعه  
 استاده ازین جانب صدابندوق کاه کاهی کوش میرسید از سلیم کاه کیضرب توپ سر میدادند که کاه  
 اش با مان میرفت در آن فرصت هول کرد و جنگو در دروازه خضری ایستاده سعی وافر و شکست  
 کردند چون دروازه تخته های برخی و سیجهای آهنی بنهایت استحکام داشت و عرصه چار تخته  
 هم کاری پیش نبردند درین اثنا قریب پانصد کس از مردم پهل را و کبیر بای موده و سکون بای  
 سختانی و شتیج های فوقانی آغلام و عقب اینها مردم هول کرد و جنگو از جانب اسد برج بالا  
 فصل قلعه برآمده تا محاللات سلطانی دست برد کرد و انداخته به دست می آمد از بالا قلعه پامن می انداختند  
 درین غارت کسی با حیات قلعه نپرداخت درین ضمن ده مکت مغل در آن بندوق در دست گرفته  
 از جانب قلعه سلیم کاه آمده ده درازده کس را بضرربندوق و شمشیرهای غلطانیدند هر زده  
 دایان حواس باخته از بالای فصل قلعه خود را بر زمین انداختند و دست و پای خود را خود شکستند  
 و قلعه مغتوره را از دست دادند و چار و دسای غنیم در حوالی سعد الله خان که قریب قلعه است

جمعی نذکر قلعہ مورچال قائم کردند عماد الملک و سورجل که بنا بر وقت پرستی سبیل رفت  
 با و پیوسته بودند درین دار و گیر اصلاقی نذاده از دور تماشا می کردند غنیم دایره محاصره را تنگ  
 گرفت و ابراهیم خان کار دی که با و او را از دکن همراه برده بود و آتشخانه فرنگ همراه داشت  
 سه ضرب توپ در ریستان زیر قلعہ آورده بکار داشت گویهای توپ بر بنکله آسید و بر سر  
 و عملات پادشاهی مثل باران بارش کردند و بهارت دیو انخاص و رنکمل رموی محل و شاه برج  
 غنیم را بایات ایام بخصانت قلعہ کردند و ساندی پنچنین معرکه عظیم در میان بود و هر روز زرد و خرد  
 از بند و ق میثیقوب بلخان بهمن زای برادر اشرف الوزرا شاه و لیخان که قلعہ را بود چون خبر  
 قلعہ مفتوح و وصول ملک از شاه و در آن سبب طعیان آب جن متعذره دید پیام نمود که بشرط حفظ ناموس  
 و مال قلعہ را تسلیم میکنیم با و این صلح را غنیمت دانسته انکشت قبول بر دیده نهاد یعقوب بلخان بعد  
 به و پیمان مع احال انتقال از قلعہ برآمد و در عیالی علیر دایخان فرو داد و کپشتیان شسته آن طرف  
 جن خود را بشاه و در آن روز دهم ذی الحجه سه شلاش و سبعین و مائده الف قلعہ بدست با وقت  
 و حرم پادشاهی و جمیع کارخانجات سلطنت با اختیار غنیم رفت ذلک تقدیر العزیز العظیم  
 با و قلعہ را بنابر شکریه بهمن تفویض نمود و جمعی را برای حراست قلعہ همراه او کرد و بعد چند روز  
 بر بهمن مذکور بحکم با و بر سبیل سفارت آن طرف آب جن نزد شجاع الدوله رفت شجاع الدوله مافی الضمیر  
 خود که نفس الامر و بیان واقع است ظاهر نمود و حاصل کلامش آنکه مدتی است مرثیه در جمیع دکن  
 بر ملک هندوستان سلطه شده اند احوال انچه فتنه از بهجدهی و طماعی و سخت گیری انقوم برخاسته یعنی  
 ارا و راجه با این زمین از بهجدهیها و از بدگوئیهای رکنا تهر او و تا مقول و هوکروا بناجی واخذ  
 و جرمه مدیان اینها جان طلب آمده برای حفظ ناموس و الوس خود شاه و در آن از ولایت طلبه  
 بر بهمن مذکور بارها بواسطه سبب سبب الدوله در لشکر شاه آمد و رفت کرد و تمهیدات صلح در میان آورد  
 لیکن بجای نرسیده از جمله وجود صورت نگر فتنه مصالحه آنکه سرداران مرثیه به لغو و بخت نمودن  
 مصروف خام طبعیهای خود و اذیت خلق اند چنانچه سورجل جاک اوضاع اینها سحانیه کرده دریا

که انجام ایقوم بخیریت بخصت از شاه جهان آباد برخاسته بلم کده کیکی از قلع اوست رفت  
 با تو آنکه سلطنت دکن دهند داشت تنگ چشمی پست فطرتی او بجای رسید که سقف دیوان خاص پادشاه  
 که از قمر بود آنرا کند و زر مسکوک ساخت و طلا آلات و نقره آلات و قفس قدیم بود و در سلطان الشیخ  
 نظام الدین اولیا و مرقد فردوس آرامگاه محمد شاه شل عود سوز و شمعان و قنادیل و غیره طلبیده تصرف  
 آورد و حاصل چون با و با فوج خود چهار دینی در شاه جهان آباد کرد و قلع و علف حال سپاه را  
 ساخت و او را ایام بر شکل خواست که از شهر بر آمده دست بتاراج آباها کشاید و دبال رعایا و برب  
 که بدایع و دایع حضرت خالق اذ بگردن خود گیرد وقت بر آمدن از شهر بخت و نیم صفر سندان بعد سبعین و  
 و الف شاه جهان پرتغی اسنه را موقوف کرده سیر زانو ان بخت خلف شاه عالم عالی کوهر را در قلع  
 شاه جهان آباد بر تخت نشاند و وزارت غایبانه به شجاع الوند مقرر کرد و عرض اینکه شاه را با شجاع الدوله  
 بکمان شود و سبک تفرقه را جماع و اتفاق اینها افتد و بعد از آن نادر شکر بر همین راه شاه جهان آباد  
 نگذاشته خود بتاجون بطرف کنجپوره حرکت کرد که در آنجا عبدالصمد خان ابد او قطب خان و همبیله و گنجان  
 زبیر آن سرزمین اقامت داشتند و در سید غله و غیره آنطرف آب به لشکر شاه میرسانیدند و این  
 عبدالصمد خان ابد آنهاست که در وقت فوجدار می سرهند به ست غنیم افتاد چنانچه سابقا ذکر شد  
 و آخر خلاص یافته با قطب خان و همبیل و غایت نشان عقد موافقت بست و بمقتضی بربع الاول شهر رجب  
 سبعین و ماته و الف غنیم قلع کنجپور را محاصره کرد و چون که فتن قلع پیش آتش می زد فرنگ کار سهیل  
 است باند کرد و خود قلع بدست آمد با و عبدالصمد خان و قطب خان را بدرجه شهادت رسانیدند  
 و ست بتاراج کنجپور دراز کرد و قمر و قمر اسبجرا کند داشت شاد و در آرا بجه و استماع انجمن غلبه غصب  
 در جولان آمد با وصف آنکه هنوز دریا بمن پایاب نشد و بد حکم فرمود که افواج نظیر امواج از آب بگذرند و بنگر  
 هجدهم بربع الاول سندان بعد و سبعین ماته و الف دلا دران اسلام از کدز باک پت قیر شده جهان آباد  
 اسباز دریا انداخته بعضی پایاب و بنگر که شتند و برخی که پیمان عمر اینها پشده بود در آب  
 فرو رفتند با و از عبور سرداران افواج قاهره دریا را باین دلیری و بیایکی رنگ هوش باخت از کنجپور

بقصد غارت سرزمین مسافتی طی کرده بود از استماع این خبر طاقت ربا اراده سرمنه نفع نموده در ده کوچ  
 بیانی پت آمد در نیوقت همرا با و چهل هزار سوار جوار کار آزموده جنگها دیده و فرادان توپخانه فرنگ حاضر بود  
 با وجود آن دید که در جنگ شمشیر میدان عهده بر آفرایان نمیتوان شد ناچار در سواد شمالی بانی پت  
 حصار را از توپخانه که از اکثره ناری توان گفت و در لشکر خود کشیده مستعد پیکار نشست و کیم با و مذکور  
 موبک منصور مقابل سنگر بر سریده و در سایه بسم الله شمشیر آغاز کرد هر روز از مسلمانان و هشتاد  
 با هم تلاشهای نمودند و از توپ و در پیکه و بان و بندوق و شمشیر از طرفین جمعی راه با دقیلی پیمودند در این  
 هر طرف آید و سایر شدند و در سید غلّه را بر مخالفان از جمیع جهات مسدود ساختند مگر سمت لاهور پس  
 مره که از آن طرف آماج که از مشایر مرزبانان فوای سرمنه است غلّه میفرستاد بر آنهم در اینان  
 قابو یافته میرختند چون شاد و در آید که مره با و صف بکی قافیه از زنجیره توپخانه بر نی آید لاجرم بیت  
 هشتم ریح الاخر سنه اربع و سبعین و مائه و الف حمله بر زنجیره توپخانه مقرر کرده سواری فرمود و هاشمی  
 شاه پسند خان و نجیب الدوله هر اول و محب اینها شجاع الدوله با فوج خود و احمد خان بگلش و حافظ  
 خان و دودمان و فیض الله خان پسر محمد علی خان و هیلد و بر پشت اینها شاه مع اشرف الورد  
 شاه و ایخان و از آن طرف افواج غنیم نیز مستعد شده بفاصله یکسان پرتاب از سنگرش آمده ایستاد  
 بعد از دو خورد بسیار که شروع جنگ از اول وقت ظهر شده بود و در کوهی روز با قیامده و هیلد بپیاد  
 همراهی نجیب الدوله که در جوهر شجاعت ضرب الشل اند قریب ده هزار کس بعد برق اندازی و سنگر  
 در آمده بکوه یراقی پیوستند بیونت را و خسرو پره با و که دارالمهام و قوت بازوی او بود و زخم  
 از ارب بر زمین افتاده و سون فنا را همیز کرد و هیلد مانور کار غنیم آخر کرده بود و لیکن شب پرده  
 فروشت و امنیاز در ریگانه و بیکانه نماز ناچار و هیلد با چیره دستی های نمایان کرد و از سنگر آید  
 رده لشکر خود آوردند و گونیدند تکیه دار از ضلع اتا و آبا جمعیت ده هزار سوار و خزان بسیار  
 در سید غلّه آن طرف دریا جمن بشا بده و محمد شاه جهان آباد رسیده میخواست که میراث را که تعلق به  
 نجیب الدوله داشت تاراج نماید و بر او انتر سید بالا بالا رفته از کد زنجیره عبور کرده شامل

با فتح مرثیه شود از شاه در کوچه پید بر گنه جلال آباد که دوازده کرده و از شاه جهان آباد نصبت  
 رسید چون از سابق خبر آمدن او به ساعت شاه رسیده بود عظمای خان در آنجا رسید عبد الصمد خان  
 ابدالی را با جمعی از بزرگان و سوار بر آفتابه کوبیدند پندت نقین فرمودند و اشارت الیها از کور را مرد و  
 پاکت بدو کرد و دایم از شتافتن روز و دویم بشا هر روز رسید و نائب نادر شکله را که در آنجا  
 بود معه مردانش بقتل رسانیدند و بر اثر آن بجای از الدین نکر که شش کرده و از شاه جهان آباد است  
 شتافتن مردم مرثیه را که در آنجا بودند قتل نموده بجای آباد بغزو کاوه کوبیدند پندت که بهار و نیم  
 شوال سال مذکور در آنجا رسیده بود و بختند و او را با همراهانش علف نمیشیر خود را مقتصد غنایم بسیار  
 از نقد و جن و دواب بدست آوردند و سر کوبیدند پندت را بریده با غنایم حضور شاه آوردند چون ایام  
 محاسن و محاربه امتداد کشید و کثرت جیفه و بول و غایط فرو کاوه و غنیم را البریز تقفن ساختند و  
 رسیده غله قطار بجای رسانید که هر روز جمعی از مردم و دواب اعلت گرسنگی قابل تنی میکرد  
 و مضمون الاستطیعون حلیه و لایحه و ن سبیلا بر صحنه ظهور در آمد حضوران تنگ آمده بالاتفاق  
 قرار دادند که آفرده احاطه سنگر موقوفات تهلیل یافته خود بخود لب کور میرسیم بهتر است  
 که کثرت هیئت اجتماعی خود را بر مخالف زخم و قسمت تخت است یا تحت بتایخ ششم جادوی الاغوی  
 روز چهارشنبه در اربع و سبعین و مائه و الف فوجا ترتیب داده و توپخانه فرنگ پیش انداخته از سنگر  
 خود بر آمد و روبه لشکر شاه آوردند مبارزان اسلام که صیاد و اردو کمین انتظار صید میکشیدند  
 آنقدر فرصت دادند که بنحیران مضطرب رام گویان از احاطه سنگر و میدان بیرون آوردند  
 بعد از آن تکیه بر عون مالک الملک تعالی شانه کرده دست به شمشیر خون نشان برده  
 حمله آوردند و در طرفه العین صفوف اعدا را بر هم زده خلق کثیر را بجزاب آباد عدم فرستادند  
 اول و سواس را و که در عین شباب بودند بر خیم تنگ مقتول گشت و بر اثر آن با و مقتول العین  
 و الاثر کردید و جنگ و سرداران دیگر پیش از حصر علف تیغ بیدار رخ گشتند و ابراهیم خان کاسه  
 کبر آمده او را بهیت مرغ مقصص نگاه داشتند و غریب به شمشیر با سنان از کمر کشیدند

اندک زین حسرت که از خون قتل همه گل رنگ و عرصه عدم اگر کثرت موتی خید تنگ گردید  
 بست و دو نیز از غلام و کنیز کنی نژاد بر سر مردان اسلام تقسیم یافت و غلامی که در وایه  
 انحصار نمیتواند بکنجد از جوهر و نفوذ گرانمایه و اجناس دیگر و توپخانه و پنجاه هزار اسب  
 و در لک کا و چندین هزار شتر و پانصد خیل کوه پیکر بدست غازیان منصور افتاد  
 بقیه السیف که آوار و دشت ناکامی شدند مردم دیهات خبر آنها گرفتن و از قتل و اسیر  
 غارت و فتنه مهمل نگذاشتند شمشیر ببار برادر علانی بالاجی که از بطن لولی بود در شانزده  
 قفس بسل نمود و از سرداران عمده ققیم احدی جان بسلامت نبرد الا دو سکنی از آنجمله  
 مولی که بعد حسرتی خود را با لوار ساند و از آنجا بپنا آمد و پس از وقوع این شکست  
 بفاصله پنجاه و سیزده روز بالاجی از غصه و غم بخراب آباد عدم شتافت گویند بالاجی  
 پیش از فوت نمود چندان رسوم خدایان دیهات مثل مقدم و پیواری و دسیر و گا و رو  
 حجام و نجی و روم و غیره ضبط کرده با جاره داد و مبلغ خطیر از نیوج داخل خزانه ویران داشت  
 آخر حاکم که نیامد هنوز این بیعت و تمام پرکنتات عمل او جاری و ساکن شده بود که حق تعالی  
 دست او را از دستار غریب کوتاه ساخت و سید علون الذین ظلموا ای منقلب تعقلون و شاه بعد  
 حصول فتح عظیم ایشان از ناورد کا و کومیدان پانی پت بود و فرامیده سواد دلی را بر او  
 و ایامی سعد و توقف کرده شانزدهم شعبان سنه اربع و سبعین و ماته و الف از باغ شالار  
 دلی بقتل قتل و کشتن بفرستید بخواست بجلان و آورد و مراجعت قتل را نمود تا رنج یافته اند بعد  
 ملی مسافت با جاور رسید و در لاور نائب گماشته روانه پیشه گردید مخفی نماید که احمد شاه در آن  
 هفت بار بپند وستان آمد بار اول در او انور سنه ضمیمین و ماته و الف بانا در شاه بپسند  
 پرداخت و در سال دیگر در رکاب او بولایت برگشت بار دوم در سنه احدی و ستین ماته  
 و الف از قتل و لشکر بانب پند کشید و چون احمد شاه حسب اعظم فردوس ارامگاه متوجه مدافعه  
 او شد بهریت یافته راه کابل و قتل و پیش گرفت چنانکه سابق شرح و ببطا اتم رقم زیر قلم کتاب

رقم گردید باریوم در سینه اشین و سقین و ماته و الف از کابل بجا آور آمد و با معین الملک  
 بنک بعل واقع شد و صلح انجامید شاه بدستور نادر شاه از سیال کوٹ و غیره محالات  
 بکوش خود بدست معین الملک مقرر کرد و عطف عنان غریب بجای کابل نمود و باریوم  
 در سینه نفس و سقین و ماته و الف باز بجا آور آمد معین الملک تا چهار ماه جنگید اما بسبب  
 لغات آذینه بکشان و کورمال که هر دو مدار علیه او بودند مغلوب گردیده بملازم مت شتافت  
 شاه در آن احوال از طرف خود نیابت لاهور داد و عنان توج بکابل تافت و معین الملک در محرم  
 سنه بیست و ماته و الف از اسپ افتاد و جان بحق سپرد شاه در آن وقت باریوم در سینه  
 لاهور بنام میر یونس پسر معین الملک در ستاد و بنا بر عفرین اختیار جهات کلی میادش  
 تعیین گرفت چون نسا از زیور عقل عاظمی باشند از بد معاشی او جمیع امرا مثل بیکار  
 رستم جنگ که مدار الهام کل بود و غیره تنفر تمام بهم رسانیدند و عفرین میر یونس پسر معین  
 بعل طبعی در گذشت و بجای او خواجه موسی احراری و اما معین الملک قائم شد رستم جنگ  
 است که صوبداری لاهور خود گیر و یکم دریافت او را در محل طلبیده کینزان را فرمود تا زیر  
 و کشیده قالب او را از روح قبی ساختند بعد چندی خواجه عبداللہ خان پسر ابوالفتح  
 سیف الدوله مسلط شد و یکم را قید کرده و نیابت صوبه بنام خود از شاه در آن طلبیده اما نجان  
 در جهان خان از جانب شاه در آن لاهور آمد و دست بقعی در از کرد و مردم بسیار را  
 راج نمود و بعد چندی خواجه عبداللہ خان که از همگانه تخوا و سپاه نتوانست پامی اتانست او اثر  
 نیت یا از حکومت صوبه بر یکم قرار گرفت بعد از آن خواجه مرزا خان که از جماعه داران خود  
 معین الملک بود یکم را قید ساخت و آخر کار با هم صلح واقع شد باریوم در سینه معین ماته و الف  
 قن باریوم بکشد کرد و بسبب آن هنگامه پردازی عباد الملک ابن غاز الدین خان فیروز جنگ  
 و نواب مضر تمام است که در لاهور محل شاه را بر هم زد و صوبداری را از یکم که در آن زمان

نامزد و کشیده آید و یک خان مقرر نموده شاه باستمع این خبر از قندمار بجایل بلاهور رایت  
 برافراشت آید و یکجایان تاب مقاومت نیاورده و رو به واد و در صحرائی مانسی که حصار است  
 بی آب و طاق در فرزند شاه جلوریز بسون پست میت کرد و به دهی آمد عمارت ملک که بر پی سر و ساه  
 بود بنسبت نور و اطاعت دیده و بهلازمه شاه شتافت بتاریخ مهمم حبای اول روز جمعه  
 سال مذکور شاه داخل قلع شاه جهان آباد شد و با عالم گیر ثانی ملاقات کرد و دست  
 بتاریخ ال و ناموس متوطنان شهر دراز کرده و دقیقه از جنب و غارت حمل نگذاشت  
 اهل غیرت خود را بسم و سلاح هلاک کرد و شاه قریب یک ماه در شاه جهان آباد اقامت کرد  
 و طوی تیمورشاد پسر خود بادختر غریز الدین بر او رجوعی عالم گیر ثانی طرح انداخت بعد از انجام  
 طوی از شاه جهان آباد برآمده و بنیه سورجسل جاث که از مدت مدید ریشه تصرف در  
 صوبه اکبر آباد و امیره بود پیشدادست ساخت و از فساد متعلقه علم کرد و اگر از  
 اهل برصافت پانزده گروه واقع شده بضر توپهای قنبار در عرض سه روز  
 فتح نمود و اهل ساعه را یکفتم بقتل رسانید و از آنجا بر سر شهر که مبدع قدیم هندو است رفته  
 از قتل عالم و سوختن و تاراج نمودن هیچ باقی نگذاشت مردم ملک جاث از میدانها  
 گرخت قلیجات خریدند شاه باکیر آباد آمد میرزا سیف الله قلعه را قدیم پادشاه  
 سر با طاعت فرو نیاورده بضر و التواب نگذاشت که کسی پیرامون قلعه کرد و شاه  
 درانی جهان خان را بر بنحیرت جاث مامور فرمود جهان خان در لوازم قلع کفایت  
 سرگرم بود که ناگاه از نیزنگی تضاد و دست و مساعدت طالع سورجسل در لشکر شاه که قریب  
 با گره نزول داشت و با سخی افناد تا بجایکه مجالی اقامت نماند دست از ملک  
 جاث برداشته کام سرعت جانب ولایت برگرفت چون به ابرو دلی رسید  
 عالم گیر ثانی بانجیب الدوله بر سر تالاب مقصود آباد آمده باشاه ملاقات  
 کرد شاه درین ایام دختر فردوس آرام گاه محمد شاه را در ساله



خلج خود آورد پس از آن شاه نجیب الدوله را امیر لاهور و مستان ساخته بلامور رفت و تیمور شاه دیر خود را  
 بسپه سالار پانخان و لاهور و قتلان و بنه نموده خود را با کابل بقندهار شتافت باز ششم  
 در ستمت و جبین و ماله و الف که چهل و دو بار و دو و سیصد و شصت و هشتاد و یک گذشت  
 و پنجم در ستمت و جبین و ماله و الف که شاه در امان غایت بخت بخت و چند مصلوف و شش  
 و هفت که چون شاه بعد از ارضیه ای نصرت بر پا و نائب خود را در لاهور گذاشته و  
 بولایت آورد و سرکشان هند سیدان را عالی یافته باز بخراسان و برنجستان غنیمت میبرد  
 از گذشته شدن او بجا مانده بود باز بجان در قناب او درآمد و با نواب آصف صاحب  
 در کابل بنده بنگلی نو عی که گذشت سوار کل بخت در ذمی القعه شد و بسمین و ماله و الف  
 قلعه که بر آبار را از قلعه اریا دشاهی به سازش گرفت و جمیع کار حاجات پادشاهی که  
 در قلمه بود متصرف گردید قوم سکه که بر سرین جمله تشویه کاف باری ما کن صوبه بخت که از قدیم  
 الا ایام خیر مایه فتنه و فساد اندو با اسلایان عداوت و تعصیب شد و بدزدان که معاینه  
 کرده بودند که شاه چند غیر تبه هند و سنان را بی پیر ساخت از راه و نا عاقبت از پیشهها  
 طمع غی و دشواری افراشته نائب شاه را در لاهور گزیند و جاسکله نامی را از قوم سرسکه  
 بیادشاهی برداشته دیوار بر مندم نشاند و در و در سکه را بنام او سیاه کرد و دزد و لود  
 لاهور و اطراف آنرا به تصرف آورده خلق الله را سیما فرقه سلمین را از بیت حاکم  
 رسانیدند شاه در کابل با جمیع این اخبار بر عا و شب معمور خود باز بخت هند فرمود  
 چون کل زمین لاهور را محل نزول اجلال ساخت خبر آنکه اقوام سکه در ضلع روی که سرین  
 است قلب در نوای سر سبیل عمل الاجاب مرزبان قریب دو کس سوار و پیاده جمع شد  
 اند شاه بسبیل ملینا رفت و در راه زاد عرض دور و زطلی کرده و بسروقت خونگ و کمان  
 رسید باز دهم رجب سنه خمس و سبعمین و ماله و الف جنگ روداد غازیان کفر شکن بنیشت  
 زخمیه روداد از نهاد اصنامیان بر آوردند و قریب بیست هزار بت پرست را طعمه شمشیر

خون آشام ساختند و متاعیکه کمیت آن مفوض بعلم الهی است غنیمت کردند  
 بعد شش هفتم شعبان سال مذکور شاه تیرین فیروز و زری داخل لاهور گردید و در  
 آنجا رعل اقامت افکند به ضبط و تسبیح اطراف لاهور پرداخت و نورالدین خان  
 درانی را که از بنی اعیان اشرف الوداد شاه و لیخان بود با فوجی از خیل در آن  
 و قریب آن و ایلات خراسان و جمعی از راجهای کوهستان بموضع جهت تسخیر مملکت  
 کشمیر بر سر حکیون که صوبه در آن مملکت بود تعیین کرد و حکیمون فوجیرا فرستاد که  
 شعاب جبال را مضبوط کرده بمداغه قیام نمایند و رایان بعد حرب و ضرب بسیار  
 غالب آمدند و کثرت را از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر شق تیغ  
 جلالت ساختند و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند حکیمون با جمعیکه  
 همراه بودند صف آرا گردید و حسب انقد و روست و یازد آخر گستاخ و تائب  
 تفاوت نیارده هزیمت یافتند و حکیمون با اهل و عیال دستگیر کردند شاه  
 درانی بعد شش نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت و در سه سده و بیست  
 و مائه الف شاه درانی نوای غنیمت از لاهور بجانب کابل برافراخت

## ذکر وقایعیکه بعد از مصالحت بامر هشته تا انتقال نواب امیر الممالک ازین جهان پر وضه رضوان صورت وقوع یافت

آورده اند که نواب امیر الممالک صلاح جنگ و نواب آصف جاہ ثانی که پس از

ع مصالحت بامر پسر عطف عثمان عزیمت به صوب حیدرآباد نمودند و آنایه  
رسمالک بدلات فتنه جویان نواب آصفیه و راه صوب ایلیور و راجپور  
منت نموده داخل حیدرآباد شد و بعد چندی جهت بدو بست امور ریاست  
ای بخش در سهم انا از ان حامد الله خان را و کل مطلق ساخت و چون مهر و کالت  
ای نزد آصف جاوید ثانی بود مهر دیگر کنده کشانیده شروع به تشییب امور ریاست  
نواب آصف جاوید ثانی از استیلاء انجیر می گفت اثر به طریق ملینا و خود را جلیله  
کنانیده به ملازمت برادر رسید و اظهار مراتب خلوص و عقیدت در تصدیق  
الح مزاج برادر کو شید امیر اسمالک اگر چه بظاہر مراتب خاطر دایم  
جوئی به تقدیم رسانید اما نقش که در ت که باغواهی مغویان بر بروج خاطرش  
قرش و تم شده بود با کل محو نگردید و بعد رد و بدل بسیار نواب آصف جاوید را  
صدیکان دل مرض ساخت تا در آنجا چادری نماید چنانچه عقل آمد و بعد انقضای  
ایم چادری امانت عزیمت به قنیه رگنا ته را و برادر بالا به را و که  
سر به شورش برداشته دست اندازی بحالات سرکار میکرد و فرارست و چون  
عوالی قلعه یک را محض حیا م ساخت تا صراحت ملک میر غل علیخان بهادر  
انوش گاه صلابت جنگ به صوبه داری نماندیر سر سر از یافته با آنیل خان  
ی از حیدرآباد بر آمده بود و شرف ملازمت رسید بعد از ان بجگاه را و قلعه  
بدک گذاشته مستعد بیکار گشت درین اثنا خبر رسید که و هو اس  
او و غیره سرداران با افواج خود تلف گشتند بنا برین رگنا ته  
و هو ش و اس بخت و صرفه در جنگ ندیده در مصالحت  
و نواب آصف جاوید نیز این معنی را منتقم انگاشته  
زان جا به عزم گوش مال میر امقامت خان

قلعه را بیدر که سر بخت بد داشته بود متوجه گردید و در اندک ایام تسلعه را به محاصر  
 متفق نموده قلعه اری آنجا بنام سیاه تخان بهادر مقرر کرده بمفرخنده بنیاد حیدر آباد  
 سعادت نموده میدان گوشه محل را مضرب بنیام گردانید و در آن آدان آصف الدوله  
 صلابت جنگ بهادر و لکنا را به نظامت بیدر آباد مقرر کرده به نواح انانکونزی وغیره  
 آنسوی دریای کشتنا شده بود بهادر در لکنا انستقبال نموده شرف اندوز ملازمت  
 گشت و نواب آصف جاه ایام حیات در آنجا بسر برده بعد عید الفطر متوجه نواح کلبرگر که  
 امیر الممالک به آنجا رسیده بود گردید و بعد ملازمت تجدید عهد و پیمان با صلابت جنگ  
 به بیان آورده و چنانچه محمد آباد بیدر قرار داده به بیدر رسیدند و محل اقامت  
 در آنجا انگنده افواج را به طریق معمول بجزاگاه و مقرر آنها رخصت دادند و در ایام  
 چهاونی بیدر خبر رسید که بالاجی را و آخر روز سه شنبه نوزدهم ذی قعدة سنه یک هزار  
 یکصد و هفتاد و چهار ازین جهان در گذشت و امر ریاست به پسر او ماوهو را و که  
 صغیر السن است و برادر اعیانی او رگنهاته را و عاید گشته و در سنه خمس و سبعین  
 ماته و الف آصفها و ثانی فوجا فرام آورده با امیر الممالک از قلعه بیدر که در آن جا  
 چهاونی شده بودند با بر بعضی وجوه اول متوجه درنگ آباد شده و رگنهاته را و ماوهو  
 هم با فوج سنگین و توپخانه از پونا حرکت کرده در میدان شاه گنده ایمانیان و او ثانی  
 نزدیک بهم رسیدند و تا رسیدن با و رنگ آباد فی الجمله دو روز و خور دی واقع شد  
 و نواب آصفها و ثانی همراه صلابت جنگ وارد او رنگ آباد شدند بر آسمان و در سد غله  
 و کذا شتن اسباب زاید و بنگاه یکد و روز در آنجا اقامت و رزیده مبت و سیوم بیج  
 سنه خمس و سبعین و ماته و الف بقصد ارا حرب پونا از آنجا نهضت نمود و تقسیم را  
 جنگ کنان تا و که که قصبه است بر لب دریای کنگ دکن مشتمله بتجانه معتبر و غنیمت در ده  
 خود در آنجا عمارات عالی طح انداخته رسید و در آن قصبه شش زده دبت راست گشته

سواران را با زمین هموار کرد و آنرا بخا بصبوب قلعه احمد نکر متوجه شد چون بجوای قصبه چارکند  
وارد گردید افواج مرته هجوم آورده بازار پیکار گرم ساختند بهادران اسلام پایی جلاد  
و جبارت افشردند پیش رو را اندود چون بجوای احمد نکر رسیدند در کهناتپه را و با تمام  
فوج خود به مقابل آمد و بر دست چپ که راجه بنالکراس با جمعیت خود قیام و رزیده بود و کله  
های ستوار نمود و نزدیک رسیده بود که تزلزل در درکان استقامت بیادان اسلام راه  
یاد تقارن اینحال مراد خان و سلطان خجی بنال کرد و عقب آن سیف اندر دیکبار او ششانه  
تفرقه در جمعیت کنار انداختند و چون بنواح ترک آباد رایت اجلال افراختند معاندان  
باجرات و جبارت غبار دلاوری برانگیختند چون ابر سیاه حایل گشتند از بارش  
سور و تفنگ نا اندشیده بقدیم پیش آهنگ نایره جال و قبال مشغول ساختند نو آب صفیاء  
شانی اسپر اسماک را در اردو بجا نطق گذاشته خود به نفس نفیس با سپاه نصرت قرین  
متوجه مدافعند و بعد وقوع جنگ صعب مخالفان هزیمت یافته رو بفرار آوردند  
و بهادران اسلام تا پنجگوهی از لشکر تعاقب نموده بسیاری از اعدا را بر خاک پلاک  
انداختند و از آنجا نو آب صفیاء عطف عنان نموده وقت شب منظر و منصور سعادت  
فرمود و بعد از آن اسلامیان شب از آنجا کوچ کرده بدون آنکه پانچک به میان آید  
از کسل مرور نمود و بعد رسیدن بکهور زندی کنار بازار بر آسدر راه شدن مجتمع گردیدند  
غازیان اسلام از آنجا نیز شب کوچ کرده عبور نمودند و اصلا جنگ به میان نیامد غرض  
همین سان بجزرات و تدبیر هر دو ز پیش قدمی نموده تا هفت گوهی پونا رسیدند و قریب  
بود که پونا هم بجایست گو که رسد که ناگاه ناصر الملک پسر ششمی نواته مغفر تاج بنابر  
غباریکه بابر آورد داشت و راجه رام چند که عده سردار لشکر اسلام بود بنابر  
جنسیت با غنیم ساخته شب بیست و هفتم جمادی الاولی سال مذکور از لشکر اسلام برخاسته  
به لشکر غنیم پیوستند و کاریکه کردنی بود بعل آوردند بعد وقوع این قضیه غنیم به اسلام

سبک پنداشته و زدیگر از هر چهار طرف یورش کرده جنگ انداخت و توپها آورده بازار  
کو را اندازی کرم ساخت مجاهدان اسلام از زنجیره توپخانه خود بر آمده دست بجنگ  
کو تریراتی دراز کردند و بیرونی شمشیر آبدار نصف مخالفان را برهنه و بسیار بر برنگ  
هلاک انداختند غلام تاب نیاورده از میدان خود را داکشید و دید که رایت منصور  
اینقدر را و آورده دراز طی کرده بر هفت کوهی پونا رسید هر چند سوار شدم  
فایده بخشید فرداست که پونا رزق آتش بی زینهار میشود و مکان پونا هم پیش رکنا  
را آورده فریاد بر آوردند که میجو اهی خامان را بر دست سلمان بر باد دے  
تا پونا رکنا تهر را و مادهورا و غیره از فرستاده پیغام صلح کردند و ملک بیت  
و هفت لکره پس از صوبه جنبسته بنیاد و صوبه بیدر بدل صلح باصف جاویدانی تسلیم نمودند  
و این مصالحه ششم چادنی اخری سنه خمس و سبعین و مائده الف واقع شد نواب آصفجاه  
از هفت کوهی پونا کو چکرده جانب پنج محله محالات راجه رام چند فرامید و در  
باد آتش حرکت لغو کی از و بوقوع آمد ملک او را و میرسم عساکر با مال کرد امین  
و آغاز به نهم بر شکل چهار دهم ذی الحجه سنه خمس و سبعین و مائده الف بار داده  
جهاونی و با امیر انما لک داخل قلعید رشد و همان روز امیر انما لک را که بکفته مغویان  
صدر مرکاتی که موجب اختلال در امر ریاست باشد میگردید و ازین جهت از هر سو  
در هر وقت آتش فتنه بلند میشد و نواب آصفجاه در اطفای آن میکوشید به صواب و به  
در کان دولت که چندی آنحضرت الدوله را در گوشه انزوای تجلیس راحت ساختن مناسب  
وقت است در قلعه مذکور نمزدنی گردانید و یکسال و سه ماه و شش روز ایام زندگی  
در حالت انزوای بسر برد و بعد از آن بستم ربیع الاول روز پنجشنبه سه شعب و سبعین  
و مائده الف از قلعید زندان بستی برانده در جوار مرقد حضرت شیخ محمد زکریا  
قدس سره مدفون گردید میرالدوله محمد ذکا در تاریخ آن کفته قطعه خدیو کن روح

[illegible]

بجا بود که تعلق با او داشت آن طرف کشا برده بود چون فامده مترتب نشد ملائمتک از وسفارت  
 نموده روانه قندهار که کردید بخبر دریافت و خبر عیال او وقت خود را به قلمه مزبور رسانیده به بستی  
 برادر پسر و اخته همراه گرفته برای چهارونی به بیدر آمد چون در آن سال بالا میرا فوت شده بود و  
 برادر او که کنایه را دو پسرش نام و هورا و با هم اتفاق داشتند قابوی مشبه آنها نیست شده سینه  
 کین را که بعد و هفتاد و پنججری خبر و کنان شش کردی و ناکه سکین آنها است رسید و بعد استقرار  
 صلح ما و او است به بیدر نمود در همین سال صوبه داری دکن از پیشگاه خلافت بنام او عرض شد در وقت  
 بنابران برادر را نشدوی ساخته خود را ترق و فائق مهابت ریاست گردید و صاحب خزانه عامر و بی  
 بعد از آنکه نواب آصفیاه ثانی سید ریاست را با استقلال آرایش تازه و اداریه بر تاج و تخت  
 را که بر همین مجریندی ساکن سنگی بود مختار کل کرده حبس محلات مالی و ملکی با و گذاشت و سال دیگر  
 تا ویب مرتبه تقدیم کرده از ریاست به میراجور فرمود قبلین انتقال و تفصیل این اعمال آنکه چون  
 میان رکنایه را و واد هورا که در سینه هزار گویا و هفتاد و پنججری در پونا چا وانی کرده بودند  
 مخالفت بهم رسید و تصدیان ما و هورا و خواستند که قابریافته رکنایه را و را مقید سازند رکنایه را و  
 بر زمین اطلاق یافته سی و هفت فرسنگه و سبعین و ماه و الف جریده با سواران محدود و از پونا باز آمده  
 راه ناسک گرفت و محمد مراد خان بیاد و رنگ آبادی که عمده نوکران نواب آصفیاه ثانی و باستالت  
 غنیم از طرف نواب مامور بود و در او رنگ آباد اقامت داشت خبر سر زده بر آمدن رکنایه را و  
 شنید و چهارم صفر مذکور با جمعی از او رنگ آباد دیده و در نوای ناسک با رکنایه را و برخورد و گفتا  
 که کمال بی سامانی و سر سبکی داشت آمدن محمد خان بیاد و رنگی خود مختتم شده با غر از تمام پیش  
 آمد سر و داران غنیم از رفاقت محمد مراد خان مسایه کردند که نواب آصفیاه جانب رکنایه را و است  
 اکثر از آن با و گردیدند و در رفاقت ما و هورا و تهاون و رزیدند بنابر آن جمعی شایسته با رکنایه را و  
 ستر هم آمد و از راه او رنگ آباد با محمد نکر شتافت ما و هورا و هم با فوجی از پونا باز آمده برود و از ده  
 کردی از احمد نکر مست و پنجم ریح الاخر سینه حال بستیز و داد ما و هورا و شکست یافته از میلان



گرفت و امان خواسته و نزدیک خود را پیش عم خود رکبناهند و در ساینده نواب آصفجاه به کمک کبناهند  
 به برآمد و قریب نادر و گاه رسیده بود که اینجا سناشته انفصال یافت چون کوب آصفجاهی بموضع  
 نون رسید کبناهند را و اینجا ششمانه در تخمین عشته و جمادی الاولی سال حال باجم ملاقاتها و مذاکراتها  
 و کبناهند را و ملک پناه که به دست خود دولت آباد و جلدهای این خیالات بخواب آصفجاه که زیند  
 سنا و مرتب کرده بود کلاهی سکر کا جوال نمود و چون این امر طویل القدر حسن کرد و ندم مر و خان بهادر  
 بی شست راجه پرتاب و نت نخواست و به پیش از آنکه عمل و حل و ملک و قلعه دولت آباد شود  
 را برجم نادر و نواب آصفجاه را بر آن داشت که کبناهند را و را معطل باید کرد و جانوجی پسر که به سلاطین  
 و او را برادر را بطین و آنکه ترا بجای رکبناهند را و قایم یکیم طلبیده لازم رکاب نواب آصفجاه خست  
 ملک پیشش نواب آصفجاه غفران پناه که بطرف غنیم رفته بود از آنقدر دانی غنیم بنمید و چهارم  
 ن سال حال نواب آصفجاه ثانی پیوست ریات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رکبناهند را و شد  
 تبه را و طاقت مقاومت نر خود ندیده و او را کی و تاراج ملک که اصل ششیده غنیم است اختیار کرد و بای  
 سوار بر سوار و ملک آباد آمد و در سوار و غزلی شهر نازل شد و در مستند به از شهریان طلب کرد و چون  
 در سالار جنگ ناظم و در ملک آباد با وصف قلیت سپاه و سنان حرب در کمال خرم و شکاری جنگا  
 و باره حصار شهر پناه پر دانه مورچاها را بر بهت خان بهادر که توان شهر را در آسیای عمد را و نمان  
 و دیگر متعبدان و در دم شهر تسیم نمود و با تظار ملک نواب آصفجاه ثانی با غنیم بلطاف الحیل  
 نید رکبناهند را و ایشان را ریافته گرفتند و شهر تقسیم کرد و در زو بانها قلعگی میری مرتب ساخت و صبح  
 در شبان سال حال بین که آفتاب از دیرچشم شرق سپهر آورده غارتیان جمراهی او برآوردی خارج  
 در شهر پناه پنجمه دست تاراج و راز کردند رکبناهند را و خود با فوج خاص جانب شمالی شهر استاد  
 پایبندان او زو بانهای پای و دیار قایم کرده و فیلمان را متصل دیوار آورده چند کس برآمد و پنجمه ماسه  
 از راه که در دیوار کلابی باغ قلعگی ارک است و نیستند که شکسته در آیند بهت خان بهادر و مرزا  
 و نمان و تراشاند و در شهر تفنگ بستند و در شهر بستند و در شهر بستند و در شهر بستند

سیر کاظم رضوی مرحوم از سادات دولت آبادی جلالت افشرد و ترو نمایان نمودند آنچنانکه خاک خیالان  
بسیار را و پانی دیوار برک اسفل فرستادند و در اطراف دیگر هم نمایان بردست شهر نشینان  
و جمیع گشتند و رعین کرنی سوخته تیر تفنگی بغلیبان رکبنا ته را و رسید و بین تیر فارق میدان و در و گیزد  
رکبنا ته را و دست حسرت غایده و خاک تشویر بر و مالیده از یورش بر گشت و خبر ضرب و وصول نواب  
اصفجاه شنید رخت آوری کی جانب جلان کشیده بست و ششم شعبان مذکور سوکب آنجا ہی وارد و کباب  
شد چون غنیم را و داشت که ملک بر و آ و کرد و تاراج با گیزد و نواب غره اصفهان بنابر لیل طوفانی قریب بالای  
رسیده سیر راه گشت غنیم از اطراف برگشته و از نزدیک دیده او رنگ آباد که ششته جانب حیدر آباد و شش  
نواب هم عطف غنم غره تا و ریگ تنگ سیل تعاقب پیرو و در اینجا صلحت چنین قرار یافت که مخرب  
و با غنیم بر تعاقب او رجحان و از و نواب تعاقب را که آشته متوجه و را حارب پونا شد و بعد بر آمدن  
از کتل احمد که جوق جوق سپاه را بهر ناحیه دست مقرر نمود که تبارج مسکن و موطن غنیم پروازند و خود  
بد و کرد و پی پونا رسید غنیم سانت سکان پونا پیش ازین کر نخبه بقلع و اکنه قلب رفته بودند مردم یله  
لشکر اسلام کی قلم عمارات پونا را سوخته با خاک سیاه برابر کردند و افواج یغما هی در نهب و تخریب طراف  
پونا و ملک کوکن و قیقه فروخته آشته سبجان الله و عهد بالاجی و با و از حد و دکن تالان هر کسی چه  
داشت که بهر پرگاه اینها دست فرامشت رساند اکنون اموال و استعداینها پیما و آمد و عماراتیکه بصرف  
مبالغ لکلوک ساخته باش غنیم آهی با خاک برابر کردید میر اولاد محمد و کا گوید رباعی اصفجاه دوم  
سلیمان اعلام آبادی قوم بر من سوخت تمام تاریخ شش و شش و شش و کا آتش زد و پونه را سپاه اسلام  
رکبنا ته را و بیکد را و رفته غره فی القعه سال حال بر شهر یورش کرده تلاش کردند شهر را حد کنند رانید شجاع الله  
بها و در دلمان او رنگ آبادی کاظم حیدر آباد جمعیتی شایسته نگا داشته نند و بست شهر کرد و بود او و مردم  
او قدم هست در مقام جهاد افشرد و خبر سوکب و تفنگ و تیر یورش را و کرد و و بسیاری از زغالان را  
نقه آتش جهنم ساختند از آنجا هم رکبنا ته را و بی نیل مقصود برگشت و منبیهان بخجور اصفجاه ثانی سر و صد آشته  
که رکبنا ته را و از حوالی فرخنده بنیاد بر خاسته بصوب پونا متوجه گردیده است با شعل ایخبر ناب و قریب

رسیدن موسم برشکال نواب آصفجاه دواوه چپا که نسبت محمد با ویدیه رروی توجه آورد و بعد وصول  
بضلع دار و راجا نوچی که همراه رکاب بود و راجه بیاد و پر تاب و نت گفت که مهال چپا دنی و خسته میباشد که  
هم پیمانزد و یک است و هم با کپور قریب اصرار راجه بیاد و به ترغیب آن معترف و فریب خورده و بحضور  
عرض این معنی نمود و بدو راجه پذیرا رسید پس به قلعه او سه آمد و تحقیق با انور و عثمان غنیمت بسوی حبس بنیاد  
سلطوف فرمود چون کنار رود گنگ رسیدند و دریا که گویا فی داشت برای عبور چند روز کشید و مردم نو  
و دجوق شدند یکی همراه رکاب نواب عبور نمود و دوم همراه راجه بیاد و راجه بیاد و راجه بیاد و راجه بیاد  
و رسیدند و راجا نوچی که بغضیه بنا بر حبسیت کفر مار که تهنه او ساخته بود تهنه نگامه سپاه برای خواه از راجه بیاد  
جدا شده بفاصله دو سه روزی فرود آمد که تهنه را که در کین چنین وقت بود و دریافت این خبر از سائیت  
بعید یلغار کرد و ناگهان بر سر اینها تاخت آورد و راجه بیاد و راجه بیاد و راجه بیاد و راجه بیاد  
گشت و لیکن اسلام داد و دانی داد و فوج او را زیر و زبر کردند و نزدیک هجوع آهنگی او رسیده و لیکن  
بود و فیل بریده خاکسند که سرش از تن جدا سازند و درین اثنای که با و ساخته بودند گفتند این که تهنه  
نیست بل برهن و دیگر است و در کهنه را و بر فلان بود و ج است بهادران اسلام دست از قلش باز  
داشته ستوجه هجوع دیگر شدند که کهنه را و فرست یافته خود را کنار کشیدند و درین حال تیغ  
تضایر راجه بیاد و رسید و بر کار خداوند نعمت جان نثار کرد و دید که کونیند و انمان که یار راجه بیاد و رعنا و  
ولی داشت در بین دار و کیر بنگی از قزو لان خود اشاره بقتل راجه بیاد و کرد و حسب اشاره آن قزو  
بفرپ نفک کار او را با تمام رسانید بجز کشته شدن راجه بیاد و قدم ثبات لشکران از جافته  
فتح مهمل شکست شد و مخالفان که راه فرار پیش گرفته بودند مطف غنا نموده از هر چهار طرف  
بر لشکر اسلامیان بخیزند و فوج هراس امتزاج تاپ مقاومت نیاورد و بمعرض تلف رسیدند  
بعضی مال و متاع تباراج داده راه فرار پیش گرفته جان بسلامت بردند و بعضی بفرپ تیغ و سنان  
شربت شهادت چشیدند و اکثری خود را در رود گنگ انداخته غریق بحر خاکشتند و برخی بایستی  
از آنجا که از کانه الکرش از کشته شدند و از کانه الکرش از کشته شدند و از کانه الکرش از کشته شدند

عنان باز بخشید و بعد شته شدن راجه بهادر که نجاته را وزیر عبور کرده حوالی شهر فرو آمد و میر موسی خان که  
 از آن آشوبگاه با یکجا آمد دستار پیاده پار آمده بود و خود را نزد نواب شیر جنگ حیدر یا خان بهادر که در آنوقت  
 در پونا بود رسانید نواب شیر جنگ آمدن میر موسی خان را که سید خلیق و از مقربان حضور بود متعجب نگاشت  
 بعد که کاش با اتفاق محمد مراد خان بنای صلح گذاشت و در صلح نامه چنان قرار داد که میر موسی خان خلعت  
 مدارالمهامی سرفرازی یابد و با میر موسی خان عهد و موافق بعمل آید که هرگاه از اینجا خلعتی یافته بحضور  
 و مدار کار کرد و نواب شیر جنگ را از پونا بحضور طلبیداشت و بعد از نواب شیر جنگ تشیت امور ریاست  
 نماید پس مراد خان با اشاره نواب شیر جنگ بهادر بحضور بندکان عالی رسیده بنای صلح بموجب قرار  
 گذاشت و بندکان کاتبان بر صلیان وقت که چشم زخم عظیم بفعج اسلام پسیده بود و مراد خان و غیره  
 باد که نجاته را ساخته بودند راضی با تعلق شد چنانچه بعد از تسبیح روزگار شته شدن راجه بهادر میر موسی خان  
 بحضور رسیده بجلاب رکن الدوله بهادر حشام جنگ و عنایت خلعت مدارالمهامی از چپا پاد چو پیچ  
 مستح و الامی و در سرفرازی و بعد از آن نواب شیر جنگ بهادر را با استصواب رکن الدوله  
 بحضور آمده اعزاز شرف ملازمت نمود و چون شیت در عهد امیر المملک صلا جنگ بر بیانی صویحات و کن سرفرازی  
 یافته از جنود کل امور ریاست واقف شده بود و اتفاق با جمیع اغراض شکر و اکثر سپاه داشت و جنیل کار  
 گشت اگر چه بظاهر رکن الدوله مدارالمهام بود اما فی الحقیقه تشیت جمیع مهمات ریاست با و تعلق گفت  
 و غلام سید خان را که بخت طینت و رشک فطری انصاف و دخل و در مزاج بندکان عالی داشت  
 و در کین برانداختن ارکان دولت بوده اکثر احیان سخنان خلاف واقع بعرض حضور رسانیده  
 مزاج اقدس را از خیر خواهان دولت مخوف می ساخت بنابر صلاح وقت بجلاب حین الدوله سهراب جنگ  
 و نظامت صوبه بار از پیشگاه حضور خوشدل ساخته و دروغن قاز مالیده از حضور اخراج نمودند و درین  
 ایام خبر رسید که چراغ حیات امیر المملک صلا جنگ از عمر مر اعل سیتم بیع الاولی روز پنجشنبه  
 سه شنبه خبر آمد و کعبه و جفا و بخت جبری خاموشش کرد و بندکان عالی مراسم تعزیه بموقوفی نوبت  
 سه روز مهل آوردند و بعد از آن نهضت بجانب شولا پور نموده و پیش از رسیدن آنجا گرفته رونق

[illegible]

نیکو دید باغواهی افغانه کر نول و دیگر مغتربان فساد اندیش که چنان ذهن نشین کرده بودند که سولکان جنگ  
 حسب الایمانی حضور باندیشه آنکه مبارک بنایه را و که پله او ارشتن راجه بهادر سنگین شده است صلوات  
 از قلعه بهیدر آورد و مناد عظیم بر پاکند خاک کرده کشته زیاده تر متوهم کشته سر از طاعت حمید بنابرین  
 عالی انون فراهم آورده برای فهایش توجه شده چون قریب تم بهد از نول اعلان فرمود شجاع الملک  
 تاپ مقاومت در خود ندیده و در قلعه کر نول در پناه افغانه متحصن گشت بندکان عالی مجامره پرداخته  
 از راه شفقت بزرگانه در موعظت و مصاحبت مفتوح ساخت شجاع الملک ستان کشته و عهد و پیمان  
 بهمان آورد و از قلعه برآمده بشراف ملازمت رسید بندکان عالی حسب القرا شجاع الملک را بصوبه  
 تعلقه آتسیان کده بدستور سابق بجا گذاشته جانب ارکات نهفت نمود و بعد رسیدن لشکر فیوضی  
 بنواح ترقیتی زمینداران و پالیکران اطراف باستان بوسی فایز کشته پیشکشهای لایق گذاریدند و  
 محمد علیخان و الاجاه ناظم ارکات باشتهار آمد آیه شکر ظفر اثر از بلده ارکات به بندر چینیا پلن و در پناه  
 سرداران انگریز رفت بندکان عالی نواب میرزا ملک حیدر یار خان بهادر شیرجوب را که خیر خواه  
 دولت و عقده کشای شکلات بود چینیا پلن جهت استمال محمد علیخان فرستاد و خیر خواه دولت  
 او را بکلفه انقیاد کشیده مبلغ تهید سمرقند وصول در آورد و بعد از آن بندکان عالی رایت مساوت  
 افزاشته راه غیر متعارف که قریب بود با تانس زمینداران که ملک آنها پال نکر و دختیار فرمود  
 و در شمار راه در بعضی مواضع بنا بر کی آب خیلی تکلیف مردم شکر رسید تا بجای که بعضی مردم العطش  
 کو یان جان بخت تسلیم نمودند و بعد وصول بسردار چینیا پلن قطب الدوله حسن علیخان ناظم آن ضلع  
 به توسط رکن الدوله میر موسیخان بملازمت حضور مستعد گردید و بعد رسیدن بسواد بخوار قطب الدوله  
 بخلعت بکالی تعلقه سرفراز کشته حضرت انفراد یافت بعد از آن بندکان عالی بکوچههای ستوار قطع مرع  
 نموده رونق افزای سر خنده بنیاد کردید درین ایام رکن الدوله بهادر بکفته محکم سنگه پیشکار که بر همین  
 قاسی القلب و صاحب اختیار و تشش بود بر جای کرداران و انعامداران مساوره یک ساله مقرر کرده  
 و سزا دلان شدید تعیین نموده گرفت درین ایام اسمیل خان پنی بصوبه اکر برار از غل غلام سید خان

سرزری یافت غلام سید خان بطاست مجتبه بنیاد از غزل درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ نامزد شد بمسیر  
 انقضای موسم برنگال براسه امانت مادی و پورا که تنبیه به سلسله پیش نهاد و خاطر فرموده و در حدود  
 پندت و کمیل را فرستاده بود بواسطه رکن الدوله درخواست کمک نموده بود نوای عزیمت  
 بصوب بارافراشت به سلسله ناپ مقابله درخود ندیده در مصالحت نزد بیدار انعقاد مصالحت  
 رکبنا به راه و بهر دو پیمان بامادهورا و استوار کرده بهندوستان رفت و چون مرکب منصور  
 از بارافراحت نموده کیمار کالی پور را رسید مادهورا و استوار پ رکن الدوله براسه ملاقات  
 بکان مالی آمد و بساط اتحاد گسترده خلعت و جواهر گرفته بملشک خود رفت و بندگان عالی چند روز  
 در آنجا اقامت ورزیده و منیافت مادهورا و بختگب هر چه تمام تر نموده و اساس اتحاد را محکم  
 ساخته مادهورا و را رخصت نمود و از آنجا بنواح شونا پور پر تو نزل انکنده زیر پیش از رسیدن  
 سسرکش گرفته در نواح کلبه که تشریف فرما شد و در آنجا زیارت مرقد حضرت سید محمد کیسودراز  
 قدس سره الغیر و ملاقات بصاحب سجاده حاصل نموده بخدمت خاص رونق افراشت و در آن  
 آوان محکم سنگه پیکار مدارا الهام که از دست تقدیش عالمی بقیان آمده و علاقه برین دست  
 شخصی از مریدان سلسله حضرت خواجه بنده نوازی بی تقصیر بریده بود و دست غریزخان افغان  
 کشته گردید و قاتلش بدگاه حضرت خواجه بنده نوازی پناه برده محفوظ ماند کوبند این امر با شرف  
 رکن الدوله بوقوع آمد و بجای محکم سنگه برادرش مراد اکس مخاصم براجه جلدیو شده  
 مقرر گشت و از آنجا بندگان مالی برای چپاولی بجهد با با و مساوت فرسود و چون در میقاله اکثر  
 ذکر نواب حیدر خان بهادر شیر جنگ و نواب درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ رحمه الله علیهما  
 تقریباً در سواد کلام بزبان قلم آمد لازم شد که احوال این هر دو امیر کبیر عالی شان که از اعیان و دست  
 آصفیه بودند بمعرض بیان آید و ذکر احوال نواب شیر جنگ بهادر و مع اخلاف و  
 نام امیر آن مرحوم شمس الدین محمد حیدر است ابن محمد قلی ابن محمد باقر ابن شیخ محمد علی  
 ابن شیخ ادیس که سلسله منسوب شیر قلی ب حضرت ادیس قرنی منتهی بسکود و شیخ نمود و من

در مدینه منوره بخندست تولیت اوقات که عمده ترین خدمات آنجاست اختصاص داشت  
آنرا الامیر السرخس و شیخ محمد علی از مدینه منوره برآمده چندی در کبرین سکونت در زید و از آنجا پدر  
و سپهر از وریا عازم سمت کوکن که جنوبی و کن کنار وریای شور و اقصی گشتند و از کوکن در  
بیجا پور تشریف آوردند علی عادل شاه والی بیجا پور مقدم شریف شان منتقم انکاشته بتعلیم و کرم  
تمام پیش آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و تکلیف اقامت کردید بعد از قبول بنوده اوقات  
در زید و متصل در کاه قدیم رسول عمارت عالی ترتیب فرمودند و چون شیخ محمد علی بزیر قابلیت  
آنجا رسیده بود علی عادل شاه آنرا لاکهرا بخندست و پیری که خدمات عمده آنوقت بود و غرض اختصاص  
بخندست بود و دختر ملا که فاضل تجربه و از قوم نوابیت بود و در سلب از وواج او شیر صاحب ماثرا ملا  
بنابار استسلم داده که قوم نوابیت تواند از شرفای عرب گویا بمن لفظ نو آمد بکثرت استعمال نایت  
شده و جمیع نایت نوابیت گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اثرات  
و امیان بهت کما شسته بسیاری از صلحا و علما را پیشین بیدار کند و ایندنا کر زیر مردم از مبر خورش  
جمله و غن جسته یار نموده هر جا امنی یافتند خریدند و جمعی از بنی قریش در سینه کبیده و نجاه  
و در و جبری از مدینه طیبه جرت کرده بجا باز آمدند و در و جمل بحر بنده متعلق و کن که موسوم بکوکن است  
فرود آمد و توطن کردند و غرض ملا احمد نایت که صاحب علم و کمال و از ارباب فضل و دانش بود و یاری  
طالع مورد اتفاقات علی عادل شاه و والی بیجا پور گشته و در کسری والی بجز هر فعل در رای صواب اندیش  
رکن رکین دولت و مدار مقام سلطنت او گردید پس از چندی بنابر و جوی از نایت عادل شاه  
دل برداشته شده و ملازمت مالکیر او شاه مرکوز خاخر ساخته فرصت داشت صحبت تا آنکه در  
سال هشتم مالگیری مرزا راجه بیسنکه بعد از کفایت مهم سیوا باشکر کران بباخت ولایت  
بیجا پور تسخیر گشت عادل شاه بملاحظه سوابق جرائم و تقصیرات خویش از خواب کران غفلت  
بیدار شده ملا احمد را که بغبه کی و کار روانی از سایر امر امتیاز داشت بجهت اصلاح کار و تمهید مرگم  
اعتدال و تجدید مراتب قول و قرار از دراجه فرستاد ملا احمد که در وقت تنهایی وکی او را بظهور آورد



چنین تقریب را منتقم شناخته در پای قلعه پورند برسد هزار تنه و شش مجری برادر پست  
و با طهارت کنون منیر خویش پرداخت چون اینستی پادشاه طاهر شاه فرمان طلب بنام او فرمود  
یافته بعلافت خسران غایبان او را منصب شهنشاهی شش هزار سوار نواخت و هزار ارباب  
که ملا احمد بعد رسیدن حضور خطاب سعد الله خان و در خور استعد او و نجیب است عمده سرفراز  
خواهد یافت او را چنانچه راه داده روانه شود باید بخود را بجهت محکم حضور و کمر و پیشتارایند  
و پنجاه هزار روپیہ به پسرش از سر کار و الا داده روانه و رکاو سطلانی کرد و این ملا احمد چون بانام  
رسید از جام اهل شریعت ناکامی چشم بد و پسرش محمد اند بطریق مشور پادشاهی حضور شناخته  
و آغاز سال نهم مالگیری شریف اند و ملازمت کشته با انواع عطا یا و منصب هزار و پانصد روپیہ  
نیز سوار خطاب اکرام خان سرفراز کرد و دیو و لایچی برادر خود ملا احمد پیش از رجوع برادر بزرگ  
خود باوری بخت سید و سال ششم مالگیری از بجای پوری نیاز بدگاه مالگیری آورد و منصب  
دو هزار و سوار سرایه افشاران و خسته متعین و کن شد و بجهت ای مرزا احمد و رهاخت و  
تاراج ولایت بجای پوری بقیه نیکو و سی پیو پس از آن خطاب فلعصمان اختصاص یافته و او نگار  
اقامت کردید پسرش زین الدین خان و خویش او عبدالقادر معتبر خان هر یکی بمنصب مناسب  
رسید چون فوجدار می گویند بجهت خان فلعصمان گرفت مشارالیه از روی کار دانی کنسیدم و بنیای  
پنان به بند و بست آن او که در وطن و مسکن نرفته و پیشه مرتبه بود پرداخت گفتش عقیدت  
و کار طلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت و بان درجه اعتبار بهم رسانید که ساخته  
و پرداخته او همه منظور میشد و باعتبار کار او دست بسته او که پادشاه از آن جمیع  
فست خیر خاطر جمع داشت که رسد بود که بمشعل معتبر خان نوکرانی باید القصد شیخ محمد علی  
ابن شیخ ادیس را از دختر ملا احمد و پسر بوج و آمد شیخ محمد باستر و شیخ حیدر علی عاقل شاه  
شیخ محمد باستر را میرسانان و شیخ حیدر را ستونی الماک سرکار خود کرد و انیس شیخ علی  
که از اعیان دولت علی عاقل شاه بود و دو همشیره داشت یکی را در عقد از و او را

شیخ محمد باقر و دیگر یار و حباله کمالی مخالط بمجلس خان که از بلنش زین الدین  
 مذکور متولد شد در آورده و شیخ محمد باقر و شیخ حیدر تا عهد سکندر عادل شاه در بیجاپور  
 خدمات خود قیام داشتند آخر الامر که با مصطفی خان وزیر سکندر ناموافقیت در میان  
 آمد با عالمگیر پادشاه عرض داشت فرستادند پادشاه طلب نامه نمود بدین تحصیل دولت  
 ملازم شیخ محمد باقر منصب و دیناری پانصد سوار و دیوانه و اختلاف  
 شاه جهان آباد و کشمیر چهره اعتبار از فروخت و شیخ حیدر منصب هزار و پانصد سی سوار  
 سوار و دیوانه فوج پادشاه زاده محمد عظیم شاه سرایه اقتدار از فروخت مدتی بر بنیال  
 بسر برد و با اسد خان وزیر عظیم و پسرش ذوالفقار خان امیر الامراء و دیگر امرای حضور  
 جنی موافقت دست داد آخر الامر شیخ محمد باقر بوسیله اسد خان عرضی از نظم پادشاه  
 گذرانید که آب و هوای هندوستان با مزاج فذوی درگاه نسیاز و امیدوار است  
 که متعینه دکن شود پادشاه از روی عنایت دیوانی تملک کن نظم شاهی و عاود شاهی تفویض  
 نموده مدتی ساخت شیخ محمد باقر در دکن آمده روزگار در کمال اعتبار میگذرانید آخر  
 از خدمت استعفا نموده و جاگیر شرعی ملکی تعلقه را گذاشته در بلن و از آنجا آباد سکونت  
 ورزید مدت حیات جاگیر ذات کمال و تکالیف نوکری معاف بودند و در سنه هزار و یکصد و  
 نسیبت و هشت بر دهمه رضوان خواست شیخ محمد باقر در علوم معقول و منقول عالم  
 جید بود و صاحب صلاح و تقوی و تقانیف غرا اسد خان و ذوالفقار خان و دیگر امرای  
 عصر حلقه افتخار و در کوشش داشتند از تعانیف اوست تمیض المرام فی العلم الکلام  
 و کتاب ضخیم دیگر است در بیان اصول خمس که بیاری از مسائل غامضه حکمت و آن  
 سند رج ساخته و در بیاید این کتاب نوشته علامه از زمان و فهماته الاقران مولانا محمد  
 فصیح تبریزی بعد از آنکه این تالیف را از اول تا آخر بشرف مطالعه و آرد و در رفته الانوار  
 و زبدۃ الامکار نامید شیخ محمد تقی خلف شیخ محمد باقر در عهد عاکبیر پادشاه سده صدی

دور عهد پادشاه پانصدی پنجاه و سوار منصب داشت و در وقت محمد حسن سیر و در وقت  
خبر خسته بنا شد چون نواب منفرد آب آمدند بایالت دکن رسیدند و پیشگاه نواب  
بدر و علی اشم مسیح قاجات دکن سرافرازی یافت و در کسبه نیز که در مجمل و پنج نفر و پس  
برین شتانت ناف او شمس الدین موسی در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه  
تا پنج ولادت آن شمس پسر تال مالی بخت یافتند و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه  
فایز گشت و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه  
منصب و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه  
گمانه یافته منصب سه صدی ارفغان نمود و هنگامیکه نواب منفرد آب روی توجه از  
دکن بعویب شاه جهان آباد آورد و او قلم رکاب شد و نفرشش روز افزون شده بخدمت  
عرض یکی عسکر اختصاص یافت و بعد جنگ نادر شاه را باغداد و در کسبه و در کسبه و در کسبه  
و خطاب حیدر بارخان اکتساب پذیرفت و بر تبه حیدر علیه و مشارایه گشت که نواب  
منفرد آب هرگاه بحضور نادر شاه میرفت غیر از خان و معروف و در راه قلیخان کسی  
دیگر را همراه نمی برد و بعد از مراجعت از شاه جهان آباد پس از دستگیر کردن ناصر جنگ  
اضافه صدی و عسکر تسخیر قلعه ترخانلی اضافه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه  
سوار دایع ارفغان بود و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه  
و در زمان امیر المملک صلاحتی یک او لا منصب خیمه زاری چنانچه سوار و پاکی چهار دارد  
علم و قاره و خطاب سیرالدوله شیر خنک و ثانیاً اضافه و در کسبه و در کسبه و در کسبه و در کسبه  
هفت هزار سوار و حاجی مراتب و خطاب سیر المملک و سیر سامانی سرکار و الاوای بلند  
نامی شراخت و بعد از بدیوانی سرکار پس از آن بدیوانی و بجات دکن کوس و دولت  
نواخت و در عهد نواب آصفی ثانی و در اوایل مدار الهامی دکن الدوله امور ریاست بعهد  
آن امیر روشن تدبیر شیت می یافت بعد از آن بنابر کسر سن اگر چه دست از آن کشید اما

زمام وصول ریاست و رقبه اختیار آنوالا اقتدار بود و درستی مقدمات متعلقه سرکار  
 پنڈت پردهان و محمد علیخان والا بجاه و غیره بآن رکن رکن دولت تعلق داشت و جواب سوال  
 باین مصواب که صلاح دولت خداوند نعمت در آن باشد باستصواب او صورت افتاد  
 نی یافت و چون خدمت قوای بشری بنابر کبر سن او را دریافت بدستور طریق مرقیه اجداد  
 بزرگوار خود راغب باز و گذشته و باصره بنده کان عالی نظامت نسبت بنیاد قبول نمود و خیال  
 اوقات شریف جدالت و داورسی و غرپاوری بهر برده و خیره نیکنامی انداخت و در سینه  
 هزار و یکصد و هشتاد و نهمی بهی بر حمت حق پیوست بعضی مورخان تاریخ رسالت حیدر ابرار خان  
 عاقل یافته اند سنین عمر شریفش بهشت سال رسیده امیری بود با نشان و شکست  
 و صاحب سخا و شجاعت موفق بحیرات و مہمات زینتی پرور و علما و دست کم کسی خواہد  
 کہ از فیض احسان او کامیاب شد و باشد اکثر امرا و اعیان دولت نواب آصفیہ ثانی  
 نسبت به بزرگی او خود را مغیر و خور و سید استند چنانچہ نواب رکن الدولہ در ایام مداراکھا  
 خود او را اعمو صاحب می گفت و عرضی می نوشت و آنوالا مرتبت با مرای موصوف سلوک  
 شفقانہ همچو سلوک بزرگان با خوردان می نمود و از اخلاف خود و فرزند گزاشت اکبر داشت  
 اولاد محمد صفدر خان بہادر غنور جنگ بود و اہم رفق باہر خان بہادر در ذوالفقار جنگ  
 کہ بعد انتقال والد ماجد خود و ہفت سال و قتل ماطفیت برادر بزرگ خود اوقات زندگانی  
 بسر برده بمرض فالج و فتورہ رخت ہستی برست و تولد محمد صفدر خان بہادر غنور جنگ تبارخ  
 مست و چہارم جمادی الاخری سنہ ہزار یکصد و چہل و پنجہری است و در ہجرت نواب معصوم آب  
 منصب دومی و نیابت دار و غلکی غلانیہ سرفراز شد و در عصر مظفر جنگ باضافہ سہ صدی  
 بمنصب پانصدی شش صد سوار و خطاب خاسنہ و در زمان نواب امیر الممالک اولاً  
 متعلقہ کو توالی محبتہ بنیاد و ثانیاً بہ منصب سہ ہزاری و دو ہزار سوار و علم و تقارہ و خطاب  
 بہادری و ثانیاً در سنہ ہزار یکصد و ہشتاد و چہار بمنصب چہار ہزاری و خطاب غنور جنگ



بواسیر به عالم بقا شناخت و خلف سیدم که از جهت قابلیت و بلندی بخت ارشد او و علی زمان  
است که از پیشگاه حضور بزرگان عالی بخطاب حیدر یار خان بهادر غیور جنگ سیرالیه و ولایت الملک  
و منصب خیزاری سه هزار سوار علم و تقار و پاکلی چهار دارد و دیو اسنه پادشاهی صوفی  
دکن سر فرازی دارد و هنگامیکه غلام سید خان پونا زشت بود نواب غفران باب خلیفم و شیش  
امور حضور و بند و بست فوج سرکار متعلق غلام سید خان از راه غایات بدست اختیارش  
تغویض نموده و چون خاتون بنت رسول الثقلین ابوالقاسم علی الله علیه و آله و سلم  
بحکم آبی بواسطت جبریل اید بخبر رسید و منسوب شد بر طلق آن نور چشمی ابوالقاسم بود  
اوراق که از دریافت رسول اکرام است بان حیدر ابن صفر بتقدیر سجانی بموجب حکم بند کاشانی  
در همین حیات والد ماجدش نواب غیور جنگ مرحوم نامزد گردید و بعد از انتقال غیور جنگ مرحوم  
نواب بند کاشانی آنصفا و ثانی از راه کمال غایت سیر الملک بهادر را بدو تخته خود طلب داشت  
و مکان کشتن محل برای مجلس شادی غایت نموده و از هفتم ربیع الاول که روز آفتاب نشانی  
بود همه مختلات و مفصل طوی بالباس نیکین هر روز و وقت تا اتمام شادی رونق آنست  
می شدند و تمام اخراجات شادی از سرکار فیض آثار خود مرحمت نموده و در یک پاشی  
و دیگر لوازم شادی خود بدولت کجماال بپاشی بعل می آوردند و تا ربع چهارم ماه بین الثانی  
که روز جلوه بود سرپنج و حقیقه و کلکی و طسره و دست بنایه مرتفع همه بدست مبارک  
نوشه بستند و وس را نیز بطای زیور جواهر کران بهازیب و زینت بخشیدند و بهوالد  
نوشه نیز جواهرش قیمت مرمت گردید و بعد مدتی آن صدف در بای غفت بدر فاضله  
روشن آخری حاکم شد چون شیت حکیم علی الاطلاق بنوع دیگر بود در آشنای حل آن  
عفیفه متلا بمرنی شد که معالجه طلبی زمان سودی بخشید تا اینکه تیاری بدست و بهشت  
مهرم سالک اجبری بعد تولد مولد مسعود طال الله عمره بقاصله دو ساعت بسیر و فقه رضوان  
روی توجه آورد و بعد از آن نواب آنصفا و ثانی از سر طو نوارش غلام سید خان را بخانه این

این دولتخواه فرستاده آن مولود صاحب اقبال را باسم سید عبدالله بنده نامی بخشیده  
حضرت خداوند نعمت و رحمت جبری بطلای خطابت منصب و جاگیر سرفراز فرمودند و در وقت اجرای  
تشریفه فنیقی آن مرحوم را با سترها و هتدیان از خداوند نعمت داد و دواته در عقدان در واج آن بجا  
که در علوتبار و سجیدگی او مناع و شایستگی اطوار علی تفوق می افروخت در آرد و در وقت و باقی اموال  
بشرح و بسط بر چیتا تمهید در محل خود زمین و میرهن خواهر گردید و خلف چهارم امیر الکمل امیر الدوله  
رسانایارخان بهادر حاکم بنگ است که از پیشگاه حضور بندگان عالی خجسته دار و علی فیلونه سرکار سلیمان  
که باد خلف نواب آصفیاه نانی و پاکیا به حلقه غلام سیدان سرفرازی یافت و ذکر احوال نواب  
درگاه قلیخان سالار جنگ آن مفتوح این خاندان قلیخان است این نوروز قلیخان ابن درگاه  
بن قلیخان که از ترکهای روبرو اس غلامان سید خیمه نواحی مشبه مقدس است بود بر ریای موفد و رای مهمه  
به بحر اقبالیه است از ترککان و خاندان قلیخان ترک در عهد شاه صفی همراه علی مردان خان متعین  
بود و چون علی مردان خان بنا بر اقدردانی شاه صفی و ارای ایران سلسله نوکری کشیده بجنبان شاه جهان  
پادشاه هندوستان روی ارادت آورد نخست خاندان قلیخان را بدرگاه والار وانه ساخت  
قلیخان غرض جمادی الاخری سنه هزار و پهل و هشت هجری بدرگاه سلطانی آمده عرض داشت علی مردان  
گذرانید و بعبادت خعبت و انعام هزار و پهل سر بلند کردید و چون علی مردان خان پانزدهم رجب  
سال مذکور احراز شرف ملازمت پادشاه کرده بصوبه باری کشیده تکیه پسند عزت زده خاندان  
قلیخان را با عراز و اکرام پیشرو نگه داشت و بعد فوتش پستگیری علی مردان خان خلف او درگاه  
منصب و جاگیر در نواح نیش از پیشگاه حضور مقرر شد و خدمت سیرامانی سرکار علی مردان خان  
ضمیمه آن گشت بعد ولایت علی مردان خان درگاه قلیخان در منصبداران متعین شاهزاده  
اوزنگ زیب منگ گشته همراه رکاب شاهزاده بدکن آمد و باز بنده وستان مراجعت نمود  
رخت هستی از جهان فانی بر لبست و خلف او نوروز قلیخان بقبله ارضی دار و ابر و دران  
کارزار مرید توابع و اهل سرفراز شد و مهاجند و دعوت حیات سیر و سایر او خاندان قلیخان

بمنصبی جایگزینی سر فرایافته در سلک منصبداران متعین حراست اوزنگ آباد منظم گردید و در  
 عصر شاه عالم خلدنزل بوقایع نگاری سنگین و فوجدارئی محالات آنطرف متنازکشت نواب آصفجاه طاب  
 در عهد خود او را بخدمات سرکار خود و امور فرمود تعمیر و اعدا ن نظام آباد بالای کتل فرزند پورسی کزنی  
 از اوزنگ آباد با تمام او صورت بست خلف الصدق او نواب درگاه قلخان بیادریا لاجنگ  
 بست و نیم رجب سنه یک هزار و یکصد و بیست و دو هجری در سنگین متولد شد چنانچه تاریخ تولد خود میگوید  
 سه شد سال ولادتش ز روی الهام درگاه قلی خان دان والا و چون بسن چهارده سالگی رسید نزد  
 حضرت نواب آصفجاه او را بمنصبی جایگزینداشت و بعد وصول بسن بیست سالگی بخدمت رکاب عز  
 کرد و اندک اکر خدمات محمود خود باو مکررست ساخت او خدمات را بآب و تاب سرانجام داده و انفس  
 و البین نواب مورد مرام و تفضلات ماند و در هنگامه نادرشاهی ملازم رکاب بوده همان فشانهای  
 زاید الوصف بعمل آورد و در عصر نظام الدوله ناصر جنگ شهید نیز متناظران بود و در عهد امیرالممالک  
 نواب صلاح جنگ بمنصبش هزارتی و خطاب موتمن الدوله و صوبداری اوزنگ آباد را یت بلند  
 افزاخت و چون رتق و قس دکن بذات نواب آصفجاه ثانی تعلق گرفت او را بمنصب نوبت  
 و ماهی و مراتب و خطاب موتمن الملک بپایه اعلیٰ رسانیده و بعبایت و دیگر که عمارتی فیل سواری او دو  
 چهارده شته باشد اختصاص بخشیده بعد چندی مخاطب بخان دوران ساخت و در ایامیکه راجه  
 برکنار در بای کنگار شته شد و بعد آن اتفاق جهادنی در حجهت بنیاد افتاد از فرط مکررست در  
 حوبی او مع محلات پرتو نزول افکنده چند روز ظل اقامت کت در باقتضای دور فلکی غره  
 رجب سنه تسع و سبعین و مائه و الف از صوبداری اوزنگ آباد معزول گشته پنجم ذی الحجه  
 سال مذکور از اوزنگ آباد بجل تمام برآمده بجایگزین خود نظام آباد رفته نشست باز سباب  
 بحالی او مهیا شده بود که ناگاه بیک اجل در رسید و بعد هم جمادی الاولی سنه ثمانین و مائه  
 و الف برضی سرسام و ولایت حیات سپرد و نفس او را از نظام آباد نقل کرده با اوزنگ آباد  
 آورده در مقبره والد ماجد او که جنوبی بلده است دفن کردند و وزیر و نقش شوق قیامت بپای



میر غلام علی ارشد اوجینی این مصرع ماده تاریخ یافته مصرع اهل علم سینه جاک از انام سالار جنگ  
 و دیگری این سه بکنه از دیکصد و شصت و سال نواب موصوف مرحوم یک صبیحه و دو بیکر گذشت  
 اما صبیحه از بطن دختر حنیف الدیخان علیها الرحمه که جدا در شش سید زین العابدینخان مغفور که از اکابر  
 عهد خود در شاه ایران است در سرای درختچه بنیاد او رنگ آباد از بقیه آثار فیض آن برگزیده  
 کرد و کار بسبیل یادگار است و نسب شریف آن مغفورده سپرده بحضرت ابراهیم ادهم قدس سره  
 می پیوندد نواب موصوف آن صبیحه عفت پناه را که با پنجخان خدیجه العفاف داشت که از او  
 ثانی میتوان گفت در سلک از دواج محمد صفدرخان بهادر و غیر جنگ علف ارشد نواب شیر جنگ  
 مرحوم کشیده و از بطن آن عقیقه دوران و رابع زمان چهار فرزند از چند و یک صبیحه پانچ پیر زین  
 معضل زبان قسطنطین داده شد متولد کردید و اما در پسر از بطن دو خاندن و یکرام علیخان موصوفی  
 که ایشان پس از انتقال پدر بزرگوار خود بنده بود و بعد از او شیر جنگ مرحوم از پیشگاه آصفی  
 ثانی بجنایت خداوندی سر فرازی نداشتند امام علیخان که اکبر از وصی قلی بود از ارث پدری  
 بخطاب مرتضی الدوله سالار جنگ و جاکیر ذات در نواح برادر و خجسته بنیاد وصی قلی بخطاب  
 درگاه قلیخان و جاکیر ذات در نواح مذکور سرمایه عزت اند و خلفه و والد ماجد ایشان نواب  
 مرتضی الملک سالار جنگ مرحوم امیری بود و عالیجاه دانش گاه متصف باوصاف حمیده و  
 متخلق باخلاق پسندیده و در جماعت کوی سبقت از رستم پستان می بود و در ملتش دل  
 شیر شیره آب می نمود و در رعیت پروری و خاطر داری غریب و پاسداشت و تالیف قلوب و  
 رزانت رای و دکای طبع عدیل خود داشت و در ماطر جوانی و ملاقت زبان و بدیده رسا  
 و تاریخ دانی و انشا نویسی و سموی اوقات و بیانش و جه و بزم افروزی و تخیل سواری چنانچه  
 معمول بود که در سواری آن مرحوم الغوزه لوازان الغوزه میخواستند و در لطیفه گوئی علم کتبی  
 می افراشت گویند شبی در مجلس طوسی پسر شاه علی میر غلام علی آزاد و شاه محمود رسید غلام حسن  
 نواب فاندان و نواب اشجع آله و له مجتمع بودند و خواهم و گویا می سفر لاط فروش از طرف

عروس میل شده آمد نواب خاندان باد گفت امروز ما برای العین دیدیم که شتابات  
فروش اید حضار مجلس ازین لطیفه مخطوط شدند و نواب موصوف دوستی به سخن هم میباش  
و مرا آن حضرت امام حسین علیه السلام بزبان هندی بسیار خوب می گفت و اینچند اشعار لطیف  
ادست شاعر شرک محض است کمان من و تو من و تو نیست میان من و تو و له نخاهش دیده هبا  
آفریند دلم را دیده مینا آفریند ز زلفش صورت سبیل کشیدند قدش دیدند و طوبی آفریند  
بعد یخت اشکم رنگ طوفان ز جیب قطره دریا آفریند و له میگوید رنگ بهار از خاک امام  
وصف رخسارت که انشای کند حکم آصف این غزل را تازه کرد کارزار کافری می کند  
و له کسی که در صدد وصف آندهن باشد جو شخص همچنان در پی سخن باشد و له کرینش  
ایجاد برای ایشان حاشا که رسد کسی بجای ایشان اسرار نبوت اندا و لاد علی در ملکیت  
خاک باسی ایشان ذکر توجه بندگان تعالی با عانت سرداران انگریز برای  
تنبیه حیدر علیخان و آنچه بعد از آن رود اما اینکه معاودت بحیدر آباد  
اتفاق افتاد آورده اند که چون قوت جمعیت حیدر علیخان روز افزون شد آغاز  
پرخاش با سرداران انگریز نمود و ایشان استیصال او که دشمن قوی بود پیش نهاد مهمت  
ساخته استمداد از بندگان تعالی بوساطت کن الدوله نمودند بندگان تعالی نظر بر اینکه حیدر علیخان  
طریق خود سری می نمود کمر با عانت سرداران انگریز بسته از حیدر آباد نهضت فرمود و جمعیت  
سرداران انگریز نیز بطریق حرادی همراه رکاب شد چون با اتفاق همدیگر متوجه آن صوب  
شده عبور کشا نمودند حیدر علیخان سرسیمه کشته بتوسط محی الدین صاحب ولد کریم صاحب  
از شاخ ادهونی رجوع بدرگاه دانا آورده درخواست موافقت و اعانت خود نمود و خط  
مادهورا و نیز در باب اعانت او بحضور رسید و رکن الدوله با ظهار عقیدت و انقیاد  
او مزاج اقدس را از اعانت سرداران انگریز منصرف گردانیده بر سر اعانت حیدر  
آورد سرداران انگریز چون در نکت مجلس ذکر کون دیدند از حوالی قلعه سیکوری خفست

بر خواسته بک خود را می شدند و اما کن حیدر علیخان را که در اثنا راه بود گرفتند بعد رفتن سران  
انگیز رکن الدوله در راجه راجپند و محی الدین صاحب با بعضی اعیان دیگر ملاقات حیدر علیخان  
رفت تا یکماه در آنجا بجا آورده پرده نشاندند بعد از آن با جمعی شایسته بک سرداران انگیز نیز  
شدند و در حضور حسن عقیدت و انقیاد حیدر علیخان عرض کرده و تحریک کش کردند و می نمودند  
رکن الدوله و حیدر علیخان بفاصله دوازده گری هر اول شکر طغر اثر شدند و مخدوم علیخان  
بهادر و اکثر منصبداران پیش از آنکه می کرده بعزم جدال و قتال سواره جنل است کشند و بر کلهای  
کادیری پهن مقابل دست واد سرداران انگیز را بوجو داشته شدن ستر و بختی کمال استقامت  
و جلالت تا منزل حکم رسیدند و برای تقویت فوج منفرد راجه راجپند و غیره سرداران مرسته از  
حضور روانه گشتند تا اینکه تاریخ هفتم ربیع الثانی در اثنا راه پشته کوهی در میان آمد حیدر علیخان  
که بر هر اولی فوج رکن الدوله پیش پیش میرفت سواره گشته بر کن الدوله بیاد اطلاع نمود و بنا  
نمود به بیغار و آغاز آوینش بیکار بخان مذکور پیوستند و در گرفتن پشته کوه مزبور برای استقامت  
افشردند سرداران انگیز بعد رسیدن کمک فوج فیروزی کوچه مذکور بدست آورده شریع پریشان  
توب خانه نمودند و شمشیر جنگ بهادری جمیع خود از کید و فوج انگیزی اسپان را کشند و در آن  
که با نصیب بارغان فیلی سواره جلور نیز بار آورده بودند شش تانست آورده بودند باین کوچه مذکور  
اسب سوار شده آهنگ که بچه مذکور نمودند سرداران انگیز از کوچه مسطور که برزخش کوه نامی  
اتناس محبی را مجروح ساختند و فصل علیخان شربت شهادت چشید چون پرده شب در میان  
ما می شد سرداران انگیز از عقب کوچه مزبور فرود آمد و شب با شب چهارده کرده سافیت راه  
نموده در معبد ترنامل متحصن گشتند و حیدر علیخان جانب شرقی کوچه مذکور بفاصله قریب بار کن  
بهادر مجلس گذاشتند استه علی الصباح بر صید مسطور رسیده بجا صوره پرداخت سرداران انگیز  
بنو که با حدی معلوم شد از معبد مزبور برآمده راه چپا پهن پیش گرفتند و بکان محفوظ رفته و ایست  
نمودند و جمعی تانزه از چپا پهن آمده در آنکان محض گشت و حیدر علیخان با وصف کمال خرم

و در شیار می بعد دو شب از روزی بر کیفیت حال مطلع گشته بجاقب آنها پرداخت و بعد  
 طومر ساقیت فقیل جنود فرنگ و میدان که یکطرف آن طمع بکشت شالی زار دست دیگر  
 مقبل بآب تالاب و یکسوی آن کوه بلند بود و در آن کشت حیدر علیخان با جمعیت خود  
 لشکر فیروزی بعزم مقابله در دامن آن کوهستان فرود آمد و شب بنبه داری و شبیاری  
 بسر برد و بادادان دوم حمادی الادلای سینه یکبار زد و کجده و مفتاد و ننه جبری سرداران  
 انگریز سینه بدال و قتال گشته چون ابتدای هفتت موکب فیروزی بموافقت سرداران  
 انگریز مهم حیدر علیخان فراهم یافته بود و در اثنا راه بسیار بجای گری محی الدین صاحب که بار که الدب  
 پیاد در راه و رسم که مجوشی داشت چنانچه ساق بقا مرقوم گردید قضیه تنگ گشته بموافقت  
 خاندان کورهم سرداران انگریز مقرر شد اولاً بقویت آتشخانه فرنگ و ثانیاً با اعتماد سازد  
 سامان توپخانه مذکور در برداشتن کارخانه جنسی سرکار و توپخانه آتشبار متصدیان  
 سرکار سهیل انگاری نموده بودند و درینوقت که بکن الدوله حیدر علیخان به پیش آنکی  
 فوج فرنگ توپها نصب کرده شروع بسردادن کوله با نمودند و سرداران انگریز روز از آنسو  
 تافته بسردادن آتشخانه فرنگ متوجه فوج فیروزی شدند و او با نشان لشکر فیروزی  
 که جوق جوق به تماشای جنگ فراهم آمده بودند بیار شش کوله با نه هم پائیده زلزله عظیم در  
 لشکر فیروزی انداختند و بند کافالی با مردم رکاب پای قبات افشوده بدافعه قیام نمودند  
 لیکن چون توپخانه همراه رکاب نبود بمقابله آتشخانه فرنگ کاری از پیش نرفت و  
 راجه را بپنجر در دست خان پیاد و غیره سرداران از اطراف و چو ارب حرکت ندید و نمی نمود  
 از آتشخانه فرنگ روگردان شدند و وقت شام بند کافالی را بجا عطف عنان نمود  
 بدولتخانه که نیم فرسخی از آنجا بود توجه فرمود و شب در آنجا گذرانیدند و حیدر علیخان به آنجا مقابل  
 جمعیت فرنگ فرود آمده بعرض رسانید که لشکر فیروزی در شتاب جبال که اطراف  
 آن شالی زار و کل و لادارد و بهیر و بنگاه و محلات و غیره در چنین وقت در چنین مکان

بودن مصلحت نیست خود بدولت از اینجا برآمده در میدان مرتفع فرو آید لهذا صاحب نژاد  
 از اینجا نهفت فرموده از آن کوستان و چهارمی برآمده و حیدرعلیخان که به جمعیت هشت  
 باره و ضرب معتد و اینجا فرو آمده بود سینه سپر ساخته شروع جنگ و آویز نموده اینجا  
 متقارن ساخت پانزدهم ماه و نه کورندگان عالی از فرد کاه بهست ساخته که به نهفت  
 نمودن رکن الدوله مقدم ماه مذکور بحضور پر نور رسیده حسن انقباض حیدرعلیخان بنامی  
 او اسماعیل بنوی حضور را بر عرض رسانید جنگ کاغذی بیاس خاگر رکن الدوله مراتب  
 معروفه پذیرا نموده شش و چهارم و سی و شش سال حیدرعلیخان رکن الدوله را روانه  
 فرمود و حیدرعلیخان را بعد از آنکه اعراس شرف ملازمت نمود حقیقه الماس با کللی پیرسیا  
 و سرچرخ مرصع با سنگ مروارید و یک کمرگی مرصع و شیر قیضه اشتم مرصع و دست بند  
 مرصع و پانزده عنایت نموده رخصت فرمود و خود بدولت بعد در روز پنجشنبه بهادر  
 ظل گرت گسترده حیدرعلیخان بهادر تا جای خانه مع فرزندان و اقربا استقبال نموده  
 آداب بجز اینجا آورد و چاه و یک هزار روپیه و یک هزار شخص یعنی پوتمی طلانه رکذایه  
 و بر چهره زرشانیده خواجها س جواهر و پارچه پوشاک و روز بخیر فیل نظیر آن  
 در آورد و سه ضرب توپ که از فرج انگریزی بغینیت آورده بود بکار خانه سرکار رسانید  
 و دو از و نه ماه مذکور از اینجا کوچ لشکر فیروزی شد و حیدرعلیخان بمحاصره انبوه کده  
 پرداخت از میدان گنگنی درگ با جمعیت خود آمده و محقق فرج بهادر شد و با محصوران  
 رذو خور و عظیم بیان آمد سراج الدوله و الامجاه و خانه ارجال موافقت با بندگان عالی  
 صلاح وقت دانسته است مقصود بلیغ بیرون خرابه مصاحبت گردیده با سرداران  
 انگریز مستعدای ملاقات نمود رکن الدوله از حضور دستور می گرفته بچینا پهن رفت  
 بعد خوشنوها و ضیافت های مکرر تاسیس بنای صانع نموده معه وکلای فرنگی سخاوت  
 مرسله گورنر و سراج الدوله بحضور آمد و بعد بدولت مقدمات صلح و کلای مذکور را

خلعت و جواهر داده و برای کورنر و سراج الدوله خلعت و جواهر و زنجیر فیض بقدر مراتب  
 و فرستاده رخصت انصاف دادند و ابراهیم بیک و جونسه ابن فاضل یکجا نرا که جوهر  
 شجاعت و فرزانی انصاف داشت بعد اتفاق صلح و الا باه که سفارشش او کرده بود  
 همراه آورد و از آنجا متوجه حیدرآباد گشته و در آنجا پیراه امیرالامرا شجاع الملک عبدالاکیم خان  
 و عبدالحلیم خان و کلید حیدرعلیخان و دست خان و نوری الدین صاحب و سرداران دیگر را  
 که همراه رکاب بودند خلعت و جواهر و فراخور رتبه مرحمت نموده مرخص ساختند و ششم  
 ماه و پنج روز یکشنبه سیزده گلبهی روز برآمده از دروازه تالاب میرجله داخل حیدرآباد  
 شدند و کراحوال حیدرعلیخان بهادر المعروف به حیدرناایت و مجمل و مفصل  
 اما مجمل چنانچه صاحب ماثرا لامر نوشته که نیاکانش بعلقه قضای پیرکنه کو بهر مضار  
 صوبه حیدرآباد می پرداختند اما پدرش ابتداء بجاعت داری پیادگان و قلعه کولار  
 میگذرانید و بعد چندی نزد راجه سریرنگ پٹن رفته نوکر کرده و بعد فوت پدر  
 بجای او مقرر شد و رفته رفته محل اعتماد گشت چون که وپره راجه تسلیق باو گرفت  
 از آنجا که بر لوح بختش نقش ترقی مرتسم بود روزی قابو یافته راجه را به قید نشاند  
 و لوایسی را که عبارت از کارپرداز است بدست آورده بقتل رسانید و خود دست  
 تسلط گشاده راتق و فائق مہات گشت و زری بطریق پیشکش نزد نظام الدوله آصفیہ  
 فرستاده سنده میداری سریرنگ پٹن حاصل نموده منصب بهجت هزاری بهجت هزار  
 سوار و خطاب حیدرعلیخان درجه ترقی پیو و و بعد و طالع ملک مالار و سوندا و بد نور را  
 از حکام آنجا مستخلص ساخته بهصرف خود در آورد و غنیمت نامی آنجا را از نقد و جواهر  
 برداشته تا آنجا در سریرنگ پٹن بدست او آمده بود و ضمیمه کرد ایند و پسر قلعه  
 کورم کونده و غیره محالات که سابقا بفرجدار می کرد به تعلق داشت و نانیا او و عیش  
 چوتبه مرہٹ داده بود قابض گردید و ثبانه نامی مرہٹ را از سرکار سیراب خبرید

پشتر که ماد پسر او پسر ابلا جی پسر او شتافت و اکثر قلعات و نهالجات مسند و نمود  
 و مبلغ معتد به لبرق پیشکش از و گرفته وقت مراجعت سر داران خود را با فوج  
 دران نواح گزاشت با از گلیم خویش دراز نمی کرد چون سر داران انگیز  
 بهک او در آمدند سواران را در پایا نکنهاست که ناکم فرستاده نلکه کوک گردید  
 و بصلح خاطر خواه رفع نزاع نمود پشتر که در خانه در به صورت نفاق بیدای گرفت  
 او است و با پشتر دار نهالجات خود پر داخته رفته رفته تمام اماکن تعلقه آنها  
 تا کنار دریای کیشنا برگرفت پشتر محاصره چتیلد رگ که مکان زمیندار است  
 یا فشرده بدست آورد و در سده نزار و میکسد و نوک و هجری بر سر کوه  
 یلغار نموده فسله سد هوت و کنجی کوشه و غیره محالات را متصرف گشت ته غلبه غلیم  
 میان حاکم انجار اقصید نموده همراه خود سیریک پشن برد خزان و خواهر  
 بسیار و آمدنی فراوان داشت و اطراف زر را فرستاده و مردم را غلبه نمود  
 غلبیده جمعیت کثیر بهم رسانیده و توپ خانه زو در و صبا کرد و وضایه داشت  
 که بعد فروز آمدن لشکر نگردد اگر دیر به ماسه ند و قبیان نینشانید که اجنبی بی  
 پروا نمی تواند در شد اما مفصلاً بموجب ترتیم بعضی مورخان که حیدر نایک پسر  
 فتحنا یک است ابن علی نایک که در تقصیه کولار سکونت ورزیده بود و نوکری راجه  
 میسوریه اختیار نموده و خدمات شایسته تقدیم رسانیده بیادری طاعت بیاید  
 جمعداری و وصد سوار و دو هزار پیاده رسانیده و لقب بنایک که در جمعداری  
 آن قوم جمعدار را گویند گردید و رفته رفته معتد علیه راجه شد و چون روزگار  
 او سپری گشت پسر او فتحنا یک نطفه است و سوابق خدمت بجای پیغام  
 گرفت و از و دو پسر بوجو آمدند شهباز نایک و حیدر نایک شهباز نایک  
 بحسن سلوک اکثر ناموران نایک و اژی را اذان خود کرده و خرید و بده

منزلت دراجه بهر ساینده در زمره مخصوصان راجه اختصاص و از نبی اعظام خود  
 امتیاز یافت و حیدر نایک را در زیر سایه عاطفت خود پرورش نمود و چون  
 حیدر نایک از به و خلقت صاحب عزم و درشت خو بود شبها ز نایک از  
 درشت خوئی او در جنبه خاطر شده سباب روزگارش درست نموده او را  
 از خود جدا ساخت و حیدر نایک نزد کراچوری نهند راج که دیوانی راجه  
 میسوریه و خیمه او بود و زمام حکومت در دست خود داشت بذریعہ معرفت  
 سابق نوکر او گردید و رفت رفته در سلک متقدمان او مسلک گشت  
 دیوانی از حسن خدمت ظاہری او فریفته شده او را از زمره فرزندان خود  
 شمرده و خیل کارگردانید اکثر بتنبیه مخالفان او را مامور ساخت او  
 به بذل و جہد تمام امر را مامور پیدا تا اینکه در جمیع سران آن قوم  
 علم امتیاز افراشت و در ایامی که نواب ناصر جنگ شهید با داد و تادیب  
 به ایت محی الدین خان نزول اجلال فرمود اکثر بالیکران آن مرز بوم بالقیان  
 پیش آمده جمعیت شایسته بهر کردگی یکے از متقدمان خود در رکاب نواب شهید  
 فرستادند راجه میسوریه حیدر نایک را بنا بر یاورى طالع او برای همراهی  
 رکاب نواب شهید فرستاد و او در خدمت گذاری سر موقوفه مکرده  
 همواره حاضر می بود و در حادثه شهادت نواب شهید که خزانہ مسکه کا  
 و جواهر دست خوش تاراجیان گشت حیدر نایک سر راه غار مکران گرفته  
 نقت و جواهر از آنجا بدست آورده نوزد صحرای کوستان دشوار گذار  
 گردید و الما و غانما بگولار آمد و زرسرخ و جواهر از پیادگان که جان برآورد  
 آورده بودند به حکمت عملی گرفت و بهر یک را فرافروخت و از زرسرخ  
 داد و بنیاری جوق کارڈی به تقلید فرنگ پرداخت و سعی بلنج جوق را



تیار کرد و برای سلام راجه شندراج بر در راجه خوشنود گشته پروا گئی داد که هر قدر  
 جمیعت کاروی بهر سده فراهم آوردن آن سعی جمیل بتقدیم رساند  
 تا اینکه یک کم راجه جمیعت شایسته از قوم کاروی فراهم آورد و تقارن خیال  
 میان راجه و دولوئی غبار که ورت برخاست انجمن آنکه قاصد جان و  
 مال بهر گیرش ندهد که پادشاهی از خانزادان راجه حبس الحکم راجه به محاصره  
 مستوره میسوریه که دولوئی با متعلقا خود در انجمن بود و پادشاه کار بر او تنگ  
 گردانید تا بجهتیکه دولوئی خواست که دست از حکومت آن ناحیه بردارد  
 در ضلالت این احوال حیدر نایک حبس الطلب با جمیعت خود میگذار کرده  
 بملک دولوئی رسید و بعد از دو خوردن نسیم فتح بر پرچم اعلام حیدر نایک  
 و زید که پند پیرا در راه فرار پیش گرفته به سدر یک پهن رفته و به بندوبست  
 برج و باره پرداخته بار راجه متحصن گشت حیدر نایک با جمیعت خود و جمیعت دولوئی  
 که همه شش نون راجه بودند با وجود مخالفت دولوئی مرافق گردانیده  
 به محاصره پهن شتافته غالب آمد و که پند پیرا و از زبان گشت و خواست که  
 راجه را تیر زنیق او سازد لیکن دولوئی بکمال الحساح پیش آمده از آن  
 اراده باز داشت و بعد چند روز بر پهنه نوبیست متوطنان چند درک  
 از راه کوستان دشوار گذار در ملک سوند او بدو که مملکتی است وسیع  
 و از ده و جانب بدریای شور ملحق است در آمده به نامه آراشد رانی الحکم  
 که بعد مرون شوهر خود و لواسه انجارا بدست خود کرده حکمرانی می نمود  
 از رسیدن او با بعضی خیر خواهان خود او آواره دشت اوبار گردید حیدر نایک  
 که طالع او در ترقی بود بر تمام آن مملکت مستولی گشته جمیع خزان و وفایین  
 رانی و پیرا کیسان انجارا در قبضه تصرف خود آورد و دست در انجا بدو

[illegible]

سرداران انگریز فرانسس نیز منازعت بهم رسید و بر سر صفت یافته بد مجموعی تمام  
 اکثر فوج صوبه بجای پور و کرناٹک در قبضه تصرف خود در آورده و در بر و ز  
 قوتش می افزود و در فتنه رفت استیلا اوجای رسید که از سرداران انگریز  
 سرداران پونا با نژاده معاهده برای او نبسته و مگر کم تبه از دست ترکمانا  
 سر کرده فوج مادی پور او شکست فاحش یافته و مبلغ کثیر داده و غلصه خود کرده  
 چنانچه پیش ازین گذشت اما باز از نفسا فل ایشان زیاده تر سیر به فضا  
 پرداخت و پا از دایره خود بیرون نهاد سرداران انگریز که مشمل شجاع  
 صوبه دارد از ده را شکست داده بودند و از رعب ایشان در چار و رنگ  
 چند دستان زهره شیر دلان آب میشد از منازعت حیدر علی خان اندیشا  
 بوده در دفعه او تدا بیر کار میرسد و چنانچه با ستصواب رکن الدوله سر  
 جنرال اسمت را با تکالیف لایق مجبور کند که گاهی فرستاده و در اتصال  
 حیدر علی خان استقامت نمودند و انچیکه بعد ازین رو داد پیش ازین برین  
 مسلم داده شد و تتمه احوال حیدر علی خان در ضمن وقایع دیگر رستم نیز  
 مسلم وقایع رستم خواهد گردید ذکر ششم از احوال محمد علی خان والا جا  
 و سمیع موافقت او با سرداران انگریز محمد علی خان چه  
 انور الدین خسان بهادر کو با مونی است انور الدین خسان بنابر رسوخ که  
 بجای جناب نواب مغفرتاب داشت در ایام وزارت انجا لجناب واسطه  
 تصفیه باراجه چنانکه سوائی شده بود نواب مغفرتاب در جلد وی این  
 جن خدمت او را مشمول غایت خود گردانید بعد رحلت عبداللہ خان  
 که اول تعلق داری و وجود اری ارکاٹ بنام او شده بود و صوبه داری  
 انجا چنانچه پیش ازین گذشت سر فراز فرمود و بند و بست ان مملکت

چنانکه باید پرداخت و در ایام حکومت او فراسیس در بندر پهلپوری و قوم انگر در بند  
چینا پن بسلاقه تجارت قدم ثبات افشوده بودند و قوم انگر نیز راه در سهم وقت  
با انورالدینان مرعی داشتند اتفاقاً نابریجی و وجه بنامین آن هر دو گروه غنا  
که در دست بر خاست و چون فراسیس خواستند که نسخ چینا پن نمایند قوم انگر  
استقامت از انورالدینان بهادر کردند و بسیار در موصوف نخستین سپه خود و محفوظ  
پرتسبیه آن گروه شفا دست پژوه ماسور کردند چون خان مشارالیه بر سیلا پور که از  
چینا پن یک گروه فاصل دارد با جمیعت خود فرود آمد فراسیس نابودید و چینان  
زده تمام جمیعت اول منتشر کردند با ستاغ ابن خیر انورالدینان تا نزد محمد علی خان  
به کمک انگریز برای تنبیه فراسیس نافر کرده خانه که کجس تردد و اعانت رکن  
خو حیات میرخان و غیره ترددات نمایان بعمل آورد تا اینکه قوم انگر نیز فراسیس  
آمده تا بندر پهلپوری تعاقب کردند و بعد از این فراسیس قدم از دارا خود پیرو  
گذاشتند و چون هدایت محی الدینان با خواست حسین دوست خان عرف  
چند اصحاب ملک ارکات آمده و انورالدینان راکشته بر آن مملکت مستولی  
محمد علی خان در قلعه ترجینا پهلپور متحصن گشته مستعد جنگ گردید و در ظاهر برای انورالدینان  
مظفر جنگ برادران خود را بملازمت فرستاد و بجنفیه عربض سفین تسلط مظفر  
بنواب ناصر جنگ نوشت و تا آمدن نواب شهید به لیت و لعل پرداخته سر با قات  
مظفر جنگ درو نیارده و بعد رسیدن نواب شهید به پیشگاه حضور رسیده و در  
حنایت گشت و پس از عاونه نواب شهید چون حسین دوست خان از جانب  
هدایت محی الدینان بذریجه رگه آینه دمس دیوان رملک کرنا ملک استیلا یافت  
محمد علی خان سرازرا طاعت پیچیده باز قلعه ترجینا پهلپور را مستحکم ساخت و در  
باتفاق سپه با جمیعت کثیر برای تسخیر قلعه مذکور راهی شد محمد علی خان با خود و

سر کرده فوج ساخته با چار صد کلاه پوشان انگریز بمقابلۀ نامزد کرد و کمر زد و  
خور و غریب بیان آمد اخمد الامر بنا بر کثرت جمیعت حسین دوست خان ناچار  
عبدالوهاب خان با جمیعت انگریز در پناه حصار قلعۀ مذکور آمد حسین دوست خان  
به محاصره قلعۀ پرداخت درین اثنا علی رضا خان پور حسین دوست خان  
با جمیعت قزاقان ارکات را محاصره کرد و سکنه انجا التجا بنعمه علیخان بردند  
محمد علیخان بنسنت را سی دیوان انورالدین خان مرحوم را با جمیعت شالیست  
و دو صد کلاه پوشش انگریز بر سر علی رضا خان فرستاد بنسنت را سی غایت  
حصار ارکات را از چنگ آفت او محفوظ داشت چون ایام محاصره تر چنانچه  
استداد کشید حسین دوست خان با صفای خبر شکست پسر خود در موج پال  
پیش قدمی نموده کار بر محصورین تنگ ساخت محمد علیخان راجه میسوریه و حجاب  
و غیره را بوعده های و لغزب امیدوار نموده بکمک خود طلبید زبیه اران مذکور  
به جمیعت یک لک پیاده و شانزده هزار سوار بفرستاد ده یا نژده روز خود را  
رسانیدند و نیزه ستر گلین و غیره سرداران قوم انگریز که رضا علیخان را  
بر ارکات شکست داده بودند با جمیعت خود رسیدند و جنگ صعب میان  
و فراسمیل شکست یافته به بندر یو لیری رفت حسین دوست خان هوشش  
حواس باخته به پناه راجه چنپا و رگر کینت محمد علی خان که تشنه خون او بود  
بوعده تسلیم قلعۀ تر چنپا راجه مذکور را که سالتی برین توقع آمده بود ازان خود  
ساخته پیام قتل انخون گرفته در میان آورد راجه خرد دشمن بلا امل  
سرا و را بریده بطریق ارخان نزد محمد علیخان فرستاده محمد علیخان از قرار  
خود برگشته تر چنپا را تسلیم کرده اما دوه جنگ شد ز سید اران که توقع  
قلعۀ مذکور اینجه تکالیف شاذ و غم راه لگو کشیده بکمک آمده بودند ازین حرکت

بنحیدر ظاهر شده با اتفاق به فراسیس عقد موافقت بسته با فوج فراسیس  
 بمحاصره ترجیا پی پرداختند محمد علیخان قوم انگریز را بدفع انبالقین نمود و  
 بعد مکه و حنک فراسیس راه پیولجری و زمینداران راه اداخان خود گرفته  
 این همان سال است که حمید رحنگ بر دست بندگان عالی گشته شد و  
 موسی بهوسی ذوالفقار خنگ را به تنبیه اندراج مرزبان سیکا کول  
 ماحرود کرده خود به پیولجری رفت و بعد از آن موسی لاسع موسی لاسع  
 حبیت خود به چینا پٹن آمد و به محاصره پرداختند و اکثر شرقات فصیل را  
 از ضرب توپ و کرنال شکسته با خاک برابر کردند و قوم انگریز که پیغام  
 مصالحت نمودند قبول نکردند و لاچار شده در یک روز همه فصیل و انگره را که  
 شکست یافته بود از بسته های بنات و مشجود طلسم و غیره بر دهن قرار دادند  
 مستحکم تر از سابق نمودند و مقارن ایحال جهازات انگریز یک رسیده و پس  
 قوت انگریز مشاهده نموده از آنجا برخاسته راه پیولجری گرفتند و به بت خانه  
 بنو اسی رسیده توقف ورزیدند انگریز تعاقب گنان بر سر اینها تاخت  
 آورده و مانده جدال و قتال مشتعل گردید که دفعه آتش در بارو خانه  
 فراسیس افتاد آنها که گرد و بیش بارو خانه بودند همه رزق آتش شدند  
 و انگریز به فراغت احدی نماند و پیولجری تا خسته پیولجری از زمین کنده  
 بر ریاضه شواله خستند و در همین ایام محمد علیخان از پادشاه هندوستان  
 به خلعت و خطاب والا جاهی سر بلندی یافت بعد از این انگریز بصوابدید  
 والا جاه و تالیف رعایا و موافقت مرزبانان را یا اکثر صوبه جات و قلاع  
 اقلیم هندوستان مثل صوبه اوده و صوبه بکاله و ملک سرنالک تا پالین  
 کہاٹ و لولج سیکا کول و انسر در قبضه تصرف خود آورده و فراسیس

از یک هندو کن ساسل گشته که قایم یک پس از معاودت  
هندگان مالی از سفر ارکات لفر خنده بنیاد حیدر اباد  
صورت وقوع یافت آورده که هندگان مالی بعد وقوع جنگ  
باسر داران انگریز و انقتا و صلح بواسطت سراج الدوله محمد علی خان  
رونی افزایه حیدر اباد شد بعد چند سیه خبر دستگیر شدن رکنات راجه  
دست مادیور او و مستقل شدن مادیور او و در امر حکومت خود بعضی رسید  
و مادیور او نظر برینکه در سفر مذکور چشم زخم عظیم بفوج فیروزی رسیده سیاه  
خته حال گشته چشم طمع کشاده درخواست غلبه بیدر و چو تبه حیدر اباد  
منو بنابرین رکن الدوله برای تاسیس بنای موافقت با مادیور او و حیدر  
مهود و موافقت و باز داشتن او از ان درخواست از حضور تبارخ نهم سیه انکا  
سینه هزار و یکصد و ششاد و دو و هجری مرخص گشته و راجه رنجند کانگاداس  
که بظاهر طریق انقیادی پیو دیه نیات خود و حضور گذارشته و اعلی  
مستوطن صوبه بنگاله را که مرد دیرینه بود و داروغگی دیوانها خاص غرض خاص کنشید  
یا فوج شایسته عازم بونا شد و چون بیونا رسید مادیور او و تعظیم و تکریم  
میش آمده بکمال خوشش ملاقات نمود و در اسم ضیافت تقدیم رسانیدند  
بناطه مصافقت و موافقت گستر و در رکن الدوله نیز سلسله اتحاد جنابانیده  
کرم چشیا نمود و اعیان انجا بنا بر حسن خلق و بدل و اشیار بار کن الدوله  
موافقت شدند و از حسن اتفاق در ان ایام مادیور او را تنبیه جانویه  
سلسله که طریق خود در سر از منقید نمودن رکنات تهر راومی پیو و مطلع نظر شد  
پس رسیدن رکن الدوله مقتضی انجا گشته عقد موافقت با او بست و با اتفاق  
در تنبیه جانویه سلسله شد که جانویه کتیاب مقاومت و خود نیافت

راه فرار پیش گرفته شروع بتاخت و تاراج ملک خویش و بیگانه نمود و ایشان  
 بتقاضای خویش بر او عقد اخراج مرتب گردانیده مصالحت حب و نخواه مادی و  
 کرده خود را از تنبلی که برانند و مادی و مادی و ملک خود مراجعت نمود و اگر این  
 را که از انفاقش کارهای خاطر خواه سرانجام یافته و برین احسان او  
 گشته بود بمقاصد دلی کامیاب ساخته و رابطه کجی میگردانیده رخصت  
 انصراف داد و رکن الدوله که پس از استحکام رابطه اش با مادی و مادی و  
 با حصول مقاصد معاودت نموده بحضور رسید و راجه رتن چند کالکادیس را  
 که غایبانه مصدق شده بود و قلعہ کوکندہ مجبوس نمود و اعظم خان حمید را  
 را بنابر موافقت او با کالکادیس اخراج کرد و شرح این مجمل آنکه چون رکن الدوله  
 کالکادیس را دفتر سر رشته پیشکاری که بمنزل دیوانی است سپرده و تا  
 منتقل گردانیده و زمام جمیع مقدمات ملکی و مالی و عزل و نصب خدمات  
 بدست اختیارش داده به پونا راهی شد بعد چند روز کالکادیس نظر  
 بریک نوکران سردار از پیاده و سوار بر اسب تخواه یکساله خود در جلوه خانه  
 میخامنه آراشده او را بجزیت نموده بودند اکثر جمعی را از افریفه و با خود  
 موافق ساخته عرض داشت بحضور نمود بدین مضمون که اگر دیوانی از تخیری  
 رکن الدوله بنام غلام تقویض یا بدیسمه تخواه سپاه میرساند و سوا سے  
 آن ده لک روپیہ بطریق نذرانه داخل خزانه عامه میسازد و بندگان غالی  
 فرمود این سخن وقتی باور می شود که وثیقہ به مهر خود و مهر سردار می  
 دیگر که عقد موافقت بسته اند بحضور بگذرانند آن نامال اندیش حبس الحکم  
 عمل نمود و بدین اثنا رکن الدوله از پونا معاودت نموده به حوالی حیدرآباد  
 رسید و کالکادیس را از راه نوازش و رفیق پروری به شہر رنج ملال



سده هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری با عیان دولت بتقریب لشکار خود باستقبال  
 رکن الدوله و لشکر یافا شده بعد تفقد و توقف موقوف در خواصی نشاندن داخل  
 دولتخانه گردید و در خلوت فرد مطالب رتن چند را بر آورده بدست  
 رکن الدوله داد و فرمود که این وثیقه مردم اعتمادی شاست رکن الدوله  
 بملاحظه آن از خواب غفلت بیدار گشته پروا نگری بنده و بست خود از حضور رتن  
 رتن چند و پسرش کاتخند را در قلعه مخمره بموسس ساخت و اعظم خان را  
 بعد هنگامه بسیار از شهر اخراج کرده اکثر سواران رتن چند را از انظار  
 انداخت و یکدیگر را و را به منصب ارجمند و مرتبه بلیت رسانید و اکثر  
 اهل خدمات را عزل و نصب نمود و با نزد هم هیچ الثانی از سال مذکور  
 ابراهیم بیک خان ابن فاضل بنگیان را به خطاب ضابطه جنگی  
 نواخته و سرکار و رنجل دکن و مالکندل و غیره درخواه جمعیت و در اجاره  
 او تفریض نموده به تعقیبات مذکور رحلت فرمود و منعی نماند که فاضل بنگیان  
 بصیغه جماعه داری و سرکار اتورالد بنگیان بهادر پدر و الا جاه نوکر بود و  
 سه زن و آن بسیار داشت بعضی نزد عامل سیکا گول و برخی پیش از این  
 او ذریه و حاکم گنگ بغر و اعتبار نوکر شده اوقات خود بسری بردند  
 از آن جمله ابراهیم بیک چندی نزد شوکت جنگ بهادر عامل سیکا گول و  
 راجه مند ری و چند می پیش ابراهیم خان کارزی که از جانب موسی بهوی  
 عامل آن نواح شده بود و بلا قه کیماء داری نوکر گردید بعد شکست بهادر  
 موصوف و رفتن ابراهیم خان بمصنور آصفیاه ثانی در صوبه برارزد  
 راجه سیکا گول نظریه سوابق مرگشت رفته نوکر گشت و چون در آن ایام  
 سبنا را سراج بسر کردگی فوج برادر کوچک خود که صاحب ملک و پادشاه بود

جمیع ملک او ذیہ را متصرف گشته و بزور و بازو سے ابراہیم بیک اکثر زمین و آبادی  
 او ذیہ را مغلوب ساخت بعد ازان ابراہیم بیک برادر بزرگش خود الله یار بیک  
 بقابلہ آنها در معمرہ اچا پور و برہم پور گذارشته پیش سیتا رام راجا آمد  
 و بعد مرور ایام بدیع الزمان خان بہادر از پنجگاہ حضور مایل را جندی و ایوان  
 شدہ پسر خود میر شہاب الدین خان را با فوج مشایستہ آن طرف دیوای  
 براہیند ری فرستاد سیتا رام تہرہ پیشہ با ستاع انجیر جلوریز لغزم مدافعت  
 در رسیدہ و بازار پکار گرم گشت ابراہیم بیک کہ ہمراہ راجہ مذکور بود تردد  
 نمایان بکار بردہ فوج مقابل را شکست داد و میر شہاب الدین خان و اکثر  
 ناموران در آن وار و کیر بکار آمدند پس ازان قرب ابراہیم بیک نزد راجہ  
 روز افزون شد و دیگر رفقاے راجہ حد بردہ در پے استیصال او  
 مشتند و با انواع ہتھیات مزاج راجہ بر سر قتل او آور و دنگی از دوستان  
 او کہ برادر ادہ آنقوم مطلع بود او را آگاہ نمود پس ابراہیم بیک مشی با  
 مدفعاے خود از انجا برآمدہ از بیراہہ خود را جبہ آباد رسانید و توسط  
 رکن الدولہ بسا در بلازمت حضور مستقر گردید و چون در آن اوان از جوہر  
 کار ووائی او بیکس واقف نبود چہند ان ترقی ننمود و مافی الضمیر مکتوب  
 نہ پیوست لیکن چون بندگان عالی رتبا دیب و تنبیہ سیتا رام مکنون خاطر بود  
 باستہ حامی خلیفہ یار خان قطب الدولہ را کہ از عہد شوکت جنگ بہادر  
 وحیدر جنگ در آن نواح صرف اوقات مینمود خلعت پہار پارچہ و سرچہ  
 ارسال نمودہ بہ گوشمالی او مامور فرمودہ ابراہیم بیک را بہ خطاب  
 پدرش فاضل بیک خان مخاطب ساختہ بہ تبلیغہ نام بردہ با تفاق قطب الدولہ  
 در خصمت انصاف ارزائی داشت ابراہیم بیک کہ تشنہ خون راجہ شدہ بود

کمربست بدفع اوست تا اینجا که مسکن و ما و اس آن راجه و جای مستحکم بود تا خاست  
 آتش دیهات اطراف را با خاک سیاه برابر ساخته به محاصره آن مکان پرداخت  
 سیار ام راج تا ب مقاومت در خود ندیده با هر دم تمام پیغام صلح نمود قطب  
 این را از قنوجات غیبی انکاشته باضافه چهار آنه صلح قرار داده فاضل بگمان  
 از محاصره باز دهنشته نزد خود طلب نمود و بعد چند س که غلبه نصار از روز افزون شد  
 قطب الدوله سر از اطاعت خنوج پیچیده و به سر در آن اثر نیز گزیده یک  
 یک روپیه سالیانه خود از کپنی مقرر گنا شده تمام آن مملکت را تقو بیض کلان  
 کرد و فاضل بیک خان را در سلک ملازمان سراج الدوله منسلک گردانید  
 فاضل بیک خان در رفاقت او به صیغه جمداری بود و هنگامیکه رکن الدوله بر  
 آشتی نصار ا به بندر چنیا من رفت سراج الدوله بعد انعقاد صلح فاضل بگمان  
 بدست او سپرد چنانچه پیش ازین گذشت و بمیان سفارش حد باب سر فرزند  
 او کرد و کار دانی و جلالت او را به عرض بیان آورد رکن الدوله قبول نموده  
 همراه خود به سفر نموده بنیاد آورده در موسم چهارم او را به خطاب ضابطه جنگ  
 سر فرزند ساخته و تعلقه کیم و غیره با و تقو بیض کرده مرخص نمود ضابطه جنگ به تجرین  
 و ترتیب سپاه پرداخته جمیع اماکن و قلاع تعلقه مذکور را در اندک فرصت بقبضه  
 اختیار خود آورد و ز سید اربدر اچلم سرکار کیم را که از عهد خلد مکان به منصب و  
 جاگیر و نوبت سر فرزند بود با ستفبار کوستان و محل پر از اشجار و غارستان  
 علم بنی می افراشت نمذ دل و مشکوب گردانیده تمام خزاین و اسباب بقر فو  
 آورد و قلع و یلب کنده را که در حوالی سرکار و رنجل بود از سر نو تعمیر کرده موسم  
 به غفر کرده ساحت و جمیع خزاین و اسباب خود را که بدست آورده بود در آن  
 و چون لشکر فیر و دی برای تنبیه بعضی زمیندار کشش به خوب کر گشته متوجه گردید و طلب

که در استقامت همچو سد سکندر می نیست و نابود گشت و در همین سال ارسلان بیگ  
 برادر رکن الدوله بقلعه ادرسی و فوج ادرسی ملکه که تکیه بر سنده غرت زو و تاراج  
 چهاردهم ذیحجه جلگه یو و نقش بند بخان که با جلگه یو موافقت داشت در قلعه محکم گز  
 محبوس و مفید گشتند و وجه مفید کرد و بدین جلگه یو آنکه چون ضابطه جنگ بعد  
 فتح نزل رایت بند و بست خود تا حد برابر از فراخت بگویند نامی از برهمنان  
 اینکندیل را کار پر از خود گردانید جهت تقویت رعایای و راجل که از زمینداران  
 آن نواح خوف جان و مال داشتند روانه ساخت و بعد درستی عمل نخواه مردم سپاه  
 بنام نامبرده نوشته تنخواه داران را نزد او میفرستاد اتفاقاً شخصی از تنخواه داران  
 با جگویندت مد او نیکت و نوبت بهشت و شت رسیده پنڈت مذکور بپیرست گردید  
 از نیمت بخشم آمده و کمر بر کمر می بسته باز مینداران اینجا ساخته قلعه ظفر که در ابا  
 اسباب و آلات حرب و خزانة بقرف در آورده و بارادر جلگه یو که از ضابطه جنگ  
 در دل تقارن سے داشت موافقت نمود و طریق بنی پیو و و جلگه یو که از اقامت مد  
 روز افزون ضابطه جنگ باتش حد می سوخت اینمخی را فوج عظیم دانسته ایما  
 استقام امر بنی و ترو با و نمود پنڈت مذکور قفل خزان ظفر کده شکسته میاگان  
 از سرکار را شروع بعرف نموده جمعیت شایسته برای حراست قلعه معرفت  
 زمیداران اطراف بهم رسانیده سعه جنگ گردید غفر الدوله با تاج ابن خبر ترد  
 با وصف اشتغال بهمزم زمیندار چنور به بیچاره ابا سیده به محاصره قلعه مذکور  
 پرداخت و در اندک مدت قلعه را به جبر و قهر تسخیر نموده باغی مذکور را که زمیندار  
 او را تنها گهشته که بخت رفته بودند دستگیر ساخت و دیسکهان و دیسپانده  
 و غیره مفید از اتفاق گردید و نیز امیر نمود و از اسرار اکثری را بقتل رسانید  
 بعضی را کوش و بنی بریده به جان امان بخشید و پنڈت مذکور را تا یکسال با نظار

محبت شکر و بذات سر چه تا متر حاقب ماخته به ابو اوزار مسل گردانید و از جمیع نیکو  
 و منفعت مان و کلکریان نفعه خود ستودیم گشته به راه بیدخل ساخت و بهر جای نایب متعل  
 گداشت و از کینیت عالی رکن اله و له و الکی و او رکن اله و له که از جمله یو نظر بطول  
 او اطمینان نداشت به وقوع این چنین تحریک و نیز پاس خاطر نظر از و له او را قبضه  
 به نکلنده متید نمود و بعد چندی به قلم ایگندل فرستاده و در پای و دیوار سے گرفته  
 متعود الاثر گردانید و بعد چندی رسوند و نیت رای به خطاب رای زبان نوشت  
 رای را به بیکری و پیشکاری خود اعتماد بخشید و بهر شهر صد سده هزار یک و بیست  
 و شش چهری جانومی بهر سر بر من حبس بول از پنجان در گذشت و نیز در لک  
 شادی کذب ای صابر اده مالیجا با صبیبه شجاع الکلب بسات جنگ تحف  
 سر چه تا متر که تفصیل آن موجب الطاب است به نفعه ظهور جلوه گر شد و غار  
 و اعیان دولت فراغور رتبه خلعت و جواهر و انعام بهره و افزایند و خستند  
 و در بست و دوم جهاد سے الاولی اعزاز شادی شده آخر جهادی الشانی  
 با تمام رسید و در همین سال مادهور او نیت پر دمان به مرض بواسیر که تعمیر از  
 بزبان هندی به بکندر رسکند در عین جوانی از پنجان فانی در گذشت به بجای  
 برادر کوچک او نراین روشت و کنایه او حبیبتا و دیوار و در بند قید به ستور که  
 عبدادهور او بود نگا داشت و هفتم ماه صفر سنه هزار و سیصد و هشتاد و هفت هجری اسک  
 با اتفاق قاضی بلده و محمد اشم خریل چو بداران حضور بر او نمایان که بتا نر با ستفهار  
 و هون و ورام و کیل نیت پر دمان از بت خانه برای شب گشت بر دشمن و انتشار  
 به هجوم تمام بر آورده احوادث به عمت نوکر ده بود و نه بگامه ار شده بتا نر استرگون  
 ساختند و کیل مذکور بکند خاطر شده خواست که از پنجان غاسسته به پونا برود و در  
 برای اطفا ی نار فساد و خاطر داشت و کیل قاضی بلده را تفسیر و محمد اشم

انراج نمود و بتاریخ بت و هشتم ماه مذکور خبر رحلت ارسلان جنگ مرحوم برادر رکن الدوله  
 به شخص رسید و بدولت بتقریب لغزیت به خانه رکن الدوله شریف فرما شدند  
 ذکر رفتن رکن الدوله بجانب ایلمچور و کشته شدن نراین را و  
 بتحریر یک رهنما به راد از عذر و معذوری که بعد از آن بود  
 داد از حد و ثقت فتنه و فساد چون بیان ظفر الدوله و اسمعیل خان  
 پتی ناظم ایلمچور بتا بر رشک بخشی عدالتی بهر سید و ظفر الدوله که اقتدارش  
 روز افزون بود رسیداران سرکش مطیع و متقاد او شده بودند و بنخواست  
 له اسمعیل خان پتی را نیز مایل بافتیاد خود گردانند و اسمعیل خان این معنی را بدتر  
 از مرگ دانست از عذر و فتنه و نشاء بهادری اقتدار او را در پانگ اعتبار نمی بینید  
 و بنا بر عزم و احتیاط حصار ایلمچور را از سنگ و آهک تعمیر کرد و ظفر الدوله این را حمل بر  
 اراده فساد نموده با انواع تمهیدات مخالفش ذبن نشین رکن الدوله سارکن الدوله  
 برای اصلاح ذات البین از حضور محض گشته بصوب ایلمچور روانه شد و بعد رسید  
 بایلمچور بر چند ظفر الدوله میخواست که در جنگ سبادت نماید اما رکن الدوله لطفه  
 مال اندیشی که سگته شدن یکی ازین دورکن فی الحقیقه سگته شدن یکی از دو جناح  
 دولت است تسابل و ابطال را کار می فرمود درین ضمن فلک شنبه باز نقش دیگر  
 بر صفحه روزگار کشید و خبر گشته شدن ناراین را او شنبه گرد بد تفصیل این احوال و  
 تبیین این مقال آنکه چون مامور او بپشت پردمان از یمنان گذشت ارکان دولت  
 او مثل ابلجی بپشت و مورد بپشت پیر نویس و هری بپشت آتیا و سکارام بابو  
 و مامور او آبا و ترک ماما و اند را در سینه با تفاق بهم ناراین را و برادر کوچک  
 مامور او را که بر سن سجد سادگی رسیده بود بر سینه میخواستی نشانند و برکت  
 که از عهده مامور او در قبه بود تقید شده نموده زمام شت کار را در قبه اختیار

خود را در آوردند از آنجا که رکناته را و خود ریس زاده و در وقت برادر خود بالاجی را  
 بارها به هم بند و ستان رفته و بانه گاه غالی صفت آرمی نموده بود سرگردی برادر  
 خود تسلط مردمانیکه همیشه محکوم فرمان او بودند ناگوار دیده در مکر تسلط خود رفت  
 اتفاقاً در آن اوان نواب وزیر عظام ملک غازی الدینان بهادر خلف  
 غازی الدینان مرحوم بتقریب تغزیت مادر او را برپونا داد و کردید ناراین را  
 بکفنه کار پر و از آن نظر پاس مرتبه وزارت او که سابق داشت جاگیر کلاویه  
 در نواح کاپی برامی او سفر نمود و خدمتیکه شایان رتبه او باشد بنابر  
 خرد و جوانی و نا تجربه کاری بقدم نرسانید نواب وزیر گرفته خاطر شده باینکه  
 سوختی که بار رکناته را و داشت از ناراین را و رخصت گرفته بلا قاتلش رفت  
 و ترغیب به برداشتن ناراین را و نمود و سخن او که مطابق ضمیر رکناته را و بود  
 در دلش جا کرد و از آنروز در صد و ساختن با سرداران صاحب فوج کردید  
 چنانچه با شمشیر شکر نامی رساله اینچهار پیاده و محمد یوسف کاروی رساله دار  
 چهار هزار پیاده و عربی جمعه دار و هزار عرب و قلابی بنوار که جمیعت چهار هزار سوار داشت  
 مانا بجای به تکریم که سردار و هزار سوار بود سازش کرده هر یک را به مواعید و لغیر  
 از آن خود ساخت و سخن دستگیر کردن ناراین را و در میان آورد و همه بدین امر  
 بکمال کشتند و در کمین فریفت و وقت شد تا اینکه روزی ناراین را و برای پیشتر  
 صتم در پارتنی رفت چون از آنجا مراجعت کرده به خانه آمد و مردم بهر ای رخصت  
 کرد و قاجو جوان با جمیعت نامی خود در پله او آمده و روزه را مسدود کردند  
 قلابی بنوار و محمد یوسف کاروی و جمعه از عرب اندرون خانه آمده ناراین را و  
 که در خواب غفلت بود کشیده بیرون آوردند و شمشیر شکر رکناته را و را از محراب  
 بر سینه پیشوائی نشانید در آنوقت بر چند رکناته را و گفت که ناراین را و را در

مغفول گشته اند اما مبر و احویات خود و قتل او دانسته سخن رکبنا ته را میشنیدند  
و بزخمهای شمشیر ناراین را و از پا در آورده و بر کبنا ته را و تنیت گفتند بعد  
از آن کار پر دازان ناراین را و کربا بر کبنا ته را و رجوع نمودند و این سانجه  
در سینه نرور و یکصد و هشتاد و هفت پجری روداد رکن الدوله با سماع اینخبر نظر کرد  
از خبث طعنت رکبنا ته را و اندیشناک بود مقدمه اسمعیل خان را ملتوی گذاشت  
عازم حضور شد رکبنا ته را و خود دشمن که هنوز در ریاست مستقل نه گشته بود از راه  
جبل و غرور به بند گانغالی و حیدر علیخان و محمد علیخان پیام چو ته و دیگر کالیف شانه  
نمود و تمجیل را کار فرموده بعد پانزده روز بقصد ملک گیری از پونا برآورد و جمیت خردا  
بهیم آورده اول به جانب حیدرآباد پاشنه کوب متوجه گردید کار پر دازان قدیم اگرچه  
بنظا هر تن بر قاتل دادند اما در باطن به فکر انداختن او جهت حفظ مال و جان خود  
افتادند و متولان احوال خود بتقاریب در طلحات فرستادند و چون رکبنا ته  
با بر کدام کج خلقی آغاز نهاده و عدهای آنها که صاحب تدبیر و خزان بودند شل سگبارام  
و بالاجی پندت و مورد پیرنویس بر یکی به بهانه از تارص و غیره از و خصمت گرفته  
در پونا مانده و شروع به کناشش نمودند رکبنا ته را و از راه جبل و غرور اعتنا  
بر احوال اینها نکرده و غافل از فکر ایشان شده بمقابله بند گانغالی شتافت بند گانغالی  
با سماع این خبر طیت و دویم شهر شعبان سنه مذکور از بلده حیدرآباد نهضت نمود  
تبار پنج بیست و چهارم آن ماه بموضع موکله چهارده کردهای بلده نزول اعلان فرمود  
و همان روز رکن الدوله بنوج فیروزی متحق گردید خود بدولت یکد و کرده استقبال  
غرافتی بخشید و تصفیه سفوف برین منطبل آمد هر اوسله بعد دو ثابت جنگ بهادر  
برادر ظفر الدوله و دیگر مبارزان ثابت قدم و چند اوسله به شست جنگ بهادر  
باخیله از حشم و جرنهار به شرف الدوله بهادر بسیار می از دلاوران برادر و برادر



برکن بود بسیار دیگر ارکان دولت تقریفات همچنین سرداران دیگر مش  
 مستقام ملک و خانخانان و حسن الدوله و مباراد و ورتیان لکر و کوپال سنگ  
 راجه قندار و راجه زیت سنگ و بالاجی کیسوح حکم جا بجا با سامان پیکار قرار گرفتند  
 و بندگان عالی در وسط قول بای استقامت افشرد و بت و ششم ماه مذکور سعید الدوله  
 که کشته و خواججه ابو احد خان دیوان عالیجا بهادر دستوری انصار یافتند  
 قاعد از مذکور با ضاع منصب و جایگزین سرافراز گشت و در از و ایضاً بیکات که از جند  
 بود و مذکور حضور رسیدند و چون از انجا طاعل مراد شده سیوم رضا المکار  
 در سواد قلع بید تزلزل سوکب اجل شد سپاهی افواج رکبنا ته را و ذخیم العا  
 نو دار گردید و بر کس که همراه رکاب بود محفوظ ماند و انجا که یکد و منزل عقب مانده بود  
 دست خوش نارا حیان گشته بعد از ان بظاهر قلع بید رسید و اعمال و افعال و  
 پیرو بگاه و مردم محل را اندرون قلعه مذکور گداشتند و روز و روز و قلع بید  
 بار و زدیگر فی الحبله زد و خورد و بمسل آمد و چندی از مردم جا بنین گشته شدند  
 و بعد از ان روز را بهر بهادر اکاجی سرگرد عین گرمی کار را از که از جایگزین خود داده بود  
 شرف ملازمت رسیده به عطاسه سپیج مرصع سرمایه افتخار انداخت و افواج مریدان  
 جوانب را تاخت و تاراج کردند و تبار کج فوز دهم ماه مذکور جوق جوق شده بر  
 ثابت جنگ هر اول لشکر فیروزی و بر یک سمت قلع حله او بورشها نمودند و جنگ  
 و بین الدوله قلع را تر و دماک نمایان بکار برده بد افتد آن متهوران از این پخته  
 و چون ساباجی بوسله با میاس کار پر و از ان قدیم که از رکبنا ته را و رخصت گرفته  
 بچو تارفته بودند شروع تاخت و تاراج ملک آن متهور نمود و به جهت بند و بت  
 آنطرف رفع پر خاش صلاح وقت و البته پیغام صلح داده و خواست تا ان  
 رکن الدوله جهت نجهیده و دو با این کرد رکن الدوله تاراج بیکت و سیوم مشهور کرد

حسب الکریم بنده گانعالی باسند ملک دو آرده لکروپیه که درخواست اوزیاده برین بود  
 پیش اورفت و بعد استحکام عهود و سواشیں کاغه مذکور باوداده و پنج پارچه طعنت  
 ویراس اسپ و یک بزخیر فیصل گرفته و ملاقات باسند گانعالی قرار داده حضور  
 مساوت نمود روز دوم آن به مکاسنه که بامین هر دو شکر تقریافته بود تشریف  
 فرما شد و ملاقات بعمل آورده حسب استدعای او بغرور کاشش که متصل  
 خانه پور بود غسل کرمت گسترده و یکپاس بکلمه و کلام انعام دو دار بسته شد بعد  
 طعام ضیافت حاضر آوردند بعد فریغ از تناول طعام رکبنا تته را وضع و حوا  
 و دورس اسپ و دوزخیر فیصل سوسند ملک دو آرده لکروپیه که مدارالامام  
 و رسانیده بود از نظر انو گدرا نیده و بعد از ان بنده گانعالی برخاست نمود  
 به شکر فیروزی عنان مراجعت معطوف ساخت و بنار پنج خلیت پنجم بسیر قلعه بید  
 متوجه شد و بمجمعه اجناس و تحایف که قلعه از مذکور نذر گدرا نیده اسپ تحایف شد و  
 و باقی درجه پذیرائی یافت و مردم محل با تمام بهیر و بنجاه حسب الکرم از قلعه برآ  
 داخل موکب منصوب گشتند و رکن الدوله به عنایت سرپرست مرصع با گلین الماس  
 با اویزه کوس و مروارید دوله مروارید کلان ابدار از پیشگاه حضور سزاد  
 یافت و بعد انفق و مصالحه رکبنا تته را از فردگاه خود کوچ نموده و ترک امام  
 بر سرسب حاجی که سر مشورس برداشته بود فرستاده بجانب رایجور رای گشت  
 و در آنجا گشت بانواب امیرالامرا شجاع الکمل بساط پر فاش گشوده و آخر  
 بمصالحات در نور دیده بصوب حیدر علی خان روانه شد حیدر علی خان بمصالحات  
 چند لک روپیه برای خراج رکبنا تته را و فرستاده درخواست ملک سر و قلعه  
 دمار و دروغه بطریق اجاره که سال بسال سی و دو لک روپیه واصل سازد  
 نمود رکبنا تته را و بشهره انکه اگر کار پردازان پونا سر مشورس برداشته

استقامت نمایند کمک نکنند سبک مطلوب به سپهر خود نوشته ارسال داشته عازم  
ملک والا باه پشت حیدر علی خان بذریعہ سبک رکنات به راو پسر خود بنیو سلطان را با  
پانزده هزار سوار در آن ملک فرستاده تمام آن مملکت را بتصرف خود درآورد  
بالمجد چون رکنات به راو از خانه پور کوچ کرد روز دهم آن شکر فیروزی نیز  
از قلعه بید به صوب کلمه که نصبت نمود و وزیر دست خان دادو غه فرستاد  
و دادو جنگ بهادر بر اے آوردن مردم محل بترخنده مینا روانه شد پانزدهم  
شوال صبح مردم محل که از حیدر آباد برآمده بودند در نواح بنیاد بحضور رسیدند و یک  
ماه مذکور بر اے گرفتن خلعت و فرمان که از حضور شاه عالم پادشاه غرا سال یافته بود  
استقبال نمود و در بین ایام محال اکیلی بجا گیر رستم راو پانزده مرحمت کرد و چون  
برادرش بسوت راو او را عمل نداد حجت کوشمال او او را سیدی می غبرقان  
و بعد از آن ثابت جنگ یقین شدند بسوت راو و بچرخ و الحاح گرانید اکیلی را بنیم  
رستم راو نمود و از آنجا نصبت نموده بتاریخ بت و ششم ماه مذکور سواد گلبرگ شیرین  
را سغرب خیام فرمود و بعد استمداد بشرف زیارت حضرت خواجہ بندہ نواز قدس سر  
سیر قلعه گلبرگ بتاریخ سہم ذی القعد عثمان غنیت بصوب کالا چو تره معطف  
گشت ہم ماه مذکور که کار پرداز سوداچی بهوسند از اقامی خود جدا شده برای مقصیل  
نزد از محلات و پرکانات سر راه میرفت و در کمین بوده دست اندازی بعقب  
ماندگان شکر فیروزی میکرد تا گاه پیش آنگان ظفر قرین که هر اول شکر فیروزی  
بودند بر سر آن مخدول که از سر راه ایشان به فاصله دوسه کوه فرو داد  
رسیدند و دلاوران اسلام بیک حمله او را از نصبت داده تمام لشکر او را قارت  
کردند و غنیمت به شکران معاف شد و درین ایام دادو جنگ بهادر به قلعه اری  
گلبرگ و فوج اری پنجمه از تخیل شست جنگ غارت یافت و شست جنگ افسر و دلا

بخت گرفته چسبده اباد رفت و عهده چندانوی به داور جنگ مقرر است و چون لشکر فرود  
 متصل قلعه انگیر انظراف دریای بهیر رسید و طای زمیداران انظراف دریای گشتند  
 از قلعه شولا پور و کرکه و غیره باستان بوسی فایز کردید و زمیداران انظراف بشکر  
 گذرانیدند و کس که سیر پید کو شمالی یافت و چون امیرالامرا شجاع الملک با جنگی  
 از قلعه رای پور برآمد براسه احوال شرف ملازمت پیش قدمی نمود و بقا صلح شکر و  
 از لشکر فیروزی و روم مسعود نمود و روز دهم آن جهت خارج داشت و دجلوی  
 برادر عزیز القدر رکن الدوله را روانه فرمود و بتاریخ خلعت و دهم خود بدولت  
 استقبال برادر بکمال جاه و جلال انظراف دریا تشریف فرما شد و ساعتی هر دو برادر  
 در یک خیمه جلوس فرمودند و بعد از آن شجاع الملک را همراه خود بر عمارتی فیصل خاصه  
 بسرو و بهمت داخل خیمه خاص شدند و بعد چند ساعت امیرالامرا بکسر خود که انظراف  
 دریا محاذی چند اولی لشکر فیروزی بود و خدمت انظراف یافت و شب بخت و خیم  
 امیرالامرا را با مخصوصان بخیانت طلبیده و بوطاعت خلعت و جواهر گران بها  
 و مخمساخته نصف شب رخصت مساودت ارزانی داشت و روز دهم آن خود بدولت  
 بتقریب خیانت با جمیع اعیان و منصفه ازان به منزل امیرالامرا اعلی ماطقت گستر  
 و تا نصف شب به جلوس سمیت مانوس آن منزل را ازین و زینت بخشید و خلعت  
 و جواهر و یک راس اسپ و یک زنجیر فیصل قبول نموده به لشکر خود مساودت فرمود  
 ششم فوجی انچه امیرالامرا بحضور آمده رخصت شد و خلعت و جواهر و یک راس اسپ  
 و یک زنجیر فیصل با و مرمت گردید و همراهم را فراخور حال خلعت با عنایت شد و  
 امته اوفان مستعد جنگ با عسل و اضافت چهار هزار و دویست سوار و علم و نفره  
 و پاکلی چهار دار و خطاب مکرّم الدوله بها و رسد فرازی یافت و بنهم ماه مذکور از کجا  
 بنفست لشکر فیروزی شد و ازین دو منزل اکثر قلعه ازان و زمین ازان که باستان بود

رسیده و در کاب سادات حاضر بودند و شخص گشتند ذکر موافقت نمودن و از آنرا  
پونا مانند گان حضرت برای تنبیه رکبنا ته را و وحیم التیا  
او آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست چون رکبنا ته را و به گشت  
بنده گان عالی مطن گشت کار پر و از آن پونا اندیشناک گردیده و فرصت وقت اردشاه  
ساجی بهوسله را معرفت ترک ناما که به خیمه از و ساخته بودند از آن خور ساختند و  
به یکین خان و راجه رام پنڈت را به حجابت مودع الیض به حضور فرستاده و در باب تنبیه  
در رفع من و رکبنا ته را و با سه صواب رکن الدوله استاده نمودند و به خیمه ماه و قیام  
سند هزار و یکصد و هشتاد و هفت بجای با عانت آن سندن رایت غریبت با حق  
آمد و هر روز کوچ میشد تا اینکه به ندیم ماه مذکور که موضح میر که نزدل سوکب اجسال  
ترک ناما پسر چهار را در است و غیره از کان پونا با سا جی بهوسله به بیت مجبوری  
از نواح نامدیر رسیده و با عکس پنج کرده فرو آمدند و شام آن رکن الدوله حکم  
مصور بر اس در یافت حقیقت حال و استحکال اساس موافقت پیش اندازد  
سر و داران انظر تا وسط راه با استقبال شتافتند و با بخا خیمه زده مجلس کشش  
ترتیب دادند و بعد از تقضای مجلس سر و داران طرفین به عکس نمود و امر اجست نمودند بعد  
از آن حکم عالی شرف صدور یافت که از مردم لشکر و بنگاه هر که تاب و توانای  
شدت سفر داشته باشد به حیدر آباد رود و بعضی از توابع محل با تو شانه سرکار  
به حیدر آباد روانه گشتند و بنیت و یکم ترک را و و غیره که ما زام ملازمت حضور شده  
رکن الدوله و صمصام الدوله سبب الحکم با استقبال شتافتند و بعد از شرف ملازمت  
و ترتیب مجلس کشش شنبه رکبنا ته را و تقریر یافت و هر یک از سر و داران  
ارطاف گشته به خیمه خود سعادت نمود و بنیت و سوم ماه مذکور باز گشتند  
پونا به صوب رکبنا ته را و تقیم ساخته و به خلعت و جواهر

در سند

مرض گشتند و میت و چهارم ظفرالدوله از تعلقه خود به شکر فیروزی رسیده بکاز  
 حضور فایض گردید و میت و هفتم به منزل شور سال که سکانیت سبزه از تعلقه مرطبه  
 کنار دریای سیمرامری پدیدت بهر کعبه با خزانه فراوان که سکهها را میندت کار بردن  
 کوکبا بای جهت این مهم فرستاده بود به شکر ترک ما رسید و درین اوقات حاجت  
 به محاللات تعلقه برادر خود راهی گردید و میت و هشتم آن ماه که روز کسوف بود  
 زمار داران در آن روز زیر شنش اصنام واجب می دانند اتفاق تمام شد و بجهت  
 کجوبه های طوالتنالی بر سر رکبنا تبه را و یغار نمودند رکبنا تبه را و که بر کنار در  
 شنا بود با ستاع این خبر بای استقامتش لغزیه و او را در دست او با گردن او  
 فراوانگی او پیش از پیش تعاقب پیشینها میت ساختند از بخت و جمعیت رکبنا تبه  
 تفرقه راه یافت و بمرو را مسمد داران ترک رفاقت او نمود و به شکر ترک ما پیوسته  
 ترک و بکاز دوازده کرده و سا با جی بفاصله پنج شش کرده بکک او بطریق  
 بر اول پیشتر فرود می آمدند تا اینکه تبارج دوازدهم محرم سنه هزار یکصد و شش  
 و هشت هجری منبیا ن به ترک ما با خبر رسانیدند که رکبنا تبه را و جهت پرستش  
 با جمعیت قلیل در فلان موضع فرود آمده است ترک ما که نشسته تهوری در راه  
 انفعی را منتقم انگاشته پی اندیشه با اعانت فوج فیروزی وقوع اعانت بعضی  
 و ما سرداران لشکر رکبنا تبه را و که با او بکفیه ساخته بودند بغیل را کار فرموده بر سرش تاخته  
 و جوار رکبنا تبه را و فوراً سوار گشته بهر افق او پرداخت ترک ما که نزد و فرود که نه یاد  
 ششم فرود پانزده کشته و مجروح نمردیدند و سه زخم کاری برداشته با سیری رکبنا  
 بایه زنجیر سه روز از نیجان رفت و مردم فوج او متفرق شده بفرودگاه او که از  
 استه او غار رفته بود رسیدند و رکبنا تبه را و بتعاقب آنها با ندیشه فوج فیروزی پیوسته  
 و پاکی چهار دار و که خبر این سانحه به شکر فیروزی رسید صباح آن جهت تقویت آرا  
 بنفست لشکر فیروزی

فرایان دباخته کوچ دو آذوقه کروی بی سمت منزل انباشد و بری پندت بنهر کسبه  
 مستقواب رکن الدوله بجای ترک مامان کردگی فوج مقرر گردید و در خلال  
 این حال سانحه دیگر تردد و انزاع بعضی وقوع آمد و تفصیلش آنکه نواب و ولفقار الدوله  
 مهابت جنگ بهادر خلف الصدق نواب امیر الامرا بجا و از قتل او و بی وفای آنکه عازم  
 منصوب شده بود رکنا تهر را اطلاع یافته بقصد روان شد و در موصوف باشتن آمد  
 و در آنجا راه در یک کدو می تحسن گردید رکنا تهر را و در آنجا رسیده که سی را مکرر و  
 گرفت مهابت جنگ در گرداب تیر افتاده بینا بر یکی سامان جنگ و قتل فوج  
 موافقت را صلاح وقت دهنده از آن کدو سی بر آمد رکنا تهر را و با عازر و احترام  
 شش آمده و بر فیل سواری خود نشانیده بفرو دگاه خود آورد و با سماع این خبر  
 به گان حضرت سرداران مرتبه را طلب دهنده مجلس نگاشتش ترتیب در اخلاک  
 اے عالی و راه جمیع اعیان بر آن قرار یافت که در تعاقب و تسبیح آن بد مال  
 یقه از وقایع فرو گذاشت نباید کرد و عقوبت و پاشند کوب باید رفت بعد رسیدن بقعه  
 یتده اسباب زاید و بهیر و بنگاه را در آن قتل گشته تعاقب او بکوچهای طوکان  
 دزد و بیت و بنعم شهر مذکور به حوالی قلع احمد گمر رسیدند و درین اثنا جوانی را و پرچمی  
 دق جوق از فوج رکنا تهر را و که از و جدا گشته بودند به لشکر بری پندت پیوستند  
 مابته را و به جانب اوزنگ آیا و رفت و بروالوج مقام کرده از ناظم اوزنگ کمک  
 و درخواست کردند غیر کمک بهادر که ناظم انجا بود به حفاظت و حراست شهر پرداخت  
 بهور شکر فیر و زمی از دریا به گنگ رکنا تهر را و هر اسان گشته و صلاح در توقف  
 از انجا کوچ نموده و تمام رفعاے مهابت جنگ را در محض ساخته بمنزل چکان پادشاه  
 آمد و روز دیگر از انجا کوچ کرده از بی راهه بیرون پور شافت و بعد از آن  
 رکنا تهر را و تباریخ سیوم شهر صف سیدان کالاجونزه که بیرون از

سفر بخیام فلک احتشام گردید درین ایام انکه از مردم بجایه و غیره که از کوفت  
 سفر بمانده شده بودند و نیز بعضی مردم محصل و شهر اقامت و رزید بعد از آن لشکر  
 فیروزی بجوای پهلوی رسید مقارن اینحال منبیهان بعضی رسانیدند که اُمیه بایان  
 را پسند متولد شده بسوای او و او سووم گردید باستماع این نوید فرمود تا شاید  
 نهیت نوحتند سرداران پونا شکو بر افیال بار کرده بانوبت و تقارن به حضور آورد  
 و کافه انام را از خواص و عوام از ان شکر شیرین کام ساختند و با ستمر ضای خصوص  
 سندیاست پونا را آن سولودزیب و زینت داده و قوی دل گشته با اتفاق هم  
 و اعانت حضور به سمت برمانپور به تقاب رکنها تهر او به توجه شدند و تبارک  
 پانزدهم شهر مذکور لشکر فیروزی از کتل فردا پور مرور نموده پائین کتل فرود آمد  
 و قریب بیت نزار سوار از فوج رکنها تهر او بقول و قرار پری بنیت پترکیه  
 از وجدا شده متصل موضع پانک دیوی چهارده کردی برمانپور در اثنا  
 سواری مبارک ادب مجرایا آورده بشکر سهری بنیت پترکیه پوست و مودا  
 بهوسد که باندیشه مخالفت برادر خود ساجی رفیق رکنها تهر او شده بود ترک  
 و فاشش نموده بلکه خود چاندراهی گشت رکنها تهر او با محمد یوسف کاروی  
 و شمشیر نیک نزاری به جمعیت قلیل از برمانپور بصوب هندوستان فرار نمود  
 و بیت و سیوم ماه مذکور انطرف دریا به تفتی برابو باغ دائره لشکر فیروزی  
 و بعد انعقاد مجلس کنکاش فوج سهری بنیت بر سر گردگی بونت را و اتفاق  
 خضر الدوله به نبال رکنها تهر او و فوج ساجی بسر گردگی دیوان او بهوانی  
 بوقیاق بود ساجی متعین شده مقامات چند در سواد برمانپور تقریر یافت و بعد  
 وزیر منبیهان بعضی رسانیدند که رکنها تهر او آنسو دریا می نر باشد از  
 وزی رسیدند به ستم و ادمنوده در پناه ایشان براند و اقامت و رزید است

پونا را



و موت راو که بمقامش رفته بود انطرف حدیاسه نرسیده اند و آمده است و نظر الدود  
 بجز نموده آن طرف در پاشده است و دهم ربيع الاول محرم سن ۱۰۸۰ رسید  
 که بهوانی کا نو فریشگر سوداچی رسیده است و فاصله قلیل مانده و در همین ایام  
 خبر حالت اثر انتقال عمده بگیصا حبه قدسیه زمان بر وضعه رضوان بعرض اشرف  
 رسید و خاطر اقدس اندوگین گردید تا رنج رحلت آنقدس به بعضی مورخان این معجزه  
 یافته اند هر چه عمده بیکم پیام جنت یافت و در همین سفر شکر دریایانی باشد  
 بایاچی دست خوش تاراجیان گشت و سماء مذکور که گنجینه در پناه سری پند  
 رفت تفصیل این احوال انچه چون جانوجی بهوسه ره نورد وادی عدم گشت  
 میان سوداچی و ساباچی عیار منازعت برخاست دریایانی زن جانوجی به  
 با سوداچی متفق شده در پناه رکنا تبه راو که نارین را ورا کشته برسند  
 تکرانی نشسته بود رفت و ساباچی هنگام سفر برابر کن الدوله عقد موافقت  
 بست پس انکه رکنا تبه را و مصالحت بانبندگا حضرت نموده از حوالی تلوه بیدر  
 با فاست ترک را و غیره و داران را براسه تنبیه ساباچی که با شماره  
 زار داران پونا در ملک رکنا تبه را و هنگامه ادا شده بود فرستاد ترک  
 و غیره با سائبه متفق شده و دست اوبانندگا حضرت نموده مجادله بار رکنا تبه را  
 پیشنها و خاطر خود ساختند و دریایانی که از رکنا تبه را و دستوری یافته  
 به نفعه خود میرفت ترک را و واسطه تصفیه او با ساباچی شده دریایانی را  
 نیز درین مهم همراه گرفت و هنگامیکه سوداچی ملک خود را بی شد دریایانی به  
 جهان هنگامه سپاه براسه خواه عازم تعلقات خویش گشت ساباچی باندیشه  
 انکه سبب ابار و دیگر با سوداچی متفق شده هنگامه آرا کرد و بمافعت پیش آمد  
 انجام کار که دریایانی از مافعت او متنع گشته بیت و یکم ربيع الاول مستند

روانگی گردید سا با جی کبک فوج فیروزی و فوج مرثیه بر سرش تاخته لشکرا و  
دست خوش تارا جیان کردانید و فوج او متفرق شد و بسیارے مقتول  
و مجروح گردیدند و دریا با جی اسعد و دی چند راه فرار پیش گرفته نزد  
هری پندت رفته مستامن گردید هر پندت بتسلی او پرداخته و در اعلان  
برای سعادتمند و جان فرستاده و باب استمداد اسباب و اجناس او و بر  
عرض نمود پذیرا گشته حکم والا به پید کردن اسباب او و غیره میداد و یافت بعد  
بسیار بعضی شتران و گاو و آن باری و دار که تابستان گرفته بود پیدا  
نموده نزد او فرستادند چون موسم بر خال نزدیک رسید، بودند بندگانش  
برای چها و بی بخت بنیاد عطف عنان غریب نمود و هر پندت بهر کینه  
سیرج مرصع و سا با جی را سیرج و حقیقه مرصع مرحمت نمود و پانده این  
رخصت عطا فرموده و تعاقب رکنها تهر او را مورساخت و روز دیگر خود را  
به غیره و در آن مذکور غل گریست گسترده آنها دو کشتی جواهر و چند عدد  
خویشه نموده پوشاک و فیضان و اسباب از نظر او رگزارانیدند بعد از آن را ایما  
نمایات بصوب نخبه بنیاد با تهر و درآمد و در اثنا سه راه کشن را و بلال را  
سیرج و حقیقه مرصع و مال سه مردارید از پیشگاه حضور مرحمت شده به جانب  
پوتان نزد کوپا با جی و سکها رام پندت جهت درستی مقدمات رخصت انفراد  
از زانی گشت و چون به حوالی جعفر آباد نزد ول موکب اجلال شد شرف الدوله  
و داد جنگ بهادر دستوری یافته عازم تعلقات خود شدند و در منزل جعفر  
بنام کوچ باران شدت بارید آن چنانکه آله قصیده مذکور طغیان نموده مانع عبور  
شکر گردید و بنگاه و اکثر شکران که در رکاب سعادت بودند پیش از طغیانی نا  
عبور بودند و آنها که عقب ماندند با نظرف ناله پندار خرابی شب بسر برده و روز دیگر

عبور کرد و در غرض بعد از مراجع ششم ریح اشانی بار دیگر به نجفیه بنیاد را به نزول موکب و کمال  
 رونق تازه پذیرفت سقران رگناته را که با کارپرداران پونا ساخته بودند مزاج رگناته را  
 بر سران آوردند که مهابت جنگ را در خص منساید چنانچه مهابت جنگ اند دست او شخصی  
 اینجه بیت و ششم ماه مذکور بلازمست حضور سرانیه بخت و مهابات اندوخت و ایمان  
 دولت خود را تنگیت گذرانیدند و ناسه روز شادیدانه تنگیت توخته شد و بعد چندی  
 شبان برض رسانیدند که محمد یوسف کندن برگشته بخت بدست لشکران پونا  
 گرفتار گشته پارس رسیده و سا با جی که براسه مقابله بود با جی رفته بود نیز تنگ  
 اثر پا و آمدن بارین حشمت جنگ برادر رکن الدوله براسه ضبط نمودن ملکش از حضور  
 مکرر گشته در خص شد و نیز خبر رسید که رگناته را و باست تنهار و کمر و سنده سینه سینه  
 جدال و قتال شده است پس بنده گانغالی خلعت و جواهر بشیر الملک بهادر از نظم خجسته بنیاد  
 کمر مت نمود و به دست شهرامور ساخته بعزیت تنبیه رگناته را و از خجسته کینا  
 نهضت نمود و مانا پرنویس و غیره کارپرداران پونا را به خلعت و جواهر مهابی  
 به تنبیه رگناته را و مامور فرمود کارپرداران مذکور به حسن تدبیر میان رگناته را و  
 پولکرو سنده به جدائی انداختند چنانچه رگناته را و از موکرو سنده سینه سینه سینه  
 در پناه کلاه پوشان اگر زیر به بند صورت رفت و ایمیم بطول انجامید و تفصیل این  
 بعد ازین زبان قلم داده خواهد شد و بعد فرار رگناته را و به سمت سرت با ستر  
 رکن الدوله ریات نصرت ایات برای تنبیه بود با جی که سر به شورش بر داشت  
 با تترار آمد بعد دعوی سب و حدایچو متحصّل قلع آتیه نزول احوال شد ظفر الدوله حکم  
 به محاصره آتیه قلع بود و درخت قلعگیان ستمان گشته بعد سه روز قلع را تسلیم او یللی  
 دولت نمودند و درین آوان سا که عریب رود او تفصیلش آنکه رکن الدوله بعد  
 فتح قلع را نیز ظفر الدوله را براسه درستی جواب و سوال مصالحت به جانب مور با جی

درستاد چنانچه شاه به فاصه دو روز و ده گری به انصوب رفته فرود آمد پس از آن  
تاریخ ششم شهر صفر سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری لشکر فیروزی از اتمام  
نهیست فرمود و شرف الدوله برادر رکن الدوله براسه آوردن گنج از لشکر جدا شد  
به سینه رفت و بعد رونق افزایش به منزل معین رکن الدوله به حضور اده شروع  
بمرض بعضی مقامات نمود که فیضونام کار ذی لازم سه کار از زمره کار زبان رساله  
ابراهیم خان رساله دار احشام زخم کنار جگر خوار به جانب بسیار رکن الدوله رسانید  
که فواره خون از آن روان گردید مقربان حضرت به ضرب شمشیر انکار ذی را مجروح  
ساخته تقبل رسانیدند و پیش از قتل نامبرده هر چند از او پرسیدند که اقدام برین  
امر چه کردی و بگفته که گری هیچ نگفت و مزاج اقدس ازین سانکه قرین  
حال گردید و جراحان براسه معالجه تعیین شدند تا کیساعت رکن الدوله با استقلال  
به کمال ادب در حضور نشسته کلمات خیر خواهی و سفارش و ابستان خود بمرض  
رسانید چون کارش قریب به اتمام رسید در پاکی کتاو پنبه پرده پوش خوابانید  
به خیمه اش روان فرموده به بند و بست دوختند و رکن الدوله پیش رسید  
به خیمه خود بان بخت تسلیم نمود روز دوم آن که روز جمعه بود موضع نیروور تکیه درویشی زمین  
سپرده بعد چند ساعه نش او را از آنجا بر آورده به امن کوه شریف شهر کوه مولای علی تکیه  
شش گری حیدر اباد است آورده م فون ساختند و پس از یکروز از فوت  
او بنده گانغالی به خیمه شرف الدوله برادر رکن الدوله تشریف فرما شده به کلمات  
مراحم و تسلی و راحت دلش را مندمل ساخت و جمیع رفعا و دبستان رکن الدوله  
را به عزت و ابر و کعبه داشت و جاگیر شرف الدوله و غیره را بحال گذاشت و چون غلام  
سید خان به ارکله حضور گردید با شرف الدوله که سید و محسن او اینچنانکه در عهد  
رکن الدوله به خلاف مرضی برادر خویش او را در نیا خود جا داده رعایت نموده بود

انجیکه معاصروم کلان است از غمت راست گویان لطیفه سنج و تیکه او از پیشگاه حضور  
 به خطاب مشیر الملک مخاطب گشت گفتند که غلام سید خان حق با خطاب است چرا  
 که از شمر و قدیم پیشتر است **فصل دوم در بیان وقایعیکه**  
**بعد گشته شدن رکن الدوله تا ورود مشوکتب منصوریکه را باد**  
**پس از تران قلع و نزل از دست احتشام جنگ خلف**  
**ظفر الدوله روداد آورده اند که تاریخ چهارم ربیع الاول سنه هزار و یکصد و**  
**پنجاه و نه بمحرم ماه دوازدهم به سده و یکهویجی به سده با کارپردازان خود باستقبال**  
**ظفر الدوله عاندم ملازمت حضور شده شرف الدوله و وقار الدوله حسب احکام حضور متقارن**  
**شافتند سر و دار این مذکور بعد از شرف ملازمت ابطای خلعت و جواهر و شمشیر و**  
**ایک رنجور فیل و کارپردازان او به عنایت سریع مرصع غراختصاص یافته مخص**  
**شتمند و عتق نامه مذکور خود بدولت بست و مستمر بر آنه باز دیدند بنیبه سر و دمان مذکور**  
**رواقی افزاشده و انهاد و کشتی جواهر و چهار کشتی پوشاک و اسب و فیل از**  
**نظر انور گذرانیدند و روز دهم آن نیابت سو بداری ایلمچور بنام صاحبزاده**  
**عالیجاه تقریافت و اسمعیل خان پنی که پیش از گشته شدن رکن الدوله بحکم حضور**  
**باراده استمان بومی از ایلمچور برآمده نزدیک لشکر فیروزی باغاصد یک ونیم کرده**  
**فرموداده بود پاسس خاطر ضابط جنگ که مدافعت از گشته شدن رکن الدوله**  
**فی الجمله توهم شده بود و جمعیت شایسته همراه و مددات با اسمعیل خان فیهصل ملات**  
**سوداچی باو تعلق داشت بهرام جنگ و فتحمند خان و غیره مستد ان را فرستاد**  
**بنیام داد که سو بداری ایلمچور بنام صاحبزاده عالیجاه مقرر شده و فقط با او بود**  
**به عنوان جاگیر براسه شات تقریافته لازم که ایلمچور را خالی کرده یا ولیا دولت**  
**تقریض نمایند و ملازمت توسط ناما بعد جنگ اسلح و شمر فواید است افغان**

اجل گرفته از اطاعت او رخدادندی پسر پسرید و ضابطه جنگ از سرتانی او بغیر آمده  
 به حضور عرض نمود که تنبیه آن جنالت کیش مغرور بر ذمت است و الا لازم عرض  
 به عرض پذیرای رسید چنانچه دهم ماه مذکور ضابطه جنگ را حکم تباریب او شد و  
 دیگر سرداران در ساله داران را حکم شد که مثل مثل سوت یار و مستند پیکار باشند  
 ضابطه جنگ که نشسته خون او بود به مجرد این حکم با ساز و سامان بسیار و توپخانه  
 بفرم پیکار جانب او شتافت بند کافعالی بر اسب پشت گرمی ضابطه جنگ قیل عمار  
 خاصه طلبه شده مستعد شستند و اسمعیل خان که با جمیعت قلیل از ایلیچور آمده  
 در آنوقت روانه رفتن از مقابل ضابطه جنگ و با ایلیچور معاودت نمودن بنا بر  
 نشسته تهوری عار دهنده سوار اسب شده شمشیر در دست گرفته با سعد و وی چند  
 بر لشکر ضابطه جنگ پر و اسب جان خود نموده پروانه وار و دید و از زنجیره توپخانه  
 در گذشته نزدیک بود ج ضابطه جنگ رسید در آنوقت عجب تر نزل در لشکر  
 ضابطه جنگ افتاد و بزخم تیر و تفنگ و سیان بطاقت شد تا اینکه مرکز دارا و  
 در میان گرفته سرش از تن جدا ساخته به حضور فرستادند ضابطه جنگ ندان  
 این فتح بحضور گذرانید و بعد ازین بند کافعالی تباریچ دوازدهم ماه مذکور در سوا  
 ایلیچور پر تو نزل گشتند و زیارت شاه رحمان قدس سره بقدیم رسانید  
 و نظار الدوله را به عنایت یکقه بقدیم شمشیر با علی پاد و منصب بوقت عزیزی خجزار سوا  
 و خطاب به از ملک پاد و سر فرار فرمودند و نظار الدوله بر اسب تالیف خاطر  
 اسمعیل خان ملاقات خان و ببلول خان حسن سعی بقدیم رسانید چنانچه در  
 ان هر دو را به حضور طلبه شده به عظامی سهریچ مرصع و جایگزین منصب فخر  
 و نوز دهم ماه بهرام جنگ را به نیابت عایجه به درجاست ایلیچور و مستعد نگری  
 محالات برار و سهریچم خان را بدیوانی صاخرامه عایجه با عهده اتالیقی سر

ساختند و درین ایام بمرض رسید که هریرام بهر کینه رکناات را و را بعد جنگ سبب نبرد  
 داد و نیز خبر رحلت میر ملک حیدر یا خان سر و مرض حضور گردید و بعد از این بود حاجی بهو  
 را سپریج مرصع بدست مبارک خود بسته و بهر ارم جنگ را که جیت حراست ایچو  
 تین شده بود پانزدان رخصت و سپریج مرصع و جیت و صلواتان و بیلو لیان را و در  
 سپریج مرصع و پانزدان رخصت مرحمت نموده عنان غریت بهبوب نخبسته بنیاد  
 نمودند و بویله در اصل تبارنج دوازدهم حاوی الاولی رونق افزای بلده نه گشته در  
 نیم نختان مرحوم نزول ابدال فرموده و وظیفه الدوا که یکمنزل عقب لشکری غیر در می می  
 شیر داخل بلده شده در کوثر و در حویلی شاهنواز خان مرحوم منور آمده و در ایام  
 چهارونی موافق معمول ستم بر رفته منوره جیت زیارت بزرگان انجا و خلده مکان  
 سفیرت آیه و نواب شهید شریف فرما شده و در کاغذ واره غل توجه گسترده بکاغذ  
 ساران نکر عالی شرف نفاذ یافت که کاغذ که طویش یکدرد و دو کره و عرض پانزده  
 و نهایت خوش قلم و مهر دار و کچو کاغذ زیر باد باشد ایازند و از اسوسوم به نظام علیا  
 کنند و از جیب خاص سبت اشرفی بانها انعام شد و بعد از آن بسیر دولت آباد متوجه  
 زیارت ساکنی سلطان که مرقه شش و ربلا احصا است به عمل آوردند و شاتردم  
 جهادی الشانی محمد امجد خان را که از اقریاس قریب تیغ جنگ بهادر میشو و بر سار دار  
 عزتیار بخشید و در غره رفعتان المبارک از نوادرات فرنگ مثال گهر یال و جنگه و  
 صندوق را که کماله بد و لکست و به مرید نمودند و اذن مام داده بنام شامی آن وضع و  
 را بنوختند و مسرور ساختند و در همین ایام بمرض رسید که راجه دیو چند دیوانه شجاع  
 متغیر قلع بهارای با فوج حیدر بلیمان مصاف از آشته و جراحت بای کابری برداشته  
 امیر کشته فوت شده و لشکرش بغارت آمد و کاغذ گشته است محالات سبت و پنج لک  
 از پانزده پور و در پانزده پور و جانله و موکی مین سه سکنه دولت آباد که جیت حکایت و تشریف

رکبنا ته را و قرار یافته بود سکه بارام و غیره کار پردازان سوای مادر و نیت پردا  
 که فرستاده بودند از نظر او نگذشت ذکر و قیامیکه بعد رفتن رکبنا ته او  
 در پناه سه داران انگریز معروض و قیام آمد چون رکبنا ته را در  
 پناه سه داران انگریز رفت اهل یوما از تقاب او غمان یافتند و رحید علیخان  
 بدست او نیز نوشته رکبنا ته را و ملک سر او قلعه دمار و دار و غیره را استغرف شد  
 از راه ترمه پیشکش موافق قرار داد و منی فرستاد نوشتند که رکبنا ته را و که رسید  
 پیشواخی نگن نشده بود نوشته او اعتبار ندارد و ملک سر او غیره باید نگذشت و دست  
 ستم ارسال پیشکش باید نمود و متعاقب آن هر پندت را بر سرش فرستادند چنانچه  
 مشایر الیه به ان سمت رفته به حیدر علیخان آویخت درین ایام میان مور و پنه نویس  
 بالاجی پندت بخار نمالفت برخواست هر یک ازین هر دو میخواست که بلا شرکت حساب  
 اختیار باشد بولکر جانب بهر نویس و سندیه جانب بالاجی پندت شدند و هر یک در فکر  
 شد که دیگری را به تقریب ضیافت و غیره مقید سازد اما بالاجی پندت نظر به یکدیگر  
 پنه که با او موافقت داشت به مهم حیدر علیخان رفته بود اکنون ضمیمه خود در تعلوق  
 انداخت و مور و با استظهار بولکر اراده کرد که بالاجی پندت را بحیدر ضیافت طلبد  
 مقید سازد بالاجی پندت بر این منی انگنی یافته بخود داری پرداخته بهری پندت بهر کینه  
 مهداجی سندیه نوشت که خود را زود رساند و کر نه مور و پندت مرا اسیر میکند  
 و خود را اسفل محض ساخته به خوشامد و چالپوسی مور و پندت را فریفت انچنانکه جلال  
 قید او از دل مور و پندت بدر رفت تا آنکه روز سه بالاجی پندت بخانه مور و پندت  
 بحال جوشش و اخلاص پیش آمد در آنوقت بولکر هر چند به مقید کردنش میانه  
 که این قابوس دقت را از دست نباید داد و الا ندامت خواهی کشید و آنوقت سینه  
 سود نخواهد بخشید اما مور و بظاهر داری او فریب خود را مخفی بولکر نشیت و آن بحال بود



فما بهر نفسی آردید بعد یکماه که سینه به دهری نذت بر کردید که با حیدر علیخان بر همین مستقر اقامه و کرار  
بواجب الا و الا فرمایال رسانیده خواهد شد مصالحت کرده بودند سر رسیدند بالاجی نذت با سینه  
کسی شش کرده به تطبیع او را از ان خود ساخته بر سر آن آورد که مور و را مقید باید کرد  
چنانچه چند روز او را غافل ساخته روز سه بتقریب ضیافت طلبیده مقید کردند و چون  
بویگر دید که مور و نذت پیر نویس از بیخرد می سخن من نشیند و بالاجی نذت مرد فحیم است  
مرد او از محبت اغاث سینه به و بر کردی سگیکن موافقت بالاجی صلاح وقت دانسته عمو و  
دو عاشق در میان آورده باز شش پرداخت و این چهار کس بسوگند یکدل شدند و بالاجی  
بر اسے نزد تایف سید اجی سینه به سواسے باد مور او را در کنار او انداخت و قریب  
بهشتاد هزار سوار فراجم آورده بر اسے مقابله سرداران انگریز و نه ساخت و خود اسوا  
و مور و را در قلع پور بند بر برآمده و خل پونا شد سرداران مرته نخت جدا جان انگریز  
چام دادند که رگهاتمه را و دارش ملک را ناقصی کشته در پناه شمارفته است او را نزد خود  
جاند سینه و نذت یکبار و نه سازند آنها در جواب نوشتند که رگهاتمه را و سردار قدیم و سردار  
و دارش ملک است و شما که نوکران او هستید با هم اتفاق نموده او را بیدخل ساخته و  
یک طفل پرستنده را بنام پسر نار این خوانده بر سینه ریاست نشانداید و او از نذت  
شاه پناه بیا آورده است ممکن نیست که پناه گرفته را حواله شما نموده شود و سینه از اینها  
بیکینی اطلاع داده میشود و بر امریک از اینجا حکم خواهد شد به ان موجب به عمل خواهد آمد و سینه  
جواب منفرد ناید و و اگر نه ما هم مستعد به جنگیم سرداران مرته باستماع این جواب  
شروع به جنگ قزاقی نمودند و سر شوخی برده شتند و چهارمین فرنگی که از بند بلیس  
برآمده بود با جمیعت سورت ملحق شده بمداخله افواج مرته پرداخت و این جنگ  
تا شش ماه کشید و یکس از جانبین مقابل خود را نتوانست که متاصل کنند تا اینکه  
او و بلین دیگر از بلینی برآمده در سینه هزار و یکصد و شتاد و نه مجری قلع ساختن را که

در تصرف مرته بود در عرصه چهار ساعت نجومی تصرف خود آورده و چهار ستر را کس از مرته را  
 که در آن قلمه بود بیرون کردند پس از آن رکبنا تمه را و بالاجی پندت مرسلات  
 پیش ستر ششین کوز در کلکته فرستادند و مضمون مرسله هر جانب آنکه حق بحرف  
 است و دیگر ناحی مناقشه می کند ستر ششین بعد ملاحظه مرسلات هر دو جانب ستر جان  
 امین را جهت دریافت محاملت امین کرده به پونا فرستاد و به بالاجی پندت نوشت  
 که از اینجا امین مرسل شده او محامله را دریافت کرده آنچه حق است خواهم نوشت چنانکه  
 ستر مذکور در سال فروردین وار و پونا شده با عیان آنجا در خورد اینها در جذب  
 قلوب او و انظار حقیقت خود دقیقه فرنگه داشتند ستر مذکور پیاس خاطر اعیان پونا  
 خلعت و جواهر از جانب کپنی به سوای مادهور او داده بنا به کار برین گذاشت  
 که در خدمت ستر ششین به کلکته رفته و حقیقت حال اظهار نموده سر رشته موافقت  
 با شما مستحکم می سازم و اعیان پونا از خلعت و جواهر نقد او را فوشل ساخته و  
 سیو کر ام نام را از طرف خود وکیل کرده بهر آتش کلکته فرستادند رکبنا تمه را  
 امینی را دریافت مکاتبه شکر موافقت و آشتی بهو لکر و سندیه و غیره ستر مذکور  
 نوشت سندیه و بهو لکر و غیره سوای هر پندت بهر کیه عوالض بحال عقیدت نوشتند  
 که مابل و جان نوکر و خوانان ریاست انچه اوند نعمت ایم به گاه آن خداوند نعمت  
 بذات خود گنجد اشت فوج نموده با فوج فرنگ همراه گرفته متوجه ایندیا خواهند  
 مانندگان شرف اند و ملازمت گشته بالاجی پندت و غیره مخالفان را اسیر کرده  
 در حضور حاضر خواهم ساخت رکبنا تمه را و از مضمون خطوط سه داران مذکور  
 حاکم ممبئی و سورت را آگهی داده در خواست کمک نموده خطوط مسطور را مستحق ایضا  
 بصحابت انکث را و و هنوز نت را و بواسطه و تن جی پارسی ولایت انگلیس  
 روانه کرد که از اینجا احکام بنام حاکم بخانه و خبر ممبئی و باب اعانت خود بیا رز

و فخرالدین سوداگر برای روانگی اینها شد چون جهانها بجهه رسید اتفاقاً حاکم آنجا چهار  
 رفته با ایا و تکایف و خطه را از دست ایشان اشراع نموده و بجان رانی داده بی نیل  
 مقصود باز گردانید حاکم بندر یعنی مستر کریم و مستر عوم را با چهار پیشین کارآزموده بر قاف  
 رکبانه راه را فرمود کرده مستر استول را سرخیل آن جماعه نموده گفت که اگر در جنگ  
 عهده برانی خود بیند مبادرت نماید ورنه بحفاظت خود پرداخته جنگ بر اطلاع گذارد  
 و روز رخصت رکبانه راه را و را یکما لاهی مروراید و یک سیرج مرصع و چهار لک روپیه  
 نقد تواضع کرد چون این خبر به پونا رسید از آمد جمعیت فرنگ ترزل تمام در پونا اتفاقاً  
 کارپردازان پونا خانه خالی کرده از الف و سمه پر ساخته در فکر آن شدند که هرگاه  
 فوج تشباز فرنگ نزد پونا رسد بدست خود پونا را آتش زد و بطریق قزاقی پیشرفت  
 و سری نند و سنده به با افواج خود را که قریب یک و شصت هزار سوار بود و از پونا  
 کوچ کرده انظار کبکات بار آورده سدر راه فوج فرنگ رفته فرو آمدند چون فوج  
 تشباز فرنگ شروع به سردادن توپها نمود و چند کس از سرداران نامی مرته  
 گشته شدند هر اسان گردیده و کبکات را خالی گذاشته راه فراموشی گرفتند و  
 یکس از سرداران مرته که خطوط را فرقت بر کبکانه راه نوشته بودند با و نه پوست  
 رکبانه راه را با جمعیت فرنگ و پانصد سوار مغلیه که از قدیم ملازم او بود فوج مرته  
 رازده نزدیک نیکاون که دوازده کوهی از پونا است رسید در اینجا چهار سو  
 افواج مرته هجوم آورده فوج فرنگ را مرکزوار در میان گرفت و قوم مرته شروع  
 به سردادن توپها به طوفانی نمودند قضا را از کوه توپ طوفانی کار مستر مذکور که  
 ترخیل بود با تمام رسید و پای استقامت لشکر این بغزیه با وصف این ستر  
 کریم دستر بمقدم جلوت افشوده باندک یورش نیکاون را گرفتند و فوج  
 مرته بمحاصره پرداخت و آمد رسد غله مسدود ساخت اخراج سرداران انگلیز

تنگ آمده ز بهار خواستند سندی در میان آمده در کهناتپه را و از ایشان گرفته پیش خود  
نگه داشت و از سرداران اگر نیز نوشته گرفت که کاغذ گذاشت شاشنی و بند پود  
انجا رفته بهر کپنی درست کرده ارسال دارند بعد گرفتن نوشته مذکور آنها را نامی  
داد و از بالاجی نیت سند کاپی جاگیر نه یک رویه به مهر سوانی نام و سوار و سوار  
در کهناتپه را و گرفته شش هزار از فوج خود همراه او کرده بصوب کاپی بخت داد  
هر چند بالاجی در کهناتپه را و از او طلب کرد بدست او داد و بالاجی هم بنابر صلاح  
وقت که کارای عهد بصوابید و اعانت او تمش میشد اعراض را کار فرموده و سندی  
را اشاره بقید کردن سکهارام نمود چنانچه روز دیگر سندی به سکهارام را بتقریب  
کنکاش در خمیه طلبیده و دیگر ساخته و آن بالاجی نیت سوز بالاجی نیت او را  
به قلعه خار کرده که سمیت سوانی انجا شهوارت فرستاد و سال در انجا ایام زندگی  
بسر برده ازین جهان در گذشت بعد قید سکهارام کنیش نیت نامی را بالاجی  
و سنباجی که از کار پر و از ان سندی بود و بنا نقل نوشتهجات شرک یک دست  
هوم پیش کورنر بی فرستاد و حسب اقرار و توارت کاغذ و آنگذ است شاشنی و  
مؤد کورنر مذکور ایشان را و مکان لایق فرود آورده و مستفسر کیفیت گردید بعد دریافت  
کبنیت حال جواب داد که اسیر شدن سرداران امر تازه نیت اتفاق این چنین  
شکست رود و امکان نخبند که هر دفعه این چنین معاد خواهد شد نوشته اسیران که  
جهت رانی خود جبراً نوشته اند و سوا و یزنی شود به صاحبان اکنه مذکور پیغام گذاشت  
نمایند اگر خالی کرده بدهند بگیرند و اسیران و صاحبان اکنه همه نوکر کپنی اند و بر کار  
خداوند نعمت خود سرگرم نوشته یک نوکر نوکر دیگر موثر نمی شود درین باب حکم کپنی  
باید در کهناتپه را و که بهر اسی فوج سندی به کاپی روانه شده بود بعد قطع مراحل چند  
عبور کرد و در کاپی بودن و در دست سندی اسیران ناگوار مزاج خود دیده فوج

سندسید را غافل ساخته بامردم خود راه بندر سورت گرفت و در سه روز به لیقا انجاء رسید  
مگر در بندر سورت از آمدن خود اطلاع داده کورنر در باغ و گلش اورا فرود آورده  
مگر در بیشت گورنر مذکور بکلاسه اهل یونا که در بیشت بودند زمین مابرا اگهی بخشید  
انبار موکلان نوشتند با حاجی پنڈت و سندسید مگر در بیشت ترقیم نمودند که چون رکنا تهر را ورا  
سر داران بشمار اهل ماکر ده بودند او بار دیگر گریخته انجاء رفته است باید که او را حواله بمانند  
کورنر جواب داد که رکنا تهر را و بدون طلب ما خود بخود آمده است حال رفتن از بیشت سوخت  
بر کستره مناسه اوست درین اثنا سندسید بر اسه شادی زار بندی سپید فرود از یونا  
رحمت گرفته جانب او زمین رفت و از انجاء متوجه گویا گر و دید و سوکمر در موضع با  
کافون که دو از ده کروی یونا است اقامت ورزید و جواب و سوال حال نمودن  
رکنا تهر را و سوخت را حاجی پیل تا شش ماه در میان بود آخر الامر و کلاما یوش  
در بیشت بر خاسته نزد موکلان خود آمدند که از بیشت جمعیت سه پلشن لبر کردگی سیکه  
از قوم انگریز سورت فرستاده حکم کرد که کجرات را سخی سازند چنانچه کورنر بیشت  
کجرات رسیده در چهار ساعت کجرات را تسخیر نمودند مردم مرته یکبار عرب دو نفر  
از قوم دیگر که اندرون شهر کجرات بودند ز تبار خو هستند آنها را مان خان داد  
سور ارق بدر کردند قرین این حال مشه ششین ده پلشن کار از موده همراه کرنال کاک  
باتفاق عبدالرحمن خان افغان که از نزد اصف الدوله ناظم معویه او ده طلبه شده  
به بندر بیشت روانه ساخت باستماع این خبر اهل یونا اندیشناک گشتند هر چند با حاجی  
پنڈت بر اسه سب راه اینها شدن به پیوسته نوشت مفید نیفتاد و جمعیت مذکور  
به بندر سورت رسید و کرنل کافور با کورنر بیشت ملاقات کرده و مجلس کشاکش ترتیب  
داده جنگ با اهل یونا قرار داده بر رکنا تهر را و گفت که صاحب درخت شریف طایفه  
من تن تنها اینهم را با انعام میرسانم چنانچه چهار ده پلشن با جمعیت عبدالرحمن

دست و پنج قریب توپ به سمت پونا روانه شد و بالاجی پندت و غیره در فکر ارسال  
مراسلات بعداجان بنگال و بندر بمبئی و جانب ولایت انگلیس شدند و در همین اثناء  
حیدر علی خان بهادر بارکات رسیده خطوط بنام سوای مادهورا و بالاجی پندت  
هری پندت پزگیه با پانزده لک روپیہ نقد و سیزده رنجیر قبیل و جوہر چار لک پزگ  
مصوب نور محمد خان به پونا ارسال داشت نور محمد خان پیش از رسیدن خود جوہر  
چارہ فرستاده از چگونگی احوال اصناف داد از محبت اہل پونا و فرستادن اہل  
بجانب ولایت توقف کردند تا اینکه نور محمد خان به پونا رسید بالاجی پندت و ہری پندت  
دستی و کشتن را دلال و ہونکر بدر بار پندت پر دامن آمدند و سواسے مادهورا  
را کہ در آنوقت پنج سالہ شدہ بود بر سجد نشانیدند و ایچی مذکور پیش از آنکہ بہ بار  
بیاید گفتہ فرستادہ بود کہ اگر سواسے مادهورا و بتعلیم سن خواہد برخاست بہر بار  
خواہم آمد و آن دیدن بالاجی پندت و سؤال و جواب با ایشان کافی است و بالاجی  
قبول کردہ بود بہر مجور رسیدن نور محمد خان بدر بار سوای مادهورا و بتعلیم برخاست  
سر داران نیز بتعلیم برخاستند خانہ کور خریطہ خطوط را باندہ از نظر سوای ماہ  
گذراند بالاجی پندت خریطہ را خوانا را این راوشی نمود و گفت کہ میانگ بلند بگو  
نامہ سر داران بشنود مختص مضمون خطوط انکہ این خیر خواہ محض براسے دستکاری  
پندت پر دامن سر داران انکہ نیز چپہ است این خیر خواہ را از ان خود دہن  
بیشا رکت و دستدار در مصالحت با کلاہ پوشان نزنند و منتظر اخبار ترود و دہن  
باشند کہ امید از فضل حق چنان است کہ او شان خود بخود پیغام مصالحت  
و ہر گاہ از جانب او شان پیغام صلح آید این دوستدار را نیز شریک صلح خود سازند  
ازین قبیل کلمات بسیار نوشت بعد اصفا سے مضمون مراسلات بالاجی پندت  
گفت کہ ما را ہم خوشی خاطر نواب بہادر منظور است و فی الواقع کہ قصد ایشان از

مخص بر آنست درستی کار سرکار پندت پر دمان است انشاء الله تعالی بقای حیات  
در دوستی بهر یک تغییر راه نخواهد یافت و امر به خلاف مرضی بهر یک مرکز نظم خواهد رسید  
به از این در شکست و جوهر و اخیال رو بر آورد و نه چون با بری پندت بهر یک قمراسی  
و دو ملک رو به سپاسیانه بعمل آمده بود و مطابق آن عیسی نیاید و نور محمد خان کرام  
فیم و چرب زبان بود در شناسه مطالعه بزبان آورد که بالفعل آنای مادر فهم کار سرگرم و بیشتر  
از اجالت نایل حق حاصل شده و احوال اربابین دینی روان صورت پذیرفته و باز در هر دو سال سال اول هر کار  
نیکو کاران خواهد شد قبول با غیر موجود و بالاجی شدت با قضا و مصالح وقت قبول شود  
بعد از آن خان مذکور پنجه از سوار از بالاجی پندت بطریق کمک که در جنگ شریک میشدند  
باشند و خواست نمود و گفت که وجه خوراک آنها از سوار کار بیاور خواهد رسید  
بالاجی جواب داد که بالفعل خبر آمد آمد کرنل کا در درختا گرم است بعد و بعضی التفتوح  
مطلوب تعیین کرده خواهد شد و بعد از آن با علی صید علیان را رخصت نموده و جمعی  
لایق فرود آورده و دوشه و ع تا یف سر داران خود نموده و بری پندت بهر یک  
که در خوش بانی و تالیف قلوب به طولی داشت با سر داران مخالفت شده و گفت که  
این ریاست از شماست و قتی که او صاحب بزرگ خواهند شد به دستور ما و سوار و  
قد رشایان خواهند داشت و بنده مات عمده ما سوار خواهند ساخت این وقت  
با نقشانی با ست قصود در جنگ خواهند کرد و دی افواج فراهم خواهند آورد  
و در وقت ما و سوار که بهر سوار است و پنجه و سپید و ما به میر رسید احوال که بسیار صحت  
نهاد و هنگامه حاصل ملک رو یکی آورده توقع از کرم صاحبان است که به نصفت  
راضی شده ره نوز و طریق رفاقت شوند غرض همه با متفق و راضی ساخته تا مقام  
مجهوز که نه کرده و بی از پونا است بهیئت مجموعی رفته فرود آمدند و بر سر دام ببار  
راهم از قهر و مرج طلبه اشتند و چون شنیدند که کرنل کا در از راه نیندیشی می آید

با وی نیت سه هزار پیاده را همراه را که کوپور یوله جانب بندر مذکور و هری نیت که  
 ما با نجیاه هزار سوار و موکل را با جمیعت بست هزار سوار اتفاق هری نیت بخیریت  
 کهات روانه ساخت و از فوج هری نیت و موکلر جمیعت بست هزار با من کهات  
 شده سه راه کرنل کا فستند کرنل کا در از بهی بر آمده اول بندلجی را متوجه  
 و در اینجا نهانه خود قایم کرده راه پونا گرفت و اکتد مرشد را که سه راه بود ندی گرفت و  
 جمیعت آنها را متشده می ساخت تا اینکه مرشد را زده زده بکمال استقلال با من کهات  
 رسید و یک پر شب باقی مانده اول و توپ سود و ملین سمره گرفته بالای کهات  
 بر آمد و افواج مرشد را یارای آن نشد که عامل شوند و عقب او باقی ملین با توپ  
 و سامان بالای کهات بر آمده قایم شدند و این طرف کهات هری نیت و موکلر را جمیع  
 سه واران بر نه درخیزداری خود کوشیدند بالاچی نیت با ستماع این خبر تر و دشت  
 سواری ما و سواران را بعلقه پورند هر فرستاد و فرزند و طهر بر لوه کده روانه ساخت  
 و شهر پونا را بقصد آنکه بروقت آتش و دوا از مردم خالی کرده بعینم و الف بر کوروش  
 درین اثنا نوشتجات گونر کلکته به گونر بهی رسید که حیدر علی خان سر رشورش  
 بروشته است و از اینجا بر سه تنیه او فوج روانه کرده شده و چون سوارانی دوگانه  
 مکر خط و اشتی نوشته است باید که بالفعل جنگ با اهل پونا موقوف دشته تمام  
 جمیعت کرنل کا در را بجمعیل بر چه تیارتر بر جهانده است روانه در اس نمایند کور بهی  
 جیسین نوشته کلکته رنده و کرنل کا در فرستاده نوشت که بهر سکان که رسیده  
 از جانا بکر دند تیار برین کرنل کا در از اینجا بهی برگشت و از بهی جمیعت خود را بر جانا  
 جانب چینا من روانه ساخت اگر چه هنوز صلح نامه نوشته نشده بود لیکن جابر فتن  
 کرنل مذکور اهل پونا را فی الحکم و لجمعی حاصل شد بنا برین بالاچی نیت حسب القرا  
 پنچر سوار یک یک چند علیان فرستاد و جمیعت مذکور همراهش بود تا اینکه در سده



زیرا که قصد نمود و سه پجری خبر ملت حیدر علی خان و رفیق میو محبوب به نور بخش بالاجی  
 پندت رسید پس افواج متعینه خود را علیه اشته استفسار حالات میو نمود و نور بخش را  
 طلب به گفت آنچه شدنی بود شد احوال که ایالت بذات میو تعلق گرفته است باید که  
 در جنگ احوال کنند و احتیاط خود مرعی دارند و خطر خطه مکتوب شو تبریت و تهنیت  
 و اظهار اشتی و موافقت با ملت باقی است مکتوب خانم کور محبوب دو جوری برگ  
 پیش میور وانه نمود و نور بخش خان که مرد دانا بود از جانب خود به میو نوشت که بسیار مرحوم  
 نظر بر مال اندیشی و صلاح دوات نمود با سر داران مرثیه طریق مصالحت میو و سبغی  
 سالیس از مقرر نموده احوال اگر آن خداوند نعمت هم سالک مسلک بهادر مرحوم خوانند شد  
 موجب صلاح دوات است و این دولت خواه اشتیاق حضور دارد و توقع اکرم  
 خداوندی است که کس دیگر برای کار مقرر و این فدوی در حضور طلب کرد و میو پس  
 اطلاع بر مضامین مراسلات به بالاجی پندت نوشت که نواب محفرت منزلت بر اس  
 درستی کار سرکار پیشوایه جنگ سر داران اگر نیز متوجه شد و اجل فرصت نداد که اینجا  
 با نام رسانند احوال که این امر به دستدار تعلق گرفته است موافق رویت نواب مرحوم  
 این دوستدار را درستی کار سرکار منظور لهذا اما حال به جنگ سر داران اگر نیز اشتغال  
 دارد و درین ملاکه از ملک مرععی و دنا داندیشی غلامی ایاز نام ملک به نور بخش کلاه پوشان  
 رفته بنا برین توجه این دوستدار به ان سمت ضرورت افتاد و توقع از کرم شفقان آنکه  
 نظر بر خدمت گذاری و خیر خواهی نواب مرحوم و این دوستدار بالفعل نفع سنگین بر  
 ملک روانه نمایند که با فاق بهر گیر ملک خود از دست دشمنان مستخلص نموده شود  
 از ان بهره ایما خواهد شد لعل خواهد آمد و اگر اراده صلح با سر داران اگر نیز منظور گردد  
 باشد به شرکت و استعواب دوستدار سوال و جواب مصالحت در میان خواهند آمد  
 و به خانم کور قلمی نمود که به بالاجی پندت بگویند که اگر بهادر مرحوم با سر داران اگر نیز جنگ

نمی پوستانند صاحبان را سکونت در پونا بل در دکن رنوار بود با وصف چنان می  
و بل بعد برای درستی کار سه کار میپوشا فوج را که براسه اعانت فرستاد بودند  
طلب نمودند آنچه شده الحال باید که بناسه اشتی و موافقت را با رسال فوج جهت  
کمک استحکام بخشند و بودن انشان عقیدت نشان در پونا موجب درستی کار میفرما  
کصد رویه براسیانه آن عقیدت کیش افزون نموده شد لازمه بخاطر جمع اینجا بوده  
سرانجام امور در جمعه یاید و اوخان مذکور به مجرد ورود مراسلات پیش بالاجی پندت  
رفت و نامه اقا سه خود رسانیده مطالب مرقوم را جسن اقرار داد نمود بالاجی پندت  
در جواب گفت که مغور مصالحت با سرداران انگریز قرار یافته فی الحال رد انکی فوج  
صلاح وقت نیت و مراتب دوستی با اقا سه شما منظر خاطر اگر موافق تعهد بهادیر حرم  
ر زسایانه میرسد بهیر و انکی فوج هم از اینجا مجلس می آید و الا توقع کمک نباید داشت  
بلکه در موافقت هم اختلال راه خواهد یافت بعد از ان بالاجی پندت در فکر مصالحت  
با سرداران انگریز افتاده به سندیه نوشت که در کلکته براسه مصالحت بشیر پندت  
رکنا تهر را و مرقوم نمایند چنانچه سندیه مطابق نوشته بالاجی پندت به شیر پندت کلکته  
نوشت بعد شوره که به صلاح انها کونسل کویند مصالحت بشیر پندت رکنا تهر را و  
تقریر جاگیر براسه معاش با استعواب سندیه تقریر یافت و صلحنامه بآن دو شرط مذکور  
به مهر صاحبان کونسل پیش سندیه آمد و بالاجی پندت بعد تقریر مصالحت جاگیر برای معاش  
رکنا تهر را و مقرر کرده هری پندت پتر کیه را براسه آوردن رکنا تهر را و فرستاد و هری پندت  
رکنا تهر را و را همراه آورده داخل کویر گانون که در ضلع ناسک ست گردانید و مردان  
قدیم او را جدا ساخته دوزار پیاده و یکم از موار براسه حفاظت او بتین ساخت و مردان  
شاگرد پیشه از قبیل طباح و غیره نیز از جانب بالاجی پندت و هری پندت تفرشتند  
در انوقت پسران رکنا تهر را و وزن او اندی یائی نام که بجال زیک و رسائی فکر

انصاف داشت و همیشه بالاجی پندت و هری پندت از زیرگی او اندیشه بخاطر داشتند  
 همراه رکبنا تهر را و بودند بعد چند سه زن مذکور و قید با یک ابرار که از جانب هری پند  
 و ساخته سه چوبی شقه بدست خود که سواد نوشت و خواند سندی داشت  
 نوشته و بموچ پیچیده در سبوی آب انداخته یک به سمت بیوی و یک دیگر پیش سندی  
 و یک پیش تمپور دانه ساخت سندی بعد اطلاع بر مغنون شقه یکم را سوار خوشن  
 یک سال اخلا در حوالی بام کتون که در تصرف او بود فرستاده تا یکد بلنج نمود که  
 رکبنا تهر را و با سپهران خود نزد شمار برسد زود او را در پناه جام کانون<sup>۱۰۰</sup>  
 بن طمساج دهند و از اطراف دیهات علی خود جمعیت فراهم آورده مستعد باشند  
 که اگر فرج پیشو اتفاقب نماید بدافع پر دازند و شقه که به بیوی فرستاده بود از  
 تا مساعدت ایام بدست جاسوسان بالاجی پندت افتاد بالاجی پندت به مجرد ملاحظه  
 آن یکم را پیاو ده دیگر به بیانه آنکه در جلوه و داری رکبنا تهر را و حاضر باشند متعین ساخت  
 و غفیه تا یکد بقید شدیدن و سواران سندی چون بکمان محمود رسیدند و از  
 شکاری و تغیر موکلان که بر رکبنا تهر را و بودند آگهی یافتند برگشته رفتند و پیشو  
 بر مغنون شقه مطلع گشته شخصی را به غفیه نزد رکبنا تهر را و فرستاد و پیام داد که  
 بهر عنوان خود را تا سه صد ملک من بایدرسانید که ده هزار سوار براسه او چون  
 صاحب یقین کرده ام فرستاده پیشو سلطان تا پونا رسیده کیفیت پند و سبب بالاجی<sup>۱۰۱</sup>  
 دریافت به نیل مقصود مراجعت کرد بعد چند سه بنا بر اساسی هوا که بر کانون مزاج  
 رکبنا تهر را و از جاده اعتدال منحرف شد بالاجی پندت الباسه معراجت مسالو  
 یقین کرد اگر چه زن رکبنا تهر را و مجور محال به ایشان نمی شد اما رکبنا تهر را و بنا بر چای پویی  
 آنها عقیدت آن المبار ارضی شده شروع به خوردن و دوا از دست آنها نمود و  
 بر ذراحوال مزاج دگرگون شده و در عرصه چهل روز از قید هستی رانی یافت و بالا

و بالاجبی نذرت بعد انعقاد مصالحت با سرداران انگریز و فوت رکنا به راه و استقلال  
 کلی بهرسانند به خیال خود منازعت با پسر سلطان راه داد و رفته رفته آن خیال  
 از گمن خفا بر صحنه ظهور رسیده چنانچه بعد ازین رقم پذیر خائمه و قانع رستم خواب گردید  
 ذکر و قایم یک بعد چهاونی در لیده خجسته بنیاد تا متوجه شدن  
 بنده گان عالی تباریب احتشام جنگ به قوع پیوست چون ندگان  
 خجسته بنیاد براسه چهاونی رونق افراشته اند میر حیدر بهادر نصیر جنگ با مسبقا  
 ظفر الدوله بصوبه اسی بلده و خطاب عظیم الدوله سر فرار ساخته و محمد عارف خان برادر  
 وفادار خان را به قلعه اسی دولت آباد و بهادر بیگ خان را بهادر و علی احتشام خوانند  
 ششم شده شوال سنه یک هزار و یکصد و شش تا و دهنه بحر می از بلده خجسته بنیاد صنعت فرود  
 داخل خیام فلک احتشام شدند و چند روز بستر قلعه دولت آباد و زیارت مراقبه  
 سنوره و سیر باغات اطراف بلده بسر بردند و ششم ذی قعدة مبارک الملک فلک  
 دولت آباد ضیافت خصو به تکلف سر چه تمامه نمود و جواهرگران بهادر پوناک خان  
 از نظر گذرانید و بت و یکم ماه مذکور از انجا کوچ نمود و بتاریخ بیست و هفتم ماه مذکور  
 مردار از کتل و مار و فرموده روز دهم آن بسیر قلعه فتح آباد و مار و رور که در تعلقه  
 شرف الدوله بهادر بود و روسته توجیه آور دند عظیم الدوله نصیر جنگ ناظم خجسته بنیاد  
 بعباسه سر بیج و حقیق و کنشی و مالاسه مر و ارید غرامتار بخشیده پانزدان رخصت  
 مرحمت فرمودند و چون از انجا نبضت نموده بجوای قلعه ادسه پرتو نزول مکنند  
 قلعه را انجا که غلام سید خان بود با پسره و بعضی مخصوصان خود باستان بوی  
 رسید و روزیکه بسیر قلعه مذکور تشریف فرما شدند قلعه را انجا جوهر و پوشاک و اسب  
 و فیل بپسره اندر گذرانید و از انجا نبضت نموده بتاریخ دهم ربیع الاول سنه  
 قلعه کلیانی مغرب خیام فلک احتشام گردید و ششم ماه مذکور مبارک الملک بنصب شد

شعینہ خود مثل میدی عبداللہ خان و سبناجی را و پادشہ و صاحب خان تہی  
بشرف ملازمت فائز گردید و دو لک روپیہ بابت نذر سواری مبارک کہ از قبضہ  
و جاگیر است منصبہ اران بمرض وصول آورده بود و از نظر اشرف گذرانید و در مقام  
کلیانی ہواے دیاسی شدت شیوع یافت و صد ہزار دم تہی و اسہال در اندک  
فرستہ ناک شدند و بعد از ان مبارز الملک را ہر اسے تحصیل زیر پیشکش از لیلہ  
شولہ پور و گدال و غیرہ روانہ فرمودہ و خلف عنان غریمیت بصوب حیدر آباد نمودہ  
تبارکچہ چارم جامادی الثانی زعیت بخش بلکہ مذکور شدہ و ہر اسم زیارت حضرت  
بقدم رسانیدہ و درین ایام ترقی و اقتدار تیغ جنگ بہادر روز افزون و باز  
نگہداشت کرم شد چنانچہ پیشار اللہ بکرم حضور فوج شایستہ از مردم پایگاہ و سلاحد  
برایہ پیش قرار فرام آورد و ظفر الدولہ زیر پیشکش از زمینہ اران تحصیل نمودہ و در  
سواد سنگار یدیی رسید و قار الدولہ حسب حکم حضور با استقبالش شرافت مبارک  
جہت بند و بست تعلق نزل و غیرہ اسعہ عای رخصت از حضور نمودہ و اقرار حاضر شد  
خود در حضور بعد التماسے موسم بر شغال کردہ بنزل رفت و درین ایام تقریباً شاد  
بمیان آمد چنانچہ شادی صاجزادی بددی بیگم باذوالفقار الدولہ مہابت جنگ  
صورت انعقاد یافت و بحدیہ شوال المکرّم جشن ساگرہ مبارک افاغ شد و در ایام  
شادی و جشن بامرا و قربانان خلعتا و جواہر و مناصب و نجایات فراخ و رتبہ رحمت  
گردید و چون غلام سید خان از قلعہ اوسہ حضور آمدہ دخل و ترشیت امور را ست  
مبارز الملک دخل آورد اصلاح دہستہ بوساطت و قار الدولہ در حضور معروض شد  
کہ رسیدن مذوی و حضور منوط آن است کہ غلام سید خان را از حضور اخراج نمودہ  
اوسہ روانہ فرمایند چنانچہ بندہ گافالی بیاس خاطر او بچنان کردہ عنایت نامہ با  
طلب او کہ بتعمیل برچہ تمام تر خود را بہ حضور رساند بمبارز الملک ارسال فرمودند

و خود بدولت بنظم ذی کج برآید تا دیب حیدر علیخان که راه خود سری پیوده و اکثر اماکن  
افغانه و شجاع الکاک را بقبضه تصرف در آورده بود و از پده نهضت نموده رایات  
ظفر آیات بسیمت ملک آن خود سرافراشتند و سیف الله و له بهادر را به قلمه پیرم خصل  
ساختند و در انم الحروف را به بند و بست تعلقه صدارت که غریبا از دست صاحبان این  
بجان آمده بودند تا بغیر او آن غریبا برسد مامور ساختند و مسودا و اوراق حسبه بنما نشان  
امر خداوند نعمت نموده به بند و بست آن پرداخت انچه که موجب خوشنودی غریبا  
و خداوند حقیقی و مجازی گردید و معاخره عالیجاه را جمعیت رساله داران تعیین نمود  
بنواح گلگیر که در آن ساخته حکم چپا و فی در آن نواح فرمودند و در راه مجرم سمنه کز را  
و یکصد و دویک سحرے از کرد باغ کور و سن داس سبت که در انجا مغرب خیاام بود کوچ  
نموده به سبت دریای کشتا توجه فرموده و در اثنا س راه بازار املک که از تعلقه خود لغیر  
لازم آمده بود احرار شرف لازمست نموده و ارا بنگه داشت جمعیت ده نوله سوار و ده  
پایه سوا جمعیت معمولی قدیمی او مامور ساخته و افواج سفیداران سه کار با توپخانه گلگیر  
تعیین نموده به سیمت سمت ملک حیدر علیخان روانه کردند و خود بدولت نیز به سبت کر می او  
روان شدند و فوج مرثیه سیر کردگی بری پندت بهر کیه برآید تبنیه حیدر علی خان بناف  
ظفر الله و در از پونا روان شد و مبارز الکاک کو چپای متوالی به سبت کر نول رفت  
و لشکر فیروزی تا بهوت پور که چهل کر دبی بلده است رسید و در انجا مقامات شد و ظفر  
بکر نول رفته و ضیافت از حاکم کر نول گرفته به قبیله دون که از کر نول دوازده کرده فاصله  
دارد عثمان غریب معلوف ساخت و از انجا به سمنه کی که بقا فاصله دوازده کر دوی تعلقه  
حیدر علیخان بود تاخت و غنیمت فراوان بدست آورده رعایا و سا هوکاران انجا را  
سه قبائل و فرزندان و سنگیر ساخته بزرل جهت آبادی فرستاد پس از انجا عازم  
کچی کوئ و پر کنه کوئ که در تعلقه حیدر علیخان بود گردید و نظر بر سمنه در اثنا س راه کو بهای  
رشتوار

و شور گندها بشمار بزرگم بود و مرد و شرکر از آن و شور می نمود و سه روز برای تحقیق  
راه دیگر که گذار شرکر از آن به سهولت شود توقف و رزید حیدر علی خان با شجاع ایخچر  
بوزم مقابل از مکان خود حرکت نمود و بطریق یغیا را پس شد شجاع الملک خبر یافته  
به مبارز الملک نوشت که توقف در آن کوچهستان صلاح نیست که مخالف به جنل  
استیصال میرسد مبارز الملک به مجرد دریافت این مضمون از انجا کوچ کرده بواج  
قلعه گشته آمد و از انجا بدو گیراکه بهشت کرده از قلعه ادو هونی است رسیده خمیه زد و از انجا  
بموجب نوشته شجاع الملک بهادر کوچه نوده با دو هونی رسید و همان روز حیدر علی خان  
خود را به بد گیراکه مبارز الملک یکروز بر او هونی مقام کرده و به بند و بست افواج  
بروخته وقت شب بدان عوب بوزم پیکار شتافت حیدر علی خان که مرد هوشیار و  
بر غریت او مطلع گشته پیش از رسیدن ظفر الدوله به قسبه گئی رفت و از انجا به  
سنگین کده نکلده که در انجا قابو سے جنگ بود رفته به قصد پیکار پای استقامت  
افشرد و فوج ظفر الدوله تا گئی متعاقب رفته حسب الحکم آقا سه خود از انجا برگشت  
و مقامان انجا خبر رسید که بری نذرت بهر کیه از جانب پندت بروان با جمیعت  
و روان جهت اعانت ظفر الدوله روانه شده است و اراده دارد که قلعه بکشد و رکنه را  
که تعلقه حیدر علی خان است تاخت و تاراج نماید ظفر الدوله بد ریاضت بین ستمه حیدر  
به تقبیل تمام تر بد انصوب شتافت و پیش از رسیدن بری نذرت بد انجا رسید  
دست هنب و غارت گشاده غنیمت فراوان یافت و بد رسیدن نذرت مشار  
للاقات بمیان آمد و بصواب بد همه مگر اتفاق مقامات افتاد و درین ایام زمینداران  
آن نواح تحریک سلسله موافقت با ظفر الدوله نموده ترغیب آمدن در ملک حسیه  
و استیصال او کردند حیدر علی خان اطلاع برین بنی یافت و بزر پاشی تمام فوج بری نذرت  
را با خود متفق ساخت سپاه بهنگامه طلب تنخواه بر پا کرده در کوچ ایستاده کی کردند

هری پندت از جهت عدم تن دبی سپاه و قریب رسیدن موسم برشمال از آنجا کوچ کرد  
بست پونا رفت و ظفرالدوله کوچ کرده از کتل پاک تود فرو داده و از زمیندار  
گدوال سه یک روپیه پیشکش گرفته بر کویل کنده حسب الحکم حضور جهاه نئے نمود  
دشمنیان اخبار بتاریخ سیوم ربیع الاول سنه هیکو به حضور بنده گانالی که بر پیشانی  
رسیده مقامات کرده بودند مورد ضد هشتند که مبارز ملک از قلع و دسوفی بنظر  
دوازده کرده و حیدر علی خان از سراب سافت دوازده کرده و فوج منقلب  
پشت ترا و قیقاوت دوازده کرده فرو داده است و بست و ششم ماه مذکور  
اضراب ملولانی و جزایر بابت ضد علی گویا ایلیه از نظر انور گشت به تیغ جنگ بها  
ار شاد شد که محمد آن انجیکه سبک و قابل بود هشتن باشد به جزایر بر داران تعاضد  
محمد حسین دانی سکنین بود بکار بردن آن توپخانه سرکار سپارند و هشتم ربیع الاخر  
سیو است نایک بر کاره که از آن طرف کشته به حضور رسید بیکر اس اسب و یکصد پو  
بدلیق انجام مر حبت کر دید و چون جهادنی ظفرالدوله کویل کنده قرار یافت  
یا ز دهم جمادی الاولی عالیجا به با و در رایه چهاونی مظهر که فرخص فرمودند و در  
سر داران فوج فیروزی را با جمعیت انها تعین نمودند و شرف الدوله به سان  
از حضور در خدمت گرفته عازم حبیه را آباد شد و علی محمد خان کار پر داز خود را  
سر کرده فوج نموده در کاب صاختراده روانه ساخت و بعد از آن از بهوت پونا  
نفسنت کرده به ظفرالدوله رخ نمر زول اجلال فرمودند و هفتم ماه مذکور از آنجا  
کوچ شد و متصل عیدگا، بلده حیدرآباد دایره مشکر گردید و روز کوچ ذوالفقار  
مهابت جنگ و ضد و در جنگ بعد از مدت ناکر گردیدند و در منزل قریب عیدگاه سیو  
تا غم بلده حیدرآباد و غیره اهل تعلقات احرار شرف لازمست نمودند و بنده گانالی  
در این منزل در خیمه مبارک دو گهر کا توقف فرموده سوار شدند و در خواص

تیغ جنگ



فتح جنگ بهادر و امیران دوله را نشانیده در ساعت یک زینت بخش دو تخته نشاندند و  
نذر اعیان گرفته اندرون مجلس تشریف فرما گشتند و تباریج بست و سیوم شهر شکر بر آید  
ملاقات شاه و مجلس اندر در ویش تباریج بست و پنجم بر آید ملاخه توپخانه تشریف برد  
و تباریج بست و پنجم ماه مذکور را سه بهوانی و پس که بر آید شاه دی گنجد ای پسر  
کیول کشن بهند و شان رفته بود از انجا در اجبت کرده بهارست حضور سمرقند و مغن  
گردید و درین ایام صلابت خان و بهلول خان نیز به سواد حیدر اباد رسیدند و همراهِ  
دلاور خان که با استقبال نامزد شده بود به حضور رسید و دولت ملازمت انداختند  
و چهارم ماه شعبان به ری حکم مساجرادی به علت استقامت حاصل به جنت رحلت نمود  
و درین روز با سید دلاور خان و فتح جنگ بهادر هر یک از اصل و اضافی شریف  
به پنجم شهری در سه هزار سوار و حکم و تزاره و دیگران که همباز آمدند و اولین خطبای نظام جنگی  
و دومی به خطاب شمس الدوله بهادر غلامیایان گشتند و همچنین مقریان دیگر فراخور  
مرتب به منصب و خطاب سرفراز گشتند و در آغاز موسم بهار جشن نوروزی به تعلق که  
تفصیل آن موجب اخطاب است ترتیب و هر یک از مقریان ملازمان فراخور مرتبه  
به منصب و خطاب و غایات رقوم جواهر سرفرازهای یافت و تباریج هفتدهم  
نوی الحجه بارد دیگر بر آید تا در شب حیدر علیخان از فرخنده بنیاد نهضت نموده از  
خمیره اقبال شدند در سینه بزرگیکه نمود و دوم بگری نیز با حیدر علیخان اتفاق  
مقابل شده و او بنا بر عطف عنان غریت به سنارعت انگر از رخ از مقابل یافت  
سباز الملک کاره ساخته معاودت نمود و باندیشه شمس الدوله که با او صفا  
واقعه از جمعیتش روز افزون بود و غرض داشت متکبر است به عاصی خصیت  
به حضور ارسال نموده خصیت گرفته بالا بالا به قلعه خود شتافت و تارنده بود  
ملازمت گزیده و تباریج بست و پنجم ربیع اشانی سال مذکور خود به دولت رفته

بدو حید را بدو شدند و در راه جامی الاولی سپه ان مبارک فرخ میرزا و  
 یعقوب میرزا و خواهرزاده اش حامی میرزا خان بهلازمت فائز گردیدند و بهر یک  
 سمریج مرصع مرحمت شد و در اسه رایان از اصل و اضافیه منصب و ونهرای کپڑا  
 سوار و خطاب را جلگی و در اسه ناما پندت از اصل و اضافیه منصب و ونهرای پانصدی و  
 دو صد سوار در ارج ترقی پیو در وزبست و ششم ماه مذکور بندگانهالی استقبال نمودند  
 فرمان پا دشا گرفتند و سیوم ماه بجهت کندی صاخرادی نقشبندی بگیم باوند القادر  
 مهابت جنگ و کمال تلف و تحمل بر بنظر حلو و افزور گردید و درین ماه عظیم الدوله  
 خجسته بنیاد رخصت انصراف یافت و بسیار از طرازان بمناصب و خطابات سرفراز  
 یافتند و چون درین ایام غش رویه با ظاهر شد و مرافان رویه با را اجامات پنج  
 کم کرده میگردفتند حکم و الا شرف نفاذ یافت که از رویه با سه نو آمدنی از اورنگ آباد  
 و غیره آنچه در خزانه عامه موجود است با سواران جمله بدست و ابلاغ امر کنند که  
 این را از غش صاف نموده و سکه فرخنده بنیاد بر رویه باز ده و در عرصه کیمه داخل  
 کنند و نمایند و نقصان غش از سرکار بگیرند و همین رویه با را راج کنند و در سال  
 هزار و یکصد و نود و سه بهیروی پوشاک اعلا و جواهر گران که بکوهی هوکر حفیضه بنیاد  
 از نظر انور گذشت و مقصود جنگ بهادر از اصل و اضافیه به منصب پنجهزاری و خطاب  
 قمر الدوله سه ماهه افتخار اندوخت و وقار الدوله از اصل و اضافیه شش هزار  
 چهار هزار سوار و خطاب خان و دران چهره اعتبار افزوخت و همچنین بسیار  
 از طرازان بجهت به منصب و خطاب و بعضی به تعلقات و اسه افتخار افزوختند  
 و هشتم ربیع الثانی سترالین برسم حجابت از جانب پا دشا انگریز کفینور آمده  
 بهلازمت فائز گردید و تکایف مرسله پا دشا انگریز از نظر انور گذرانید و درین سال  
 بهلولان و دعوای خان باز آستان بوسی رسیدند و در راه رمضان المبارک

جواهر و پوشاک مرسله را و نیت پروران بنظر مبارک در آمد و در ایام جشن عید الفطر قمر الدوله  
 با حقیقه و شمس الدوله را حقیقه با کلمی پر بها مرحمت کردید و نعم شوال سله و قار الدوله  
 به علت جنط و مانع خود را بر نعم کار مجسمه روح ساخت و بعد چند سه جنون داشتند  
 پذیرفته بجات منکای نجاسه تا اینکه از پنجان در گذشت و چهاردهم ذی قعدة کمره  
 بانو بیگم صاحب عرف یانی بگیم ازین محکمه فانی به عشت سراسه جادوانی رخت مستی  
 بر بست و بعد چند سه خود بدولت براسه انشراح خاطر به لاله کوزه به تقرب شکار نظر  
 داشتند و بنجم الدوله بهادر سیف جنگ با فوج شایسته جیت فراست تعلقه کوه  
 مرتفعه گمر که آمد سر داران انگریز دران نواح استتار یافته بود مرخص شد  
 و در ماه صفر سینه باز و یکصد و نود و چهار جبری بر کسبم خان که برای آوردن اسباب  
 موسی فانی فرنگی رفته بود بحضور رسیده اسباب را از نظر انور گذرانید سیزدهم  
 ربیع الاول جشن نوروز و غسل صحت مزاج مبارک که اندک از جادو اعتدال  
 منور شده بود ترتیب یافت و اطبا به حضور به قلعت و جواهر سر فرازی یافتند  
 و در ماه جمادی الاول شاه پید الله حسینی مع فرزندان دار و شهر شدند و  
 خود بدولت بر اسعلاقات تشریف شریف اوزانی فرمودند و در ماه جمادی الاخر  
 شادی که خدائی قطب الدوله پسر حیدر جنگ با دختر مشیره خود بدولت به تکلیف  
 لایق سر انجام یافت و درین سال نیز اکثر سبب و خطایات و رخ و تر و خیز  
 افتخار اندوختند و غلام سید خان که در عین حیات و قار الدوله از اوسه طو طارام  
 و کیل را فرستاده عرضی بختور و خط به و قار الدوله در باب طلب خود ارساله شده  
 به مطلب خود فائز نشده بود درین وقت بعد فوت و قار الدوله که مانع از طلب  
 او بود فرصت وقت غنیمت داشته به مبارز الملک ضابط جنگ مکاتیب بود  
 اسالیب نوشت و محک سله موافقت گردید و مکرر عرایض در باب پروا گما

لغات باسبازرا الملک در حضور رسالده داشته دستور می حاصل کرده برای لغات  
اولاد و سه بر نزل رفت از آنجا که در تذویر و رسم دنیا داری بد طولی داشت  
بد را به چا پوسی هر چه تمامه و اطاعت غامری فریفته بر سر آن آورد که در باب او  
عضی سفارشش بحضور رسالدار و چنانچه سبازرا الملک بحضور فرستاد که غلام عقیدت  
خیر اندیش را بدون بودین حسین الدوله غلام سید خان بابا در سهراب جنگ  
در حضور و جمع می شود و طلبیدن ایشان در حضور ابواب طاعت بر روی دل نیز خوا  
مفتوح ساختن است بندگان عالی پاسبان خاطر شمس الدوله بهادر که حضور  
و صداقت کشیش بود در طلب غلام سید خان تامل را کار فرمودند و چون به یقین  
پیوست که شمس الدوله را بجز کار سپاه خود اتقائه به کلیات ریاست نیست  
و از شخصی که مشاور شود در انوقت لابد بود عنایت نامه طلب بنام زوار سالک  
و تبار پنج پیرم ماه شعبان در فرخنده بنیاد باستان بوسی رسید و ادو سال  
از خوف شمس الدوله هیچ امری از کمون خاطرش بظهور نرسید و به تعلق تمام  
پیش آمده و اظهار صداقت خود نمود و شمس الدوله را از جانب خود مطمئن ساخته  
باظهار کفایت سرکار و نمودن باغ سبزرگف دست باغزودن باغ زر تعمید  
بر حال و محصول ال تجارت بر بنجار و گرفتن خانه های مردم و اموال ایشان بر پایه  
که سه اپا غلام بود خداوند نعمت را به خود مایل گردانید و مشارایه و معتمد علیه گردید  
و رفته رفته در جمیع مقدمات ملکی و مالی ذیل گشته عمده خدمت مدار الماسه  
بدون آنکه مقلع کرد و به خود متعلق گردانید و در عهد او مردم شهر با و نجبا و علما  
و صلحا و سادات چه اذیتا که نه کشیدند تا بجه که اکثره جبار وطن و بر عزت  
اختیار کردند و سنیانیان و مردم پواج و فقریان و خیر طینیان بهر صده آمدند  
و مقاطع و انعامات و یوسفه رایس بی وسیله بضبط درآمد و خواه نقدی مستبدان

تیم رو پیہ یافت آنہ مقرر گردید و از آن وقت آنہ اخراجات کثرتی بر ایشان بکالت مقرر  
بود و غیر از آن متعلقاتی وضعی شد و بجز خراج ہم باو یکسوی نرسید و او سالی ششماه و برخی را ازین ہم  
کثیر و بعضی را از کثرت آہ و فغان جان بلب میرید غرض در عهد او مردم بی بفتا  
از جبت گران می شد بسبب حکار و افزونی محصول و از جبت عدم وصول تنخواہ از  
فائدہ کشیہا پاک گشتند و مردم صاحب استطاعت با مذنیہ جور رستم او جان  
در قایب نہ داشتند و تسبیح انغیزہ بر کہ و مہ را و در زبان بود عا صلی اللہ  
مما عامل بہ الخالق مخفی نہ اند کہ سلیمانی زبان خوب است از آفات  
ترسند و تحقیق نموده شد کہ سلیمان از اولاد آن قبلیان اند کہ از معراج  
برائے تجات و غیرہ و خارج رفتہ بودند و روز غرق فرعون ہمراشش نمودند و چون  
پس رسید ایشان خبر غرق فرعون و فرعونیان رسید از خوف حضرت موسی علیہ السلام  
در ملک شام بکوبے کہ معروف بکوبہ سلیمان است رفتہ خرمیدند بباران اولاد  
ایشان موسوم بسلیمان گشتند آمدیم بر سر مطلب در مین سال شکار گاہ  
بکہ و از وہ جسر ہی سحر و سر غار با عا طہ آن در آمدہ بود و بروشنی قمر غہ کہ بہتہ  
باز گویند با ستام شمس الدولہ بہا در تیار شد و عودہ دولت با ہج مردم محفل  
در آن سہ زمین پر تو نزول فگسندند و ہر روز بشارت فرج می نمودند و بعد از  
چند روز با کمالات شوجہ سیر حسین ساگر شدند و شبہا اطراف آن چراغشان  
افروختہ میشد باز بار دیگر بہ ستور سابق شوجہ شکار شدند درین اثنا نہنیاں  
بمرض رسانیدند کہ میانہ الملک بمرض سرطان مبتلا گشتہ است و تمام بدن  
او پر از ریم و صمدید شد و علاج الباسودہ نمی بخشید پس بندگان عالی حکیم  
با قرخان سیح الدولہ و جراح ہندی پنا نام پسر کو روز مارا کہ از شاہ میر زمان  
بودند براے محالہ او روانہ فرمودند ہنوز بقطع مراحل بہ سنہل مقصود شہید

که خبر رحلت او رسید و خلعت استقلال بنام احتشام جنگ خلف ضابط جنگ  
با سقواب غلام سید خان از پیشگاه حضور ارسال گردید بعد از آن یکروز دیگر  
شکار قمر غنه نمود و بسیار ملازمان را از صغیر و کبیر بعباسه مناسب و نظایات  
عز اختصاص بخشیدند چنانچه میرزاخان بهادر را از اصل و اضافه به منصب  
چهار هزاری و دوهزار سوار و عباسه علم و تقاره و خطاب مبارز جنگ بیقوت  
رایه منصب چهار هزاری و دوهزار سوار و جمال النجسین خان را ب منصب چهار  
دو سده سوار و میر حیدر خان شمشیر حضور را با اضافه یک هزار و سیصد سوار و خطاب مبارز  
و عباسه علم و غلام مرتضی خان پسر غلام سید خان را با اضافه یک هزار و سیصد سوار  
و خطاب سپهدار جنگ و فرزند میرزا را ب منصب چهار هزار و دوهزار سوار و علم  
و تقاره و خطاب احتشام جنگ بند پایه ساختند و در جشن عید الفطر صاحب امام الملک  
میر عبدالحی خان را یک زوج دست بند بر صبح و دستور غلام سید خان را قسم جبهه  
به سپه او و رحمت نمودند و درینما و بختان شمس الدوله پسر متولد گردید و درین سال  
میرزا محمد خان را از اصل و اضافه ب منصب سه هزار و دوهزار سوار و خطاب مبارز  
و راجه دیانت و نت را از اصل و اضافه ب منصب چهار هزار و دوهزار سوار و خطاب  
بهادر و عباسه تقاره و سپه او را سه رینگه در اصل و اضافه ب منصب  
هزار و ششش الدوله را از اصل و اضافه ب منصب هفت هزار و ششش هزار  
سوار و خطاب شمس الملک به پایا اعتلای رسانیدند و سوارهای اشخاص مذکور بسیار  
ملازمان که ذکر آنها بتفصیل تطویل باطایل است بناصب و نظایات امتیاز یافتند  
و درین سال سر بلند جنگ بهادر به تشبیه رسید از شولایور و ماور گردید و حافظ محمد  
در رس که مسجد بعلقه قضا به بلده فرخنده بنیاد گنیه بر سر آمدن افتخار رز و در شمس  
و غلام سید خان و عظیم الدوله و غیره اشخاص فراخور حال به خلعت و جواهر عز امتیاز

بنام خداوند که تو هر چند گاه عالی تباری و بی اشتیاق جنگ جهانی نشاء  
و بیان اینجیکه تا امتزاج قلعه نزل از دست آن ره تو رو  
در قیام او بار جو تو رخ چو سست برجا که چشم جنگ غمزه در بدفت  
پرتو و به غایت کجایی و به استقامتی از یکتا و حضور سر فرازی یافته بجایه پد  
برست و کارهای شست با خواسته و بی محاسبی بسپو میرزا و قدید میرزا غفل را  
که با غنا بطریق قریب و نزدیک و اشتیاق که تقصیر و ثبات رسالت داشت و آنچه  
با ولی نه که باعث کشتن دیگران شده بود بد فطنه گشته موسی دیده را نیز تقصیر  
رسانید و دست معانکی بر شسم خود جهت ضبط و نسق در اندر کرده عالمی را  
به تیغ جور و ستم مسخر گردانیده خیالات فاسده بخود راه داد و نیک گاه عالی  
باستماع این اخبار تامل را کار فرموده و نظر ترحم بر جوانان شباب او کرده  
نخست غنایت نامحبات مستبد بر غفلت و اندر ز فرستادن چون مواعظ  
داد به پیای ضلالت را اثری نخبید بتاریخ بیت و یکم شهر محرم الحرام سنه  
هزار و یکصد و نود و شش هجری بقصد هموار ساختن آن ناهموار از فرزند بنیاد  
انصفت فرموده به سواد باغ کور دهن و بس پر تو نزل افکندند و تاد و ماه  
تقریب سیر و شکار توقف و زبده غنایت نامحبات فهایش ارسال نمودند و چون  
آن خود سر بر سر راه نیاید بیت و چهارم ربیع الاول از آنجا که چکرده حوالی شهر نگر  
بر ساحل دریای موسی مغرب خیاام ظفر اشتیاق ساختند و چند روز در آنجا اقامت  
فرمودند و در ایام اقامت هر شب حسب الحکم بر برج و باره قلعه و ایاضا و چارچا  
با شتم سر فراز جنگ و فر دخته و آلات آتش بازی سر داده میشد و عالمی در  
بنامش آن سرت دل انداخت درین ایام سر فراز جنگ به کنشی مر و اید و  
و عطا یارخان پسر سعید الدوله مرحوم بسپریج مرصع و اعتضاد الدوله به قلعه

به بکیر و تحصیل اربعی تعلقات راجه رانیا ستونی و دلاور جنگ برادرزاده معصام الملک  
میر عبدالحی خان خلعت دیوانی محمد آباد بید منظور نظر غاکشتمند و بعد از آن کوچ  
از انعام نموده جشن نوروز بجمال شکاف ترتیب دادند و امرا و منصبه بان  
به عطا به منصب و خطاب و جوار بر تبه بر تبه سرفراز نمودند چنانچه سهراب جنگ  
را بخلایب شیر الملک و اضافه یک هزار یکنوار سوار و شش الملک را بخلایب  
پوچ بید با سر سوار و دربار و محمد عظیم خان را به سرچ مرصع و اضافه منصب و یک هزار سوار  
و علم و خطاب بهادری و شهباز الدود را به منصب پیکر اربعی و علم و تقاره و خطاب  
قیام الملک و میر حیدر علیخان را از اصل و اضافه به منصب و دو هزار ی و عطا به  
تقاره و خطاب ممتاز جنگ و مخمبین بسا از ملازمان و یک هزار به منصب و خطاب  
سور و عنایات ساختند و شکوه جنگ اعظم فرخنده و بنیاد در جینه و پادان  
مرحمت نموده بجانب قلعه کوماس متوجه شدند و بعد نزول موکب احوال  
در آن نواح اتفاق مقامات شد و درین ایام پانزدهم جمادی الاول  
معصام الملک میر عبدالحی خان که امیر و الاحترام و صاحب علم و فضل  
تکلیف بود بجا رفته و در دستکم به جوار رحمت پیوست و درین مقامات بعد از  
محمد فوج و توپ خانه پر خشتند و چون موسم به شکل قریب رسید بنارنج  
بست و دویم ماه مذکور از تاسع کلاس اسلام مراجعت به سمت حیدر آباد  
فرهشتند و بنارنج بست و بهیتم بر تالاب حسین ساگر نزول جلال فرموده  
بانتظار بنارنج سعد پجور توقف در زبده و بهر شب به تماشای روشنی و تیشا زبده  
استغال درشته بهیتم و سرور سپردند و دویم ماه جمادی الاخره از حیدر آباد  
و باران و گترگ برج عظیم بر دم شکر سید و بنارنج چهارم ماه مذکور روز جمعه  
دو تنه ز عالی شدند و درین اوان اکثره برای ملاقات شیلخ شهر شل شاه فضل الله حرم



دشاده امرا الله خلف شاه رضا صاحب موم نشتريف بر دند و شرف الدوله بنصب بخت هزار  
شش هزار سوار و خطاب شرف الملك عزتيازافت و سيد مكرم خان بگويا بادشاه  
بطريق نيابت سوز و مكرم گشت و عظيم الدوله را سريچ مرصع و جيقه و كينهي مر داريه  
و خلعت و پانده ان رخصت لبوسه اورنگ آباد مرحت شد و بخت و بخت و بخت  
بالمذخمت شده بچكته رفت و در ماه رمضان و كيل حيدر علي خان سبهارا نام  
بجودان شرف طارست مهابي كشته تخايف و جواهر مرسد از نظر انور كندرانيد و چون  
سنيان اخبار بعرض رسانيدند كه اقشام جنگ فوج خود از سوار و پياده و سوار  
قصبه ناندير فرستاده را او فساد دار و خاطر اندس شو به تنبيه او كشته حسام  
عرف گمانسي ميان رابا و هزار سوار جرابا به دفع شر او تا مر د فرمودند خان شايه  
پاشه كوب به قلعه بون رسيد و ميش تا زان سپاه لغت و سنگا بر جمعيت مخالف  
كه بيرون حصار قلعه مذكور بود و مانجه منظم ساختند و اكثره از آنها اندرون حصا  
رفته بسر دادن توپ و تفنگ پر خستند دلاوران موكه بر د قدم جلالت افندي  
به يورش در عرصه دو نيم ساعت قلعه را منقح كرده و قلعگيان بعضي ايان طلعيه  
و برخي كشته شدند و برخي به فرستند اقشام جنگ با سماع اين خبر و حشت از بديل  
بر چه تمامه دلاور جنگ فرنگي و ابوبان مهدوي رابا به هزار سوار و دوزيب توپ  
و پيادگان تلنگ و زنبيله و جوشش و غوغا مينا بد خان مشا را نه فرستاد و بندگاتقا  
و هم سوال مرشد زاده سگنده را قبال كه احوال ريس رفت اند سيرا كبر عليان بهار  
را به خطاب اسد الدوله غرا خضا صر بخشيد و بعضي اعيان دولت رابا جمعيت  
انها لعين نموده به انصوب رخصت نمودند و سدي عبد الله خان و شمشك  
حكيم شد كه پاشه كوب خود را كلك حسام الدين خان رسانند اقشام جنگ با سماع  
اين خبر با بوبان مهدوي و دلاور جنگ فرنگي نوشت كه ميش از ملحق شدن فوج

کمک به جنگ ببادرت نماید آن هر دو حسب الحکم انفا سے خود بخیم ذمی القعه ه  
 انراب پیش روی خود کشیده شروع به سردادن گلهای متصل غیر متصل نمود  
 هر چند که بسیار از مبارزان فوج فیروزی بفریب گوله از پا درآمدند اما پاسه  
 استقامت ایشان از جاسه نغمه یه ابویان چون دید که از ضرب گوله ترزل در  
 اساس استقامت ایشان راه نمی یابد از دایره فوج جدا شده با جمعی از سواران  
 پیش قدمی نموده بر فوج فیروزی حمله آورگر وید حسام الدین خان بدافع او برخاسته  
 مقدّمه انجیش اورا برهم زده بر جوق فرنگی انداخت و سرد و فیل نشان او را  
 در اول حمله زور شمشیر گرفت الحاصل جمعیت مخالف بهریت یافته تا فیل ترزل  
 عثمان کشیدند و لا و جنگ فرنگی وقت شب قرار نموده به ترزل رفت و دو غیر  
 فیل همه نشان و چپند راس اسپ و قاره و فینچی با سه بان مع شتران و گاو دان  
 گوله و باروت که بدست مبارزان فوج فیروزی آمده بود با عرض داشت شکر نمود  
 فسخ بحضور ارسال نمودند و اختتام جنگ بعد این سر جنگ فوج خود فراتر  
 پا از سوار ترزل بیرون نکل داشت و حسام الدین خان حسب الحکم با جمعیت سپاه خود  
 در سواد قلعه بالکنده که آب و الف نزدیک بود فرود آمده تنفس حکم حضور نشست  
 و درین ایام محمد امجد خان ب خطاب سر بلند جنگ بها در سرچ مرصع و صاحب  
 بر منصب سه هزار سوار و علم و قاره و خطاب نظام نواز خان بهادر فزین  
 با حنا منصوب و خطاب بها دری سر فزازی یا قنده و تبارنج دویم ذمی القعه  
 خبر رحلت امیر الامرا بابت جنگ بها در بر وضع رضوان بهر رض رسیده کمال اندو  
 دلال پیراسون خاطر اشرف گردید و سه روز موقوفی نوبت بعمل آمد و میرزا  
 صفد جنگ باد هون و رایجو رمخص گشت و ثابت جنگ مبارز الدوله سرچ  
 مرصع و جیه و حاجی میرزا خان سرچ مرصع عز امتیاز یافته برکاب سعادت

مرشد زاده بنده اقبال اسد الله ولد بهادر متین گشتند و راجه دیانت و نیت بهادر بولک  
خنده مرصع و شمشیر و راجه دیانت را دم بنایت جیه مشمول عواطف خداوندی گشتند  
و تبار کج بست و کیم ذمی قنده خود بدولت از بدو فرزند بنیاد نصرت نموده در  
کوشه محل نزول اقبال فرمودند و بست روز توقف نور و غایت حاجات مشکوفا  
استقامت و ره نمونی با طاعت با عشاق جنگ فرستادند و در باب تحمل و دلالت  
بر امر فلاح و قیقه فرو گذاشت نکردند چون او بهادر بنهنون او گشته بود از رود سدری  
نام بنیاد پس صلاح کار در گوشتانی او دیده بخت الله و سیر بخشی و سید عمر خان را با جمعی  
شایسته بکک حاسم انداختان روانه نموده تا کید بیخ فرسودند که تا مقدر از خود  
سبقت در جنگ نکنند و در صورت بهادر است او بنفره اسل سبقت  
صل و دمه علی نماید و درین ایام ذوالفقار الله ولد بهایت جنگ جبار از بهادر  
اضافه بنصب بهادر ای تبه نر سوار دو اسب یک اسب و خطاب امیر الملک نامی را  
و سپر مرصع و گلکی مرصع بپایه اعلا رسید و هم تعلقه او چونی و با چو را بدو نفر و  
بکرم الله ولد بهادر و تجار امیر ابو علا بهادر رکاب در مرخص گشتند و سید جمال الدین  
به خلعت میر سانی سوار از تغیر اعتقاد الله و شیخ غفلت الله برادر از جنگ  
به شکست آمدند و بکیم غیاث الدین خان خلعت کو توانی فرزند بنیاد و غایت از قیقه  
و ششم ذی الحج از سواد کوشه محل نصرت فرموده به سمت قلعه ایگندل متوجه شده  
و در حوالی موضع علی آباد مرشد زاده سکندر اقبال در آنجا به سوار ای سوار مت فایز  
گشتند بنده گالی بستم ماه مذکور به تو نزول و در سواد قلعه ایگندل فرسگندند و روز دوم  
بسیر آن قلعه متوجه شدند و بست و ششم از آنجا کوچ لشکر فیروزی شد و دستار بخت  
بست و بهم منزل ابله زده که جدا آنجا چله راجه پاک سوار است مغرب خیام خاک افشان  
گردید و درین ایام علاؤ الله و الله از تغیر عظیم الله و نهقامت خجسته بنیاد و بنیاد اعتقاد

رسید و دیام عشره محرم سنه هزار یکصد و نود و هفت هجری و انجا اتفاق مقامات شد و باین  
سوم ماه مذکور دوله را سه حکم حضور با جمیعت سرکار و اضراب فلک شاد و کرنال عدو مال کنه  
معا صره قلعه بگتیاں روانه گردید و بعد از انقضای عشره محرم از منزل ایلوازه کوچ بسیمت  
نزل فرمودند بعد کوچ از منزل مذکور راجه پدم سنگه و کنور جو ده سنگه را به بکنگ و در  
مرض ساختند و هر روز در هر منزل قطع اشجار نموده بی مسافت می نمودند و در  
سام الدین خان بلازمت سعادت اند و گذشته بوطان خدمت فاخره و سرچشمه  
و خطاب بهادر می و علم و تقاره و منصب سه هزار می و هزار سوار به بسند پانچ  
رسید و افواج فیروزی قلعه بگتیاں را که بنا کرده مبارز الملک بکمال استقامت بعد از ایل  
معا صره کرده کار بمحسورین تنگ ساختند و بغرب نوپ و کرنال و نزل در ارکان استقامت  
قلعیان انداختند اخر الامر قلعه را انجا ظفر الماس جنبی بجز کرانیده قلعه را با همه اسباب  
و ادوات بتاسیج بست وستم محرم سپرد اولیا سے دولت قاهره نمود و بواسطت  
دولت را به استان بوسی رسید به منصب پانصد می و خطاب خانی چهره افتخار افرخت  
و دوله را سه اصل و اضافت بمنصب و وزیر می و هزار سوار و علم و خطاب بهادر  
و سرچشمه و گوشتواره زمره دولت اعتبار انداخت و غرضه صف از سواد و  
کورنده کوپن نموده بمنزل بگتیاں نزول جلال فرمودند و بعد سیر قلعه باز قلعه اری  
انجا بنام ظفر الماس مقرر کرده از انجا نهفت نموده به سمت نزل متوجه شدند و در  
منزل محمد عظیم خان بهادر که بر اسی خرمی اسبان عالی کانون رفته بود در  
دوماه باد و هزار سوار پاکیه با ساز و براق بشریف ملازمت رسید و مورد تحسین و افتخار  
گردید و ازین منزلی آیات عالیات نسبت قلعه با کنگه با تهنانه و درین ایام  
بلازمت بهلول خان و نصرت احسن الدوله به تعلقه در شکل و سه کار که هم صورت و  
باقی و میر عبد العزیز خان و له میر عبد السلام خان مرحوم از اصل و اضافت بهمنصب

چهار فراری و خطاب قوام الدوله و خلف و همیشه با ضافه منصب و خطاب جنگ  
و علم و تقاره و فرزند سوش با ضافه منصب و خطاب تهنیت جنگ و علم اخیار  
افراختند و میرساند خان که به او سونی رفته بود از آنجا آمده احرار سهارت طاعت  
نمود و بهار پنج چهار و هم ماه مذکور سرداران بهادر مثل رفعت الدوله سر بلند جنگ  
و صام الدیخان و کتار جنگ و محمد بیلول خان و سیدی عبداللہ خان و سید عمر خان  
و غیره رساله داران کار دیان و جزائر امان از آن طرف ریاسته گنگ عبور نمود  
فرود آمدند و یکسرم و احتیاطا پاردخستند گویند در حینیکه فوج فیروزی انطرف  
از ریاسته گنگ عبور نمود احتشام جنگ خرد و دشمن با چند سوار سجد و ستود و شکار آید  
اگر این مصلحت به بهادران فوج فیروزی معلوم میشد خود صیبه آن بهادران میکرد  
بالجمله احتشام جنگ خبر از کشته بر جانی و چالاکانی گنار و گرفته با محبت سوار پیاده  
و توپخانه حمان عزیمت بمقابلت یافته شروع بجارزد نمود و کشته شدن سواران  
و پیادگان و از مقابلت یافته در قبیری چلبالی متحصن گشت و روز دیگر بندگان عالی  
عبور ریاسته گنگ نموده انسوسه دریا نزول اجبال منتهی بودند و در آنجا بمحل  
کار نشسته بودند در جنگ نکرد و دست و دویم ماه مذکور مرشد زاده سکندر  
انجبال با ستمکایندت پر دمان براسه شادی کنده ای سواسه ماسور او به یونانیته  
فراموش نمود و اکثر سرداران و ایمان دولت مثل شرف الدوله و بهار زاده و غیر  
در رکاب مرشد زاده تعیین شدند و غره بهیج الاول احتشام جنگ عرضی مثل بر  
مروضات خود بواسطه بعضی ارکان دولت بمصنوعه رسال نمود و هر روز جواب  
و سوال و زیان بود تا اینکه ششم و مذکور بدون تحریک احدی زمیندار چمنور  
و نبو از آن دوله راسه و سواران پایگاه بگرفتند کویچ که حایل بنامین بود متوجه  
شدند تا مخالف آن کویچ را بدست خود کرده و توپها بر آن نصب کرده و بجای قائم

مکنند فوج مخالف مقابل شده محوله با سردار داند و اخراج فرستادند گرفته پناه بجهت  
چنیال بردند فوج فیروزی مقابل حصار چنیال پاس جلالت افشرد و مورچیل  
تلاطم کرده تمام شب به پوش باری بسر بردند خود بدولت با شمع اینخبر روز دیگر  
از کنار دریای گنگ حرکت نموده محاذی کوچه مذکور را با طر آیات نصب نمود  
و چون دیدند که شعله این فساد بدون آب شمشیر منتفی نمی شود و جز تحریک بیخ و بن  
این قضیه به فیصله نمی انجامد بمطوق آخر انجیل الصیف روز دوم آن بر مودج  
آهنی شسته با فوج لغرت قرین به تنبیه او متوجه شدند و حکم فرمودند که از هر  
نار ه جدال و قتال متنبه ساخته با اهل یعنی بنطوق کریمه فاقتلوهم حیث  
وجدتموهم پیش آیند و درین روشش الملک که در خواصی شسته بود  
و لیران پایگاه و رساله خود را ایمانو که یکبار حمله مراد نموده و مخالفان را بردارند  
و تا توانستند زنده نگذارند و دلاوران با نام و ننگ از هر جانب بر سر آن  
تاخستند و در عین گرمی هنگام کارزار رسید عمر خان جلوه یز خود را بجنور رسانیده  
عرض نمود که سیدی یا قوت و ده و جنگ فرنگی با جمعیت کثیر مقابل جمعیت غلام که  
قلیل است رسیده نار ه پیکار شتمل ساخته اند اسید و ارغانت و لک است بنده کاغذ  
به شمس الدوله اشاره بکک کرد و دشمنس الدوله محمد مبارک خان را بکک همراه داد محمد عظیم  
پزندرش علی خان را حکم رسانید که نزد و کمک نمایند متعارف این حال شاه مرزا پس  
نابت جنگ مبارز الدوله با سواران پایگاه و جمعیت زو هیل و جنبوش حمله آورد  
اکثره را به شربت مرگ میراب گردانید و بین اشیاء محمد عظیم خان با جوانان خاص نگاه  
و رساله خود و سواران بر کرگاه اوز و جنگ صعب روداد و زو و خور و عجیب این  
درین بین بنسب الدوله و محمد امجد خان سر بلند جنگ و غلام امام خان و صولت جنگ  
از یک جانب و از جانب دیگر حسام الدینان بهادر و بشیخا عان خود از یک جانب و قوت الدوله

با فوج مغلیه و از یک جانب پرورش یلغار با جمیعت خود و در بین قسم از جمیع حواریان  
و بزرگان دیگر بر سران اجل گرفته تا خاستند و آن برگشته بمقام را همچون نجات شان  
سرنگون ساختند بکنان پشت بجنگ داده راه فرار پیش گرفته و در پناه و پناهندگی  
و در جنگ نشانیهای کار دیان و پیادگان و رویه بدست مبارزان لشکر خود  
داد آمد و دلاوری جنگ فرنگی نمجرب و خفته بدر رفت و سیدی یا قوت را نیز بر کشته  
سیر گشت الحاصل درین جنگ فتح عظیم نصیب غازیان لشکر خود اثر شد بعلت  
لشکران لشکر فروزی راه سفر آخرت چلیو و ند و بر سر خیمه کشته سلامت بکمر خود  
رسیدند و صولت جنگ خلف شرف الدوله بهادر بر تخم گو که به پادشاه رسید و خبر  
و خداوند نعمت وقت شب حین معاودت خود به بد نشین تشریف بردند و او بجزای  
زخم کاری حواس او بجا بود و روز دوم آن از آن خصم کشته خواستند و درین  
قتل نام جنگ والده خود را فرستاده بحال تضرع و زاری طالب امان گریه و بدگمانان  
به لبش شیوه مرضیه خاندان عالیشان خود و ترجمه بر او شش نموده و در او را بهر طایفه  
و رضائش بسبع قبول انعام نموده روز دوم آن مشیر الملک را بجهت انکار و  
ساخته در حضور بیار و نزد او روانه ساختند چنانچه چهار روز هم از مذکور وقت تمام  
به حضور حاضر شده و بعد بخیر دنیا زمین حقیقت رزمین بیودیت ساختند و در  
شهر بغداد الف غذا و نمک شست و بشکام رخصت سرچ مرصع با و مرصع شده  
و اعتقاد الدوله را بر اسب بند و بست اندرون قلعو قلم و بیرون روانه نمودند و  
بنابر پنج نوبت و هم ماه مذکور با جمیع پر و گیکان متفق عصمت رونق بخش قلعو قلم شده  
و بر ابراهیم باغ که مبارز الملک بصرف مبلغ کثیره تحلف تمام تیار کرده بودند و در  
نفسکندند و بعد از آن تمام قلعو قلم را که در تصرف او بود گرفته قلعو قلم را از آن  
لکن فرمودند و معتد الملک بهت یار خان بهادر را به قلعو قلمی لغز کده غرضه و کشته

رضعت نمودند و بعد فراغ از بند و بست تعلقه نزل نظامت برار از تغیر بهرام جنگ بنام  
اعتشام جنگ مقرر فرموده و بنصب عمده و خطاب نضر الدوله و مایه مراتب پایه قبله  
افزود و اورا وراثت انصوب کرد و ذی القیوب مرزا مختشم جنگ برادر اعتشام جنگ را  
که در آن قلعه محبوس بود برآورده و در سلک ملازمان رکاب فسلک ساختند و بسیار  
از خیر خواهان دولت را بطایفه مناسب و خطابات و صلاح و جواهر بقدر مراتب  
چنانچه میجو سلالت خان را از اصل و اضافت بنصب شش هزاری چهار سوار و  
و مراتب و سرچ مرصع و جیه و کشتی و مال و مروری و سپه دار جنگ فتنه شریک  
را از اصل و اضافت بنصب چهار هزار و دو سوار و خطاب شیر الدوله  
و جمال الدین حسین خان را بنصب دو هزار و سوار و علم و تقار و خطاب  
بهادر و افتخار جنگ را از اصل و اضافت بنصب پنج هزار و سه سوار و  
خطاب افتخار الدوله و پاکلی چهار در و فرقام جنگ خلف حسام الدوله مرحوم را  
از اصل و اضافت بنصب چهار هزار و دو سوار و پاکلی چهار در و خطاب  
حسام الدوله و محمد سر بلند خان را سرچ مرصع و جیه و کشتی و مال و  
مروری و محبوب خان را سرچ مرصع و کشتی و محمد بهلول را سرچ مرصع  
و جیه و کشتی و مال و مروری و نواختند و اکثر اهل مناسب از قلعه نزل و حضرت  
و مرشدان و افاق که از پونا بعد فراغ از شادی گشتند ای سوا سے ما و پورا و  
لش آوره بودند بشف لازمت فائز گشتند و یک خوان جو ابر و سنت خوان  
پوشاک و چهار سس اسب و دو در بخیر نیل معه عمارتی سبز و سامان آن بوزن  
مقبول علیان از نظر انوار گشت و بعد از آن خود بدولت کجی شرف الملک بیاید  
بنزیت پیرش صولت جنگ تشریف فرما شدند و سرچ مرصع از دستار مبارک  
خود گشاده بر سرها در موصوف بسته بدشغی و تسلی او پرداختند و نوز و جلم



بران الدوله که بعد مسرت از صوبه الجبل آورده بود آخر از شرف لازمت نمود و بناج  
 چیت و ششم ماه مذکور خان غریب بقوب فرخنده بنیاد معطوف نمودند و اینک  
 و یکم خان و محمد شجاع خان را حکم شد که یکدور در عقب مانده و آنچه که  
 از اسباب سفر او تراب مرزا و متعلقان طفره الدوله را مطلوب باشد رسانیده آنها  
 را همراه خود از نزد خود بدولت بعد از احوال چهارم رجب روز جمعه پنج و فیروزه  
 در وقت افراست بلده فرخنده بنیاد شد **فصل سیوم** در ذکر وقایع که  
 در تشریف فرما شدن **نوائی اصفی** و تاسی بجای رابا و تار حلت  
 ان نواب غفران باب بعالم جاودانی از نیم جهان  
 مست بنیاد صورت و وقوع یافت چون بدگاه عالی بعد  
 فتح نزل بمیدر اباد در وقت افراستند مشیرالملک را بفرید عافیت اختصاص شدند  
 و راجه دیانت فراسه رایان و راجه دیانت و تانانانت را که دفتر پیشاری دیوان  
 دین و دفرال نزد ایشان بود حکم شد که بشیرالملک رجوع نمایند و بعد رجوع  
 ایشان معزایه از غزل و نصب چه ورق گردانها که کرد و درین سال یعنی سال  
 ۱۲۰۱ که بمکه و نود و هفت نجم الدوله بهادر به تنبیه رسیده اران ترافعه کرد و کوثر  
 سب الحکم حضورا مورث شده زرفراوان بمعرض وصول آورد و دهمین سال  
 غیر انتقال حیدرعلیان ازین جهان فانی بمعرض حضور رسید و نیز درین سال جوانان  
 در ساله سید عمر خان از حجت احوال نمودن مشیرالملک در دادن تخواه آنها  
 قبل ازین همیشه با تهاه بهاء میرسید بزخانه مشیرالملک هجوم آورده بنگاه گشتند  
 و دقیقه آن به حرمتی فروگذاشت نکردند آخر الامر تبسید و تا یک حضور دست  
 ز او باز داشتند و بهرین سال میر محمد حسین خان بهادر و خلجی موجودات سرکار  
 از انتقال داراب یک و غلام بنی خان خلف نجم الدوله به خلعت بخشیدگی سایر بزرگان

مرشد زاده افاق اسد الدوله بهادر و بهادر علیخان سپه سید و لا در زمان تاج محمد شاهی  
شاگرد پیشه و منصب سه هزاری و دویست سوار و نقاره و علم و خطاب بهره و جنگی  
و میر حسن علیخان از اصل و اضافه به منصب سه هزاری و دویست سوار و سرگرد و حاکمیت  
مردان بسیج مرصع و چنار احمد بهادر به کشتی و مالک مرید و راجه  
و یانت و نت و امانت و نت و راسه دوله رام هر یک به بسیج مرصع و محمد خیر الله  
به خلعت بمقصوداری تعلقه و ملک ناراین را او به دستور کسان ثبات به خلعت و منصب  
و عطا شده جوهر سه هزاره یافتند و درین آوان کرخ و دولت بجایه خیر جنگ  
و فتح یاب جنگ ظل کمیت گزیدند و در اواخر همین سال ثنادهای کتف دای  
صف شیر الملک با صبیبه اشیم الملک و له شیر جنگ روم بحال تحمل و تکلف ترتیب  
یافت و در راه صف سه هزار یکصد و نود و شصت هجری راجه راسه رایان به عرض  
حبس بول و عارضه تب از بن جهان در گذشت برادر و پسرانش خلعت یافتی  
و عطا شده خدمت او و اضافه مناصب معتمد گشتند و عظیم الدوله به مقامت بلده  
خمسته بنیاد و کوتوالی و کرداری و امینی و غیره تعلقه انجا غرامت یاز یافت و در این  
به شکار عکا که با تمام راسه دوله رام تیار شده بود و مایل شده و بعد از این  
به شکار گاه است که شیر الملک تیار کرده بود و منوبه شده شکار قمره نمودند و ذکر  
توجه بنندگان لغالی تا کنان در یامی بهیرا و ملاقات نمودن  
در انجا با سردار این مرثیه و قرار دادن تشبیه سولطان  
متاواند لیشه چون شیو سلطان و لدعیدر علیخان بعد فوت پدر و کالیش  
نشسته از غرور جوانی و نشسته حکمرانی بر سنهونی ادبار سلسله موافقت با پندگان  
و پندت بر دامن گسیخته آغاز نمود و شوخیها نمودند گانهالی و کار بر دازان  
پندت بر دامن در فکر تشبیه او شده باتفاق همگی سیه انجام این مهم نمودند و تفصیل

این اجمال آنکه بالاجبی پندت بر نور محمد خان که از وقت حیدر علی خان بر مهم مجابت  
در پونا بود گفت که زرتعه دو ساله را از عمر حیدر علی خان بهادر رسیده و بعد  
از آن پیر او که نه و دو سال بر سنده حکومت نشسته است زرتعه دو سال  
سابق و دو سال حال و اصل بر سر کار پندت پر دمان ننمود باید که پنج کپور  
بر تعهده چهارده مرحوم افزوده زرتعه چهار ساله برساند آنوقت آشتی فیما بین خواهد ماند  
و الا پاسه جنگ و جدال بیان خواهد آمد نور محمد خان از راه دوستخواهی به بیست  
نوشت که مزاج اهل پونا بنا بر رسیدن زرتعه سخراف شده بر سر شورش آمده است  
اگر موافقت با ایشان سفور خاطر اشرف است زرتعه موافق قرار رسایا  
و طلب اعتدافه محض براسه تهدیه و تحویل است اگر زرتعه موافق معمول با ایشان  
خواهد رسید از فراهم آوردن و ساختن پانده گاه ها و بهیوسله که زیر بار اخراج  
ناید می شوند نخواهند کوشید و سر از آشتی سر کار نخواهند پیچید از اینجا جواب رسید  
که سخن شما و قول مرثیه منافی اعتبار نیست پیش از انعقاد صلح با سرداران  
اگر نیز در اقرار نامه نوشته بودند که مصالحت با کلاه پوشان مذکور بصواب دیدیم  
خواهد شد و چون دیدند که کلاه پوشان در ملک ما دخل کرده اند اقرار خود را کنار  
لحمی کن انگاشته بهیتر گشت ما صلح کردند و فوج کماک را هم پیش خود  
طلب نمودند و آئینه در صدد دخالت اند و درین صورت آفریز القدر را لازم که  
از خود درخواست رخصت از بالاجبی پندت نکنند و بواب و سوال طبیعت و عمل  
نمایند چرا که از رخصت گرفتن شما مرثیه از موافقت ما میوسس گشته بهر نیصوب تنویر  
خواهد شد و هنوز الفراغ کلی از مهمم بندر کوئریال نشده است و نیز باب اخبار  
انجام شده و خواهد شد بنا برین نور محمد خان پیش بالاجبی رفته گفت که ایشا الله کما  
بعد فراغ از مهمم کوئریال که عنقریب میشود سبیل زرتعه کار تمام و کمال بعمل می آید

بالاجی پندت و ہری پندت مطعن گشتہ در پیہ دستی کار خود شدند و کش را و بلال را  
 بحضور بندگا نغالی فرستاده پیغام دادند کہ انتظام بعضی مہمات بنوشت و خوا  
 و پیغام زبانہی درست نمی شود توقع از کرم محبت دیدیم کہ از فرستہ دنیا و نہضت  
 نموده وہ پاترودہ منزل بدینصوب توجہ فرمایند و ما اخلاص مسندان قدیم تیراز  
 پونا برآمدہ بہلازمت حضور فائز می شویم و بعد روانگی او بہ تہسبہ اسباب سفر پر خدمت  
 متعاقب وکیل مکرور کوچ نمودند تخت ہری پندت و ہوکر با اتفاق ہم روانہ شد  
 و پس از رسیدن بہ بالاجی پندت سوا سے ماہ ہوا و را با پا بلونب و امرت راوتی  
 سپرد کردہ از پونا برآمدہ بعد کرد آوری سپاہ سرداران مرثیہ در عرصہ یک ماہ  
 تا پندہر پور رسیدند و با انتظار خبر نہضت بندگا نغالی از حیدر آباد و در انکامات  
 کردند وکیل ایشان بہ حیدر آباد رسیدہ بہ ملازمت حضور فائز گردید و فی الحال  
 انہا عرض رسانید بندگا نغالی کہ بنا بر شورش و شکارہ ارانی شیوغبار کدورت  
 بہ خاطر دہشتند و مضات وکیل را بعوض پذیرگار سانیدہ و ملاقات بالاجی پند  
 متصل طوایفیکہ قرار دادہ تبارکچہ چار و دوم و سیم و اول سہ ہزار و کصد  
 و بود و شہت از حیدر آباد نہضت نمودند و بعد طے مراحل نزدیک فلکونہ گور  
 نزول اجلال فرمودہ براسے ملاقات سرداران مرثیہ مقامات گردید و مدین سفر  
 مرشد زادہ افاق سکند را قبائل اسد الدولہ بہادر بہمنہ منب بہفت ہزاری متفقہ  
 سوار و ماہی مراتب و خطاب اصناف اسلک صاحبزادہ میر سچان علیخان بہادر از اصل و اضافہ  
 منصب شش ہزاری شش ہزاری سوار و ماہی مراتب و خطاب انتظام الدولہ و صاحبزادہ میرزا فقار علیخان  
 از اصل و اضافہ منصب شش ہزاری شش ہزاری سوار و ماہی مراتب و خطاب نصیر لدولہ ریات علیخان  
 افزائند و از اعیان و منصب اران از اصل و اضافہ منصب سہ ہزاری دو ہزار  
 سوار و علم و قمار و خطاب لشکر جنگ بہادر محمد شہر خان و از اصل و اضافہ منصب ہزار و دو ہزار

و خطا بهادی و محمد سنان خان بنصب یکمزار و پانصدی و خطاب بهادر و رومی بهوانی و اس  
سیر و قریه مال سو به جبهه راه باد و محمد آبا و سید کوس افتی رنو افتند و بر بان الدوله از نزل  
دولت و الدوله از حجه بنیاد و بجنور رسیده بهلازمت قاز گشتند و صحت از الدوله برادر  
شیر الملک به عنایت سرچ مرصع ممتاز و مرخص گردید و بالاجی پندت عرف ناما بهر نویسم  
باستماع خبر نبضت لشکر فیروزی بهست ایگیر از پند هر پور کوچ کرده در نواح ایگیر  
بهلازمت رسیده بنیای شیر قنده مرصع اعلی بند و یکده خنجر مرصع با علاقه کلل مغز  
گردید و بعد از آن خود بدولت تبارج هفتده ماه رجب به خیمه او رونق افراشته و  
چو اهرگران بهاد و پشت اعدا را که بطریق نذر گذرانیده بودند برافروزد و در انجا برپای  
ترتیب مجاس گنگاشش تعاقب مقامات افتاد و چنان تقریفات که سال آینده اتفاق  
هم تنبیه پیشینها و بهت ساخته ملک سرکار و ملک پیشوا از دست او انتراج باید نمود  
ملک سرکار در قبضه اختیار اولیا که دولت قاهره و ملک پیشوا از تسلط باد او دارا  
و غیره در دست لطف و ولتوزمان پیشوا باشد و ماورایه ملک سرکار از ملک  
پیشوا بجز شیر و آید لطف و سرکار عالی باشد و نصف در سرکار پیشوا و بعد از آن  
برای پندت کجوجی هو کنگرا ایگفت بالاجی پندت بجنور آورد بعد استغفار غیرت و یکده  
کلمه دیگر سرچ مرصع از دست مبارک خود بر سرش بسته و با اسه مروارید عیان نمود  
مرخص فرمودند و بعد از آن خود بدولت با صاحب زاده با و ناصر الملک که در آن ایام  
از قید او بهونی ربائی یافته همراه رکاب بود بخیمه کجوجی هو کنگر فصل با طفت گسترده و او  
چو اهر و افشانه نظر در آورد و بصاحب زاده و ناصر الملک نیز تراض نمود و در همین ایام  
ستر جانین که از کلکته وارد حیدرآباد شده بود و بجنور عرض داشت نمود که انجا  
حاضر شود یا همین با اقامت در نزد درین باب هر چه ارشاد در جواب قلمی شد  
که به انجا و قه باید کرد که غفر قریب لشکر فیروزی با انجا میرسد و بعد از آن بسیر قنده ایگیر

توجه شد عسکر جنگ قلعه اریکیر پوشاک و جواهر از نظر گذرانید پس از آن رایت سوار  
بموجب حیدرآباد افراشته سرپیچ مرصع و حقیقه و کنشی و مالایه مروارید و موکرا و کار و کاپ  
اورا سرب و حقیقه فراخور رتبه و بالاجی پندت را سرپیچ مرصع الماس گران بها حقیقه  
مرصع و بهو جبیند زمره و طره مرصع و کنشی و مالایه مروارید با آرسی و هر برام نیکه  
را سرپیچ و حقیقه مرصع و کنشی و مالایه مروارید و کنش را و بلال را سرپیچ و حقیقه و کنشی  
و مالایه مروارید و بلوت را و اگر از جانب مو داجی بهو سله آده بود سرپیچ و حقیقه و کنشی  
و مالایه مروارید مرصع نموده رخصت انصاف از زانی دهشته تارنج پنجم ماه شعبان  
از انجا نهفت نموده توجه حیدرآباد شدند و درین ایام مقبول علیخان به خلعت  
دار و گلی دیوانخانه خاص عند امتیاز یافت و راجه پدم سکنه و محمد حسین خان کپنار  
هر یک را سرپیچ مرصع و پاندان رخصت عنایت شد و در شانایه راه و بسنزل الملو  
در ویشته بغیر ذلک که در حق قوم مبد و یان سخنان پیوده گفت دوسه جوان از آنها  
به تادیب و بر خاسته اورا مجروح کردند جوانان رساله سرفراز الدوله بنایند آن  
در ویش بر خاسته بازار خون ریزی گرم ساختند و اکثری از اذاعنه مجروح و کشته  
گردیدند و مال تجارت اکثر افغانان تجارت پیشه تجارت رفت و بجه ازین بنا کیده  
الشن خون ریزی شکین یافت و روز دوم آن از انمنزل کوچ فرمودند و دو روز دوم  
ماه مذکور غلبه خنده بنیاد رسیده رونق افزایه دو تنخانه مبارک شدند و درین ایام قتل  
مبارک به خلعت بخشیدگی پادشاهی و کن سرفرازی یافت و هر چهار خلیف امیر الامرایه  
مرحوم بلا زمت شرف اندوز گردیده بعبایه خلایع فاخره و سرپیچ مرصع مورد  
عنایات کشفه و بست و یکم ماه شعبان مستر جانین که از عمده مالایه صاحبان اکثر  
بود بزبور قابلیت انصاف داشت بلا زمت فائز گردیده جواهر گران بها قلمبه  
مرسله پادشاه فرنگ از نظر مبارک گذرانید و سلیح ماه مذکور بجان مستر جانین

تشریف فرما شدند و او یک گشتی جوهر و یک گشتی کار و با دست ماه مرصع و چند  
اقشه و دوز بخیر فیس داده با بچه با و پاکی کلاتونی و دوازده راس اسب بزر  
مبارک و آورده بر همه قسم پذیرای کشید و شد و میر قمر الدین منت که همراه  
فرمانی آمد و بود ترکیب بند قصیده مرصع و بر و بر خواند و سه هزار و پیه عدله  
یفت و درین ایام عالیجاه بهادر و اصف الملک بهادر و ناصر الملک سید خیر  
فیل و سه راس اسب و سه عدد دیگر فخر مرصع بطریق نذر گذرانیدند  
و رفعت الدوله به سیرج مرصع و حقیقه مرصع سه دایه سیادت اند و حقه بصورت  
نادر مرصع گشت و محققان بهادر و خلف خیر و جنگ مرصع و الاصل و نهاده  
بمنصب سه هزار و دوازده سوار و علم و تقاره و خطاب قوی جنگ بهادر و علم و نهاده  
و سیدی عبداللہ خان از اصل و اضافه منصب سه هزار و دوازده سوار و خطاب  
و جنگ بهادر و سید عمر خان از اصل و اضافه منصب یک هزار و خطاب بهادر  
و به سوار اشخاص بسیار که ذکر آنها به تفصیل جز شود و اوراق نرسد ندارد و منصب  
و خطابات و بعضی به تعلقات نیز سرفرازی یافتند و درین ایام جشن سالگره میگذاشتند  
به کمال خلعت زیبایافت و بنام مشیر الملک خلعت گرفتند و جوهر و اسب  
فیل بطریق نذر گذرانید و جوهر و اسب درجه پذیرائی یافت و فیل معاف شد  
و در عتبه ماه محرم سده هزار و یکصد و نود و نه با اعتقاد تمام به زیارت  
عاشور خانها موافق معمول رفته و در مسانید نذر و تباریج بست و نهم ماه مذکور  
به شکارگاه که با تمام دوله راسه تیار شده بود تشریف فرما شده و هزار و پیه جمیع  
فراولان محبت نمودند و درین سال نیز بدستور سالهای گذشته اشخاص بسیار  
بمنصب و خطابات و بعضی بتعلقات سرفرازی یافتند چنانچه اشجع الدوله بهادر  
به کشتی و الایه مرادیه و اعتصام الدوله به منصب پنج هزار و سه هزار سوار و خطاب

اعتصام الملک و پاکلی جبار دار خرا تمیاز یافتند و مستر جانسین را بعباس کشتی و  
ماله مروارید با آرسی و دست بند مرصع مشغول عواطف ساختند و برنگ  
سین الدینان ساکن قصبه بودند از تاج زبده العلماء شیخ الاسلام خان قاضی  
بلخ محبت بنیاد بجلت متعلقه قضاے بلخ فرخنده بنیاد از انفال حافظ محمد مدح  
مکه مسجد که مخاطب به شریعت الله خان شده بود کامیاب گردید و تبارخ شکیلم  
ما و جمادی الاولی شجانه مستر جانسین مل جلوفت گسترده مشارالیه چند خوان افشید  
و تحایف و عطر دان پانزدان و هفت تنبیر فیصل با عماری زرد با سائبان چارچا  
و پاکلی جبار دار زروزی از نظر انور گذرانید و دویم ماه جمادی الاخره  
مستر جانسین را سرپنج مرصع و حقیقه و کشتی و مالک مروارید با آرسی و کشتی  
از همراهمان اورا که هم قوم او بودند سرپنج حقیقه مرصع و کشتی فراخو رتبه  
مرحمت نموده به کلکته مرخص ساختند و نهم شوال حبت استقبال فرمان پادشاه  
سوار شدند و سلج ماه مذکور خضر الدوله اختتام جنگ از ایلمپور آمده و شرف کلا  
مناز گردیده به عنایت سرپنج مرصع و حقیقه سرفرازی یافت و صداه ذی قعد  
متوجه سیر قلعه محمد گردیدند و درین ایام بهر شد زاده و فراخو رتبه رقوم جو  
مرحمت نمودند و با عیان و ارکان دولت سشل شمس الدوله و مشیر الملک غفر  
رقوم جو اهر فراخو رتبه عنایت شد و اعتصام الدوله بهادر عنایت کشتی  
عند اختصا ص یافت و بیستم محرم شروع سال یمن و الف دریا سے موسمی  
از شدت بارش طغیانی نموده تغیل جنوب رویه شهر نپاه راتا یکصد و پنجاه  
مستدم ساخت و ذکر توجه یندگان عالی حبت تنبیه شیخ  
با اتفاق مرئیه تافله بادامی و معاودت فرمودن  
از اینجا بفرخنده بنیاد حمید را با و او پنچیکه بعد از ان رودا



چون بالاجی پندت بنیہ یہ پسر سلطان برسان سیدہ قرار داده اگر مخرج بمیں ہو پندت  
نمود مودا جے ہوسلہ کہ سابق از رفقای رگھناتھ راوشده بود از موافقت نمودن بالاجی  
پندت بانبندگان عالی اندیشناک گشتہ وکیل خود بلونت را و نام را با چار صد کس و قدری حوا  
و چہار زنجیر فیل برای پندت بردان و بالاجی پندت و ہری شدت جہت استحکام اساس ملکت پندت  
بالاجی پندت با وکیل مذکور بخشش ملاقات نموده در خلوت سخنیهای گنگا از دست یافت موکل او  
با رگھناتھ را و میان آورد وکیل مذکور بہ تصفیہ پرداخت بالاجی گفت کہ صد اقت گنگا شما آتوت  
معرض ظهور خواهد رسید کہ موکل شما در اینجا شریف آورده بارالو صاحب ملاقات کنند و بالمشافہ  
حسب نخواہد نمایند مومی ایہ عرض کرد کہ البتہ موجب مرضی شریف شریف خواهند آورد و سر مواز خدمت  
تجاوز نخواہند کرد پس بالاجی پندت مکاتیب در باب طلب بود جی فرستاد و بہ وکیلش گفت کہ  
باقای خود باید نوشت کہ زود نمود را برسانند مودا جی بر طبق مراسلات با جمعیت دوازده  
ہزار سوار و دوازده ہزار پیادہ و پنجاہ ضرب توپ خود را بہ پونا ساند و بعد وقوع ضیافتها  
از جانبین مجالس نکاحش ترتیب یافته چنان قرار یافت کہ در ہم شہر پوریاک باشند و در جنگ کوتاہی  
نکند و آنچه از ملک او مفتوح کرد و از انش حقہ سازند و دو حصہ بندگان عالی و دو حصہ پیشوا و کچہ  
مودا جے و کچہ شکار جے ہو کر فیما بین تعین نمایند و مدت ہفت ماہ بالاجی پندت ہوسلہ را در پونا  
محکمہ استہ و بعد ویمان خاطر جمع ساختہ مرض نمود و بعد خدمت او متوجہ تیاری پونا نہ و گرد  
آوری سپاہ شد نور محمد خان وکیل شہ پشوتی بندگان عالی بالاجی شہرک ہوسلہ درین ہم دریا  
بہ اٹاٹی خود نوشت میوہ دریافت ائیمعنی وکیل مخفی در مقام بابکانون بنفیش ہو کر برائے  
تالیف فرستاد و بطبیع چکر و پیغام داد کہ در جنگ بعد و جہ نہ نماید و موافقت او منظور نظر دارد  
وکیل دیگر محمد خیانت نام را مودا و از ذہ زنجیر فیل و جواہرست لکھ و بہ با حصہ جوان با شیش  
بالاجی فرستادہ تا کہ کہ کہ بجاخ اشغال خود را بہ پونا ساند بالاجی پور و اینہا اطلاع  
بیرون پونا اینہا را فردا آورد و روز دوم آن معرفت ہمراہ راستہ وکیل مذکور را با نور محمد خان

بدینو آنجا پیشوا طلب داشت و کلاخریطه را با پیشکش مرسله گذرانیدند ملخص مضمون مکتوب آنکه  
 دوستدار از جانب خود در موافقت سرکار بهیچنوع کوتاهی نکرده است و می کند و بهیشت  
 انحراف مزاج گرامی محمد غیاث را که از معتمدان دوستدار است برسم حجابت فرستاد  
 اگر بطریق اظهار و عمل خواهند فرمود و دوستدار هم در صلح و آشتی را سخ قدم است و الا  
 حسب اراده گرامی از نیطرف هم قصور نخواهد شد بعد دریافت مضمون مکتوب روز دیگر  
 و کلا در خلوت طلبیده استفسار کیفیت معاملات نمودند نامبرده ما گفتند که آقای مابعد  
 فوت ذاب بها در برائے رفع فدا ملک مزبور از خدمت گرامی درخواست کمک کردند  
 صاحب نکر دهند و صلح که با سرداران انگریز که باستعدواب نواب مرحوم تقریافته بود  
 آقای مابعد سر رشته شرکت خود در صلح درخواست نمودند پی شرکت ایشان مصاحبت  
 منعقد ساختند و برین هم اتفاقا کرده بانبگان عالی و موداجی ساخته کمر غریت بهیچونیک  
 ایشان بستند و در صورت شکست عهده از کدام جانب بعمل آمده بالاجبی نیت بعد اصفحا  
 کلام و کلا گفت که باعث انیمه مراتب عدم ارسال ز رست احوال هم ز رتبه سابق و حال همراه  
 آورده اند میانه و کلا در جواب گفتند که اگر مایل ج فسخ این غریت کنند البته ز رستکار  
 رسانیده خواهد شد بالاجبی گفت که بدون ارسال ز ر فسخ غریت صورت امکان ندارد  
 و بعد مرسل ز ر موافقت البته منظور بر همین و کلا اختصار کرد و نامبرده را رخصت نمود  
 و روز دوم آن کشن را و بلال را همیش بندگا فعلی روانه ساخته پیغام کرد که حسب الفار کوچ  
 فرایند و با اتفاق تبسبیه میوه متوجه شوند و نیز بلونت را و وکیل مودایی را طلبیده است بهیکه  
 گفت که بموکل خود باید نوشت که موافق قرار کوچ باید کرد و در اثنا راه ملحق باید شد و این ملا  
 را مصحوب و بیشتر سوار روانه پاکور نمود و کشن را و بلال بچید را آباد رسیده محو ک سلسله  
 کوچ گردید بندگا فعلی فرمودند که برای سرانجام این مهم بیت و پنجه کمر و پیه اعانت کنند  
 و ملک بیجا پور با قلعه احمد نجر و گذاشت نمایند و قتی که ملک بشپور انیسر خواهند کرد و موافق قرار

تقسیم محل نواب آقام ملک مذکور را بشما مسترد نموده خواهد شد و بدون این نهفت مشکل وکیل  
مذکور چون دید که اگر این سوال و جواب را بنوشته باشد در کار تعیین می افتد  
و تحمل که با آلاچی پنڈت راضی نشوند و سلسله موافقت گسسته گردد و کار سرکار پیشوا  
ایشتر شود و در جواب عرض نمود که حضرت بالفعل درخواست در نقد سو قوف فرمایند هرگاه کوم  
نوابند فرموده با عانت خواهند پرداخت بالاچی پنڈت مشمول احسان حضرت شده از گذشته  
مکاسب بجا آوردن می خواهند که در این سخن مصالحت نیز بدون استعراج بالاچی و هری پنڈت  
از پیش خود را از بسبب گفت که آن پسر و او را وقت روانگی بهمت حیدر آباد تاکید مبلغ  
گفته بودند که صاحب مرد دیرینه و محرم و خیر خواه هر دو کسی که را ندیده و چه که مناسب  
دانند مراجع بنده گانالی را بر سر این مهم آرند بنده گانالی چون وکیل مذکور را صادق القول  
و مقصد میدانستند باین خاطر او دست از غلبه در نقد برداشت و اکتفا بر قرار بخت  
و بتفویض ملک بجا آورد نموده و جایگزین کار پیسیه چی سنی او مقرر کرد و به تهنیت سفر برخاستند  
و درین ایام شادی بسم الله علف شمس الدوله بهادر شروع شده بود و تا یک و نیم ماه  
جنس این شادی به تکلف تمام ترتیب یافت که در انشای آن وکیل مرثیه رسیده و بنا بر تحمل  
وکیل در عشره ثلث محرم از حیدر آباد نهفت نموده در میدان عیدگاه نزول اجلال نمودند  
و از ناگه برود ای نیز کوچ کرده و بالاچی و هری پنڈت در پونا اثرت را و سہی را با بیت دو  
ہزار کی بجای سوائی ما و ہورا و متعین ساخت و از پونا کوچ کرده بمقام ترب سرکہ چار  
کرده از پونا ہست فردا آمدند و در اوقات جمعیت ایشان بیت ہزار سوار بود و از آنجا بالاچی  
پنڈت ہری پنڈت را پیشتر فرستاد کہ تلو بجہ ہوکارا ہمراہ گرفته بطریق ہر اول چار کردہ  
پیشتر از شکر فرو آمدہ باشند و ہوکار کہ دوازده لکر دیہہ برای خسیج سپاہ از بالاچی  
درخواست کردہ بود ہری پنڈت او را بر چہار لکر و پیسہ نقد و پارچہ یک لکر روپیہ راضی  
ساختہ شمریک مهم کرد و بعد از آن بطبی مرا حل بہ پنڈت ہری پنڈت رسیدہ مقامات کردند و بیجا بیت

مرثیه تا پنجاه هزار سوار رسیده و از پند رپور شتر سواران بطلب موداجی که زود خود را  
برساند و پیش کشن را و وکیل مجید را با دکه از کیفیت آنجا اطلاع دهد فرستادند و بعد  
چندی خبر رسید که موداجی با جمعیت پانزده هزار سوار بفاصله بیست گروهی از پند رپور  
رسیده و بندگان عالی تا هشتم ماه منفرد منزل عیدگاه بیاس خاطر شمس الدوله اقامت فرمودند  
و تتمه شادی مذکور را زیب و زینت داده و رقوم جواهر و پوشاک اعلی که شمس الدوله از نظر  
انور گذرانید قبول فرموده از آنجا کوچ نمودند و میدان لنگر حوض پر تو نرول افکندند و روز  
دویم آن نذر فتح قلعه پرئیده که با اتهام رفعت الدوله و عظیم الدوله صورت وقوع یافت  
از نظر انور گذشت و دهم ماه مذکور مولوی معین الدین خان قاضی بلد فرخنده بنیاد منصب  
دو هزاری و خطاب معین الاسلام خان مساهی و مفتخر گردید و امیر الملک بهادر مهابت جنگ  
بخطاب شجاع الملک و بجای تعلقه ادھونی و غیره و عنایت سر تیج مرصع بالنگن و سلک  
مروارید کوس دولت نواخت و درین روز راجه امانت رام بهار ضمه ذات الحجب  
زخت هستی برست و رای ریخا داس سپرائی رایان بخطاب دیانت و نت سرفزای یافته  
بکار پذیر خود امور گردید و سوائے اشخاص مذکور با امر او منصبداران و ملا زمان بعضی  
بمنصب و خطابات و بعضی تعلقات و برخی بعنایت رقوم جواهر مشمول عواطف خداوندی  
گشتند پس از آن مقام نهضت نموده بسبت قلعه ایتیکیر متوجه شد بطی مراحل سواد آن  
قلعه را منظر بنیام فلک حشام گردانیدند و از پند هر پور بالا جی پندت و موداجی بتلو  
و غیره بنواح قلعه مذکور رسیده احوار شرف ملازمت نمودند مگر بهو لکر که بالا جی پندت او را  
پیشتر سرائی عبور گشتنا فرستاده بود و تا دوازده روز اتفاق مقامات هر دو لشکر در آنجا شد  
و ضیا فتها از جانبین بعین آمد پس از آن بندگانعالی باتفاق سرداران مرثیه از آنجا نهضت  
نموده کوچ کوچ تادریائی گشتنا رسیدند و فوج مرثیه بیکروز پیشتر و فوج فیروزی بیکروز  
بعد عبور گشتنا نمود و بعد از آن باتفاق به یکروز پیشتر روان شدند تا آنیکه بفاصله سی میل کو

از قلعه بادامی که در تصرف ثیم بود رسیدند و کشتن را و بلال بعد عبور کشتنا بعلت مرضی که لاحق حال او شده بود از بالاجی رخصت گشته بپونا رفت و بعد یکماه در آنجا فوت شد و بالاجی و هری پنڈت دو از ده جوڑی با سوس و بندگان عالی شش جوڑی جابوئس برای دریافت احوال ثیم و لشکر و سرانجام جنگش ملک و فرستادند و هوکر که سابق برین ثیم را بوی ساخته و مبلغ پنجک روپیه رسانیده و عده کرده بود که اگر اعانت و جانب داری او منظور دارد در عایتها عمل خواهد آمد در صورت مزاحمت با پنیوا پنجک روپیه دیگر و بر تقدیر مصاحبت و تقرر معاملات پنجک روپیه و ما در آن سال بسال دو لک روپیه فرستاده خواهد شد و کیل خود را مخفی پیش ثیم فرستاده پیغام داد که جمیع وجوه مطمئن بوده و این دو مستدار را حسب اقرار از آن خود دانسته بی اندیشه بغرم مقادیر کوچ نمایند ثیم که در آن ایام از سر بزرگش بمن برآمده به جنگور رسیده مقام کرده بود و اندیشه از اجتماع خبر اجتماع هر دو فوج بخاطر خود داشت بر رسیدن پیغام ملک مطمئن خاطر گشته و معذرا عهد و پیمان موکر با میان از و کیل هوکر گرفته از آنجا کوچ نمود و جاسوسان هر دو سرکار را که آنجا رسیده بودند مقید ساخت از نیجبت خبر نماند و هر دو سرکار رسید پس بندگان عالی و بالاجی جهت دریافت خبر و کیل مو را جی بهیله و یک و کیل همچنین را و رسته که در جواب و سوال ثیم بود و نزد او فرستاده پیغام داد که اگر اراده جنگ است پیشتر باید آمد و اگر اراده آشتی است که اقرار داد معاملات مصاحبت بود و خرج آید و کلارا باید فرستاد تا فیصله معاملات نمایند درین اثنا بالاجی بهار بنا ساز آب و هوای آنجا برض اسهال مبتلا شده خواست که معاودت نماید که مدتی قلیل مرض او بصحت گراشد و بصواب دید هری پنڈت معاودت را موقوف نموده تا تسخیر بادامی بودن خود در آنجا صلاح وقت دهد از آن بندگان عالی جواب و سوال ملک بیجا و بر بیان آوردند و چون بالاجی از گذشتن آن با نمودید معاودت خود بجهت آباد صلاح وقت نهسته

بعد رو بدل بسیار شرف الملک باد رکن الدوله مرحوم را با جمیع سرداران که در وقت  
 رکن الدوله متعین او بودند با جمیع هفت هزار سوار و حشمت جنگ را با یک هزار سوار و  
 زور آو جنگ با باد و هزار سوار همراه و بالا به تعین نمودند بدین قرار که اگر تنها بالا به  
 پنڈت پری پنڈت را بمشیم پس مقرر کرده آنها حازم پونه شود فوج فیروزی همراه پری  
 پنڈت باشد و اگر پری پنڈت و سرداران دیگر با فوج خود همراه بالا به پونا روند  
 باید که فوج فیروزی را بحضور مخص کنند و هر چه از ملک تسخیر شود و یکصد از آن با و یک  
 دولت قاهره سپارند و بعد از آن خود بدولت بجهیه بالا بهی حبت رخصت تشریف فرشته  
 او وقت برخاست و کشتی پارچه و عطردان و پاندان از نظر انور گذرانید و بعد از آن  
 مشیر الملک و شمس الملک حبت رخصت که بجهیه او علیحدہ علیحدہ رفته بودند بالا بهی هر یک را  
 عطر و پاندان داده رخصت نمود و بندگان عالی به کوچهای طولانی از آنجا متوجه حیدرآباد  
 شده و هشتم رجب کشتی را از معبر کالاجپور عبور نموده تا پنج نوزدهم ماه مذکور داخل  
 حیدرآباد شدند و در اثنا ای این سفر تا رسیدن بحیدرآباد مرشد زاده سکندر اقبال الملک  
 اسد الدوله بهادرنصب نهم هزاری نهم هزار سوار و خطاب سکندر جاهد و انتظام الدوله  
 بهادر را از اصل و اضافہ بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و پاکی جبار دار و خطاب  
 انتظام الملک و نصیر الدوله بهادر اصل و اضافہ بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار  
 و خطاب ذوالفقار الملک و ناصر الملک از اصل و اضافہ بمنصب نهم هزاری نهم هزار سوار  
 و خطاب بایون جاهد و رعایت بیغایت کشتند و بدستور امرای دیگر که از سلسله قریش  
 بندگان عالی بودند بمناسب و خطابات عده سرفروزی یافتند و از امرای هر که خطاب  
 دوله امتیاز داشت مثل اشجع الدوله و خطاب ملکی و هر که خطاب جنگی داشت مخاطب  
 بدولت و هر که خانی داشت بخطاب بهادری و جنگی و هر که خطابی نداشت بخطاب خانی  
 چهره اعتبار افزوخت و دولت افتخار اندوخت و مرزبان شولا پور معین معاودت بمنصب

پنجاهری چار هزار سواد و پاکلی جباله دارد و سر بیج مرصع و جیفه و کفشی مروارید و پاندان خضرت  
 سرفراز و ممتاز گردید بالاجی پنڈت بعد روانه شدن بندگانه لے نسبت حیدرآباد و بصره و غیر  
 قلعه بادامی متوجه شد از اینجا کوچ نموده تا اینکه بفاصله چهار کروزه ای رسید و این  
 منزل منتظر آن بود که از جانب شیپو و کلابیا سید و معالمت را الفضال نمایند که از همین جاز  
 معالمت گرفته برگرد و چون شیپو ی جالت کیش نامالی انش که از مرصحت بندگانه لے  
 سرور و زیاده تر مغرور گشته بود امدی را برای جواب و سوال معالمت نفرستاد  
 آنوقت بالاجی نور محمد خان و محمد غیاث را طلب داشتند گفت که تا حال هم از اینجا سب  
 اچان و رعایت شایع آمد لیکن قاضی شما نفیضند آنها در جواب گفتند ما هم در ارسال  
 خطوط مشورتمعالمش مقصور نکردیم لیکن چون نوکریم چاره نداردیم پس بالاجی نظر بریکه و کلاب  
 از اخبار هر روزه شکر بشیپو اطلاع میدهند چون اینجا همراه شکر صلاح وقت بدست  
 بهر یک یک سید و دستار و یک تمان کخواب داده مرخص نمود و وقت رخصت گفت  
 که بر شما بیج امری از سوال و جواب گذشته و حال محفی نیست بهر قسم که مناسب دان  
 در خیر خواهی اقای خود بدل میدناید و یکصد سوار بچمن را و راه آنها تعیین نمود  
 که تا دریای تم بهدر که نه منزل از اینجا بود آنها را رسانیده برگردند و بعد رفتن و کلاب  
 مذکور کوچ و ذکر و بی دیگر نموده بفاصله دو کروزه ای از قلعه رسیده هری پنڈت و  
 سرداران دیگر را محاصره و بستن مورچال مامور ساختند آتش جبال و قتالی از  
 جانبین ملتهب گردید و مدت محاصره مابست و هشت روز باند کشید آنرا از پیش  
 آن قلعه را گرفتند و مردم قلعه را که دویزار نفر بودند از قلعه بر آورده و چند روز ماند  
 کرده بجان را ملی دادند و شخصی از متوسلان بچمن را و رسته را بقلعه دار می آید  
 کردند و روز دیگر بالاجی بخیمه مودا بی و غیره سرداران رفته و بخاطر داری بی  
 شکر یک هری پنڈت ساخت چنانچه فوج مودا بی بوسله بسرگردی بسرا و چنابا و بابا و

بنیاد تمام عادت او چون چهارده بود و بعد از آن بالاچی با جمعیت قلیل بنویشتن است  
 بنیاد بسته و آب به وسله و بهر کلبه با تمام لشکر سبب قلعه دار و در کوچ پنجگرو بی نمود و از آن  
 طرف میبوی که در جنگاور با جمعیت خود و توپخانه اقامت داشت با سماع این خبر پائینه کوب باده  
 رسید و پوشش کرد و مهابت جنگ گنگنه ابل و عیال در آنجا بود پای استقامت افشوده و جلاد  
 را کار فرموده بدافعه او پرداخت و حمله های آورد ساخت و چون این خبر به بندگان عالی رسید  
 مایون جاده بهادر را بصر کرد و کی مقرر کرده و به نهایت شمشیر و جبهه و سر بیج الماس  
 و کلکی نواخته و شمس الملک و شمشیر الملک را با سالداران و در کتاب او متعین ساخته و اکثر  
 رسالداران را بطای سر بیج و جبهه فراخور رتبه مشمول عواطف نموده و اعتقاد الدله  
 را برای تیاری سبب حاجت عبور دریای کشتن تعیین فرموده بجانب دهبونی فرستاد  
 تا مهابت جنگ را مع ابل و عیال از آن قلعه برانند و هری بنیاد را در باب کمک  
 نوشتند هری بنیاد ایا موت و یکسردار و دیگر را با جمعیت پانزده هزار سوار از دوازده  
 کمک ادهبونی فرستاد و فوج فیروزی عبور کشتن و شهید را نموده باده دهبونی رسیدیم  
 از خبر آمد آمد سرداران مذکور پیش اند رسیدن ایشان مور جال را از ادهبونی برداشته  
 هفت گروه از عقب رفته در پناه کوhestان شاه دو کمر فرو آمد شمس الملک و شمشیر الملک  
 مهابت جنگ دارا جاده را مع ناموس آصفیه از قلعه ادهبونی بحفاظت تمام بر آورد و در پناه  
 تمهید را رسیده اسیرت هر چه تمام عبور دریای مذکور نمودند بعد عبور تمام لشکر و بنگاه و قلعه  
 یکپاس دریای مذکور طغیان آمد و حائل میان فوج فیروزی و فوج مخالف گردید  
 دارا جاده سالما مع ناموس داخل قلعه را بچو رشتند شمس الملک و شمشیر الملک ملبوس خاص  
 و جواهر که از پیشگاه حضور حبت دارا جاده ارسال شده بود در آنجا رسانیدند و بندگان غاسی  
 با سماع این نوید عافیت نذو ر گرفته حکم بسردادن توپها نمودند و درین اثنا هری بنیاد  
 هم بفرم مقابله پیشواز دارا رسیده و بغاصله دوازده گروه از لشکر مخالف کشتن را



در میان گرفته فرو آمد و سر داران مذکور حسب الطلب حضور از انصوب مراجعت کرد  
 بتاریخ سیوم ذی قعدة سخته هزار و دوصد و رحید را با و باستان پوسی حضور یافت  
 شد و درین سال مسترین بین که از جانب مستر جانسین آمده بود بواسطه تا قیام الحوت  
 مبعادت ملازمت فائز و بعنائیت سر پیچ و جیفه مشمول عواطف گردید و بسیاری  
 از ملازمان حضور بعضی باضافه منصب و خطاب و برخی بعلت جواهر سرافازی یافتند  
 و ثیو بعد مراجعت فوج فیروزی ادیهونی را خانی یافته قلعه مذکور را متصرف شده  
 بسوئینگ دل از ان خواب و مسمار نمود و از انجا بطرف ساسان نور متوجه گشت و ازین سو  
 هری پندت بر ستوجه آئینست شد عبد الحکیم خان حاکم ساسان که از عداوت و سخت گیریانی  
 ثیو بر اسان بود و کیل خود نزد هری پندت و هوگر فرستاد که این وقت دستگیر  
 باید که دستگیری نموده اینفر خوانه و از خود پناه دهند و ملک ساسان نور از دست آن ملایم تخاصر  
 کنند که با دام اسبیات ممنوع از دولت خوانان سرکار پیشوا خوانده شد بعد آن ثیو کین را به تیار کرد  
 اول ده هزار بار با پنجاه توپ از دریای کشانی آنگاه فوج مرثبه خبردار شود و بر عت هر چه  
 تمام عبور نمایند و روز و نیم آن خود با تمامی لشکر عبور کرده بقصد تقابل با صله میشت کرد  
 از لشکر مرثبه فرو آمد و هری پندت و هوگر که با صله سه کرده از ساسان نور فرو آمده بودند  
 حسب الطلب حاکم انجا زیر فیصل قلعه ساسان نور رفته حاکم آنجا را با بحیان و قدری اسباب اموال  
 از انجا بر آورده همراه خود گرفته بهر دو خود رسیده مقام کرده و ثیو با ستاع اینفر از انجا  
 توجع کرده متصل ساسان نور رسیده کین را بار اندرون قلعه فرستاده بقیه اموال و  
 اسباب عبد الحکیم خان را متصرف گشت و با صله دو نیم کرده از ساسان نور با فوج و توپخانه  
 آمده مستعد جنگ گردید و ازین طرف هری پندت و هوگر که با صله کرده بغیرم تقابل میشتامنه  
 و در امن کوپی توپخانه مانده داشت شروع جنگ نمودند و از طرفین تا یک و نیم هر جنگ توپخانه  
 در میان بود در وقت سر داران مرثبه به هری پندت گفتند اگر حکم شود از جمیع جوانان

یورش کرده جمعیت او را متفرق میسازیم بشرطیکه که اگر اسب ضایع شود از سرکار  
عوض آن محبت گردد و اگر سوار تلافی شود نصف درامد از سرکار بلام برای پس  
مانده کان او بجا باشد هری پنڈت گفت من هم مثل شما نوکر سرکارم بدون حکم  
سرکار من از جانب خود نمی توانم که این شرط یا شما در میان آرم باستماع اینجواب  
همچنان پاسه جلالت پشتر نگذاشت بعد از این تو بها از جنگا کشیده و خیمه گاه که به  
نام صله سه گروه از زرنگا به دور رسیده فرو آمدند و پیش پیونیز بفاصله دو گروه  
پنجمه کاغذ گرفته فرو آمد و ما بین هر دو لشکر فاصله پنجگانه بود و تا چهار روز دیگر قش  
ربان و قتال ملاحظه نشد تا آنکه روح پیجم که آفتاب غروب شد و قریب یکپاس از  
شب گذشت و پیونیز به یون بر لشکر هری پنڈت زد و لشکر را پریشان ساخت و درین سخن  
اموال و اسباب بسیار دست خوش ماراجیان گشت و لشکر و لکر که بفاصله یکتیم  
گروه بود بر سر نشینون نزد دیگر سرداران مرهه از شینون آمدنیا که گشته بنگاه  
و اسباب را بدست گرفته عقب فرستاده بغرم مقابله بفاصله سه گروه از لشکر  
فرو آمدند و شب بکراست بکسر کردند و روز سوار شده و در مقابل رفته می استاندند  
نیز پیونیز سرداران می آمد و نه ایشان بر سرش رفته از خود جنگ میکردند باز در  
روز بعدین سوال منقضی شد تا آنکه پیونیز هری پنڈت پیام داد با و صغیرا آمید  
خروج فرادان همزه خود دارند چرا جنگ مبارت نمی نمایند هری پنڈت گفت که جنگ  
ما چو جنگ دندان نیست اگر نشه باوری دارند میدان آمد و صف جنگ نمایند غالب  
از مغلوب متناز شود بشیندن اینجواب روز دیگر پیونیز پونچانه پیش رو کشید و غرم مقابل  
شتافت و از اینجا بمرهه ما نیز سوار شدند و بعد اقبال فتنه داد و پر خنک تو پچانه  
در میان بودند از اینجا ظفر نه از اینجا خطر باز وقت سه پسر داران هر دو لشکر به لشکر گاه  
خود با و دست نمودند و بکراست و مخالفت خود را پرداختند از اینجا که هری پنڈت مکرر

بایا و اشاره بل بصراحت بهو لکر گفته بود که از جهت جانب داری صاحب شمشیر  
 خبره شده هست و مهم طول انجامید و هر کز میخواست به قهر بی تر و نمایان بر صحنه  
 ظهور آورد که موجب شرخ و سی و باعث رفع ید نامی جانب داری شود لهذا بهو لکر  
 روزی که جانوسانش خبر رسانیدند که خوانه شمشیر به همراه پنجاه بار و بمیت ضرب  
 توب از راه نور نزد یک لشکر شش رسیده و فردا اعلی لشکر خواهد شد چنان روزی  
 چندتای پیام فرستاد که امروز بر سر شمشیر میروم آنچه خواهد گفت معلوم خواهد شد  
 و فی الفور عجله سوار شده و بر خوانه ریخت و چهار هزار پیاده و پانصد سوار شمشیر را  
 گشته و چون پنجگانه رسید به گزیده معاودت به لشکر خود کرد و روز دیگر شمشیر وکیل خود پیش  
 بهو لکر فرستاده پیام نمود که من بر سخن شما اعتماد کرده عظمی بدم و صاحب بخلاف قرار  
 خود عمل نموده بهو لکر در جواب گفت که من ملازم پیشوا هستم علانیه در وقت جنگ نمیتوانم  
 که اعانت نمایم و همیشه که صاحب بر لشکر هری پندت غالب شد از جهت بهلولتی  
 کردن این دوستان را بود از این جهت بجانب داری صاحب تهم شدم برای رفع تهمت  
 این حرکت نمودم و موافق قرار صاحب موافق ام و احوال آنچه که صلاح کار صاحب در آنست  
 اظهار میکنم نه آنست که زود تعلیل معامله حاکمه نمایند و درین امر احوال میکنند که انجام خوب  
 نیست لیکن اینوقت و کار را برای اقرار به محالیت نباید فرستاد بل یک شیخون دیگر  
 بر فوج هری پندت زده کیجنگ غالبانه هری پندت نمود آن وقت معتمدان خود  
 براسه سوال در جواب محالیت نزد این دوستان را باید فرستاد و بعد بنامی برین  
 صلاح وکیل مشهور از حضرت ساخت مشهوری و یک شیخون دیگر بر لشکر هری پندت  
 آورد فوج هری پندت متفرق شد لیکن شکست فاجش نیافت چرا که فرار نمودن و بار  
 فزیم شدن کار مرهه است تا وقتی که ده بمیت هزار کس ازینها گشته نشود شکست جمش  
 باینهارا نه نمی یابد اینقدر شد که مرهه مور جبال خود از قلعه دمار و بار برداشت و قلعه بنا نهاد

که بتصرف مرشد وقت  
پنججاه هزار چون که  
دامن گیر حال هر دو لشکر  
صلاح در مصاحبت دیده و پس  
میدهم و آئیده مبلغیکه در قعد از قدیم نظر یافته سال بسال بر سر کار پیشوا خواهد رسید  
بش طریکه ملک بادامی و غیره که در تصرف آورده اند و گذاشت نمایند به وقت هر کدو  
برای پندش آمده پیشوا نظر آنها کرد و بری پندش به بالاچه پندش نوشت بالاچه طلی نمید  
که صاحب در نیمه ختم نامه و هر چه بتبر و صلاح کار سرکار حسب الوقت پسندید  
و بی استغواب غیر لعل آرد که کرده صاحب در سر کار منظور و مقبول بری پندش در  
این جواب بهو لکر را غلبه داشته گفت که این مصاحبت بحد شرط منظوری است اول اینکه قعه بادامی  
که جنگی شکر شده و زرب بار به رف آمده و همچنین قلعی بر کنده مشر و خواهد شد و دوم آنکه سرکار  
تمام و کمال و چپش و گذاشت او بهونی از سال از بد سوم آنکه معاملات بندگانی که همراه شده  
پیشوا مفروض سازند چهارم آنکه ملک عبد الحکیم خان را که مشول سرکار پیشوا شده باشد از این  
به بند و آئیده در صدد مخالفت او نباشند پنجم آنکه عهد و امان نمایند که در سرکار سال بسال  
بلا عذر نخواهد رسید و بار دیگر بعد مراجعت افواج بندگانی که پیشوا مصدرف و نشوند  
بهو لکر این مراتب را پیشوا گفته فرستاد و باز پیشوا وکیل روانه نمود که از ملک بادامی و زکند  
پاس خاطر سرکار پیشوا دست بردارند و این مصاحبت بعد از نیت بل کمال صفائی است  
به و شرط یکی آنکه خطری را که او پندش بردان برای فاطمی میباشد باید که در القابل  
سلطان بنفرانید و وقت حاجت ما را بار سال فوج مطلوب کمک کنند و چپش و گذاشت  
او بهونی میدهم و فیصل معاملات حضور در زمین انبیا ملت نمی شود بل علیحد و بواسطه و کلا  
انفصال خواهد یافت عبد الحکیم خان پادشاه کبر سرکار راست محاسبه بکرو و روبه از و بنحو

[illegible]

که بتصرف مرثیه زفته بود و سافور ملک رسد که چون کرک و یک مکان دیگر که می ماندش ملک یک  
 و پنجاه هزار هون کرک بود و بقصدش بود آمد و چون خوشم برشکل قریب رسید و فکر چپا  
 دامن گیر حال برد و لشکر گردید و میباید که گران و دیر رسیدن خزانه از سر بزرگ شدن  
 صلاح در مصاحبت دیده و کیل خود را پیش هر کس فرستاد و پیغام داد که از چهار سال که گذشت  
 میدهم و آئینه و سلفیکه در قند از قدیم نقرز یافته سال بسال بیکر کار پیشوا خواهد رسید  
 بشتر طیکه ملک با دایمی و غیره که در تصرف آورده اند و اگر داشت نمایند با نوقت هر کس پیش  
 بری بپشت آمده و پیشا نظر آنها کرد و هر ی بپشت به بالا بپشت نوشت با لاجی قلمی نمود  
 که صاحب دین و بیستم نماید و هر چه بهتر و صلاح کار سرکار حسب اوقت بپشت نماید  
 و بی استیجاب غیر اجل آرند که کرده صاحب در سر کار منظور و مقبول بری بپشت بدرشت  
 این جواب هر کس را طلب داشت که گفت که این مصاحبت بپشت شرط منظور است اول اینکه قلعه با دایمی  
 که جنگ نشین شده و زربار بصرف آمده و همچنین قلعه برگزیده و شتر نخواهد شد و دوم آنکه در سرکار  
 تمام و حال و پیشی و گذشت او هونی ارسال دارند سوم آنکه معالمت بندگان نعلی همراه ملت  
 پیشوا و فروغ سازند چهارم آنکه ملک عبد الحکیم خان را که مشعل سرکار پیشوا شده و بشار الیه  
 بدیند و آئینه در صد مخالفت و نباشند پنجم آنکه عبد الحکیم خان را که مشعل سرکار پیشوا شده و بشار الیه  
 بلا عذر خواهد رسید و بار دیگر بعد مراجعت افواج بندگان نعلی و پیشوا و صد و شش  
 هر کس این مراتب را پیشو گرفته فرستاد و باز پیشو و کیل روانه نمود که از ملک با دایمی و سر گذشت  
 پاس خاطر سرکار پیشوا دست برداشتم و این مصاحبت بعد از نیست بل کمال صفائی است  
 بدو شرط یکی آنکه خبر بطیه را که و بپشت بردان برای با قلمی میبازند باید که در اقلایط  
 سلطان بنفرانید و وقت حاجت ما را با سال فوج مطلوب کمک کنند و چپه و گذشت  
 او هونی میدهم و فیصل معالمت حضور در ضمن انیعامت نمی شود بل علیحد و بواسطت و کلا  
 انفصال خواهد یافت عبد الحکیم خان با که کیر سرکار است محاسبه بیکر و در و بیه از و نخواهد

اگر دعایت سرکار صاحب است باینکه اول سبیل در سرکار ما از و نمایند بعد از آن  
درخواست و گذاشت ملک او کند نذاگر هر دو شرطه که قبول دارند از نظیر هم ملحق  
حسب انظار بر طبق استرضای طرفین قلمی میگردد و چون چمن را ور بسته وقت روزیکه  
خود پونا همراه با نهی پنڈت را در کوچه خود را پیش بری پنڈت گذاشته بود که هرگاه  
بای معاضدت در میان آید شریک باشد هوکرا و این شرط را که جواب و سوال نمود و هر  
پنڈت چون دریافت که در اقد با فعل بست می آید و به فصل معامله حضور و عبد الحکیم پنا  
میلته میخواست از جهت قریب رسیدن موسم بر نکال تعوین در مصاحبت صلاح وقت  
نداشتند به فصل معامله سرکار پیشوا را رضی بصلح شد اما در مقدمه افزوده لفظ سلطان  
در القاب اندکی استنادی کرد و گفت درین باب به بالایی پنڈت نوشته می شود  
بر طبق نوشته شما را لیه لعل خواهد آمد هوکرا گفت که شما درین امر استنادی نباید  
کرد و در پانچوا ه سرکار پیشوا صد لفظ سلطان نام دارند این هم از ان قبیل میباشد  
جواب این امر به لاجی خواهم گفت صاحب در نوشتن صلحنامه تاخیر نکنند و دیگر  
هری پنڈت قبول کرده در قرار نامه افزون لفظ سلطان در القاب نوشته معرفت  
هوکرا و شیو هم نوشتهجات خود استصواب هوکرا فرستاد و روز دیگر بصحابت وکیل خود  
با چهار هزار بار و پانصد سوانه ملک بون کرک و هفت گنجه پنهان و پانچ سکه روپیه چله پنا که در سینه  
بابت سرکار پیشوا فرستاده و ده لکر و پیه مایقی را و عده نمود که بعد داخل شدن لشکر  
در پونا فرستاده خواهد شد و برای هوکرا چهل ملک روپیه نقد و جوهر و لکر و پیه پانچ لکر و پیه  
نوشته خود که سوای این دو لکر و پیه سال بسال موافق قرار و اسانی بمعرض رسال  
خواهد آمد فرستاد و خود همان روز بمو کرده آن طرف گشتا مقام نمود و روز دیگر هر  
پنڈت وکیل شیو را شش پانچ خلعت با سرتیج مرصع از سرکار پیشوا و صلحنامه حسب انظار  
نوشته داده رخصت نمود و هوکرا از جانب خود یک سرتیج مرصع و خلعت با و داد و القعه





تمام جاگیر موروثی اور اربضط در آورده نهانه سرکار در آنجا قائم کرد و ذریعاً راجه پور  
از تسلط و سخت گیری راجا و ستم که سرکار یگندل و ویرگنل و مبدک و غیره مضافاً  
تعمید از غلام سید خان گرفته بود بکنگ اربع سر از اطاعت او پیچیده و بسکمه مذکور از سرکار  
او در پنج قباب شده به غلام سید خان نوشته بر است تمییه او و درخواست کمک کرد و  
غلام سید خان بهار مل را بخطاب راجه بیجونت بهادر عظمای حنیفه و سرتیج از پیشگاه  
حضور میر فراز کمانیده با فوج کثیر کمک و بسکمه مذکور فرستاد و راجه بیجونت به یلغار  
رسید بمجا و مکان راجه پور پرداخت و بازار بهال و قال گرم ساخت و بعد  
چندی به یوکنش حصار بیرون آسکان را گرفت و خواست که همین منوال قلعیه بانیز بگیرد  
راجه پور امان جان و آبرو و خواسته تسلیم قلعیه نمود و راجه بیجونت نذر فتح و عرض  
شکر بکفایت آستان باستصواب غلام سید خان بجهاد فرستاد و غلام سید خان  
زمین راجه پور را طلب داشت و قلعیه محمد نگر محسوس ساخت و جمیع ملک موروثی او را از  
ماده پور و غیره بقبط در آورده سپرد و بسکمه مذکور نمود و سلخ جادی الاولی شروع  
چشم نور و زنده بستم ماه شوال جشن ساکد درین سال زیر باری از امر او منصبدار  
و متصدیان سرکار بربانیت منصب و خطاب و جواهر و تعلقات فراخ و سعادت  
طالع شمول نوازش خداوندی گشتند چنانچه مقرب خان جلالت استعدالی قلعیه پاکند  
و اعتمام الدوله بهادر بربانیت و ستمد مرصع و محمد احمد خان بهادر بسکمه جنگ  
از اصل و اضافاً منصب شش هزاری شش هزار سوار و پاکی چهار دار و خطاب امجد الدوله  
و کامیاب جنگ بهادر از اصل و اضافاً منصب شش هزاری چهار هزار سوار و پاکی چهار دار و  
خطاب سردار الدوله و راس بهوانی داس سردار دیوانی سرکار و راس و گاداس  
و راجه بیجونت بهادر هر یک بربانیت کنشی هر و اید و راس کیول کش و راس خوشحال چند  
هر یک بعلای سرتیج مرصع و راس شکر را و منصب و خطاب و علم و نقاره و تعویض

تعلقات نزل و طالع بودن و امن و قوال و غیره محالات و یک نیمه فیل و جمال اشرف خان بنیاد  
 سر و ج مرصع و خطا بسیار وی و خلعت تعلقه کوپل که هنوز قلعه کوپل نشین و لیا ی دولت  
 قاهره نیامده و بنای نجات سکه در آن تعلقه قایم شده بود و سر فزاری یافتند و درین سال  
 خواجه بهادر خان و حافظ فریدالدین را بر سر حجابت نرو میبویستادند و در راه محرم شرم  
 سال هزار و دویست و سی و هجده نامی باطله را که من شده ای که ام بلاقات حضور غایض گردید  
 و مبالغه و هزار و پوپه با و محبت شد و بیت و نهم برین انسانی خواجه بهادر خان و حافظ  
 فریدالدین از نزد شب پور اجعت نموده شرف اندوز طار مت گردیدند و مر اسلات  
 او با جواهر و اقمشه و اسپ و فیل از نظر انور گد را نیدند و درین سال حساب الدوله به تعلقه  
 که قوری بلن فرخنده بنیاد از تغیر محمد عبدالقادر خان و میر ابراهیم برادر صفی الدوله  
 بقعه داری قتلعه کلبر که در اسبنت رای تعلقه ایمنی صرف خاص و شوکت الدخان  
 نجلعت دیوانی پادشاهی صوبه حیدرآباد غرض خاص یافتند و یازدهم جمادی الاخری  
 شروع جشن نوروز عالم افروزش و دهم شعبان فرمان و خطاب ترم دوران از پیشگاه  
 حضور پادشاه بنام متعالی بنده کاغذی رسید و جشن ترتیب یافت و درین هر دو جشن امراء  
 و منصبداران بعضی بنام صوبه و عظمای رقوم جواهر و برخی بخدمت چهره افتخار افروختند  
 و منصبداران بعضی بنام صوبه و عظمای رقوم جواهر و برخی بخدمت چهره افتخار افروختند  
 اگر ام الدوله مرحوم خلف الشیخ الملک غیور جنگ منصور نجلعت میر سامان سرکار عالی و منته  
 جنگ نظامت بلده فرخنده بنیاد از تغیر شکوه الدوله سرمایه آفتی را ندوختند و درین سال  
 جمیع شیخان نامی شهر را بدولت خانه نو تعمیر تقریب بنیافت و دعوت نمودند و بنیافت بجهت برچه  
 تمام تر ترتیب یافت و بنای پنجم تنوال بستن سر و ج مرصع و پانزدن و ضمت رحمت گردید  
 و بیت و نهم ماه مذکور مستر جان کنونی مع حیرین از نزد لاردها و آمده بلاذت فائز گردید  
 و تحایف فرنگ از نظر انور گد را نیدند و درین او ان قمر الملک نجلعت بخشگیری سائر و تعلقه دپو  
 کنده و نگینده از تغیر نعم الملک لوی استیبار افراشت و طوی که خدای هایون جابدار

باقره العین عالیجاه بهادر و خوشبینی قمرالملک ساد بر منصبه ظهور جلوه گر شد و بیستم ذی قعدة  
 بتقریب ضیافت بنجانه مشیرالملک ظل کرمت گسترده و وفور نقد و جواهر که مشارالیه از نظر  
 فیض منظر گذرانیده ترین بدستخط معافی کردند و امتیازالدوله خطاب ممتازالامرا و  
 مایه مراتب و شمس الملک خطاب شمس الامرا و شیرالملک خطاب قطب الامرا که در ماده تکریش  
 معافی اسم اعظم بسند خاطر مولف افتاد و امتیازالدوله خطاب بافتخار الملک سرور از سه  
 یافتند و مسود او را بقیت استحقاق اساس بودت با صاحبان انگریز و تنظیم و ترتیب  
 امور ریاست حسب حکم حضور به بندر کلکته عازم شده و حافظ فریدالدین خطاب خانی  
 ره نور دطریق فتمت ارشده حسب حکم حضور برسم حجابت نزد شمس رفت و بتاریخ هجرت  
 یکم ذیحجه روز نخست بنه غبته با فو بیکم صاحب عرف خان بهادر بجوار رحمت حق پیوست و بتاریخ  
 هشتم جمادی الاثنی سه هزار و دویست و سه هجری بسید محمد نگر تشریف فرما شد و جشن  
 بله کانه ترتیب دادند و درین آئینا دست مبارک بگزیدن و بازی که به بدین مناسبت آن  
 متوجه بودند بمرح گردید و بعد بکیاه و چند روز و بیست باندا مال رسید و اسد علیخان  
 نما تخلص در ماده تاریخ آن گفته مصرعه ای دست ترا بدید الله و مقارن  
 غسل سیمت جشن سال نوروز کمال تکلیف ترتیب یافت و پیرین سال جشن با لکزه باطنی  
 که چشم فلک مثل آن ندیده جلوه ظهور پذیرفت و درین جشن از فیض عیم با مردم  
 از وضع و مشرف از امر او منصب داران و فقرا و مطربان بمصاب و خطابات بطای  
 جواهر و طلعتها و تصدقات و انعامات فرخنده تر که تفصیل آن موجب الطباب است  
 که میاب گشتند و نیز درین سال انجیر خواہ دولت آصفیه بر جمیع مطالب سرکار فیض آثار  
 حسب وخواہ خداوند نعمت دستخط صاحبان انگریز کنانیده از بندر کلکته مراجعت نموده فائز طراز  
 حضور گردید و نوشتجات صاحبان انگریز از نظر مبارک گذرانید و شیخ سلطان بهادر حافظ  
 فریدالدین خان قطب لہنجان و علی رضا خان را با تحفه هدایا و عرائض برسم حجابت در حضور

فرستاد و درین حال فوج الملک زور آورنگ ببادر بارضه بهال کبیدی رخت پستی پست  
 ذکر توجه بنیدکانعالی نبواح قلعه با پخل و فرار نمودن قطب الدینخان  
 از میدان جنگ و جدال و تسخیر کبیم و کر به و غیره از قایح خبر به  
 چون جواب و سوال مصاحبت شیخ و در حضور بنابر ادا و صورتی نه بست بنیدکان  
 غره رجب نه نزار و دو صد و چهارموی از حیدر آباد بقصد تبینه هفت نموده  
 در میدان باغ کور و هین نزول جلال فرمودند و قطب الدینخان که از جانب شیخ آمده  
 بود چون رنگ مجلس ذکر کون و دید سخن عقیدت ظاهری بر بسیل تذویر پیش آمده  
 بواسطت حافظ فریدالدین خان با عظم الامرا پیغام داد که ملک شیخ پوار قلعه کتی تا سه حد  
 سرادق بعض تصرف اند و نخواه است اگر حضرت انصاف ازانی شود و فرید الدینخان نیز  
 همراه باشد مملکت مذکور با تسلیم نموده و بهانگسکار در آن مملکت قایم کنانیده باز باستان  
 بوسی حضور میرسد و در رکاب طفرات مشاب حاضر بوده مراسم جانفشانی با دریم تقدیم  
 خواهد رسانید و از تفصیل اندی مید آن دارد که بعد تقدیم جانفشانیها به منصب  
 و جایگزین سر فزازی یا بد چون حافظ فریدالدین خان پیغام نزد اعظم امرا آورد اعظم الامر خوشنود  
 و این ملا از فتوحات عسکری انگاشته قطب الدینخان را منصب و جایگزین متوقع ساخته  
 از حضور مرخص کنانید قطب الدین خان با اتفاق حافظ فریدالدین خان سمیت کتی راه  
 گردید و بنیدکانعالی بگردآوری سپاه و تباری یراق پرداختند و درین اثنا  
 مزاج شمس الامرا با در عرض سل از جاوده اعتدال منحرف گشت و حکما و رک با لبق  
 کشود و درین روز وقت شام از افت وزیدن باد سخت و باریدن بگرگ  
 هرج عظیم مردم شکر فیروزی رسید و تا یکماه اتفاق مقامات در آنجا شد و بعد  
 یکماه را بایت طفرات از آنجا با تهر از آمد و بعد قطع خیمه محل سواد قلعه با پخل منضرب  
 خیام ملک هشتم گردید و در فکر استیصال مخالف شده و در آنجا طرح اقامت انداختند

و به تمهید عمارت و خستنا نما غازیان رکاب را مامور ساختند و درین ایام منهبیان بعض  
 رسانیدند که قطب الدین خان برگشته بخت بسپرد خود رفته از قول و قرار خود برگشت و قضا  
 فرید الدین از برگشتن او بایکس و اندیشناک گردیده به قلعه کر نول در پناه نیست خان  
 رفت و درین روز با دارا جاده بهادر از قلعه بایکس را برادر داد و از طرف ملازمت بمشوریه  
 و به تسخیر قلعه کوبل و غیره با فوج سنگین از سلو ران و پایگاه شمس الامراء بهادر دین  
 فرنگی که در سر کار نو گردیده بود با ضرب قلعه کشا نامزد گردیده رخصت انصاف یافت  
 و بن خطاب دارا جاده کوس نام آوری نواخت و بعضی سرداران مثل رفعت الملک خاندان  
 آذربایجان و حرم و راجه را و نهیب و غیره با از منصب داران دیگر بقین شدند و پسران  
 که نشسته خون میبود با فوج خود بکجک نندت بردان بر قلعه دمار و رفته بوجال فایم کرد  
 و بهت به تیغ قلعه مصروف داشت و میزد صاحب که سردار عمده بود با جمعیت قریب ده  
 دوازده هزار کلاه پوشش انگریز و پنجاه هزار بار و بیار صد زنجیر فیل از کتل کشن کر می گذشته  
 از سمت نهر فی ملک میبود آمده هنگامه آرا گشت و شیو بمقابلت مانده صد ماه شد و هیچ  
 از میان آن نواح از نایار و غیره و راجه قریب شش هزار سپاده از سمت جنوب  
 شورش عظیم در ملک شیو پراک کردند و اسد علیخان بهادر تاج الدوله فرصت وقت  
 غنیمت یافته قلعه بکین پلی را که از دست او تصرف حیدر علیخان رفته بود متصرف شده  
 و مستعد جدال و قتال گردید قطب الدین خان بهر بهت مضرب با فوج د هزار بار  
 و د هزار سوار و چند ضرب و چند تیجی بان بار او به تیغ بکین پلی از کتی اسی شد  
 اسد علیخان بعد تقابل با لیزن فوج خود پسر مخالف حمله آور گشته صفوف  
 مخالف را متفرق ساخت و قطب الدین خان ماه فرار پیش گرفت و تمام سباب  
 لشکر او را بمنت نمود و نذر این فتح غنیمی مع توها که غنیمت آورده بود و بحضور ارباب  
 داشت و درین جنگ اسد علیخان زخمی زیر ناف برداشت و برادر زاده او فتح  
 علیخان که شانزده ساله بود از پا درآمد و قطب الدین خان بایک دیگر بفرایم آوردن

فوج پرداخته از قلعه کتی بغرم مقابلہ برآمد اعظم الامرا را بجهت راجہ بک فوج منصوب  
فرستاد قطب الدین خان باستماع اینچہر حصص و بیس افتاد وین انسا خطوط پیشہ  
تضمین طلب اور سید پس او خود را بہ سیرنگ ٹپن رسانید و حافظ فرید کہ اولاً مخاطب  
ہوید جنگ و ثانیاً ہوید الدولہ شدہ بود جمعیتی فراہم آوردہ با عانت راجہ شباب رائی  
پیشکار بخشی سائر کہ فوج سرکار ہمراہش بود کہ یہ و کم را متصرف کشتہ متوجہ تنجر قلعه  
سد ہوئہ کروید و درین ایام شمس الامرا ہا در تیاریج بہت و پنجم شہر ربیع الثانی  
بعارضہ مرض سل سخت ہستی بر بہت و بعضی مورخان مادہ تاریخی فیدخل الحبلہ  
یا قندیس لاش او را بر کر بودہ محاذی لشکر فیروزی بجا کہ امانت سپردند و در ماہ شعبان ۸۰۶  
بر آوردہ بیرون شہر فرخندہ بیا و در جوار مقبرہ سید حسن بر نہ مدفون ساختند و مقبرہ  
حسب الحکم حضور تعمیر نمودند و در انجا حفاظ جتہ تلاوت قرآن مجید مقرر کردند و چون  
مشار الیہ از جہت صدق عقیدت و حسن خدمت و حاضر باشی و سپاہ پرور سے  
در دل خداوند نعمت جانی خود کردہ ہو و بندگان عالی بعد فوت او خلف او را از  
شہر طلبدا شتہ بنیایت خاص خداوندی و دیگر وزیر بطای خواہر اعلی و جمیع خطابات و  
جاگیرات پیش ہر وزیر فرمودند و امجد الملک بہادریہ بنیایت او مقرر و سردار الملک  
و امام الملک و اعظم الملک بچستور عہد آن مرحوم بکار لگیکہ تعلق با ایشان داشت  
بجال و برقرار نمودند در ایام چاٹوئی پانکل تیاریج چار و پنجم شعبان روز شنبہ سنہ  
ہزار و دو و پنچہرے اشجع الملک غیور جنگ خان خانان خلف میر الملک شیر جنگ مرحوم کہ ہمراہ  
رکاب سعادت بود بعارضہ شدت خفقان راہ سفر نہایت محمود و بندگان عالی از فرط  
غنائت تیاریج بہت و سیوئم شعبان خلعت دیوانی پادشاہی کل صوبجات دکن  
بجلف ارشد و حیدر یار خان بہار تہوکت جنگ مرحمت فرمودند و بہت و ششم  
رمضان المبارک سال مذکور آن خلف بلند اقبال میر الدولہ را بخطاب غیر الملک کہ این

خطاب بجزگوار او بودسته و فرمودند و تتمه احوال این امیر بکری بلند اختر و احوال باقی اهل  
 اجتماع الملک خان خانان مرحوم پیش ازین تفصیل زبان قلم داده شد ذکر آمدن  
 لار و بهادران بذر کلکته بهم ششپوی فساد پیشه و فرستادن بندگان  
 عالی منظر الملک و راجه سنجوت را با دلاوران صدر که ستیز برای اعانت  
 صاحبان انگریز و بریت یافتن فوج ششپوی خود و سر با بعضی قلع  
 و یکم چون بیرون بقایه مستر شیش شتافته سوار و کردید و مستر مسطور نتوانست  
 که از نواح کوتم طور کشل بکسل بی معصوم کرده قدم پیشتر گذارد و هرگاه آتش جلال و قال  
 نمایان مشتعل میشد هیچ کدام از جانبین را غلبه نام برد دیگری دست نمیداد و کاسبی  
 یک جانبی ایچده مغلوب نشد و کاسبی جانب دیگر لار و بهادر که با سنی این مهم بود  
 با شماع اینچنین اخبار خود متوجه اینهم گشته از بذر کلکته سوار جاز شد به بند پنیاشن  
 رسیده مستر شیش را پیش خود طلب داشت مستر شیش مع فوج خود پنیاشن را پی  
 شد و فوج شیونیر در تعاقب او روان گردید و ملک ارکاٹ که در انشاه راه بود بنگار  
 آرائی فوج ششپوخت و تاساج گشت و بعد رسیدن مستر شیش پنیاشن لار و بهادر  
 کونسل یعنی شوری کرد و در کونسل جان فرار یافت که اذوقه پنج شش ماه همراه گرفته  
 متوجه بهم ششپواید شد چنانچه لار و بهادر اذوقه فراوان فراهم آورده با اتفاق مستر شیش  
 با سباب جنگ و بیعت کثیر بخت مرز یک پهن را پی گردید و بیو در نیوقت تاب مقاومت  
 در خود ندیده خود را کنار کشید و لار و بهادر بلا مقاومت احدی قلع و بنگار رسیده در قلع  
 قلیل قلع مذکور را که مستحکم ترین قلاع آن نواح بود متعجب ساخت و تنیت نامه این نسخ  
 بمین حضور بندگان عالی ارسال داشت و بعدین ایام نوید فتح کوبل که در اراجاه بهاد  
 تسخیر نمود و فتح قلع سه موته که مؤید اله و له با عانت فوج فیروزی آنها بدست  
 حضور رسید و راجه سنجوت و اسد علیخان منظر الملک با اکثری از فوج پانگاه خاص

حسب الحکم حضور پاشنه کوب برای اعانت کلاه پوشان متقل لشکر لارڈ بہادر سینڈ  
لارڈ بہادر باستقبال پیش آمد ملاقات نمود و بعد بند و بست قلمہ بنگلور مع فوج  
فیروزی کہ بکیم رفته بود از اینجا حرکت کرده راه سریک پٹن پیش گرفت و چون نزدیک  
معمورہ پٹن رسید اضرب پیش رو بہادہ قدم قدم سمت لال باغ ورود کا ویری روان  
شد و مردم شیشو بسر دادن توپہا کہ بر تیرہا بود شروع نمودند و از نیانب ہم در مقابل  
آنها توپہا سردا دندا انیکہ از جلد دستی کلاه پوشان مخالفان ہمیش و اس باخته  
ہشت ہجر کہ دادہ را ر فرار پیش گرفتند ترپ سواران فرگاہ تعاقب نمودہ آنها را تا نزدیک  
رود کا ویری رسانیدند و از رود ویم آن تا پانزدہ روز برای ملاحظہ نمودن مکان  
مورچال حوالی سریک پٹن مے گشت درین بین از وقوع آفت قحط خارج از  
شرح و بیان و شگامہ آرائے سواران بید کہ از جنگ فراقی ابواب استراحت بر روی  
بر دو لشکر سد و ساختہ بودند ابواب یاس از تسخیر سیرنگ پٹن بر روی ہکمان  
مفتوح گردید کہ ناکاہ بہ شعیب سبب حقیقے کہ چارہ ساز و مانڈگان و بیچارگان است  
ہری نڈت در آن نزدیکی رسید باسماع این نوید شکر اسلام حیات تازہ میت  
و مردم لشکر فیروزی بلشکر ہری نڈت رفته غلہ خرید میکردند چندی برین گنڈت  
کہ باز اٹا گرائی و نایا پے غلہ شروع شد و اکثری از لشکریان بی استقلال کشتہ  
بے رخصت سرداران از اینجا برخاستہ راہ وطن مالوف خود گرفتند ہن بعضی سرداران  
مثل مظفر الملک و صلابت خان و بسیاری از جمعہ داران و دفعہ داران خود را با پانچل روانید  
لارڈ بہادر در خندا ضرب توپ سنگین راحت فقدان کا دان توپشی زمین مدفون ساختہ  
از اینجا برگشت و کیفیت حال بمفور زشت بندگان عالی مخلوط تغذہ ضمن وعدہ رسیدن  
خود ابلاغ نمودہ این را قم و حروف خیر خواہ دولت راحت امداد اعانت و بند و بست  
اتہار واثہ فرمودند و غلہ از پرگنات خالصہ و غیرہ بہ تقید عام فراہم نمودہ ہمراہ فوج فیروزی



بعد انقضای عشره محرم سنه هزار و دویست و شش هجری فرستادند و درین سال بنا بر  
کمی باران در اکثر ممالک آفت قحط پیدا شد و لکوها خلعت از آدم و در آب بفاقد  
کشتی تلف گشتند گویا این خشک سالی از حد و کابل و پنجاب شروع شد تا بکجرات  
و هند و سورت رسید و از آنجا بدارالشور بران پور راه یافته به سمت سیکا گول راجه  
و ممبئی بندر و پونا و ناگپور و آرکات سرایت کرد و از آنجا در سوبه فرخنده نیاد و سوبه  
بیجا پور و قلعہ شیپوساری گشت و علاوه این مشیرالملک با حداث بدعت پهلوان  
برهنه و کشن و نت کثرت و زده حامی رانجاک سبزه را بر ساخت با بجمله بتایخ هفتم شهر  
سنه سنه مذکور اعظم الامرا همراه رکاب مرشدزاده آفاق سکندر جاه بهادر دام آقا  
و اجماله نسبت سریرنگ پشن کوچ کرد و بجنگ کتره رسید و از آنجا که مارکالود که نسبت به  
کتلمائی دیگر سوار بود در ورمود و بجوالی قلعه کورم گنده رسید و درینجا بتایخ سلخ  
بیع الاول موبدالدوله و راجه جوت سنگه و غلام قادران یکمزل برای استقبال  
مرشدزاده آفاق پیش آمده بشرف ملازمت فائز گردیدند و روز ویم رقصه ویر  
که از قلعه مذکور است کرده فاصله داشت نزول اجلال فرموده مقام نمودند و دیدار آن  
آن نواح باستان مجسی رسید و بعلای شریف و شاه نامور و غنایات خداوندی  
گشتند و موبدالدوله را در باب تسخیر قلعه تاکید بایع نموده رخصت انصراف دادند و  
بشارت الیه حکم شد که سواران لشکر فیروزی را که از سرنگ پشن به بگرامانی خله نواح  
کورم گنده آمده اند در عرصه دستر روز روانه سریرنگ پشن باید نمود و بعد از آن  
جمعیت انگریز را که ملازم سرکار بود بهر اولی لشکر ظرافت مقرر کرده پیشتر متوجه  
نشدند و از همین منزل که قلعہ نو تسخیر انگریز بود به بشکریان تاکید و تهدید بعمل آمد که کسی  
دست درازی بهنب و غارت نکند و در اثناى راه سیب باران هر روز اتفاق پانز  
مقام قناد و درین اوان خبر رسید که لارڈ بهادر دراجه تیجوت و هری پندت پٹریکیه

از سبکدوش کوچ کرده متصل قلعه ماکری فرو داده و جال فایم کرده مستعد بکار گشته اند  
و پیر خرد و شب بویجیت سه هزار سوار و چهار هزار با آن طرف قلعه در پناه نیال و هارستان  
خریده است و پیدای پیر روز قابو یافته دست و پا نمی زنند و لاژ و بهادر و ویشن جمیت  
تنبیه آن فساد و دشمنان و دو ویشن همراه شکر هری نیدت و دو ویشن همراه راه  
تیمونیت جهت تقویت و اعانت تعیین کرده است و بتایخ میت و دویم ربیع الثانی  
نهسیان خبر رسانیدند که سواران مخالف قلعه و اسباب غله و وسایل دست خویش  
نموده بودند و نیز الملک همانوقت زمره بالاجی را با چند پیاده و کیکوژی هر کاره سرکار  
جهت دریافت کیفیت مخالفان فرستاد و بمیت و سیوم باه مذکور منظر الملک و ملک  
عسیر را با سه هزار سوار جهت تشبیه آن تروکیشان نامزد نمود و درین اثنا تحقیق بویست  
که به پیشو سلطان و علی رضا خان با سواران بیدار از آنجا بواح قلعه کورم کنند و رفته  
متواری گشته اند و در کین نشسته اند مشیر الملک با شماع ابن خبر منظر الملک و ملک عسیر  
را بنا کید گفت که از آنسو برگردید و بطرف کورم کنده جهت تشبیه آن فساد انگیزان توجه  
نشد و مؤیدالدوله نوشت که فوج دشمن در کین است خرم و احتیاط لازم دارند و سواران  
بیدار بر سر کوبندگش بپیشش را و بلال که عقب مانده بر کنار تالایه فرو داده بودند  
کوبندگش بکبک جمیت موسی است قدم ثبات افشاده بحفاظت خود پرداخت  
مقارن نیال منظر الملک و ملک عسیر رسیدند سواران بیداران سوار و تافته  
راه کورم کنده پیش گرفته بیافزار بر سر مؤیدالدوله نخستند شار الیه از راه غرور سرشته  
خرم و احتیاط از دست داده با جمیت طلیل که حاضر الوقت بود سوار شد و براه چوکنه  
بنا کید گفته فرستاده که بتعجیل هر چه تمام تر سوار شده مدافعه مخالفان باید پرداخت  
و خود که مستباده نخوت بود بدون آنکه سلاح بر تن خود راست کند مانده که در پشت  
بمقابل آهناشتافت بگرد و مقابل سواران بیدار حمله نموده کار آن مستباده غرور را با تمام

رسانیدند و بعد از آن سبب قلعه مذکور روانه شده در تنای راه سواران و پیاده گان  
 که برای کمک بودند و له میرفتند سیر و قیل نموده تا کورم گنده بنیامحت احدی رسیدند  
 وزن و بچه شکریان و سایر کاران و خسانه و انبیا شتران و سپان همه را دست  
 خوش نمودند و از غله هر چه بدست آمد بالای قلعه فرستادند و دیگر و طعام کرده مادر  
 قمرالدین خان و تمام آقارب و عشائر را از قلعه برآورده از راه کوهستان دشوار  
 گذار بدررفتند و بنایخ مبت و هشتم شهر مذکور مرشد زاده آفاق بار دیگر بر پا هر  
 قلعه کورم گنده نزول اعلان فرمودند و جمعیت شتر کیشان را که طایفه سرکار بود بقایم  
 کردن و در چال نعین نمودند قلعه گیان براسان گشته با لاصار رفتند و حصا طین  
 را اولیای دولت قاهره متصرف گشتند از آنجا که منظر الملک بنا بر وقفیت او بر آن  
 ناحیه تکفل بشیر قلعه مذکور کردید لهذا جمیع قلاع آن ناحیه و تسخیر قلعه مذکور تفویض نمودند  
 بار خندان غریت بصوب سر بزرگ بشن معطوف گردانیدند تا پنج دهم ماهی الاولی  
 خبر رسید که راکری درک و دوبری درک که مابین قلعه مذکور و سر بزرگ بشن است  
 مفتوح گردید و متعاقب آن نوبت فتح ماکری که از قلاع ناحی آن نواح است نیز رسید  
 اندر نفس کوه چاه متواتر موضع کشنا پور که نزدیک بکلور است رسیدند شترانک شید  
 از قلعه بکلور برآمده ملازمت مرشد زاده آفاق فائز گردید و ضیافت مرشد زاده بکمال  
 تکلف و ضیافت افراد و متحدان که همراه رکاب بودند نمود و بنایخ مبت و سیو لم مذکور  
 مرشد زاده آفاق با امرا و مقربان بسیر آن قلعه متوجه شدند اگر چه آن قلعه از جهت  
 کارستانی دایم سماران که در آنجا بکار برده بودند قابل سیر بود اما تماشای  
 عجیب آن بود که صاحبان انگریز کوله با بجا دای زده بودند که و بهم و خیال را از آنجا  
 مگردانده بود و بنایخ مبت و هشتم شهر مذکور را به تیجوت و شاه بگ خان و مرزا وزیر بگ  
 با جمعیت کینز اسوار از فوج منفلا بحضور آمده دولت ملازمت انداختند و بر آنچه مذکور

جیفه دسره پنج و بجا عهد داران بیرده ای پان و پاندان مرمت شد و پس ازان از طلعه بنگلو  
 نهضت نموده بخت سرریگ پشن متوجه شدند و جمعیت لار و بهادر بکهار بار و دود و صد فرنگی  
 که برای حفاظت مترودین لشکر و حراست طرق و رآن نواح فرو و آمل بودند و رآن صین که  
 سواری مبارک از آنجا گذشت توپهای سلمی سرداوند و سلخ جامدی الاولی شتر اسلک با پسر  
 خردنایک کرده با استقبال هری پندت بچکری زنت و بعه ملاقات هری پندت چند پارچه  
 و جیفه دسره پنج به پسر و پدر داد و لار و بهادر و شتر خیل سید سس و شتر چری و جمعیت  
 دو هزار ترپ سوار فرو و کا و خود سافت بچکر و بطریق استقبال ملی نموده در انشار راه  
 جائیکه نشانه خاص استیاده شده بود بگنور رسیدند وقت غصت عطر و پاندان با آنها  
 مرمت شد و مرشد زاده آفاق از آنجا سوار شد و متصل فرو و کا و صاحبان انگریز نرول  
 اجلال نمودند و قریب شام هری پندت و آبا بلونت و دیگر سر کرده های پندت بردان  
 بگنور آمدند و چارگهائی نشسته عطر و پاندان یافته مرخص شدند مگر هری پندت و کونیدین  
 که یکپاس نشسته مرخص گشتند و بتاریخ پنجم جامدی الاخری لار و بهادر خیل سید سس و شتر  
 چیری که اعظم الامرا استقبال ایشان رفته بود بدیوانخانه مرشد زاده آمدند و مرشد زاده  
 ایشان را بمعانقه عزامت باز بخشیدند و باقی سسر کرده های فوج فرنگ آداب مجرب استوار  
 خود را بجا آوردند و با پسر سر کرده فوج فرنگ تجلیه شتند و آب کشی سیریه لار و بهادر مرمت  
 نموده و بدیگران عطر و پاندان داده و مرخص ساختند و سسر و این مذکور از راه حسن خلق  
 جهت خوشنودی خاطر مرشد زاده بنحیه شیر اسلک که متصل بود رفتند و عطر و پاندان یافته  
 مرخص گشتند و قریب شام اعظم الامرا و این راقم الحروف و دو تنخواه با بعضی اعیان دیگر  
 سوار فیلان چار جاسه شدند و روشنی شعله با بنحیه هری پندت رفته و یکپاس جلسه تجلیه شد  
 نقشه سرریگ پشن ملاحظه نموده و عطر و پاندان گرفته معاودت کردند و بتاریخ ششم  
 ماه مذکور مرشد زاده آفاق برای ملاحظه فوج انگریز متوجه شدند هری پندت و آبا بلونت

و غیره سر کرده های مرثیه و جمیع سسه داران هر کارتا جمعیت محدود و همراه رکاب  
 سعادت بودند و لارڈ بهادر و سرداران دیگر با پانصد ترب سوار کلاه پوشش  
 باستقبال آمدند و موافق ضابطه خود آداب مجرا و سلام بپا آوردند و لارڈ بهادر  
 و جنرال سیدس و مستر چیری با دو صد سوار صاحبان انگریز که هر یک صاحب تیر  
 بود در جلوس قاعن پیش پیش میرفتند و اعظم الامرا و هری پنڈت و غیره در قول  
 حاضر بودند و جا کثری روز بانی مانده که از ملاحظه فرج انگریزی فراخ حاصل شد  
 بنجید لارڈ بهادر و شریف فرما شدند و وقت نصرت لارڈ بهادر از نوادر صنایع فرنگ یک  
 کتربان گذرانیده عطر و پادان پیش آورده جلوه خانه مشائعت نمود از انجا متوجه دولخانه  
 شده از انجا تاراه هری پنڈت و غیره را مرخص فرمودند و روز دوم آن کوچ سہفت  
 کرویت لعل مد سواران مخالف از دور سیاهی می نمودند و بعضی رو پوشش میشدند و در  
 هر کوچ بر کبی و بر ساقه شکر خنگامه آرائی میکردند تا اینکه یازدهم هر مذکور بر تاراه  
 سر رنگ شبنم حاصله دو کر و کر بخماره ناله پرتو نزول آفکندند و از انجا موتی تالاب  
 بردست راست سمت مغرب پائیله پاکر وده ماند و جمعیت انگریز پیش شکر فروزی و فرج  
 پنڈت جانب راست بلا فاصله فرود آمد و بحر است و حفاظت برداشتند و مخالفان  
 هر شب بطریق شیخون بر سر هر سه لشکر بان اندازی مبادرت می نمودند و چون بهادران  
 هر سه لشکر با فضا انهمای پرداختند که خیمه در پناه آمد مدافعی یافتند تا اینکه شبی  
 صاحبان انگریز بنویسکه احدیرا خبر شد بر سران بدبران تاختند و خیمه و ترنگی  
 مخالف را با مال ساخته نشوید و آن وقت از خواب غفلت بیدار شده هر چند توپها  
 سرداد آما زلزله در ارکان استقامت صاحبان انگریز راه نیافت و قدم قدم  
 پیشتر رفته و بهم تیر با و دمد مدافع با و اصل با رنج و شکر کنجام را متصرف شدند و بیست و پنج  
 سیزدهم پیش از طلوع آفتاب نوید این فتح بسین بحضور می رسیدند و آفاق سر و من

گردید و خلال این احوال مخالف با جمعیت خود بر سر نیک پشن برآمده بر سلطان تیسری  
 که سرکوب همه تیریا بود هفت مرتبه پورش نمود چون سعی او بجائی نرسید از آنجا برگشته  
 داخل سر نیک پشن گردید از آن روز تا غرة رجب هر روز آتش جدال و قتال شتعل نمید  
 و بتایخ چاردهم شکر فیروزی از فرودگاه کوچ نموده متصل و مدینه ما دایره نمود  
 مقارن اینحال خبر رسید که جنرال ابکر مہرے به جمعیت هشت هزار بار و چهار هزار کلاه پوش  
 از ترب سوار و غیره و چند اضراب از بند بھمنی و غیره کبک لارڈها و آمده در نواح  
 سر نیک پشن رسیده اند بنابرین محمد ابراہیم خان خلف دست خان جمعیت  
 یکھزار و پانصد سوار و اعتقاد جنگ با دو پلٹن انگریزی ملازم سیکار از نیشگاه حضور  
 مرشد زاده و یکھزار سوار از فوج پشت پرومان و چهار پلٹن انگریزی از جمعیت لارڈ  
 بہادر برای آوردن آنھار روانہ شد و روز دویم کہ بفاصله چار کر وہی رسیدند فوج  
 مرثیہ سبب متخول بودن ماکل ترب اندکی عقب ماند حیدر سپر شیو با جمعیت هشت هزار  
 سوار بر سر آنھار سید فوج مرثیہ تاب مقاومت در خود ندیده راہ فرار پش گرفته  
 در پناہ لارڈها و آمد لارڈ بہادر با عانت فوج مرثیہ بفاصله فوج شیو کہ یکھزار  
 شدہ بود پیرداخت و ماکو کر وہ مخالفان را زده زده طی مسافت نمود سواران محاصر  
 بر ساقہ و بگا برل ابکر مہرے رسیدہ دست غارت کشاوند بہادران فوج فیروز  
 بر سر آن اشرار تاختہ اکثر پراگشتہ اسپان را بدست آورد و خدا الغرض جنرل مذکور بر ساقہ  
 بر ابراہیم خان را و بر مقدمہ جمعیت ہری نڈت را و جانب مین ویا رلین ما ماتر تیب  
 داده بفاصله دوسہ کردہ از شکر فیروزی رسیدہ بر کنار تالاب فرود آمد و صبح  
 آن محمد ابراہیم خان و غیرہ از آن فرودگاہ برخاستہ بفرودگاہ خود ما رفتند و لارڈها  
 باستقبال جنرل مذکور ستافتمہ بعد از ملاقات اورا ہمراہ نمود آورد و متصل عیدگاہ  
 بردست راست شکر فیروزی بفاصله یک و نیم کردہ فرود آمد و همان شب لارڈها از

از جانب جنوب کجایم رود و کاویری را عبور نموده بروی پشته که در آن مقام واقع بود شروع  
 به بستن آمدند و نمود و قریب نصف شب جمعیت لاردها در بطریق شیخون بر لشکر  
 مخالف که در پهلوی قلعه مجتمع بود رفته تزلزل و بنیاد استقامت آنها امانت  
 و قریب صبح برگشته بغزو دگا و خود آمد و جمیع دختان لال باغ و غمزه بکار و مدینه مصروف  
 میشد با وجود انجمنین حادثه شپوی سرکش پیغام صلح و خواه خود نمود و چون بمطرح  
 پذیرائی رسید لاچار شد و بتاریخ بیستم ماه مذکور وقت شب غلام علیخان و  
 رضا علیخان را بر سر حجابست فرستاد آنها متصل عیدگاه فرود آمدند و روز دوم  
 آن یک ونیم پاس روز براهه این خبر غلام دولت با اتفاق دلاور جنگ و بجای نیت  
 و کلاهی پیورا بدلائل معقول مدغم ساخته بر سر راه آورد و کلاهی مذکور را تحریف و تباه  
 نموده اقرار نمودند که امشب آغای خود را بچ قاطع از راه خیر خواهی بر سر حجابست  
 می آریم و نیمه راه را که بر بجای نصب کرده بودند گشته بر پیوستن و بعنوان منجاب  
 او را بر سر راه آورد و پیغام داد که سرداران هر سه لشکر سه گرد و رو پیدند و نفعی از  
 کمک و دوپیه بعنوان یرغمال تا ادای زرو و اگذاشت کمک خواست دارند و پیوسته قبول  
 کرد و بعد تقبیل چون احوال و تامل که لازمه فساد و ایشی است و زید بیل الیکیم بی تیایخ  
 بست و ششم ماه مذکور صبحدم با جمعیت خود بمقابل جمعیت مخالف که منسل سلطان پشه فرود  
 آمد و بدست یافت و بر و خوردهای معص بیان آمد و بعد از آن روز لاردها در با جمعیت خود  
 کوچ کرده نزد یک غمزه خنبرل قریب عیدگاه نزول نمود و پس از تحیر لال بکلم لاردها در بیست  
 خود از عقب سیر تک پشن بفاصله دو کرده طرف غربی عبور و دگا و ویری نموده بر سر  
 توج مخالف رسید و بازار کارزار که م ساخت درین روز نیز جنگ معص بیان آمد  
 و بتاریخ بیست و هشتم ماه مذکور و و پاس روز بر آمده و پیوسته با جمعیت خود بر سر حال شتر  
 جنرال رنجیت جمیت شتر مذکور بنا بر مصالحت تا یکبار انداز پس پاکشت که شتر مذکور

با تری سواران جمعیت دیگر و غیره کمک رسیده و با یکپاس آتش کارزار مشتعل گردید  
 و مورچال بدست گریز ماند و روز دوم یکپاس روز برآمده کمال غیظ از مورچال گذشته با  
 جمعیت خود را و بخت و از آن جانب از بالای قلعه نیز توپها سر میدادند آخرالامر سرتنگ  
 مورچال خود را بر لب رود کاویری که متصل قلعه است قایم ساخت و وکلای مینو و بخت  
 بمهر شیپو موافق قرار داد آورده حواله این خیر خواه دولت نمودند و لاردها در از دمه  
 که متصل عیدگاه مشرف بر قلعه نوا حداثت پیوسته بود بازنده ضرب توپ برای انداز  
 و تخویف سرداد و غره رجب یکپاس روز باقی مانده خیمه سپهران شیپو متصل عیدگاه نزدیک  
 خیمه وکلای مذکور برپا شد و ازین طرف خیمه یختر خواه بقا حله یکپاس انداز بیرون خار بند  
 نصب گردید و تبارخ سیوم شهر مذکور هر دو پسر شیپو کی عبدالحق نام که ده ساله و دوی  
 معزالدین نام که هفت ساله بود با دو عماری نقره و دو عماری ساده بابت سواری  
 غلام علیخان و رضا علیخان از دروازه شرقی سرسینکاسپن با چند نفر شنا گردنپیه رسانند  
 لاردها در دلاور جنگ تا نیم گروه استقبال نموده و خیمه که بامین راه ایستاده شده بود  
 ملاقات کردند و از آنجا با اتفاق سوار شده تا خیمه لاردها در آمدند لاردها در دست و پهل  
 و خیمه خود آورده بر کرسیها نشاند و بعد کلمات تسلی بخش عطر و پاندان داده و خدمت فرود  
 آمدن داد چنانچه در برابر عیدگاه عقب نشکر لاردها در فرود آمدند و ازین رفورنایره  
 جدال و قتال منقطع گشت باز لاردها در برای باز دید آن هر دو و فضل و خیمه آنهاست  
 آن هر دو و طفل پنج پاچه خلعت بادله و یکسریج و یکجبهه مرصع و یکقبضه شمشیر لاردها در  
 و یکقبضه شمشیر بدلاور جنگ با در تواضع نمودند و لاردها در یکفرس بندوق اعلی بکالو  
 و یکجفت تفنگچه معزالدین داد و عطر و پاندان گرفته و خیمه خود آمد سرتنگش که ازین صلح  
 راضی نبود با سماع این خبر کشیده خاطر خنده غیب آلود گشته بفرس تفنگچه خود را مخرج دست  
 لاردها در جمعیت او را بمسرتیرل سپرده و چوکی و پیر و اطراف خیمه او تعیین کرده و جراحان بر



[illegible]

حیث فراهم آوردن افواج قاهره و نیاری اسباب جهاد اتفاق توقف مبادفت  
و بتایخ یازدهم شهر جادی الاخره سنه ۱۰۸۰ هجری از بیدرسمت پونا نهضت رایات  
عالمیات شد و بناریخ بست و پنجم شهر مذکور سواد جمعیت پیدا از جانب مخالفان  
نمودار و در اطراف و جوانب غبار هنگامه آنها مرتفع گردید و بتایخ دهم شعبان  
از سال مذکور سرداران فوج که پیشرو لشکر فیروزی بودند حکم عالی شرف نظام  
که هنگام شب از کتل کوه نهری مرور نمود و روی پائین کهاث تصرف در آوردند  
نشود که جمعیت مخالف آب آن رود را بجانب خود کبر و بزمحت پیش آید سرداران  
مأمور بلا توقف امتثال فرمان واجب الاماذاحان نموده وقت شب کوچ کرد و آن  
سوسه کتل کنار آبی که در پائین کهاث بود منزل ساختند و این معنی موجب  
رعب عظیم در دلهای مخالفان شد چه اراده آن اشتیاقیان بود که سه  
کتل مذکور نمایند و نه گذارند که لشکر اسلام از آن بگذرد و بتایخ بیست  
و نهم شعبان از سال مذکور فستین متقابل شد و بیکر شده آتش ملال  
و قتال ملتهب ساختند و بعضی سرداران جلالت کیش بر آن  
مخالف تاخته تزلزل در بنا می ثبات کفار انداختند و زود و خود  
عظیم بمیان آمد و اکثری از جانبین زخمی شدند و اجل رسیدگان  
جان به قافض ارواح سپردند چنانچه پرس رام بهاد که سردار  
نامی لشکر مخالف بود به غمشیر آبدار غازیان جلالت شعار مجروح  
گشت و وزیر خان که جبار عمده در میان آن غازیان بود بضر  
بان جانستان جان بحق تسلیم نمود و القعه جنگ صعب بمیان  
آمد و نزدیک بود که نسیم فتح بر پرچم اعلام اسلامیان و زود  
و پای کفار از نبرد گاه به لغز و درین بین جمعیت فراوان با نوپ و تنگ

از جانب لشکر مخالف کمک مغلوبان رسید اشقیاء رسول کمک تو می دل گشته از  
 جمیع جوانب هجوم آوردند ایشان پیشه شجاعت که بجات بزرگ و دشمن تاخته و او و لاؤ  
 و او بودند ببارد قوع تفریق در رسیدن کمک از لشکر فیروزی بحیث  
 حایل بودن به سله او توپخانه غمان از مکر که تاخته به شکر استقامت  
 پیوستند چون نیر اعظم سر بکریان غروب کشید و روشنی روز تباریکی  
 شب سبیل گشت و ناره جدال و قتال الطفا پذیرفت بنده کان حضرت از زنگاه  
 مساوت مندرموده و رقعه کهره پر تو نزد دل انگیزند و سرور این فوج دریا  
 موج جابجا بهر مخالفت و دفع اعداستعد کشته پای ثبات افشروند و مردم بنگاه و در  
 پناه فصول قلمه مذکورند و او آمدند گویند کشتن وکیل را و پندت پر دمان صلاح  
 هر دو دولت در آن خلافت و در مخالفت اندیشیده و مقدمات چند که موجب  
 انحراف مرضی او شمس از غلام سید خان باشد مرضی ملازمان حضور رسانید  
 باقتضای صلاح وقت سر مرض آن وکیل بپذیرای رسید و وکیل مذکور بر  
 تیس بنای صلح بزرگ را و پندت پر دمان مرضی گردید و حسب الحکم عالی  
 امر معالحت بر گرسنی تقریر نشانیده و مراجعت از لشکر پندت پر دمان نموده  
 بتاریخ هشتم رمضان شریف ملازمت فایز گردیده مقدمانیکه مدار معالحت  
 بود بحضور پر نور عرض نمود و بتاریخ نهم ماه مذکور و شیوه صلح نمایان بزبان  
 قلم در آمد و بتاریخ دوازدهم آماه الویه مساوت انرا تاخته و کوس کوچ  
 از کهره نواخته شد و این دولت خواه که پیش ازین حسب الحکم حضور  
 براسه درستی بعضی امور بودند رفته بود و بعضی مشکور از آنجا مساوت نموده  
 بتاریخ چهاردهم شهر فروردین از شریف ملازمت کرده مورد عنایات  
 خداوند نعمت گشته در راجه شامراج و رکبوتم را و نیز در آن روز باستان بوی

میبایستی شدند و تباریخ پانزدهم ماه مذکور بسرواران فوج فیوزی حکم عالی شرف  
 نفاذ یافت که تخفیف جمعیت کوکهداشت نمایند بعد ازین زندگان حضرت غان  
 بکران توجه بلی مراحل معطوف نموده تباریخ هفدهم شوال ارسال  
 مذکور روز پنجشنبه در ساعت سعید ببلده فرخنده بنیاد ملل رافت و کم است کسوف  
 رونق افزای سبزه جاد و شمت شدند و تباریخ سیوم و یقته از سال مذکور  
 روز دوشنبه کوکهداشت که بار دیگر از کهره رخصت انعام یافته معصوب  
 سلیمانیه پونا رفته و از آنجا مراجعت نموده بکجه را آباد رسیده بود و بفر ملازمت  
 سه بنگلک میبایست نمود و در همین سال بعد و در و مسعود در ملده حیدر آباد  
 بقاصد اندک زمان از نیرنگی فلک شعبده باز ساخته و بکجه روداد مجلس آنکه  
 راجه شامراج که در غیبت غلام سیدخان تشیت امور ملکی و مالی نیاید  
 می نمودند برهنه می رکبوتیم را و کفایت سرکار بطبع نظر داشته مرضی حضور  
 تخفیف سپاه بایل ساخته بانی دولت خواه که در آن آوان ناسیس بجا  
 موافقت با صاحبان انگریز بهادرو و انحراف جمعیت شان در سلب ملازمت  
 حضور بصواب و دید این مولف بود و پیغام جمعیت مذکور از حضور رسانید  
 این مولف از راه مال اندیشی و دولت خواهی خداوند نعمت این معنی را خلاص  
 صواب انگاشته بحضور معروض داشت که بچه سعی بلیغ حسن تدبیر خواست  
 و اتحاد با صاحبان انگریز بهادرو صورت انعقاد بسته و باقبال خداوند  
 بآن پایه رسیده که جمعیت آن پیاداران ملازم سرکار دولت مدار کرده  
 و این مننی موجب استحکام اساس دولت روز افزون و مورث از دیار و سطو  
 و صولت بر دلهای فغانان است مباد ازین حرکت مهابت از دلهای زود  
 شود و ساخته رود و بد که مدارک آن شکل کرد و حاصل چون تقدیر رنگ دیگر گرفته

بود جمعیت آن بهادران که ملازم سرکار فیض آثار بود و حضرت انصاف از  
 حضور یافته از ستقدار استیلا کونج کرده بکشتل و اثر املی رسید و رین  
 آثار واقع طلبان فساد اندیش شیطنت کیش که ترقی خود را در نزول غلام  
 سید خان می اندیشیدند پس از تنزل و بعد آن سفر بارگاه از حضور  
 اثریست از تنهای خود و مرآت ظهور جلوه گر نباشند خفاش وارند و افتاد  
 کامران کشته خوابان زوال روشنی روز دولت عالیباب خورشید جهان  
 رحمت عالمیان شدند تا به تبدیل آن روشنی تباری که عالم را در کبر و  
 و لغو و بر مدارج عروج پرور گزینند و چه تدابیر و وسیله آوری باب که نگرند  
 انوار لامر بنابر غلو و ارایا رت از جمعیت و لا و ان اگر نباشد بهادر فرصت وقت  
 مستقیم انکاشته بقیه بر شد زاده عالیجاه بهادر در ساخته و عقد مراقبت و کمر  
 اطاعت بیان بسته آمد مرشد زاده را بر سر خیال باطل آوردند حاصل شبی  
 آن مرشد زاده بدلت ره نوروان وادی ذلالت از جای خود حرکت ننمود  
 دوست و پای سبی لا حاصل زده از حیدر آباد و ستقدار دولت بدر رفته با ستیلا  
 رفاقت سدا سیوری بی زمیدار و غیره سفیدان غدار عازم قلعه محمد آباد  
 پیدار شد متصرف آن قلعه شد و زمیدار مذکور بر سر عبداللہ خان جشمی  
 که جمعیت جوانان بار همراش بود و از حضور مرض شده برای تادیب  
 مرشد زاده بتعاقب میرفت و را شناس راه بغفلت ریخته جمعیت او را شتر  
 ساخت و عبداللہ خان زخمی شده مع اهل و عیال با سیری درآمد و چون  
 منتهیان اخبار اینجور و خبر جملع مردم بے روزگار از اطراف و جوانب  
 نزد مرشد زاده بانته صحبت روزگار بسمع اطلال رسانیدند بنده کان  
 نذر قدرت او لازم و شفقت را کار فرماده خوش رنم غار از مصوب

نهایت نامه متفهمین مراتب ز رفیب و ز نهیب مختوم بمهر بخشی بکیم صاحب سب  
 نهایش و هموار ساختن مزاج مرشد زاده که با غول سه مغویان نوع دیگر شده  
 بود در آنه سر بودند و چون مراتب اندر رسود مندر نشد و مزاج مرشد زاده  
 بدلائل رفقا کے که رهنمون نشاد بودند بصلاح و همواری نگرا مید ثانیاً  
 بقهر خشم پیش آمده و سیاست را که از لوازم ریاست است مطلع نظر ساخته  
 موسی ریمو فرنگی را با جمیعت او و دیگر سرداران را با افواج قاهره جهت  
 باز گردانیدن آن نامهور از خود مسیری که در حق او سهم قاتل بود و پیشه  
 فتنه انگریزان و دیگر تعیین گردند پس از ورود وصول فوج نصرت اثر تریب بید  
 شد اندیشان که او بار پیش رو ایشان بود بمقابلہ پرداخت شدند و دست  
 و پای زیجانه زده راه سر از پیش گرفتند و مرشد زاده را بخته بنیاد  
 بردند و در آنجا جهت بهم رسانیدن سرمایه برای گاهداشت جمیعت دست  
 تقدی در از گردند و جمیعت سرکار بتعاقب پرداخته پاشنه کوب با بخار سب  
 و فرصت آن نداد که به تیاری اسباب مقابله پروازند هر چند مرشد زاده  
 باهل پونا در باب اعانت و امداد پیغام فرستاد آنها پاس حضور اصناف  
 ننموده با اعانت پرداختند و چون از رسیدن کمک اهل پونا باسی  
 بهم رسید این دولت خواه جمیعت مذکور صاحبان انگریز بنادور را که برخلاف  
 رای صواب نای شان از حضور حضرت انصاف یافته تا کنل و اثر اہلی  
 رسیده بود مجدداً استمال نموده با تعاف ہم حسب الحکم حضور متوجه  
 نادوب صاحب زاده بصوب بخته بنیاد شدند و جمیعت ہمراہی صاحب زاده  
 از صوبت آمد آید آن جمیعت رو بانتظار آورد و مرشد زاده از درخت کردار  
 خود خنل نامرادی غورده از کران خواب غفلت بیدار گشته ندانست کشیده

طوعاً و کرهاً سازد پیچی چمپیده بمبار و نین فیروزی توبیخ عفو بداریم  
 عازم آستان بوسی حضور راج التور گردید و بقول سعدی شیرازی  
 علیه الرحمه سه بر آنکه تخم بدی گشت چشم نیکی داشت + دماغ بعبده  
 بخت و خیال باطل بست - در اثنای راه پیش از رسیدن بمستقر دولت  
 ندای حق را بلیک اجابت گفته ازین سپنجی سر ادر گشت در رسال  
 مذکور مادهورا و سواسے سردار اہل پونا کہ بندگان حضرت آصف زمان  
 صاحب اسم اعظم اقبال اور از بدو تولد مشمول عواطف بدفع اعدایش گردانید  
 بر سندن کمانی نشانیده بودند و پس از رسیدن بسن شد و ستم  
 کشتن در حکمرانی بنجالتی کہ پیش ازین شروعاً بزبان قلم داده شد  
 برخاست و از دل تقدس منزلی آن وقت عالمان افت و بقیہ  
 خدا سی عز وجل از بام قصر خود نیز افتاد و سر عمر قنایش از بھان بروا  
 ہر کہ بازرگان و رانندہ و برافتاد و چون پاسے کامرانی او از میان بخت  
 باجیر او پس از یک رکبنا تہہ را و بنام بر چار باش پیشوا می نشست و  
 و آنچه کہ بعد فوت مادهورا و سواسے از اختلافات و انقلابات کہ میان  
 سرداران پونا و در ملکات سر ہٹہ را یافت تفصیلش در اینجا بجایش  
 ندارد خلاصہ کلام آنکہ سقوط مادهورا و سواسے در حقیقت سقوط بخت اہل  
 پونا بود کہ از آنروز استارہ دولت شان بنابر اختلاف نیامین راج  
 بیسوط شدہ نزول بر سر باجیر او مذکور نمود و بدستگیری سرداران  
 انگریز بیاد نام سرداری و پیشوا سے باد معلق گرفت و غلام سید خان  
 کہ در ایام آن اختلافات در پونا بود و مخالف نیامین اہل پونا رہے سبب  
 مسبب الاسباب از موجبات فلاح خود دانستہ و قابو می وقت منقلم

نگاشته با بعضی سرداران آنجا بنامی موافقت گذاشت و با ستمهای  
 باجبر او کسب تدبیر از آنجا برآمد و باستان بوسی حضور رسید و زیاده  
 بر سابق تقرب یافتند و هر چه رسانید برای حفاظت و استقامت  
 دولت دازید و مشرب و منسبت خود با سرداران انگریز عقد اتحاد  
 موافقت بر بست و باظهار آنکه صاحبان انگریز با بقای عهد و ایفای  
 وعده و راست گفتاری و درست کرداری که ترجمه انجیل حکمت است  
 مشهور آفاق اند و در ایشان در دول خداوند نعمت جاری و او به  
 موافقت نیامین مستحکم ساخت و چون تقدیر مسا عدل بر پیش  
 گشت آنچه که از بندوبست امور ریاست بنوعی که کمون جنبه شش  
 بود و معجزه ظهور آورد و احسان بصواب دید صاحبان انگریز با تقاضی  
 و معاونت هدی که تنبیه میبود بر حیدر علیخان حاکم سیرنگ پلین که از  
 بیخردی و کوسس سلاطین می نواخت و الویه مخالفت با صاحبان  
 انگریزی انحراف صورت تقریر یافت و بعد تهیه اسباب جنگ  
 سرداران انگریز با ستظار افواج قاهره سرکار متوجه تنبیه میبود  
 برشته سخت گشته بقول مشهور **دول یک شود شکند**  
 کوه را آن کوه متکبر را شکستند چنانچه میبود و روز یکاه قتل رسید  
 و جمعی متفرق گردید و خزانة چنانچه خزانة اندوخته راجه و  
 سرداران آن نواح که با الهامی و دراز حیدر علیخان بقبر و  
 نسل گرفته و خود هم بر آن انزوده بودند تمام اسباب دولت و ثروت  
 بمعرفی تلف و درآمد و منزندان میبود با سیری نزد سرداران انگریز  
 زنده شرح این قصه طولانی است مختصرش اینکه میبودی خیر و سر



تیره را بے بنابر خود را بے و مخالفت با فولاد بازوان **ه** هر که با فولاد  
بازو چنبد کرد ساعد سیمین خود را کعبه کرد و تلمون مزاج که در کان  
و نیش زرد و خطرناک و از اندیشه جان و مال و آبرو و بکریستیمایش  
بودند همیشه ناکامی برپای خود و جان و دولت بر باد و اوقعتی کوتاه  
تمشیت ایزدی خیال بود چنین شد فاعتر و ایا اولی الاصل  
تحت الکتاب بعون الملک انواب یعنی مقاله دوم از کتاب مستطاب  
مد یقته العالم متضمن در ذکر اخبار جلالت آثار سلسله علییه تصفیة و ام الله  
ایام و ولتیم تالیف علامه ازمانی فیها تمهید و رانی خلاصه خاندان مصطفوی  
سلامه و دوران مرتضوی میر ابو القاسم بن رضی الدین الموسوی النخاطب  
میر عالم مدح و مغمور بهر و رجب الحکم نواب کاتبیه مهر سیم عظمت و اجلال  
و بدر فلک رفعت و استقلال نجم آسمان شوکت و افضال رفعت و عظمت  
و سبکاه محدث و بخت همراه شوکت و جلالت جایزه نواب سفدر جنگ  
شیرالدوله فخر الملک بهادر معین الهام عدالتها بے ممالک محروسه سرکار  
نظامیه لازال و ام و ولته الی یوم القیامه و رحید را با و کن صانه الله من الشر  
و الفتن بابت تمام اقل البیوات عبداللطیف بن محمد علی بن بهاء الدین الجنبی  
الشیخ ازمی مورخه ۱۰ ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۸۰ هجری و بطبع سیدی  
بزیر طبع آراسته گردید لهذا الطباع داده می شود که کسی بدون حکم  
نواب صاحب موصوف قصد طبع و انتشارش نماید به شایقان نواب  
و اخبار تخفی و محتجب مانده که چون در مقاله ثانی تا سلسله هجری بلکه  
تخیر مولف مغمور بهر و در آمده است و اگر امر او اعز از احوالات و  
معلومات خود و در خصوص فراهم آوردن خلاصه که بعد از آن تا به نهایت



# ایمانی

صفحه

مضمون

صفحه

مضمون

فهرست مقالة ثانی

از کتاب حدیقه العالم

مقدمه ابواب کتاب

ذکر حکومت خان والادودمان جانب پارسی

علیه الرحمة والرضوان

ذکر ایالت خان سیادت نشان مظلوم

رستم دمان خلف جانشین پادشاه مرحوم

ذکر سبب ورود پادشاه غازی شاه

عالم بهادر شاه در مملکت حیدرآباد و مصفا

آراکستن کامبخش بان پادشاه کل الله

و کشته شدن او بغیر غرور و دهنور

ذکر سرفرازی یافتن یوسف خان در پونا

در عهد غلام منزل بصوبه آگره حیدرآباد و

بیان احوال نافرحام سروای شقی پیرا

به بنهاد و سبب رحلت یرسفت خان

روزی بهائی ازین جهان فانی

۲۱

۲۸

۳۵

۳۳

۴۲

ذکر احوال مبارز خان عماد الملک کر

بصوبه داری حیدرآباد اختصاص یافته بود

باب اول در بیان احوال سعادت شتمال

نواب نظام الملک آصفیاه طالب شراه

مشتمله بر فصل فضل اول و ذکر نسب

بهائون آصف سلیمان نشان و جمعی از

این خاندان عالیشان -

ذکر جمعی از احوال سینت شتمال روزگارش

مسند شریعت و شان نواب عابد تلج خان

علیه الرحمة والرضوان -

ذکر احوال سعادت شتمال زیب ازلی

و ساد و دولت و اقبال شیرازه بند محبوب

دانش و فرنگی پیر شهاب الدین خان

بهادر و فرزند جنگ -

ذکر احوال سعادت شتمال مشول حریت

سجانی علامی فهایمی سدا الله خان

وزیر اعظم شاه جهان صاحبقران ثانی -

۵۸  
 سواد شته خند مکان بنام شاهزاده محمد عظیم شاه  
 فصل دوم در بیان تاریخ ولادت با سعادت  
 نواب منفرد تاج و کیفیت ترقیات آنعالیجناب  
 از بدو فطرت تا استقار بر بندگی است  
 ۹۳  
 و کن و تقریرات ذکر بعضی وقایع دیگر  
 ۱۰۶  
 ذکر احوال آنعالیجناب در عهد سلطنت  
 غل الشاه عالم ابو الفتح قطب الدین  
 محمد پادشاه عازمی المشهور بهاد شاه  
 ۱۳۲  
 ذکر احوال آنعالیجناب در عهد سلطنت  
 سغرا الدین المللق بهادر شاه  
 ۱۳۲  
 ذکر سبب وقوع مخالفت میان فرخ سیر  
 و سادات باده و سر فرازی یافتن نواب  
 منفرد تاج منصب بلند و خطاب ارجمند  
 و صوابداری و کن و فوجداری کرنا گنگ  
 ذکر حضرت نواب منفرد تاج بعبوب  
 و کن و انچه که بعد آن بظهور میوست  
 ۱۳۶  
 ذکر خصص نمودن نوابال کلشن اقبال  
 محمد غازی الدینخان بهادر برای تنبیه  
 اشتیاقی خدایان تامل و منظره و تصدیق  
 بناسید ایزد متعال و در ذیل این واقعه  
 فتح و فیروزی اثر بیان بعضی وقایع دیگر

۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۵۸  
 ذکر سبب تقدیر صوابداری و کن بنام  
 امیر الامرا حسین علیخان و دیگر وقایع آن  
 ایام اختلال انجام  
 ۹۳  
 ذکر رسیدن نواب منفرد تاج بدارالحکمت  
 شاه جهان آباد و بدو در تاریخ آن ایام  
 ذکر توجه امیر الامرا حسین علیخان بقصد  
 گرفتن انتقام از نوابالجناب بعبوب  
 و کن و کیفیت کشته شدن او بفریب و کن  
 ذکر حالت تعب الحاکم از جهان فانی  
 بهاک جاد و رسته  
 ذکر وقایع که بعد کشته شدن سادات  
 در ایام اقامت نواب مستطاب ملک  
 و کن روداد و بیان توجه آنعالیجناب  
 از خجسته بنمایا حسب الطلب حضور  
 به دارالحکمت شاه جهان آباد  
 ۱۳۶  
 فصل سیم در احوال شصت و شش سال  
 آنعالیجناب از بعد کشته شدن بهادر  
 که فرماندهی همه کل ممالک و کن گردید  
 تا آنزمان که بر وفاداری و خدایان حراست  
 و ذکر کشته شدن او و شایسته تر جناب  
 مستطاب برگزیده حضرت و باب

و شهبازت یافتن بر دست طغیان -  
فصل دوم در ذکر وقایعیکه بعد شهادت  
نواب شهباز میفرمود بر و بعضی وقوع رسید  
و موجب غیبت او فی الامصار گردید -  
بزرگ احوال مرشد -

۲۰۹  
۲۲۰

۲۵۲

۲۵۳

۲۵۴

۲۳۳

۲۳۴

باب سیوم در احوال نواب آصف الدوله  
امیر الممالک صلابت جنگ غفر الله له  
و بخت مشاوه شتم به فضل فصل او در احوال  
آن مشمول حیات آله از ابتدای ارتقاء  
بعد و مراجع جاده نامنکن پسند ریاست  
و چنگیکه بعد از آن تار حلت نواب امیر الامرا  
فیر و زنجک بر وقوع پیوست -  
ذکر توجه نواب امیر الامرا فیر و زنجک  
از دار الخلافت شایع جان آبا بعد  
و کن سبب تعویق و بیان رحلت او  
ازین دار الحن -

نواب آصفجاه ثانی جنگ برادر عجب  
و وقوع آمد -

نواب آصفجاه حمیده مصمم الدوله شاه  
نواز خان مملوم مرحوم که میر الامام علی آرد  
با لکوامی در ویاچه با اثر الامرا بنیان قلم  
فصل سیوم در ذکر وقایعیکه بعد شهادت  
مصمم الدوله و حیدر جنگ و رسیدن

نواب آصفجاه ثانی در ملک  
نواب امیر الممالک صلابت جنگ  
بسی شجاعت پدر القادر بر وقوع پیوست -  
ذکر تباد شدن موسی بولسی ذوالفقار  
برادر حیدر جنگ و ایضا ذکر وقایعیکه  
بعد و در نواب صلابت جنگ حیدر آباد  
بر وقوع آمد -

۲۵۶

۲۵۹

فصل دوم در بیان وقایعیکه بعد فوت  
امیر الامرا فیر و زنجک در عهد ریاست  
امیر الممالک آصف الدوله صلابت جنگ  
با کیفیت شته شدن مصمم الدوله  
شاه نواز خان و حیدر جنگ و رسیدن

ذکر وقوع محاربه را و بالاجی و شهادت  
شوکت جنگ بهادر و رفتن اکثر قتل  
و برکنات سرکار بدست کفار -  
ذکر رفتن و سپس را و سپر بالاجی را و  
و با و با فوج بیشماره سباب بسیار  
بصوب هندوستان و تلف کشتن  
سجنگ در اینان -

۳۹۳	ذکر وقایعیکه بعد از مصاحبت با مرشد	۳۹۳	ذکر
۳۹۶	تأتمنال نواب امیر الممالک از خجنان	۳۹۶	ذکر
۳۰۰	برودت در عنوان صورت وقوع یافت	۳۰۰	برای
۳۰۵	شعب چهارم در احوال غفلت اشتغال نواب	۳۰۵	ذکر احوال
۳۰۶	عمر انساب نظام الملک نظام الدوله	۳۰۶	بجای
۳۰۸	میر نظام علیخان بهادر اسب جنگ آصفیه	۳۰۸	ذکر شمشیر از
۳۰۹	بهادر لغوه و الله بنظره شمشیر به فصل	۳۰۹	موانعت او
۳۱۸	فصل اول در بیان احوال آنغلیجناب	۳۱۸	ذکر وقایعیکه پس
۳۲۵	استیصال حضرت و باب و تقریباً ذکر وقایع	۳۲۵	از سفر رکات بد
۳۳۳	و دیگر که از وقت ورود مسعود و قلعه بید	۳۳۳	صورت وقوع یافت
۳۳۴	در ای چادری تا انتقال میر سوسان	۳۳۴	ذکر رفتن رکن الدوله
۳۳۵	بهادر المهایم ملک با و در صورت وقوع یافت	۳۳۵	نراین را و تحریک رنگین
۳۳۶	ذکر متعبد کشتن مراد خان و سمیت خان	۳۳۶	و چیکه بعد از آن دو از
۳۳۷	در قلعه محمد نکر و هفت نمودن بندگانش	۳۳۷	ذکر موافقت نمودن زنار
۳۳۸	از فرزند بنیاد جهت تصفیه خاطر نواب	۳۳۸	بندگانش حضرت برای تبیین رکبت
۳۳۹	شعبه جاع الملک بهادر با لشکر که	۳۳۹	العاقبت و چیکه بعد از آن
۳۴۰	باغی امی متوکلان ظن فاسد بخاطر خود	۳۴۰	فصل دوم در بیان وقایع
۳۴۱	ماه داده سر از اطاعت پیچیده بود	۳۴۱	رکن الدوله تا ورود مرکه
۳۴۲	بعضی وقایع دیگر	۳۴۲	پس انتراع قلعه و نزل از
۳۴۳	ذکر احوال نواب شیر جنگ بهادر	۳۴۳	خلف خفر الدوله و در
۳۴۴	احسن احوال	۳۴۴	ذکر وقایعیکه بعد رفتن